حسین علیه السلام

شهید آگاه، و رهبر نجات بخش اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

حسین علیه‌السلام: شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

موسسه نشر و تبلیغ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
حسین علیه‌السلام: شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام ----- ۱۵
مشخصات کتاب ----- ۱۵
با خواننده: ----- ۱۵
مقدمه ----- ۱۹
اشاره ----- ۱۹
۱. قیام امام، ----- ۲۰
۲. بررسی هدف‌های قیام ----- ۲۱
۳. امام، علیه السلام، و تأسیس حکومت اسلامی ----- ۲۹
۴. شرایط مساعد نبود ----- ۳۱
۵. امام، علیه السلام، آگاه بود ----- ۳۴
چند نکته: ----- ۴۰
۶. بررسی کوتاه پیرامون کتاب شهید جاوید ----- ۴۲
۷. اساس کتاب شهید جاوید باطل است ----- ۴۳
۸. کتاب شهید جاوید و قیام‌های علماء ----- ۵۰
۹. نکته قابل توجه ----- ۵۳
۱۰. تذکر و رفع اغفال ----- ۵۵
بخش (۱) ----- ۵۷
اشاره ----- ۵۷
۱- ۱. اهدای کتاب/ چند نکته ----- ۵۸
۱- ۲. عقده گشوده ----- ۶۰
۱- ۳. مقدمه کتاب شهید جاوید ----- ۶۱
۱- ۴. امام، علیه السلام، و محیط سیاسی اسلام ----- ۶۳

۱- ۵. تثبیت حکومت ----- ۶۳
۱- ۶. چرا امام بیعت نکرد ----- ۶۳
۱- ۷. استغاثه مردم ----- ۶۳
۱- ۸. نظر فرزدق ----- ۶۴
۱- ۹. عوامل پیروزی ----- ۶۵
اشاره ----- ۶۵
افکار عمومی! ----- ۶۵
یک دلیل روشن! ----- ۶۶
ارتش داوطلب! ----- ۶۶
یک دلیل زنده! ----- ۶۷
نیروی نظامی امام بیش از یزید! ----- ۶۸
۱- ۱۰. احساس مسئولیت ----- ۶۸
۱- ۱۱. امکان پیروزی ----- ۶۹
اشاره ----- ۶۹
یک مقایسه! ----- ۷۲
ارتش داوطلب چه شد! ----- ۷۴
آیا مسلم مسئول بود؟! ----- ۷۴
دو مشکل! ----- ۷۵
مردم‌شناسی! ----- ۷۶
دو شاهد تاریخی! ----- ۷۶
تصور صحیح! ----- ۷۶
آیا سرانجام پیروز می‌شد؟ ----- ۷۷
بعد از یزید! ----- ۷۷
وحدت سیاسی! ----- ۷۸

بکوفه نمی‌رفت! ----- ۷۸

پاسخ دلیل ۱ ----- ۷۸

پاسخ دلیل ۲ ----- ۷۹

پاسخ دلیل ۳ ----- ۷۹

سؤال ----- ۷۹

۱- ۱۲. تأسف شدید ----- ۸۰

۱- ۱۳. این تصور از کجاست؟ ----- ۸۱

اشاره ----- ۸۱

تذکر ----- ۸۲

۲- ۱۴. خواب امام، ----- ۸۲

اشاره ----- ۸۲

گفتار ابن اعثم! ----- ۸۳

تاریخ ابن اعثم و کتاب‌های دیگر! ----- ۸۴

ابن اعثم کیست؟ ----- ۸۵

قابل توجه ----- ۸۶

قابل توجه بیشتر ----- ۸۶

۱- ۱۵. خواب دیگر ----- ۸۷

یک تذکر! ----- ۸۷

قابل توجه نویسنده شهید جاوید ----- ۸۸

۱- ۱۶. داستان فرشته‌ها ----- ۸۸

۱- ۱۷. حدیث ام سلمه ----- ۸۸

اشاره ----- ۸۹

معنای حدیث ----- ۹۰

جواب می‌گوییم ----- ۹۰

پاسخ به پرسشها ----- ۹۰

پرسش‌های دیگر ----- ۹۳

۱- ۱۸. حدیث (انَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ یَراکَ قَتیلًا) ----- ۹۵

۱- ۱۹. جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید ----- ۹۷

اشاره ----- ۹۷

سخنی در معنای حدیث! ----- ۹۸

اشکال دیگر ----- ۹۹

باز هم اشکال ----- ۱۰۰

نتیجه حدیث ----- ۱۰۱

۱- ۲۰. خطبه: خُطَّ المَوْتُ و صراحت آن بر علم امام به شهادت ----- ۱۰۲

اشاره ----- ۱۰۲

دلیل دیگر ----- ۱۰۴

فرض دیگر! ----- ۱۰۴

یک نکته ----- ۱۰۵

۱- ۲۱. تحقیق درباره عبارت زیارت اربعین ----- ۱۰۵

۱- ۲۲. قصه فرشته‌ها و جن‌ها ----- ۱۰۷

اشاره ----- ۱۰۷

دلیل اول ----- ۱۰۷

دلیل دوم ----- ۱۰۷

۱- ۲۳. خطبه: لا ارَیَ المَوتَ الّا سَعادةً ----- ۱۱۰

اشاره ----- ۱۱۰

باز هم تأیید! ----- ۱۱۲

۱- ۲۴. پایان پاسخ به بخش اول و نتیجه ----- ۱۱۳

بخش (۲) ----- ۱۱۴

اشاره ----- ۱۱۴

۲- ۱. ماهیت قیام امام، ----- ۱۱۵

۲- ۲. قیام ابتدایی، قیام دفاعی ----- ۱۱۶

اشاره ----- ۱۱۶

صویر غلط! ----- ۱۱۸

۲- ۳. تصویر صحیح ----- ۱۱۸

اشاره ----- ۱۱۸

دلیل عقلی ----- ۱۱۹

خطر شدید می‌شود! ----- ۱۲۱

تدبیر امام (ع)! ----- ۱۲۱

استناد نویسنده شهید جاوید به تاریخ ابن اعثم ----- ۱۲۳

باز هم استناد به تاریخ ابن اعثم ----- ۱۲۳

۲- ۴. دلیل‌های مرحله دوم ----- ۱۲۴

اشاره ----- ۱۲۴

باز هم اعتراف به اعتبار تاریخ ابن اعثم ----- ۱۲۴

۲- ۵. دلیل‌های مرحله سوم ----- ۱۲۴

اشاره ----- ۱۲۴

یک تذکر ----- ۱۲۶

۲- ۶. خلاصه آنچه گذشت ----- ۱۲۶

۲- ۷. جنگ اضطراری ----- ۱۲۷

۲- ۸. در راه صلح! ----- ۱۲۷

۲- ۹. مذاکرات مقدماتی صلح! ----- ۱۲۸

۲- ۱۰. دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده ----- ۱۲۹

اشاره ----- ۱۲۹

گزارش غلام بی‌اطلاع! ----- ۱۳۱

۲- ۱۱. ثمرات صلح و تسلیم، و دلایل پیشنهاد نشدن آن از جانب امام ----- ۱۳۳

۲- ۱۲. یک سؤال ----- ۱۳۵

۲- ۱۳. گمراهی عجیب! ----- ۱۳۵

۲- ۱۴. نگرانی بیجا ----- ۱۳۶

۲- ۱۵. مطلوب درجه ۱ و ۲ و ۳ ----- ۱۳۶

۲- ۱۶. یک نکته ----- ۱۳۸

۲- ۱۷. یک گمان بی‌مورد ----- ۱۳۹

۲- ۱۸. تهمت‌هایی که به امام زدند ----- ۱۴۲

۲- ۱۹. اهل سنت چه می‌گویند؟ (۱۸) ----- ۱۴۲

اشاره ----- ۱۴۲

پس شما در این کتاب چه کردید؟ ----- ۱۴۴

جواب به ایرادات ----- ۱۴۵

۲- ۲۰. پیرامون سخنان خطیب ----- ۱۴۷

بخش (۳) ----- ۱۴۸

اشاره ----- ۱۴۸

۳- ۱. مراحل قیام ----- ۱۴۹

اشاره ----- ۱۴۹

مرحله اول: ----- ۱۴۹

۳- ۲. عکس‌العمل امام ----- ۱۵۱

۳- ۳. مأموریت مسلم بن عقیل ----- ۱۵۱

۳- ۴. مصالح اعزام مسلم، ----- ۱۵۲

۳- ۵. باز هم توقف! ----- ۱۵۴

۳- ۶. مرحله دوم حرکت ناگهانی امام ----- ۱۵۵

۳- ۷. بسوی کوفه! ----- ۱۵۵

۳- ۸. چرا کوفه را انتخاب کرد؟ ----- ۱۵۶

۳- ۹. یک خبر ناگوار و مغلطه کاری! ----- ۱۵۶

۳- ۱۰. شورای صحرا چه بود؟ ----- ۱۵۶

۳- ۱۱. یک نامه و یک خبر: و ترک امانت نویسندگی ----- ۱۵۸

۳- ۱۲. صراحت روایت طبری بر علم امام به شهادت ----- ۱۵۹

اشاره ----- ۱۵۹

روایت طبری: ----- ۱۵۹

۳- ۱۳. خطبه امام (ص ۲۷۹) ----- ۱۶۰

۱۴. نقطه تحول! ----- ۱۶۰

۳- ۱۵. مرحله سوم ----- ۱۶۲

۳- ۱۶. دستور مراجعت ----- ۱۶۲

۳- ۱۷. پیشنهاد حر بن یزید! ----- ۱۶۳

۳- ۱۸. تغییر مسیر- بیراهه رفتن! ----- ۱۶۴

۳- ۱۹. یک سئوال صفحه ۲۹۴ ----- ۱۶۷

۳- ۲۰. اجتهاد مقابل نص ----- ۱۶۷

۳- ۲۱. دو سئوال دیگر- صفحه ۲۹۶ ----- ۱۶۸

۳- ۲۲. این واقعه را هم ننوشته است!! ----- ۱۶۸

۳- ۲۳. پیشگویی علی، علیه السلام، و یادی از گذشته ----- ۱۶۹

۳- ۲۴. عبارت ابن اعثم ----- ۱۷۳

۳- ۲۵. نتیجه این بحث ----- ۱۷۶

۳- ۲۶. خطر جدید، حکم بی‌خردانه ----- ۱۷۶

۳- ۲۷. نکته ----- ۱۷۷

۳- ۲۸. باز هم پیشنهاد و مسالمت، تناقض گویی، امیدواری به نویسنده ----- ۱۷۷

۳- ۲۹. دلسوزی و ارشاد ----- ۱۷۸

۳- ۳۰. مرحله چهارم اسیری بازماندگان، نتیجه بجای هدف ----- ۱۷۸

۳- ۳۱. چند نکته پیرامون فلسفه همراهی بانوان اهل بیت با امام، ----- ۱۷۹

بخش (۴) ----- ۱۸۳

اشاره ----- ۱۸۳

۴- ۱. قیام برای اصلاح ----- ۱۸۴

۴- ۲. خطبه امام، علیه السلام، مطالب کتاب شهید جاوید را باطل می‌سازد. ----- ۱۸۷

۴- ۳. چند مطلب اساسی ----- ۱۸۹

۴- ۴. شرایط موجود نبود ----- ۱۹۰

۴- ۵. هدف ما حمایت از اسلام بود ----- ۱۹۰

۴- ۶. مواهبی که اسلام به جهان انسانیت داد ----- ۱۹۰

۴- ۷. اسلام و نیروی قانونگذاری ----- ۱۹۱

۴- ۸. اجتهاد قانونگذاری نیست ----- ۱۹۲

۴- ۹. باز هم اعتماد به نقل ابن اعثم ----- ۱۹۳

۴- ۱۰. تناقض گویی را بنگرید ----- ۱۹۳

۴- ۱۱. حمایت از دین و اسلام ----- ۱۹۴

۴- ۱۲. تحقیق درباره کتاب السیاسهٔ الحسینیه ----- ۱۹۴

۴- ۱۳. ارزش کتاب ----- ۱۹۵

۴- ۱۴. رؤس مطالب ----- ۱۹۵

۴- ۱۵. چرا حمله کرده است ----- ۱۹۷

۴- ۱۶. یک اشتباه ----- ۱۹۸

۴- ۱۷. درباره جمله اول ----- ۱۹۸

۴- ۱۸. درباره جمله دوم ----- ۱۹۹

۴- ۱۹. درباره جمله سوم ----- ۲۰۰

۴- ۲۰. درباره جمله چهارم ---- ۲۰۰

۴- ۲۱. یک احتمال ---- ۲۰۱

۴- ۲۲. کاش مرده بودم ---- ۲۰۲

۴- ۲۳. آیا کشتن امام، علیه السلام، به سود اسلام بود؟ ---- ۲۰۴

۱۵۱. پاسخ ---- ۲۰۴

۴- ۲۴. تبلیغات ضد امام، ---- ۲۰۷

۴- ۲۵. یک نکته ---- ۲۰۹

۴- ۲۶. خلاصه سخن ---- ۲۱۰

۴- ۲۷. بررسی یک شعر ---- ۲۱۱

پاسخ این اشتباه کاری این است که: ---- ۲۱۱

۴- ۲۸. تشبیه غلط ---- ۲۱۳

۴- ۲۹. خیال کودکانه ---- ۲۱۳

۴- ۳۰. یک نکته ---- ۲۱۵

اما رفع اشتباه ---- ۲۱۵

۴- ۳۱. شعر خالد بن معدان طائی تابعی ---- ۲۱۸

بخش (۵) ---- ۲۱۹

اشاره ---- ۲۱۹

۵- ۱. نتایج و آثار ---- ۲۲۰

۵- ۲. نکته ---- ۲۲۱

۵- ۳. خسارت جبران ناپذیر ---- ۲۲۱

۵- ۴. ذلت مردم ---- ۲۲۲

۵- ۵. منطق ابن مطیع ---- ۲۲۳

۵- ۶. سخن ابی‌اسحاق ---- ۲۲۴

۵- ۷. کلام حضرت رضا، علیه السلام ---- ۲۲۴

۵- ۸. نکته قابل توجه ----- ۲۲۵
۵- ۹. ضربت خوردن اسلام ----- ۲۲۵
۵- ۱۰. لکه ننگ ----- ۲۲۷
آثار ثمربخش، محبوبیت امام، علیه السلام ----- ۲۲۷
۵- ۱۲. درس‌های عملی ----- ۲۲۹
۵- ۱۳. درس عزت نفس ----- ۲۳۰
خلاصه سخن: ----- ۲۳۲
۵- ۱۴. خطبه روز عاشورا ----- ۲۳۳
۵- ۱۵. تناقض آشکار ----- ۲۳۳
۵- ۱۶. یک تناقض‌گویی دیگر ----- ۲۳۴
۵- ۱۷. باز هم تناقض‌گویی ----- ۲۳۴
۵- ۱۸. در عالم الفاظ ----- ۲۳۵
ای مسلمانان. ای جوانان ----- ۲۴۰
درباره مرکز ----- ۲۵۵

حسین علیه‌السلام: شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی، لطف‌الله، - ۱۲۹۷

عنوان و نام پدیدآور : حسین علیه‌السلام: شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام/ تالیف لطف‌الله صافی

مشخصات نشر : مشهد: موسسه نشر و تبلیغ، ۱۴۰۷ق. = ۱۳۶۶.

مشخصات ظاهری : [و]، ۴۹۸، یو ص

شابک : ۱۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

عنوان دیگر : شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام

موضوع : صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله. شهید جاوید: حسین‌بن علی علیه‌السلام -- نقد و تفسیر

موضوع : واقعه کربلا، ق ۶۱

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ص۲۵ش ۹۰۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م۶۷-۱۰۸

با خواننده:

شاید برخی بگویند: در این موقع که اسلام از هر سو مورد هجوم استعمارگران و مزدوران آنها شده، و شرق و غرب با سلاح‌های خطرناك سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، جنگی، موجودیت جامعه مسلمانان را تهدید کرده، و اجتماعات اسلامی را به صورت اجتماعات بیگانگان و کفار درآورده، و مکتب‌های استثماری آنان هر روز بر توسعه تبلیغات خود خصوص در بین طبقه جوان می‌افزایند، و افکار آنها را منحرف می‌کنند، و کوشش می‌نمایند مبانی دین اسلام را از ریشه قطع سازند، و این همه مطبوعات گمراه کننده‌ای که اساس اسلام و تربیت مذهبی را ترویج می‌کنند، شب و روز به صورت، کتاب، نشریه، ترجمه، مجله، روزنامه، کتاب‌های ... و و. در دسترس مسلمانان گذارده می‌شود، و اختلافات و جدایی‌های گوناگون، جامعه مسلمانان را به سوی انقراض سوق می‌دهد، پرداختن به گفتگوهایی مانند بحث پیرامون مطالب کتاب شهید جاوید، جز هیزم ریختن در آتش اختلافات چه ثمری دارد؟ و چه دردی را درمان می‌نماید؟

ما باید بکوشیم اختلاف را کم کنیم، و اتحاد خود را محکم‌تر، و فاصله‌ها را از میان برداریم، و در برابر این سیل بنیان کن الحاد و غرب زدگی، و این تبلیغات مسموم، و این تقویت هایی که از ملیت‌های دیگر، در داخل جوامع اسلامی می‌شود، و مراسم و آثار و خرافات آنها را احیاء می‌گرداند سدی بسازیم. فکری بکنیم. همکاری‌های مؤثری بوجود بیاوریم، و از اصول و قدر جامع و مشترك

اسلامی پاسداری کنیم.

باید افکار جوانان را روشن کرد، و حقایق اسلام را در اقتصاد، سیاست، اجتماع، اخلاق، تربیت و تعلیم، به طور قابل درك در دسترس آنان گذارد تا بدانند تمام خواسته‌های انسانی آنها را تعالیم اسلامی تأمین کرده است، و آنها را از تشنج فکری، و بحث در

پیرامون موضوعات کم فایده و درجه ۲ بر کنار سازیم.

این مناقشات سبب می‌شود دشمنانی که برای از پا انداختن شجره طیبه توحید اسلامی، و خداپرستی مشغول فعالیت هستند چیره‌تر شده، و فارغ البال‌تر بکار خود ادامه دهند.

امروز بحث‌هایی که سبب بروز نگرانی و ناراحتی و سستی، و دو دستگی شود به هیچ وجه مصلحت نیست، و با این گرفتاری‌هایی که داریم فرصت این سلسله تحقیقات را نداریم، باید مصراً از آن پرهیز کرد، این اختلافات داخلی هر چه هم جزیی و اندک باشد جبهه مبارزه با دشمنان خارجی را ضعیف می‌سازد، و به سود بیگانگان، و به سوی هدف‌های خائنانه آنها جلو خواهد رفت:

این دلسوزی و خیرخواهی بسیار ارزنده و قابل توجه است، و ما هم به این تفصیل آنرا شرح دادیم تا خوانندگان ارجمند به تکالیف خطیری که در حفظ همگانی، و هم صدایی در راه دفاع از حریم احکام و تعالیم و شعائر اسلام دارند بیشتر توجه فرمایند، و علاوه می‌سازیم:

ما نباید مساعی، و کوشش‌های دشمنان را در تجزیه، و ایجاد تفرقه و جدایی بین مسلمان‌ها فراموش کنیم.

نباید زیان‌هایی را که اختلاف و جدایی برای جامعه ما دارد از نظر دور سازیم.

نباید این آیه محکمه کتاب خدا را از پیش چشم خود برداریم:

وَ لاتَنازَعوا فَتَفْشَلوُا وَ تَذْهَبَ رِیْحُکُمْ

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵

بیگانگان استعمارگر پس از آنکه کشورهای اسلام را تجزیه کرده و در هر ناحیه‌ای حکومتی ضعیف ساختند، و مسلمان‌ها را به نام این حکومت‌ها که حافظ منافع بیگانه بودند بروی هم واداشتند، و اتحاد اسلامی را با این حکومت‌ها و سرانی که بر آنها گماشتند به گمان خود غیرممکن ساختند، و مسلمان‌ها را به نام ملیت‌های کوچک و وطن‌های جعلی و غیر اصیل بروی هم واداشتند، باز هم دیدند عقائد توحیدی اسلامی این جامعه را به سوی وحدت می‌برد، و فکر اتحاد مسلمین یعنی اتحاد جهانی و انسانی اسلامی از مغزهای آنها خارج نمی‌شود و عقائد عالی و نجات بخش اسلام این افرادی را که بنام وطن و کشور، و رژیم‌های گوناگون از هم جدا شده، و با هم بیگانه گشته‌اند یگانه و هم عزم و همرزم می‌کند.

و بانگ:

اللَّهُ اکْبَر

اشْهَدُ انْ لااِلهَ الّا اللّه

اشْهَدُ انَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللَّهِ.

فاصله‌های جغرافیایی را از میان می‌برد.

باز هم مشترکات مسلمانان به قدری زیاد و اصیل است که این جهات جدایی‌ها، آنها را از هم جدا نکرد، و آنطور که ملت تونس یک ملت است و ملت هلند مثلا یک ملت و از هم جدا و بیگانه هستند، ملت تونس و ملت مراکش و ملت اندونزی و ملت پاکستان مثلا- چهار ملت نشده‌اند و از هم جدا نیستند، ملیت اسلامی آنها محفوظ و ثابت است و در برابر ملیت اسلامی، ملیت تونسی یا مراکشی اعتبار و ارزشی پیدا نکرد، و اصل کریم «انما المؤمنون اخوه» همچنان در بین مسلمانان حاکم و نافذ مانده است.

لذا کوشش می‌کند و به هر نوع و به هر اسم و رسم شده باز هم نقشه‌های خود را دنبال می‌نمایند تا در کشورهای اسلامی شعائر و مشترکات را ضعیف سازند، و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶

الزامات و تقیدات اسلامی جامعه را سست نمایند، و عادت و شعائر دیگر را اگر چه از دوران‌های جاهلیت و اعصار پیش از اسلام آنها باشد ترویج کنند.

به هر حال شبکات استعمار و مکائد و دام‌های آن بسیار است.

ما مسلمان‌ها باید در این عصر آگاه و هشیار باشیم، و در برابر هجوم این همه دشمن و تبلیغات ضد اسلام که هزاران صفحات مطبوعات را در دنیا در اختیار دارند ایستاده و آماده دفاع باشیم، و رشد فکری جوانان را از راه ارشاد به تعالیم اسلام تکامل دهیم، و جامعه‌ای هر چه مترقی‌تر و پیشرفته‌تر در علم و اخلاق و صنعت بسازیم.

ما این دردها را می‌دانیم، و خدا گواه است که حتی من ناچیز از احساس این دردها چقدر رنج می‌برم و ناراحتی می‌کشم، و بی‌خوابی دارم.

اما اگر کسی آمد و دانسته یا ندانسته سنگ تفرقه‌ای در بین مردم انداخت چه باید کرد؟

اگر کسی آمد در یک موضوعی که فعلا مطرح افکار نیست و افکار به اصطلاح متجدد و پیشرفته هم آنرا پذیرفته، و مترقی‌ترین مکتب جهاد، و عالیترین نمونه مبارزه مردان فضیلت و خیرخواه و نوع دوست و آزادمنش شناخته شده نظری مخالف داد، و در دسترس افکار گذارد و هفت سال عمر خود را بیهوده روی آن گذاشت چه باید کرد؟

اگر کسی در یک موضوعی که جزء خون جامعه ما، و رکن موجودیت و بقاء ما است نظر ناهنجاری داد، و با اینکه بزرگان او را نصیحت کردند و از عرضه داشتن این فکر منع نمودند قبول نکرد و آنرا چاپ و منتشر نمود چه باید کرد.[۱]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷

اگر کسی آمد یک مکتب متحرک، و قابل پیروی جامعه ما را از صورت بسیار درخشان و اصیل، و خردپسند و مورد احترام خارج کرد، و با مغلطه و اشتباه کاری (هر چند انشاالله غیر عمدی) بی‌ارزش جلوه داد چه کنیم؟

بدیهی است در اینجا که او استبداد به خرج می‌دهد، و به نصیحت توجه نمی‌کند نمی‌توان ساکت نشست، و چیزی نگفت و از گمراهی افکار در حال و آینده جلوگیری نکرد.

باید این سنگ تفرقه را از میان برداشت، و افکار را آگاه ساخت، و مدافعه با این سنگ، تشدید اختلاف و جدایی نیست، بلکه جلوگیری از توسعه اختلاف است.

نکته مهم این است که موضوع درک حقیقت قیام امام، علیه السلام، از موضوعات کم اهمیت و کم فائده و درجه ۲ نیست.

ما اسلام را باید از کجا بشناسیم؟ اسلام را از قرآن و سنت، مکتب امیرالمؤمنین، مکتب سیدالشهداء و مکتب سائر ائمه، علیهم السلام، می‌شناسیم نهضت امام در قلب مذهب شیعه قرار دارد.

و اگر آنرا نشناسیم اسلام را نشناخته‌ایم، اگر خدای نخواسته در آن اندکی هم گمراه بشویم از حقایق اسلام منحرف شده‌ایم.

امام آئینه اسلام، و نشان دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلام است. اگر ما در همین نقطه در اشتباه بیفتیم در درک روح و حقیقت اسلام به اشتباه افتاده‌ایم.

امامت از رؤس تعالیم اسلام، و عقاید ریشه‌دار این دین است که پیغمبر، صلی الله علیه و آله، در آغاز بعثت آنرا اعلام کرد، و به آن دعوت می‌فرمود، و شناختن حقیقت قیام امام، علیه السلام، با شناختن حقیقت معنای امامت ارتباط دارد.

نکته دیگر این است که این سخن هم گاهی یک اشتباه کاری دیگر است. اگر به کسی که این گونه طرح‌ها را می‌دهد، و سنگ تفرقه را می‌اندازد ایراد کنند که چرا چنین کردی؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸

این بحث‌ها کمک به هدف‌های تفرقه انداز بیگانه است، و با این طرح شما هیچ دردی را دوا نمی‌کنید و مکتب امام، علیه السلام،

را قابل پیروی‌تر و مترقی‌تر و خردپسندتر نشان نمی‌دهید، هر چه به او بگویند جا دارد.

اما متأسفانه بسیاری یا بیشتر از این افراد معدود که این دلسوزی‌ها را می‌نمایند به او زبان اعتراض باز نکردند، و با اینکه چند سال است این فکر را تعقیب می کند او را از اینکار باز نداشتند.

ولی به کسانیکه به او پاسخ می‌دهند این اعتراض را می‌نمایند.

این اعتراض جز به یک منفی بافی به نفع کسانی که به نحوی از انحاء می‌خواهند در بنیان استوار جامعه ما خللی وارد سازند تعبیر نمی‌شود.

نه. ما باید به همه جواب بدهیم، و به همه پاسخ بگوییم، و همه مرزها را نگاهداری کنیم، اگر از یک مرزی خوب دفاع و نگاهداری شد، نباید گفت چرا از این مرز خوب نگهداری کردید باید مرز دیگر را هم که مورد حمله است نشان داد، و خود شما یا هر کس متخصص و وارد است آن مرز را نگاه بدارد، و گرنه نه ما دیده‌ایم که هر کس خواست از هر مرزی دفاع کند یا از وقوع رخنه‌ای در این سد استوار جلوگیری نماید آن کسانیکه از آن مرز قصد هجوم دارند با این قماش دلسوزی‌های منافقانه و در دست بعد جاهلانه مانع کار او شدند، زیرا دشمن می‌خواهد همه مرزها بدون دفاع باشد، و مرزداران از بیم تهمت، و اعتراض و ... عقب نشینی نمایند.

این منفی بافی‌ها قرن‌ها است حربه کسانی است که تفرقه درست می کنند و مذهب می‌سازند، و در حمایت این دلسوزی‌ها ساخته‌های فکر خیانتکار خود را رشد می‌دهند.

هر کس خواست با هر منکر و فساد و بدعتی مبارزه کند، این سنگ را جلو پایش انداختند، که طرف بزرگ می‌شود، یا چرا با بدعت‌های دیگر مبارزه نمی‌نمایی؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹

چرا امروز می گویی، و دیروز نگفتی؟ چرا امسال می گویی و پارسال حرفی نزدی؟

برخی هم برای اینکه از زحمت شرکت در خدمت به اسلام و دفاع از حریم دین خلاص شوند، مردم را نا امید می‌سازند، و کوشش‌ها را بی‌ثمر می‌شمارند.

می گویند: فایده‌ای ندارد، و به جایی نمی‌رسد و اکنون وقت این حرفها نیست.

این افراد هم بیشتر کسانی هستند که خودشان در هیچ جهادی شرکت ندارند، و بهتر می‌دانند که لزوم هیچ گونه مبارزه‌ای عنوان نشود تا آنها مسئول نشوند، و از آنان مبارزه و جهاد نخواهند.

ما می‌خواهیم انشاءاللّٰه اهل این منفی بافی‌ها نباشیم، و به سهم خود به توفیق الهی افکار را روشن، و مسلمانان را به التزامات دینی و اسلامی خود متوجه سازیم، و از همه بخواهیم در این دنیایی که تمام جمعیت‌ها و دسته‌های مختلف برای سعادت و سربلندی خود تلاش می‌نمایند بپا خیزند و مجاهدانه، اسلام را که هدف آن سعادت و سربلندی همگان است یاری کنند.

و نکته سوم این است که در موضوع سیدالشهداء، علیه السلام، خصوصاً، یک علاقه‌مندی عاشقانه‌ای همه دارا هستند و قیام و نهضت آن حضرت در دوره سال طرف توجه عموم شیعیان است و هیچ کس نمی‌تواند در مثل این کتاب بی‌تفاوت بماند و قفل خاموشی بر زبان بزند.

و چهارمین نکته‌ای که انتقاد از این کتاب را بیشتر از کتاب‌های دیگر لازم می‌سازد این است که: این کتاب اثری است که در آینده ممکن است مورد استناد دیگران از خود ما، برخود ما شود، لذا هر گونه انتقاد صحیح پیرامون آن به جا و به مورد است تا در آتیه مورد سوء استفاده بداندیشان نگردد.

پس از اداء این توضیحات اینرا هم به عرض می‌رسانم:

در این کتاب ما قصدی غیر از آشکار شدن حق، و دفاع از قیام سیدالشهداء، علیه السلام، نداریم، و نمی‌خواهیم احساسات کسی را برانگیزیم، و یا نویسنده محترم

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰

شهید جاوید را توبیخ یا تحقیر کنیم، و اگر در ضمن بعض مباحث گاهی عنان قلم رها شده، و از حدودی که شخصاً در بحث‌های علمی به آن التزام دارم خارج شده باشم معذرت می‌خواهم، و از خوانندگان محترم خواهشمند است که در هنگام مطالعه این عذرخواهی را فراموش نفرمایند، من ترجیح می‌دهم که کتاب بنده به عنوان توضیحاتی پیرامون مطالب کتاب شهید جاوید شمرده شود.

من دوست می‌دارم نویسنده محترم شهید جاوید توضیحاتی را که پیرامون مطالب ایشان داده‌ام منصفانه مطالعه فرمایند، و امیدوارم فاصله‌ای که بین اندیشه ما و فکر ایشان پیدا شده برطرف گردد، و بیش از پیش به هم نزدیک شویم، و همه در صف واحد یورش‌هایی را که از خارج به جهان اسلام و تشیع می‌شود دفع کنیم انشاالله تعالی.

انْ اریدُ الّا الاصْلاح مَا استَطَعْتُ وَ ما تَوفِیقی الّا بِاللَّهِ عَلَیهِ تَوَکَلْتُ وَ الَیهِ انیبُ.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱

فَبَشِرْ عِبادِ الَّذِینَ یَستَمِعُونَ الْقَولَ فَیَتَّبِعُون احْسَنَهُ اوْلئکَ الَّذِینَ هَدیَهُمُ اللَّهُ وَ اوْلئکَ هُمْ اولُوا الالبابِ

(قرآن مجید سورهٔ الزمر آیه ۱۸)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲

مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقُوا ماعاهَدُوأ اللَّهَ عَلَیهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَ مِهنْهُم مَّنْ یَنتَظِرُوَ ما بَدَّلُوْا تَبْدیلًا.

(قرآن مجید سورهٔ الاحزاب آیه ۲۳)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳

مقدمه

اشاره

۱. قیام امام، علیه السلام.

۲. بررسی هدفهای قیام.

۳. امام و تأسیس حکومت اسلامی.

۴. شرایط مساعد نبود.

۵. امام علیه السلام آگاه بود.

۶. بررسی کوتاه پیرامون کتاب شهید جاوید.

۷. اساس کتاب شهید جاوید باطل است.

۸. کتاب شهید جاوید و قیامهای علماء.

۹. نکته قابل توجه.

۱۰. تذكر و رفع اغفال.

حسين عليه السلام، شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵

۱. قيام امام،

عليه السلام

در توصيف قيام مقدس سيدالشهداء، عليه السلام، و شرح نهضت جاودان و پايدار حسينى زبان، و بيان، و الفاظ، و كلمات ما در هر درجه از فصاحت و بلاغت باشد عاجز و ناتوان است، و بدون شك قيام امام يكى از حوادث بى‌نظيرى است كه هنوز پس از سيزده قرن و اندى اسرار و عظمت و اهميت آن كاملًا آشكار نگشته، و فروغ تجلى آن خاموش نشده، و انوارش همواره در تابش و لمعان، و راهنماى بشريت بسوى آزادى، و عزت نفس، و فداكارى، و جهاد در راه مبدء و عقيده و پايدارى و مقاومت در برابر باطل و شرك و بشرپرستى بوده و خواهد بود.

مفاهيم عاليه‌اى كه براى پيشبرد مقاصد بلند و هدف‌هاى عالى انسانى، و ساختن اجتماع مترقى از آن استنباط مى‌شود از هيچ نهضت و انقلاب ديگر درك نمى‌شود.

خلاصه اين قيام اين است: در وقتى كه اسلام در چنگال عفريت كفر و شرك، و استبداد بنى‌اميّه دست و پا مى‌زد، و قيافه كثيف و وحشتناك ارتجاع در همه جا مسلمانان را نگران و ناراحت مى‌كرد، و احكام خدا مسخره، و سنن دين پايمال، و كارى‌ترين ضربت بر قلب اسلام و نظام اسلام بنام حكومت يزيد وارد شده بود.

بزرگترين رهبر و استاد الهى و معلم ربوبى با هفتاد نفر از اهل بيت و خواص، و شاگردان ممتاز و فارغ التحصيل و تربيت ديده دانشگاه خود كه گوش و چشم جهان مانند آنان نديده و نشنيده قيام كرد، جان و مال و فرزندان خود را در طبق اخلاص گذارده بيارى دين خدا شتافتند، و در جلو مقاصد تخريبى بنى‌اميه سدى استوارتر از آهن و پولاد ساختند، و درس‌هايى كه به انسان‌هاى خداپرست و آزاديخواه دادند

حسين عليه السلام، شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶

خردمندان را مات و مبهوت، و ارباب بينش و بصيرت را واله و حيران ساخت.

درسهايى كه فقط يك مشت الفاظ، و عبارات، و سخنرانى، و فرياد، و ادّعا نبود.

درس‌هاى آنها فداكارى‌هاى فهرمانانه، و از خودگذشتگى‌هاى خالصانه، و تصميم محكم و عزم راسخ بود.

مانند شعله‌هاى آتش بلكه اشعه نور در عمق درياهاى ژرف و بيكران مصائب جانكاه، و امواج خروشان آزمايش و بلا مردانه فرو مى‌رفتند و بر آفاق ابديت پستى اين زندگى دنيا، و لذايذ جسمانى را با قلم‌هاى نورى و زرين ثبت مى‌كردند، و نشان دادند كه جهاد و جانبازى در راه مبدأ و حفظ شرف و كرامت عقيده عزيزتر و گرامى‌تر از زندگى مادى است، و بشر والاتر و برتر از آن است كه اسير و بنده لذت‌هاى فانيه باشد.

اين جهان، و آنچه در آن بود از نعمت‌ها، و كامرانى‌ها، و زر و زيورى كه بيشتر خود را بان مى‌فروشند، و براى آن دين و ايمان و شرف را از دست مى‌دهند، علاوه بر عزت و كرامت و شرافت خانوادگى و حسب و نسب و سوابق درخشان بيمانند و اموال و فرزندان كوچك و بزرگ، و بانوان و دختران، و برادران و خواهران، و آنچه بشر بآن دلبستگى پيدا مى‌كند، و متاع حيات دنيا است همه در اختيار حسين، عليه السلام، بود و بدون هيچگونه چون و چرا احدى با حسين، عليه السلام، هم وزن، و هم طراز نبود، و در جهان پهناور كسى مفاخر او را نداشت. هر چه در اختيار آن حضرت بود، براى بقاء دين فدا كرد، و با خود به قربانگاه كربلا برد، و در راه مبدأ و مقصد مقدس خود از همه چشم پوشيد.

این قیام و فداکاری از هر ناحیه‌ای برای بشر متضمن عبرت‌ها و درسهایی است که بفرموده علامه کبیر شیخ محمد حسین کاشف الغطا خردمندان در برابر آن خاضع، و در محراب عظمت آن عقول پیشانی خضوع بر زمین ادب گذارده‌اند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷

کَالبَدرِ مِنْ حَيْثُ التَفَت وَجَدْتَهُ‌يَهدِى الى عَيْنَيكَ نُوراً ثاقِباً
كَالْشَمْسِ فِى كَبِدِ السَماءِ و نُورُهايَغشَى البِلادَ مَشارِقاً وَ مَغارِباً
كَالبَحرِ يَمنَحْ لِلقَريبِ جَواهِراًغُرَراً وَ يَبْعَثُ لِلبَعيدِ سَحائِباً[۲]

توفیق ابوعلم نویسنده فاضل مصری پس از آنکه اباء نفس، و عظمت روح امام را می‌ستاید، و می گوید جهانرا از اینکه برایش همتا و شریکی بیاورد عاجز ساخت.

اقدام و قیام امام را به اینگونه توصیف می کند:

اقْدَمَ الامامُ الْحُسَينُ عَلَى المَوتِ مُقْدِماً لِنَفْسِه وَ اولادِه، وَ اطْفالِهِ، وَ اهْلِ بَيْتِه لِلقَتْلِ قُرْباناً وَ وَفاءً لِدِينَ جَدّهِ صَلَّى اللَّهِ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بِكُلِّ سَخاءٍ وَ طِيْبَةِ نَفْسٍ، وَ عَدَم تَرَدُدٍ وَ تَوَقفُ قائِلًا بِلِسانِ حالِهِ.

انْ كانَ دِينُ مُحَمّدٍ لَمْ يَستَقِمالّا بِنَفْسِى ياسُيُوفُ خُذِينِى ۳]

و پس از آنکه در وصف شجاعت آن حضرت شرحی سخن رانده می گوید:

«وَ هُوَ الَذِى صَبَرَ عَلَى طَعْنِ الْرّماحِ، وَ ضَرْبِ السُّيُوفِ، وَ رَمْيِ السُّهام حتّى صارَتِ السّهامُ فِىْ دِرْعِه كَالشّوَكِ فِى جِلْدِ القُنْفُذِ، وَ حتّى وُجِدَ فِى ثِيابِهِ مِأةُ وَ عِشرُونَ رَمْيَةً بِسَهْم، وَ فِى جَسَدِهِ ثَلاثُ وَ ثَلثُونَ طَعْنَةً بِرُمْحٍ، وَ اربَعُ وَ ثَلاثُونَ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ»

و در پایان مدح و ستایش از اهل بیت امام و همکاری آنها در این قیام مقدس می گوید:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸

«فِللَّه درُّهُمْ مِن عُصْبَةٍ رَفَعُوا مَنارَا الفَخْر، وَ لَبِسُوا ثِيابَ العِزّ غَيْرَ مُشارِكينَ فِيْها، وَ تَجَلْبَبُوا جِلْبابَ الوَفاءِ، وَ ضَخَّمُوا اعْوامَ الدَّهْرِ بِعاطِرِ ثَنائِهِم، وَ نَشَرُوا رَايَةَ المَجْدِ وَ الشَرَفِ تَخْفِقُ فَوقَ رُؤوسِهِمْ، وَ حَلّوُا جِيْدَ الزَمانِ بِافعالِهِمُ الجَمِيلَةِ، وَ امَسى ذِكْرُهُمْ حيّاً مَدَى الاحْقابِ وَ الَدهُورِ مالِئاً المَشارِقَ وَ المَغارِبَ، وَ نَقَشوُا عِلى صَفَحاتِ الايّام سُطُورَ مَدْحٍ و لاتُمْحى، وَ انْ طالَ العَهْدُ، وَ عادَسَنا انوارِهِم يَمْحُودُجَى الظُّلُماتِ وَ يَعلُوا نَوَر الّشَمسِ وَ الكَواكِب»[۴]

و در وصف و ستایش اصحاب امام می گوید:

«وَ امّا اصْحابُهُ فَكانُوا خَيْرَ اصْحابٍ فارَقُوا الْاهلَ وَ الْاحْبابَ، وَ جاهَدُوا دُونَهُ جِهادَ الابْطالِ، وَ تَقَدَّمُوا مُسْرِعينَ الى مَيدانِ القِتالِ قائِلِينَ لَهُ: انْفُسنا لَكَ الفِداء نقيكَ بِايْدِيْنا وَ وُجُوهِنا. يُضاحِكُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً قِلَّةُ مُبالاتٍ بِالمَوتِ، وَ سُرُوراً بِما يَصيرُونَ الَيهِ مِنَ النّعَمِ (الى ان قال) وَ ابْدُوا يَومَ عاشُوراء مِنَ الشَجاعَةِ وَ البَسالَةِ ما لَم يُرَمِثْلُهُ»

این یک منظر مختصر و کوتاهی است از قیام امام و اهل بیت و اصحاب آن حضرت و از مفهوم عالی و با ارزش آن از نظر یک نفر استاد و دانشمند معاصر از اهل سنت ۵] و امّا مناظری که نویسندگان بزرگ و ادباء و شعراء و خطباء از این قیام مقدس در قالب اشعار و نثر و نظم ساخته، و پرداخته‌اند بیش از این است که جمع آوری آن ممکن باشد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹

۲. بررسی هدف‌های قیام

پیش از ایراد سخن پیرامون علل و هدف‌های قیام یادآوری چند نکته لازم است.

۱. شناختن هدف قیام امام نیاز به احاطه و توجه به جهات و حقایق و مسائل بسیاری دارد که در فهم و دریافت دست این موضوع مؤثر است، هر چه گفته شود باید مناسب شئون امامت، و شامل توجیه و تفسیر و تعلیل تمام نواحی و اطراف این واقعه بی‌نظیر باشد تا بتوان حوادث کوچک و بزرگ را به اتکاء آن موجه و منطقی دانست و همه را در درجه بلند و بی‌مانند خود تماشا کرد و جلو چشم بصیرت دیگران گذارد.

بدیهی است نمی‌توان این واقعه را یک پیش آمد ساده تاریخی شمرد و روی آن نظر داد، و اگر هدف و علت قیام با چشم‌پوشی از این جهات بررسی شود تحقیق و مطالعه ناتمام و نتیجه صحیح نخواهد داد.

۲. تشخیص هدف پیغمبر و امام، و شناختن مصلحت و علت کار و اقدام آنها بر دیگران واجب نیست، و اگر در موضوعی حقیقت مصلحت و فلسفه آن دریافت نشد ضرری به جایی نخواهد خورد زیرا بر حسب ادله عقلیه و نقلیه پیغمبر و امام در هر قدمی بردارند از تکلیف الهی و وظیفه شرعی خود سر سوزنی خارج نمی‌شوند و هر کس مسلمان باشد خواه شیعه یا از اهل سنت نمی‌تواند در شرعی بودن قیام امام حسین، علیه السلام، و علم و دانایی او به احکام و عصمت او شبهه‌ای بنماید، و در محیط اسلامی خصوص نسبت به حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، که از اصحاب کسا و اهل مباهله و به موجب حدیث متواتر ثقلین، و اخبار آن، و سفینه و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰

غیرها عصمت و علمش ثابت است بحث از این موضوع بی‌مورد است، و جمله (فَلا تُعِلِّمُوهُمْ فَانَّهُم اعْلم مِنْكُم) پاسخ کسانی است که بخواهند در این موضوع سخنی بگویند یا زبان ایرادی باز کرده و چون و چرایی اظهار کنند علاوه بر این به صریح روایات متواتره اهل سنت و شیعه پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، این قیام را تصویب و تقدیر فرموده: بلکه خداوند نیز بر حسب آنچه به پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، وحی فرستاده این قیام را ستوده است، و اگر در آن ایرادی بود و این قیام و شهادت مطلوب خدا و رسول نبود و سزاوار بود حسین، علیه السلام، آن را ترک کند و آماده شهادت نشود پیغمبر، صلی اله علیه و آله، حسین عزیزش را به آن راهنمایی می‌فرمود، و در این همه اخبار به آن اشاره‌ای می کرد با اینکه کشندگان حسین، علیه السلام، را مورد نکوهش قرار داده از اینکه در اقدام حسین اشتباه کوچکی روی بدهد کلمه‌ای نفرمود هر چه فرمود و گله کرد شکایت از امت و از کشندگان حسین بود و نسبت به حسین، علیه السلام، جز تمجید و تکریم و تقدیر و وعده درجات بلند و امر بیاری او[۶] چیزی نفرموده است. این همه اخبار از ناحیه حضرت رسول و امیرالمؤمنین، علیهما السلام، فرضاً اگر در مورد غیر حسین هم وارد می‌شده دلیل بر کمال فضیلت و علوّ مقام او بود.

۳. بر حسب اخبار معتبره برنامه کار و دستور العمل دوران امامت هر یک از امامان قبلًا تعیین شده، و توسط پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، به آنها سپرده شده، و هر کدام در عصر خود مکلف بوظایفی بودند، و تعهداتی داشتند که طبق آن رفتار کردند[۷] و امروز هم حضرت ولی عصر، ارواح العالمین له الفدا، بر حسب همان وظیفه در پشت پرده غیبت غائب می‌باشد و تکلیف این بزرگواران علی التحقیق غیر از روش و تکلیف مردم عادی است اینها حجج و بینات و صنائع پروردگارند و کسی از این امت با

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱

ایشان قیاس نمی‌شود اندکی از فضایل و مقامات آنها را از زبان علی، علیه السلام، در اینجا بطور نمونه می‌آوریم.

۱. فَانّا صَنائِعَ رَبِنّا وَ النّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا.[۸]

۲. لا يُقاسُ بآلِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللَّه عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ هـذِهِ الامَّةُ احَدٌ، وَ لا يُسَوَّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نَعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ ابَداً. هُمْ اسَاسُ الدّيْنِ وَ عِمادُ الْيَقينِ الَيْهِمْ يَفيِیءُ الْغَالِی وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِی، وَ لَهُمْ خَصائِصُ حَقّ الوِلايَةِ، وَ فيْهِمُ الْوَصيَّةُ، وَ الْوِرَاثَةُ.[۹]

۳. فیهِم کَرائِمُ الْقُرآنِ وَ هُمْ کُنوزُ الرَّحْمنِ انْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَ انْ صَمَتُوا لَمْ یَسْبَقُوا.[۱۰]

۴. تعبد به شهادت و کشته شدن یکی از اموری است که به صورت‌های مختلف در شرایع و ادیان سابقه دارد، و صحت تکلیف و تعبد به آن نه خلاف عقل است و نه خلاف نقل خصوص در مورد انبیاء و اولیاء

(عِبَادٌ مُکْرَمُونَ لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَولِ وَ هُمْ بِامْرِه یَعْمَلُونَ)

در حق آنها هم مانند فرشتگان صادق است و عمال خدا و مجاری و وسایل اجراء مشیت و سنن و امتحانات الهیه می‌باشند.

ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و، علیه السلام، مأمور به ذبح فرزند عزیزش گشت، و خود و جگر گوشه‌اش تسلیم فرمان خدا و متعبدانه در کمال اخلاص در مقام امتثال امر و اطاعت برآمدند. و ایرادهایی از قماش ایرادهای نویسنده شهید جاوید بر این تعبد به شهادت و کشته شدن وارد نیست والا اسمعیل هم می‌گفت: این امر، امر حقیقی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲

نیست، و کشته شدن من که پیغمبر خدا هستم یا در آینده ممکن است پیغمبر و مصدر خدمات ارزنده‌ای شوم، و مرد مرا راهنمایی کنم چه فایده‌ای دارد. چرا نیروی خداپرستان را ضعیف می‌کنی، و جبهه آنها را از فرد برجسته‌ای مانند من محروم می‌سازی برای چه من ذبح شوم مگر حیات من برای دین خدا و برای مقاصد مشروعه زیان بخش است؟ و مگر وجود من منافع از اصلاحات است؟ و از این رقم ایرادات و سخنان خام که در کتاب شهید جاوید دیده می‌شود بگوید، و اصلًا تسلیم نشود، و خواب پدر و امری را که به او شده تأویل نماید و یا اعتبار خواب را انکار کند ولی به جای این گفتارهای بی‌ادبانه و ... به پدر گفت:

یا ابَتِ افْعَلْ ما تُؤمَرُ سَتَجِدُنِی انْشاَاللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ.

داستان اصحاب اخدود نیز شاهد این مدعی است که در بعضی موارد به استقبال مرگ رفتن محبوب خدا است.

اصحاب اخدود مؤمنان را میان بازگشت به کفر و سوخته شدن در آتش مخیر ساختند و آن مؤمنان بااخلاص سوخته شدن به آتش را بر کفر برگزیدند. خدا آنها را در قرآن یاد فرمود، و عملشان را تصویب کرد.

در اسلام پدر عمار یاسر شهادت را بر بازگشت به کفر برگزید و تقیه نکرد تا کشته شد[۱۱] و عاصم بن ثابت، و شش نفر دیگر از رفقایش از ورود در ذمّه کفار امتناع ورزیدند تا شهید شدند[۱۲] و پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، هم عمل آنها را رد نفرمود، و آنانرا خطاکار نشمرد. (۲)

عمروبن جموح انصاری چهار پسر مانند شیر داشت که در غزوات در رکاب پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، جهاد می‌کردند، و خودش با اینکه خست لنگ بود آرزومند

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳

شهادت بود در غزوه احد پسرهایش خواستند او را از شرکت در جهاد منع کنند گفتند خدا تو را معذور ساخته است عمرو نزد رسول خدا آمد. عرض کرد پسرهایم می‌خواهند مرا از بیرون آمدن با شما مانع شوند. به خدا من می‌خواهم با همین پای لنگ وارد بهشت شوم. رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، فرمود: تو معذوری و جهاد بر تو واجب نیست، و به پسرهایش فرمود:

(ما عَلَیْکُمْ انْ تَمْنَعُوهُ لَعَلَّ اللَّه انْ یَرْزُقَهُ الشَّهادَهْ)

یعنی بر شما نیست که او را مانع شوید بسا که شهادت روزی او شود عمر و اسلحه خود بگرفت و گفت:

(اللّهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادَهَ وَ لاتَرُدَّنِی الی اهْلِی خائِباً)

خدایا شهادت را روزی من کن و مرا بسوی اهل و خانواده‌ام ناامید برنگردان.[۱۳] اگر شهادت فی حد نفسه مطلوب و محبوب نبود پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، به پسران عمرو اینگونه نمی‌فرمود.

و بنا به نظر نویسنده شهید جاوید می‌بایست پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، به او بفرمایند شهادت چه فایده‌ای دارد دعا کن از

این غزوه برگردی، تا در غزوه دیگر هم شرکت کنی و اسلام از وجود تو منتفع شود کشته شدن تو چه سودی برای اسلام دارد پس دعای تو این است که خدا کفار را بر تو مسلط کند تا به تو تهاجم کنند و تو را بکشند، اصلًا اشتیاق به شهادت چه معنایی دارد؟

اگر نویسنده شهید جاوید آنجا بود لابد این ایرادات را می‌کرد، و خودش هم هیچ وقت آرزوی شهادت نمی‌کرد. (۳)

پس معلوم شد فی الجمله در مواردی تعبد به قتل حتی با معلوم نبودن مصلحت آن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴

بر مکلف، و در مواردی به ملاحظه حفظ مصلحت مهمتر یا دفع مفسده بزرگتر واقع شده بلکه مطلقاً رجحان و مطلوبیت شهادت ثابت است، و تعبد پیغمبر یا امام به شهادت منطقی‌تر است و آنها بیش از دیگران آرزومند شهادت بوده‌اند.

و همین است معنی فرمایش عقیلهٔ القریش، علیها السلام:

هَؤلاءِ قَومٌ کَتَبَ اللَّهُ عَلَیهِمُ القَتَلَ فَبَرَزُوا الی مَضَاجِعِهِمْ.

۵. مفاسد اعمال، و مظالم و ستمهایی را که یزید و دستگاه حکومتی او مرتکب شد نمی‌توان به نتیجه حرکت و نهضت مربوط ساخت تا گفته شود: چون کشتن امام، و تهاجم به حیات او برای اسلام غیر از خسارت و ضرر نتیجه‌ای نداشت پس امام برای شهادت به کربلا نرفت یا از شهادت خود اطلاع نداشت و برای شهادت قیام نکرد. زیرا شهادت امام یک حساب دارد و مظالم بنی‌امیه و کشتن امام حساب دیگر.

چه مانعی دارد امام مکلف باشد قیام کنند و از بیعت خودداری نماید. به کربلا برود.

و با اینکه امکان داشت با بیعت و تسلیم از خود دفع قتل نماید تسلیم نگردد تا شهید شود و شهادت را پیش‌بینی کرده و مکلف به اجراء این برنامه شده باشد، و امام در قیام و اقدامی که نموده اطاعت و فرمانبری خدا را کرده باشد و یزید، و دستگاهش در عمل خود معصیت خدا را کرده باشند؟

ما هر چه فکر می‌کنیم میان این دو ناحیه ارتباطی نمی‌بینیم. امام مکلف بوده است با یزید بیعت نکند و خطراتی را که برای خود و عزیزانش اینکار دارد بپذیرد و به تسلیم و بیعت یا فرار از جهاد این خطرات را از خود دفع نکند و از شهادت استقبال نماید و این یک تکلیف معقول و خردپسند است که حتی در احکام موالی و عبید عرفی نیز نظایر آن بسیار است.

یزید و عمالش نیز مکلف بوده‌اند از امام اطاعت کنند، و مرتکب قتل آن حضرت و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵

هیچ عمل زشت و گناهی نشوند.

پس این اشکال وارد نمی‌شود که چون وجود امام مصدر خیر و برکت و در آینده منشأ اصلاحات می‌شد چرا باید کشته شود و برای کشته شدن برود، زیرا این اشکال به کسانیکه امام را کشتند و دست جامعه را از دامنش کوتاه کردند وارد است آنها نباید امام را بکشند، و باید در پیشرفت و بسط ید و نفوذ کلمه امام همکاری کرده باشند امام هم به حکم خدا نباید با بیعت و تسلیم قتل را از خود دفع کند.

همانطور که به یاسر پدر عمار یا شیعیانی که بدست معاویه و زیاد و حجاج کشته شدند این ایراد وارد نیست که چرا به کفر برنگشتید تا در آینده اسلام از وجود شما استفاده کند، و به عاصم بن ثابت و رفقایش کسی اعتراض نکرده و پیغمبر نفرموده چرا امان را نپذیرفتند تا آزاد شوند و در رکاب پیغمبر خدا جهاد کنند به امام به طریق اولی کسی حق چنین اعتراضی را ندارد زیرا آن حضرت مأمور و متعبد به قیام و کشته شدن بود، و درجه‌ای که برای او از این شهادت حاصل گشت با هیچ وسیله دیگر حاصل نمی‌شد.

۶. از نظر دیگر اگر اقدام امام را تعبد محض هم ندانیم و روی آن مطالعه کنیم می‌گوییم.

مصلحت تسلیم نشدن امام، علیه السلام، و بالنتیجه شهادت بیش از مصلحت زندگی آن حضرت در حال تسلیم و بیعت با یزید بود. و مفسده بیعت و سازش با یزید، و امضاء حکومت او بیش از مفسده محروم شدن جامعه از برکات وجود امام در حال بیعت است. (۴)

پس شما نمی‌توانید بگویید قتل امام هم مصالح وجود امام را از مردم سلب می‌کند، و هم مفاسد عدم وجود آن حضرت را سبب می‌شود و چرا امام از مدینه و مکه به قصد کشته شدن و شهادت بیرون رفت؟ زیرا می‌گوییم در اینجا باید مفاسد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت یزیدی را از طرف امام با مصلحت وجود امام در حال

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶

تسلیم و تمکین و اطاعت از یزید، و به رسمیت شناختن حکومت او که کمر فناء و اعلام اسلام را به میان بسته بود در نظر بگیریم و معلوم است در این زمینه مفاسد بیعت و تسلیم یا مصالح بیعت نکردن و شهید شدن از مصلحت حیات یا یزید به مراتب بیشتر بود و امام خود بهتر از هر کس این معنی را درک می‌کرد و تشخیص می‌داد. این حیات با ننگ بیعت با یزید زمینه هر قیام اصلاحی را از جانب اهل بیت از میان می‌برد و جامعه را از اینکه اهل بیت حمایت از حق و دفاع از اسلام نمایند مأیوس و ناامید می‌کرد لذا امام شهادت را اختیار کرد،

(لا ارَی المَوتَ الّا سَعادَةً، وَ لَا الحَیَاةَ مَعَ الظّالِمِینَ الّا بَرَماً)

را زبان حال و مقال خود قرار داد.

خلاصه آنکه اگر برای پیغمبر یا امام وضعی جلو بیاید که بر حسب وظیفه رسالت یا امامت باید دست به اقدامی بزنند یا از طرف کفار به آنها پیشنهادی شود که نباید آنرا بپذیرند، و در آن تقیه جایز نباشد یا ترک تقیه محبوب و مطلوب، و ارجح و افضل باشد، و آن بزرگواران پیشنهاد را نپذیرند، و به این جهت جانشان در خطر واقع شود، و استقامت ورزند و تسلیم نشوند تا شهید شوند. پیغمبر یا امام در این اقدام به عالیترین مراتب سعادت و شهادت نایل، و دشمنان حق به شقاوت ابدی محکوم می‌گردند.

خصوصاً اگر تسلیم نشدن، و استقامت سبب هدایت و بیداری دیگران و مشخص شدن حق از باطل گردد، و این پایداری و گذشت موجب احیاء دین شود. (۵)

این شهادت و کشته شدن از زندگی و حیات باقبول پیشنهادهای ننگین و نامشروع و در حال بیعت با عنصر پست و متجاهر به گناهی مثل یزید اثرش برای احیاء دین و هدف‌های اصلاحی و پیشبرد مقاصد انبیا و رسالت اسلام یقیناً بیشتر است.

شما گمان می‌کنید اینکه می‌گوییم کشته شدن مطلوب امام بوده مقصود این است

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷

که خود کشته شدن با صرف نظر از این آثار و فواید و از جنبه اینکه عملی صادر از شمر و سنان و خولی بوده مطلوب امام بوده است از این جهت مغلطه می‌کنید و می‌گویید: پس آنها که امام را کشتند خواست او را انجام دادند، و اگر او را نمی‌کشتند به آنها التماس می‌کرد و خواهشمند می‌شد که بیایید مرا بکشید. نه آقای عزیز واقعاً منطق شما عجیب است! اینکه می‌گوییم شهادت محبوب امام بوده و اما به آن اشتیاق داشته یعنی در زمینه دوران امر میان بیعت با یزید و تصویت حکومت او و شهادت البته شهادت محبوب است.

لا ارَی الْمَوتَ الَّا سَعِادَةً، وَ لا الحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ الّا بَرَماً

۷. در موضوع نهضت امام که از موضوعات بی‌نظیر است نمی‌توان به مقیاس سایر موضوعات، و دعوت‌ها و نهضت‌های سیاسی با دینی اظهارنظر کرد زیرا با دعوت‌های سیاسی و قیام برای طلب حکومت و استثمار و استعباد مردم در جوهر و حقیقت فرق دارد، و با قیام‌های دینی اگر چه در جوهر و ماهیت مشترکند ولی تفاوت آن با سایر دعوت‌ها و قیام‌های دینی نیز زیاد است که همین

تفاوت‌ها آنرا نافذتر و شور انگیزتر ساخته است.

بنابراین نمی‌توان روی این واقعه بدون در نظر گرفتن این خصوصیات اظهار رأی نمود و این قیام را مانند یک قیام عادی تشریح و توصیف کرد. زیرا اگر آنرا یک قیام عادی بشماریم باید تمام تفصیلات آنرا نیز عادی بدانیم در حالیکه بطور قطع نمی‌توانیم قسمت مهمی از جریان‌های این قیام مقدس را بطور عادی تفسیر و تعبیر کنیم.

در کدام قیام سابقه دارد بعد از آنکه سرنوشت قیام کننده معلوم و مسلم شده نونهالان خردسال مانند جناب قاسم بن حسن، علیهما السلام، را بدون هیچ گونه اضطرار و ناچاری ظاهری، و بدون احتمال هیچ گونه اثری در فتح و پیروزی اذن جهاد

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸

بدهند و در میان دریای شمشیر و تیر و نیزه فرستاده باشند.

در کدام قیام سابقه دارد اینگونه خردسال به روی مرگ بخندند و مشتاقانه به جهاد و استقبال مرگ شتافته باشند.

در کدام قیام سابقه دارد هفتاد و سه نفر تشنه کام در برابر یک بیابان دشمن خونخوار این همه مردی و مردانگی و ثبات قدم، و استقامت، و فداکاری نشان داده باشند.

در کدام قیام سابقه دارد پیروان و مریدان رهبر آن قیام دانسته باشند که تمام غرض دشمن کشتن رهبر آنها است و اگر او را بکشند به دیگران کاری ندارند، و دانسته باشند که دفاع آنها از جان رهبر عزیزشان جز اتلاف نفوس خودشان ثمری ندارد مع ذلک پروانه‌وار گرد شمع وجودش را بگیرند و بسوزند و جهاد کنند تا آخرین نفر آنها را از دم شمشیر و تیر و نیزه بگذرانند.[۱۴] در کدام قیام سابقه دارد همسر مهربان شوهر عزیزش را به فداکاری تشویق کند و بگوید:

فِداکَ ابِی وَ امّیِ قاتِلْ دُونَ الطَّیِبینَ ذُرّیَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم.

از کدام پیروان رهبران دینی این همه خلوص، و وفا، و فداکاری، و جانبازی آشکار شده است.

در کدام قیام سابقه دارد رهبر قیام با یقین به شهادت و پیش‌بینیکشته شدن و مخاطرات دشوار زن و بچه و کودکانش را با خود در میدان بلا برده باشد.

خلاصه تفاوت این قیام و جهات امتیاز آن بسیار است این امتیازات هر کدام حکایت از این دارند که ا ین قیام یک مأموریت الهی و دارای سر و رمز ملکوتی بوده

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹

است که امام به آن تن داده و آنرا پذیرفته است.

پس از بیان این چند نکته که شاید برای روشن شدن مطالب آینده سودمند باشد به قدری که وقت و فرصت اجازه می‌دهد و به اندازه استعداد و فهم کوتاه و درک ناقص خود بعض علل، و هدف‌های شهادت امام را در نهایت اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اول- آنچه از اخبار صحیحه متواتره استفاده می‌شود این است که امام، علیه السلام، متعبد به قیام و شهادت بوده و شهادت آن حضرت محبوب و مطلوب خداوند متعال بوده است، و چنانچه گفتیم تعبد به شهادت امر بی‌سابقه‌ای نیست، و مانعی ندارد امام به شهادت رفتن به عراق، و برنگشتن از بین راه آینده‌ای آن چنان از کشته شدن و اسیر اهل و عیال در جلو دارد این راه را برود، و از بیعت با یزید به تمام نیزو خودداری کند، و به عبارت دیگر امام مأمور بود علیه یزید قیام کند، و ابطال حکومت او را اعلان نماید، و امتناع خود را از این بیعت شوم علنی و آشکار سازد، و امر به شهادت و کشته شدن در حقیقت امر به استقامت و ثبات بود که بیعت و تسلیم را سپر بلا، و وسیله دفع خطر قتل قرار ندهد، و چنانچه می‌بینیم این فرمان خود بکشتن دادن نیست اگر چه تعبد به آن هم جایز است بلکه این فرمان بکار و اقدامی است که به حسب وضع محیط منتهی به شهادت می‌شود، و این تعبد به ملاحظه مصالح و

آثاری که دارد هیچ گونه اشکال عقلی و شرعی ندارد، و تعبد به اسارت اهل و عیال نیز به همین معنی و بر اساس همین حکمت‌ها و مصلحت‌هایی است که در شهادت منظور است حسین، علیه السلام، به چنین امتحان عظیمی ممتحن گردید و به نیکوتر وجهی از عهده امتحان برآمد، و خدا به چنین تعبد و تکلیفی پرستش کرده و فرمان‌پذیر شد، و همانطور که در روز عاشورا این آیه را تلاوت می‌کرد به عهدی که خدا بر او کرده بود و منتظر آن بود وفا کرد.

مِنَ الْمؤمِنينَ رِجَالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَنْ

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰

قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَن يَنتَظِرُ وَ مابَدَّلُوا تَبْديلًا.

دوم- سیدالشهداء، علیه السلام، در قیام خود منظور و هدفی جز اداء تکلیف و اطاعت فرمان خدا نداشت زیرا هر کس باید در حفظ دین و نوامیس الهیه، و دفاع از حریم شرع و احکام کوشا باشد، و هر گاه دین دستخوش تصرف، و تعبیر، و تبدیل و تعطیل، و از جانب معاندین تهدید شد و شعائر آن از بین رفت واجب است مسلمانان به یاری دین برخیزند، و خطرات را از دین دفع، و منکرات را انکار کنند.

پر واضح است که حکومت مردی شریر، و مشهور به فساد و فسق و فجور، و می‌گساری، و سگ بازی، و متجاهر به گناه و لهو و لعب و غنا مانند یزید برای اسلام بزرگترین خطر و ضربه بود که اگر بدون عکس‌العمل جلو می‌رفت، و از طرف کسی انکار نمی‌شد مفاسد آن جبران‌ناپذیر و سبب محو آثار اسلام می‌گشت.

تکیه زدن چنین نابکاری بر مسند خلافت پیغمبر، صلی اله علیه و آله و سلم، افکار را گمراه، و عقاید را منحرف می‌ساخت، و چه بسا کسان روی این اصل که جانشین پیغمبر نمونه و نماینده رفتار و اخلاق پیغمبر است با دیدن اعمال و حرکات یزید که خود را خلیفه پیغمبر می‌دانست به ساحت قدس پیغمبر و برنامه‌های اسلام هم بدبین و بدگمان می‌شدند و اگر شخصیتی مانند حسین، علیه السلام، بر او انکار نمی‌کرد، و خلافت او را باطل نمی‌شمرد این اشتباه و گمراهی در دل‌ها قوت می‌گرفت، و نظام اسلام خصوصاً در حکومت دگرگون وانمود می‌شد.

و از سوی دیگر هم وقتی خلیفه و زمامدار متجاهر به فسق و فجور، و شهوترانی و می‌گساری و ... شد طبعاً به حکم.

اذا كانَ رَبُّ البَيتِ بِالدَّفِ مُولِعاًفَشيمَةُ اهْلِ البَيتِ كُلُّهِم رَقُصٌ

چونکه رب البیت دف گیرد بکف‌بیت و ما فی البیت رقاصی کنند

سر تا سر عالم اسلام غرق در فحشاء و فجور و نابکاری می‌گشت، و خطری که از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱

این راه متوجه ملت اسلام می‌شد جبران‌ناپذیر بود، کدام خطر برای هر قوم و هر ملتی از شیوع فحشا و منکرات و هرزگی بدتر است هر ملتی که گرفتار فساد و فسق و فجور و می‌گساری و شهوترانی، و ساز و آواز و رقص شد ضعیف و ناتوان و به تدریج در امور آن اختلال ظاهر می‌شود تا از صفحه تاریخ حذف و منقرض شود.

اگر به اقیام امام طشت رسوایی یزید بر زمین نمی‌افتاد کشورهای اسلامی در فحشاء و منکرات غرق می‌شد، و از نوامیس اسلام و عفت، و پاکدامنی و تقوی و پرهیزکاری اثری باقی نمی‌ماند.

قیام حسین این اثر را هم داشت که یزید را در وجدان مردم کوبید. و منفور عموم ساخت بطوری که اسمش با هر ننگ، و پستی، و زشتی مرادف شد، و تقلید، و پیروی از او ننگ و عار گردید.

نام و آوازه، و حسن شهرت اسلام که دنیا را پر کرده، و جهانیان را به آن متوجه ساخته، و از دور و نزدیک شیفته اوضاع داخلی و نظام اسلام شده بودند با انحراف خلافت از مسیر حقیقی و سلطنت یافتن مردی مثل یزید جای خود را به بدنامی، و حکومت

دیکتاتوری اراذل و اوباش می‌داد، و اخبار دربار یزید و شهوترانی‌های خلیفه و عمال او اسم اسلام را ننگین می کرد، و کسانی که نمی‌توانستند مطالب و حقایق را آنطور که هست بشناسند و تشخیص دهند از اسلام متنفر می‌شدند. لذا استنکار شدید امام توأم با شهادت خود، و اسارت اهل بیت، اسلام را از بنی‌امیه، و بنی‌امیه را از اسلام جدا ساخت، و اعمال و رفتار و کردار آنها را در خارج و داخل کشور از اعتبار ساقط کرد.

خطراتی که از ناحیه بنی‌امیه اسلام را تهدید می کرد، و با قیام امام دفع شد بیش از اینها است، و اجمالًا برای اسلام کشنده‌تر از خلافت یزید، و آن اوضاع، و احوالی که جلو آمده بود خطری نبود، و برای قیام اگر فرضاً هیچ مصلحت و هدفی غیر از انکار علنی آن وضع در نظر نگیریم باز هم قیام لازم و واجب بود، و اگر چه امام

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲

کشته شد اما حیات و زندگیش جاودانی گشت، و به ملت اسلام عالیترین درس آزادیخواهی، و دینداری را تعلیم کرد، و تاریخ سیاه بنی‌امیه را تا روز قیامت در معرض افکار، و آراء مردم قرار داد که یکی از آثارش انفصال حکومت آنان از حکومت شرعی بود که حتی به قول یکی از نویسندگان اهل سنت علاوه بر اینکه اهل سنت و شیعه را خلافی در انکار خلافت یزید نیست قیام و شهادت امام در طرز تفکر اهل سنت نیز اثر کرد، و نقطه تحولی در روش فکری آنان ایجاد شد زیرا خلافت را شده را باصطلاح خود تا شش ماه زمامداری امام حسن مجتبی، علیه السلام، پایان یافته تلقی کردند، و حکومت بنی‌امیه‌را سرآغاز ملک و پادشاهی شمردند. (۶)

و از آن تاریخ به بعد اگر چه اطاعت حکومت‌های جابره را برخی از مزدوران حکومت‌ها واجب می‌شمردند اما حکومت را مبدأ و مظهر نظام اسلام و محقق اهداف دین معرفی نمی کردند.

اکنون بگویید چرا و چه مانعی دارد که امام برای چنین مقاصدی نهضت کند و چه اشکال دارد که خدا او را متعبد به چنین قیام و شهادتی برای این مصالح کرده باشد؟

و چه مانعی دارد اگر امام برای این مقاصد عالیه قیام را با علم به انتهاء آن به شهادت آغاز کرده باشد؟ و چرا این قدر دست و پا کنیم و رنج بیهوده بکشیم که امام را از پایان قیام ناآگاه معرفی کنیم. (۷)

درود بر روان آن عالم بزرگواری که هدف و نتیجه نهضت امام را با این الفاظ پر معنی شرح می‌دهد.

«وَ لَو لا نَهْضَةُ الْحُسَینِ، علیه السَّلام، وَ اصْحابِهِ یَومَ الطَّفِ لاقامَ لِلاسْلامِ عَمُودٌ وَ لااخْضَّرَ لَهُ عُودٌ، وَ لَا ماتَهُ ابُوسُفیان، وَ ابْناء مُعاوِیَهُ وَ یَزید فِی مَهْدِهِ، وَ لَدَفَنُوهُ مِنْ اوَّلِ عَهْدِهِ فِی لَحْدِه»

تا اینکه می‌فرماید:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳

«فَالْمُسْلِمُونَ جَمیعاً بَلْ وَ الاسْلامُ مِن ساعَتِهِ قِیامِهِ الی قِیامِ السَّاعَةِ رَهینُ شُکْرٍ لِلحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ، وَ اصْحابِهِ عَلَی ذلِکَ المَوقِفِ الّذِی اقَلّ ما یُقالُ فِیهِ»

«لَقَدْ وَقَفُوا فِی ذلِکَ الیَوم مَوقِفاًالی الْحَشْرِ لایَزْدَ ادُ الّا مَعالِیاً»[۱۵]

یکی از نویسندگان اهل سنت پس از آنکه تفاوت و اختلاف شرایط و اوضاع عصر امام حسن مجتبی، علیه السلام، را با عصر امام حسین، علیه السلام، شرح داده می گوید: ما می‌توانیم بگوییم امام عازم بود و با یزید بیعت نکند هر چند کشته شود زیرا ممکن نبود امام با یزید بیعت کند، و اگر بیعت می کرد، مردم او را امام بحق می‌شمردند.

و او برای تغییر دین فرصت می‌یافت، از این‌جا است که گفته شده است:

انَّ الْحُسَینَ فَدیَ دینَ جَدّهِ بِنَفْسِهِ، وَ اهْلِهِ، وَ وُلْدِهِ، وَ ما تَزَلْزَلَتْ ارکانَ دَولَةِ بَنی امَّیةِ الّا بِقَتْلِ الْحُسَینِ.[۱۶]

یعنی حسین، علیه السلام، جان خود و اهل و اولاد و خویش را فدای دین جدش کرد، و ارکان دولت بنی‌امیه متزلزل نشد مگر به کشتن حسین، علیه السلام.

همین نویسنده در جای دیگر می‌گوید:

دولت بنی‌امیه پس از شهادت آن حضرت دیری نپایید و شصت و چند سال را به پایان نرساند، و کشتن امام درد کشنده‌ای شد که در اندام حکومت آنان جا گرفت تا سرانجام آنرا به هلاکت رسانید، و خونخواهی امام فریادی بود که دل‌ها و گوش‌های مردم به توسط آن فتح می‌شد.[۱۷] آیا با توجه به این مصالح و اوضاع و احوال و ملاحظه مقام امام کسی می‌تواند در لزوم و ضرورت این قیام تردید کند؟ و آیا حتی باقطع نظر از مقام امامت اشکالی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴

دارد که امام همین برنامه‌ای را که اجرا کرد با پیش‌بینی عاقبت کار انجام دهد؟

تفاوت نمی‌کند که فوائد و آثار را نتایج قیام بگوییم یا هدف بشماریم بحدث لفظی نداریم ممکن است به این تعبیر ادا کنیم که این فوائد و آثار حکمت تعبد و تکلیف امام به شهادت است، و ممکن است بگوییم این فوائد و آثار هدف قیام و قبول شهادت است.

به هر صورت در اینجا چون بنابر اختصار است از این توضیح لازم نیست و اگر کسی بخواهد از هدفها و علل و نتایج و آثار قیام امام بیش از این آگاه شود کتاب هایی که در این موضوع ننوشته شده مانند نهضهٔ الحسین و پرتوی از عظمت حسین رجوع نماید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵

۳. امام، علیه السلام، و تأسیس حکومت اسلامی

تأسیس حکومت حق و عدالت اسلامی از اهداف عالیه دعوت اسلام و از عناصر عمده و مهم اجتماع اسلامی است که در هر عصر مسلمانان وظیفه دارند آنرا در جبهه برنامه‌های اصلاحی و اسلامی خود قرار داده، و در تأسیس آن کوشا باشند.

این منطق که دین از دنیا و سیاست از روحانیت و دولت از دیانت جدا است، و منطقه حکومت نظام شرعی از مرز منطقه حکومت نظام عرفی بیرون است منطق خیانتکاران باسلام و حربه دشمنان قرآن است در اسلام دین از سیاست و حکومت و اجتماع جدا نیست، و ماوراء اسلام هیچ قاون و رژیمی اعتبار ندارد. هدف اسلام حکومت خدا، و حکومت احکام خدا در زمین و از میان بردن استعباد هر حکومت و حزب و قانون و رژیم غیر اسلامی است به نظر ما این آیه روشنگر اساس و پایه حکومت اسلامی است.

تَعَالَوا الی کِلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُم ان لا نَعْبُدَ الّا اللَّه وَ لانُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لایَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً ارْباباً مِنْ دُونِ اللَّه.

بنابراین یقین است که قیام امام برای تأسیس حکومت اسلامی با مساعد بودن شرایط، و اوضاع لازم و واجب است و اگر کسی بگوید هدف قیام تأسیس حکومت نبود مقصودش این نیست که تأسیس حکومت اسلامی در شأن امام نیست، و اگر کسی هم بگوید قیام امام سیاسی نبود غرضش این نیست که سیاست به معنی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶

مداخله در امور و نظارت در اجراء احکام و برقراری حکومت اسلامی کار امام نیست بلکه منظورش نفی سیاست باصطلاح زور و جاه‌طلبی و استثمار فردی یا جمعی است.

چنانچه این هم صحیح نیست که چون سیاست از دیانت جدا است پس مرد خدا و روحانی نباید در امور سیاسی مداخله کند. زیرا مرد خدا کسی است که در امور مداخله نماید و به هر مقدار می‌تواند در حسن جریان امور اهتمام کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید و با شجاعت وارد میدان خدمت باسلام و جامعه شود و این سیاست عین دیانت است و از مهمترین تکالیف اسلام است

که هیچ گونه مسامحه‌ای در آن روا نیست.

اسلام شامل تمام مسائل زندگی اجتماعی و فردی است، و برای همه، دین، عقیده، وطن، حکومت، قانون، روحانیت، سیاست، صلح، جنگ و همه چیز است و هر کسی غیر از این گمان کند به حقیقت دین ارشاد نشده و مفاهیم عالی اسلامی را از قرآن و سنت نگرفته و در گمراهی و ضلالت افتاده است.

حکومت اسلامی اگر تأسیس می‌شد مردم طعم آزادی را می‌چشیدند حقوق پامال شده ضعفا و طبقه سوم احیا می‌گردید، و نظامات عدالت پرور و قوانین جهانی مترقی اسلام، و اصول صحیح مساوات و برابری و برادری طبق تعالیم قرآن حکومت می‌یافت، و مردم از اینکه محکوم به حکم عنصر جنایت و فسق و فحشا و میگساری و سگبازی مانند یزید باشند نجات می‌یافتند، و در حکومت قرآن، و فرمان خدا و قوانین خدا وارد می‌شدند، و حکومت فردی و بشرپرستی، و اختلافات به خداپرستی، و اتحاد، و برادری دینی، و همرنگی، و الغاء امتیازات قبیله‌ای و قومی، و جغرافیایی و ... تبدیل می‌گشت، و حکومت جهانی اسلام که به هیچ کس و هیچ قوم و ملت و هیچ شهر و کشور جز به خدا انتساب ندارد ارتق و فاتق امور می‌شد و حق و عدالت و فضیلت حاکم و مضمون (انِ الحُکْم الّااللّه) عملی و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷

آشکار می گشت.

بنی‌امیه احکام خدا را بازیچه و مسخره کرده و هر طور می‌خواستند رفتار می کردند، و تغییر و تبدیل می‌دادند حتی در احکام عبادات اسلام نیز بدون پروا تصرف می‌نمودند و مانند نماز جمعه را در روز چهارشنبه خواندند، و رسماً عرفه را در روز ترویه و مراسم عید اضحی را در روز عرفه برگزار کردند

(وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما انْزَلَ اللّهُ فَاولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ).

حکومت اسلامی وقتی تأسیس باشد دست‌های ناپاک زیادها، و ابن زیادها، و مغیرهٔ بن شعبه‌ها، و مسلم بن عقبه‌ها، و شمرها، و خولی‌ها از خیانت و جنایت و تصرف در بیت المال مسلمین و تجاوز بنفوس و اعراض قطع و دست‌های پاک افرادی مانند ابوذر، و مقداد، و سلمان، و عمار، میثم، و رشید، و قیس بن سعد، و حجر بن عدی، و مسلم بن عوسجه، و حبیب بن مظاهر مصدر کار می گردند.

یقیناً تحقق اهداف اسلام بنحو کامل جز در سایه حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست، و فقط حکومت اسلامی مجری تمام عیار احکام خدا و محقق هدف‌های قرآن است.

لذا امام حسین، علیه السلام، که از هر کس بیشتر به هدف‌های اسلام آگاه بود وظیفه داشت مرد مرا بتأسیس چنین حکومتی دعوت فرماید، و آنها را از مسامحه‌ای که در این موضوع دارند و سبب این همه انحطاط و عقب ماندگی و فقرا اخلاقی و مادی شده بترساند، و از آنها بخواهد با همکاری یکدیگر بپاخیزند، و حکومت ستمگر را ساقط کنند، و آمادگی خود را که از هر کس باتفاق آراء واقعی عمومی مسلمانان، و بنص و تعیین پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، شایسته‌تر برای زمامداری و اجراء طرح‌های عالی برنامه‌های الهی اسلامی بود اعلام کند، و از مسلمانان بخواهد که وظایف خود را در این هنگام که ناپاکی مثل یزید حکومت یافته انجام دهند و حقوق خود را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸

بگیرند.

امام این کار را کرد، و حجت را بر مردم تمام فرمود. با نامه‌ها، و خطبه‌ها و سخنان رسا وظیفه خود را انجام داد-

لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیّنَهٍ، وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیّنَهٍ.

اما این موضوع ابلاغ و ارشاد، و اتمام حجت، و اعلان بطلان حکومت یزید و لزوم قیام برای برکنار کردن آن، و دعوت از عموم برای احیاء نظام حکومت اسلامی اگر چه یکی از جزئیات برنامه قیام امام بود ولی تأسیس حکومت اسلامی را نوید نمی‌داد و امیدواری به آنکه مسلمانان قیام و جنبش عمومی نمایند و حکومت یزید را ساقط کنند نبود. علاوه بر علم امام و اخبار پیغمبر اکرم، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، اوضاع و احوال هم نشان می‌داد که این مقصود حاصل نخواهد شد، و امام باید شخصاً وظایفی را که دارد و، تعهداتی را که در برابر اسلام و آئین قرآن وجداناً و شرعاً و برحسب مقام امامت دارد به نحو اوفی و اکمل انجام دهد، و خطرات حکومت یزیدی را تا حد امکان دفع کند و افکار را روشن سازد.

بررسی اجمالی و مختصر در کتب حدیث و اخبار شیعه، و دقت در مضامین عبارات زیارات، و احادیثی که راجع به علوم ائمه، علیهم السلام، رسیده، و اینکه خداوند علم پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، را به آنان عطا فرموده است ثابت و آشکار می‌سازد که امام از آینده‌ای که در جلو داشت آگاه بود، و تأسیس حکومت اسلامی، و پیروزی نظامی و ظاهری را پیش‌بینی نمی‌فرمود.

مع ذلک ما برای این که این موضوع را از مجرای کتب تاریخ مخصوصاً اهل سنت نیز بررسی کرده باشیم بر اساس تواریخ معتبره شیعه و اهل سنت مانند ارشاد و اعلام الوری، و کامل ابن اثیر و تاریخ طبری، و یعقوبی، و اخبار الطوال این بحث را دنبال می‌کنیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹

۴. شرایط مساعد نبود

از نظر اوضاع و احوال عصر قیام چنانچه یادآور شدیم اگر امام زمینه را مساعد می‌یافت در تأسیس حکومت اسلامی با جدیت اقدام می‌فرمود.

ولی آیا شرایط و اوضاع مساعد بود؟

آیا تأسیس حکومت اسلامی امکان داشت؟

آیا برای امام نیروی نظامی قابل توجهی که بتواند حکومتی را که چنگال‌های استبداد و ستم خود را در اعماق کشورهای اسلامی فرو برده بود ساقط سازد واقعاً فراهم می‌شد؟

آیا به عهد و پیمان مردم کوفه با آن سوابق گذشته و با آن همه تشتت و پراکندگی، و با نفوذ دستگاه وحشت و ارعاب و تطمیع و رشوه بنی‌امیه جای اطمینان و اعتماد بود؟ آیا اوضاع اجتماعی کوفه عوض شده بود، و آن مردمی که علی، علیه السلام، از دستشان شکایت‌ها داشت و به آنها خطاب می‌فرمود:

یا اشْبَاهَ الرِّجالِ و لَا رِجالَ. حُلُومُ الْاطْفَالِ وَ عُقْولُ رَبَّاتِ الحِجالِ لَوَدِدْتُ أَنّی لَمْ أَرَکُم وَ لَم أَعْرِفْکُمْ مَعْرِفَهً وَ اللَّهِ جَرَّتْ نَدَماً وَ اعْقَبَتْ سَدَماً قاتَلَکُمُ اللَّه لَقِدْ مَلَأتُمْ قَلْبِی قِیْحاً، وَ شَحَنْتُم صَدْرِی غَیْظاً الخ ۱۸]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰

عوض شده بودند.

آیا حسین، علیه السلام، از پدر بزرگوارش نشنیده بود در آن موقعی که بیشتر کشورهای اسلامی در تحت فرمانش بود و زمامدار رسمی مسلمانان بود که به این مردم خطاب می‌کرد:

ایُّها النَّاسُ الْمُجْتَمَعَهُ أَبْدَانُهُمْ. المُخْتَلِفَهُ أَهْواؤُهُم

تا سخن را به اینجا می‌رساند که می‌فرماید:

اصْبَحْتُ وَ اللَّهِ لا اصَدِقُ قَولَکُم، وَ لااطمَعُ فِی نَصْرِکُمْ، وَ لاأوعِدُ العَدُوَّ بِکُم.[۱۹]

آیا نشنیده بود که به آنها خطاب می‌فرمود:

ایُّها القومُ الشاهِدَةُ أَبدانُهُم. الغائِبَةُ عَنهُم عُقُولُهُمْ المُخْتَلِفَةُ أَهْواؤُهُم (الی ان قال) لَوَدِدتُ و اللّهِ مُعاوِيَةَ صارِفَنِی بِکَم صَرفَ الدِّينارِ بِالّدِرْهَمْ فِأَخَذَ مِنّی عَشَرَةً مِنْکُم وَ اعْطَانِی رَجُلًا مِنْهُمْ (الی ان قال) يا أَشْباهَ الإِبِلِ غَابَ عَنها رُعَاتُها.[۲۰]

آیا این مردم تغییر رویه داده بودند یا تنزل و انحطاط فکری و اخلاقی آنها بیشتر شده بود؟ آیا بقول و بیعت و وعده این مردم امام اعتماد داشت؟

آیا اوضاعی که جلو آمد نشان نداد که این مردم جز معدودی همان جمعیت منافق و دنیاپرست سابق هستند؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱

آیا اگر امام وارد کوفه می‌شد به همان سرنوشت جناب مسلم گرفتار نمی‌گشت؟

آیا اگر کوفه هم فرضاً با ترور ابن زیاد مسخر می‌شد پیروزی امام قطعی بود و سپاه کوفه شام را فتح می‌کرد؟

آیا پس از مرگ یزید و ضعف شدید و تزلزل حکومت بنی‌امیه که عبداللَّه زبیر بواسطه مساعدت اوضاع و عکس العمل شهادت امام قوت گرفت. و در کوفه و عراقین و حجاز و قسمت‌های مهم بلاد اسلامی رسماً خلیفه گردید سرانجام مغلوب نشد؟

آیا رجال سیاسی و آگاه مانند ابن عباس، و ابن عمر و عبداللَّه بن جعفر و محمد حنیفه، و جابر انصاری، و ابوسعید، و ابوواقدلیثی و عمر بن عبدالرحمان و عبداللَّه بن مطیع که عقیده داشتند در تأسیس حکومت بدعوت مردم کوفه و اظهار علاقه آنها نمی‌توان اعتماد کرد همه اشتباه می‌کردند؟!

و آیا پیش‌بینی‌آنها خطاب از آب در آمد؟

و آیا آنها از این نامه‌ها و فرستادگانی که از کوفه می‌آمدند و اظهار علاقه‌های آنها بی اطلاع بودند؟

پاسخ این گونه پرسش‌ها از نظر اهل تاریخ و اطلاع و جامعه شناس هر چه باشد اینرا تأیید می‌کند که اوضاع و احوال به هیچ وجه با تأسیس حکومت اسلامی مساعد نبود و امام هم چنین هدفی نداشت.

در این زمینه در آینده نیز توضیحات منطقی بنظر خوانندگان عزیز می‌رسد، و خلاصه سخن این است که با فراهم نبودن شرایط تأسیس حکومت اسلامی، و وجود موانعی که رفع آنها در آن اوضاع امکان نداشت تأسیس حکومت اسلامی نمی‌تواند هدف قیام باشد، و بزرگان و سران وارد به امور سیاسی در این رأی یعنی ممکن نبودن پیروز نظامی متفق الکلمه بودند، و شهادت امام را پیش‌بینیمی‌کردند و امام هم در پاسخ آنها اصل رأی و نظر آنان را رد نمی‌فرمود بلکه تأیید می‌کرد و گاهی آنها را به خوابی که دیده بود قانع می‌ساخت با این حال که ما اگر از نظر احاطه علم امامت ملاحظه کنیم امام آینده را می‌دید، و اگر به طور عادی هم موضوع را بررسی نماییم پیش‌بینیو آگاهیش از اوضاع از دیگران کمتر نبود و مانند سایرین اوضاع را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲

بررسی و آینده را پیش‌بینی می‌فرمود چگونه ممکن است بقصد تأسیس حکومت اسلامی قیام کرده باشد؟ و چگونه می‌شود امام که شایسته‌ترین فرد برای زمامداری سیاسی، و اجتماعی، و روحانی بود در چنین موضوع سیاسی اشتباه کند، او حقایق اوضاع بر او پوشیده بماند، و بوعده‌های مردم کوفه با آن سوابق اعتماد کند، و با یک نیروی فرضی و وعده‌ای نقشه ساقط کردن حکومتی را که تمام نیروهای مادی را قبضه کرده طرح کند؟

باور کردنی نیست که امام چنین برنامه‌ای داشته است زیرا در چگونگی و کیفیت علم امام هر گونه رأی و نظری باشد در خصوص امام حسین، علیه السلام، یقین است که از شهادت خود در کربلا بدست بنی‌امیه‌خبردار بوده است، و نظر به اخبار بسیار که از جد و پدرش رسیده میدانسته تأسیس حکومت اسلامی در برنامه کار امامان باستثناء مدت خلافت ظاهریه حضرت امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی، علیه السلام، فقط در برنامه حضرت قائم آل محمد مهدی، علیه السلام، گذاشته شده است و همین خبرهایی که از شهادت آن حضرت در کربلا رسیده بود برای اینکه پیش‌بینی ابن عباس و دیگران را تأیید و قطعی سازد کافی بود.

به نظر ما همین موضوع که پیغمبر مکرر از شهادت حسینش خبر داد و گریه‌ها کرد و دختر محبوبه‌اش زهرا را در مصیبت او تسلیت می‌داد و از اینکه حسین حکومت اسلامی را تأسیس کند سخنی نفرمود و با آن همه خبرهایی که از آینده فرزندانش می‌داد در این موضوع چیزی نفرمود دلیل این بود که تأسیس حکومت اسلامی بدست او انجام نخواهد گرفت، و کار و برنامه او همان قیام و شهادت است اگر امام چنین برنامه مسرت بخشی داشت جد بزرگوارش که مکرر خبر غم‌انگیز شهادت فرزند عزیزش را داد و فاطمه زهرا افسرده و اندوهناك شد این خبر نشاطانگیز را هم باو می‌داد تا مژده این فتح آرام بخش دل دخترش گردد.

پس چگونه پیغمبر که از جهاد علی، علیه السلام، با ناکثین و قاسطین و مارقین و از صلح

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۳

امام حسن، علیه السلام، و شهادت علی و حسن و حسین و از وفات دخترش فاطمه و کشته شدن زید بن علی و حسین شهید فخ [۲۱] و دیگران از اهل بیت و ذریه‌اش خبر داد این موضوع را نفرمود؟ آیا علتی غیر از این داشت که این موضوع در برنامه زندگی امام حسین، علیه السلام، گذاشته نشده بود و شرایط آن مساعد نبود؟

آقای عزیز چطور این نظر پذیرفته می‌شود که امام حسین از شهادت خود خبر نداشت و از پایان این قیام ناآگاه بود، و هدفش تأسیس حکومت اسلامی بود با اینکه نه شرایط مساعد بود و نه جای اعتماد به قول و وعده مردم کوفه بود و علاوه این همه ادله و امارات که در کتب شیعه و اهل سنت بیش از حد احصا است بطلان این نظر را اکیداً روشن می‌سازد انصاف این است که شما پس از هفت سال به قول خودتان رنج و زحمت باید قبول کنید که بیهوده رنج برده‌ای شما نمی‌توانید تمام این کتاب‌ها و این اماراتی را که بطور قاطع نظر تأسیس حکومت اسلامی و مساعد بودن شرایط آن را باطل می‌کند رد نمایید.

فرضاً کتاب لهوف را تضعیف کردید یا تاریخ ابن اعثم را نپذیرفتید تواریخ معتبر و مستند و کتب و جوامع حدیث را که نمی‌توانید انکار کنید.

اکنون نظر یك دانشمند معاصر از اهل سنت را بشنوید او می‌گوید امام عازم بر بیعت نکردن با یزید بود هر چند برای ترك بیعت او را شهید نمایند زیرا برای او بیعت با یزید جایز نبود و تا اینکه می‌گوید. بیرون شدن امام از مکه بسوی کوفه نه برای جاه و دنیا بود و نه برای تشکیل خلافت اسلامی بلکه امام می‌خواست احکام خدا را که بدون شك مورد تجاوز و حمله واقع شده بود برپا بدارد و در این قیام ندای ایمان را پاسخ داد.[۲۲] در جای دیگر پس از تشریح این موضوع که امام نقشه محکمی را برای رسیدن به هدف‌های خود در آینده اجرا می‌کرد می‌گوید:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۴

اینکه بگوییم حرکت امام بر اساس نیل به این هدف‌ها و کوشش برای حصول این نتایج بوده است صحیح‌تر از این است که حرکت امام را از نظر نیروی انتظامی بررسی کنیم زیرا اگر امام خواهان فتح و پیروزی نظامی بود بایـد از حجاز برای خود نیرو و سپاه تهیه بیند و با یاوران خود بیرون آمده باشد، و بعید است که حسین، علیه السلام، فتح و پیروزی نظامی خود را پیش‌بینیکرده باشد بیش از آنچه شهادت را پیش‌بینی می‌نمود با آنکه پیروزی نظامی برای پدرش و برادرش هم فراهم نشد در حالتی که اوضاع در زمان آنها برای پیروزی مساعدتر بود.

و معقول نیست که امام به اهل عراق با اطلاعی که از مکر و بی‌وفایی آنها داشت اعتماد کند تا اینکه می‌گوید:

«فَضْلًا عَنِ انّ خُرُوجَهُ عَلی یَزیدِ لَم یَکُنْ هُناکَ مَحیضٌ عَنْهُ لِما فِی بَیعَةِ یَزید مِنَ الإِثْم لاتُبْرِرُهُ تَقیَةٌ، وَ لایَشْفَع لَه عُذْر»[۲۳]

و در صفحه دیگر پس از اینکه پاسخ خاورشناسان گمراه را می‌دهد می‌گوید:

حسین، علیه السلام، با عزم اکید عازم برقیام بود، و شکست نظامیش بر او پوشیده نبود.[۲۴] (۸)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۵

۵. امام، علیه السلام، آگاه بود

مدارک، و مصادر معتبر تاریخی دلالت دارد بر آنکه امام از شهادت خود و حاصل نشدن پیروزی نظامی علم و آگاهی داشت، و می‌دانست که شرایط تأسیس حکومت اسلامی فراهم نیست پس هدف آن حضرت از قیام اعلان بطلان حکومت یزید، و احیاء دین، و رفع اشتباهات و انحرافات فکری و نجات نظام حکومتی اسلام، و دفع ضربات کشنده حکومت یزید از دین بود.

جمع آوری ادله و مدارک نامبرده محتاج به تتبع فراوان و تألیف یک کتاب جداگانه است. فقط ما برای اینکه معلوم باشد تأسیس حکومت اسلامی هدف قیام امام نبوده است چند مورد را از خلال جریان نهضت امام و حواشی آن یادآور می‌شویم.

۱. به عبداللَّه بن زبیر در مکه فرمود: و اللَّه اگر من کشته شوم، و یک وجب از مسجد الحرام بیرون باشم دوستر دارم از اینکه در آن کشته شوم، و اگر دو وجب از آن دورتر باشم و کشته شوم خوشتر می‌دارم:

وِ ایم اللَّه لَو کُنتَ فِی حُجْرِ هامَةٍ مِنْ هـذِه الهَوام لَاسْتَخرَجُونِی حَتّی یَقْضُوا بِی حَاجَتَهُمْ، وَ اللَّهِ لَیَعْتَدُنَ بِی کَمَا اعتَدَتِ الیَهود فِی السَبْتِ.

به خدا سوگند اگر من در هر پناهگاهی باشم مرا بیرون می‌آورند تا مقصود خود را انجام دهند بخدا سوگند در تجاوز به من از حد بگذرند چنانچه یهود در مورد شنبه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۶

از حد گذشتند (و احترام شنبه را از بین بردند)[۲۵] ما داوری را برای شما خوانندگان عزیز می‌گذاریم و می‌پرسیم آیا می‌شود کسیکه در هنگام رفتن به کوفه این گونه با سوگند و تأکید سخن می‌گوید و از شهادت خود خبر میدهد به تأسیس حکومت، و ساقط کردن بنی‌امیه‌امیدوار باشد؟

۲- کانَ الحُسینُ یَقُولُ وَاللَّهِ لایَدَعُونِی حَتّی یَستَخْرِجُوا هذِهِ الْعَقَلَةَ مِنْ جَوفِی فَاذا فَعَلُوا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِم مَنْ یْذّلُهُم حَتّی یَکونُوا اذَلَّ مِن فرامِ الامَۀ. وَ (الفرام) خرقۀ تَجْعُلُها المِرأۀُ فِی قُبُلِها اذا حاضَتْ ۲۶]

یعنی امام حسین، علیه السلام، می‌فرمود به خدا سوگند مرا رها نمی‌کنند تا خون قلبم را بیرون آورند پس وقتی چنین کردند مسلط می‌سازد خدا بر آنها کسی را که آنان را ذلیل نماید که از خرقه کنیز هم خوارتر گردند.

آیا کسیکه این کلام را بر زبان داشت، و چنانچه ظاهر جمله (کان الحسین) است آنرا مکرر می‌فرمود پیروزی نظامی خود و شکست دشمن را پیش‌بینی می‌کرد؟

۳. وقتی عبداللَّه بن جعفر، و یحیی بن سعید برادر استاندار مکه معظمه اصرار در منع امام از رفتن به عراق کردند جواب فرمود:

«انّی رَأَیْتُ رُؤیا رَأَیْتُ فیها رَسْولُ اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، وَ امِرْتُ فِیها بِامرٍ اناماضٍ لَهُ عَلَیّ اولِی فَقالا: ما تِلْکَ الرُّویا قال: ماحَدَّثُت بِها احَدَاً وَ ما مُحَدّثُ بِها احَداً حَتّی القَی رَبِیّ»[۲۷]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۷

یعنی من رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، را در خواب دیدم و به کاری مأمور شده‌ام که آنرا انجام می‌دهم خواه بزیانم باشد یا به سود گفتند: این خواب چیست؟!

فرمود: آنرا برای کسی نگفته‌ام و برای کسی نخواهم گفت تـا پروردگـارم را ملاقـات کنم. شـما پس از واقعه کربلا- و مصـیبات جانکاهی که بر امام وارد شـد، و اسارت اهل و عیال آنحضـرت، و آن صبر و اسـتقامت و شـجاعت و فداکاری که از امام ظاهر شـد غیر از این می‌فهمیـد که این خواب راجع به پایـان این سـفر، و دسـتورالعمل هایی در مورد این امتحان بی‌نظیر و آزمایش عظیم بوده است به نظر ما حوادثی که بعد رویداد همه روشنگر این خواب و تعبیر آن بود.

۴. وقتی عبداللَّه بن مطیع در بین راه عراق به محضر امام شرفیاب شد، و صریحاً و با اصرار و سوگند آن حضرت را از رفتن به عراق منع کرد امام به او پاسخ نداد که چون مقدمات تأسیس حکومت اسلامی فراهم شده ناچار از رفتن می‌باشم بلکه عبارت تاریخ این است:

فَابى الّا انْ يَمْضَى

و فرمود:

لَنْ يُصيبَنا الّا ما كَتَبِ اللَّهُ لَنا.

و در مرتبه نخست که ابن مطیع امام را منع کرد فرمود:

يَقْضِى اللَّهُ ما احَبَّ.

اگر امام در رد گفتار او که از شهادت و کشته شدن حضرت را بیم می‌داد دلیل قانع کننده‌ای که موافق با منطق او باشد و احتمال یا اطمینان او را به شهادت امام رد کند داشت می‌فرمود و او را قانع می‌کرد که کشته شدن در کار نیست و این احتمال ضعیف است در حالیکه می‌بینم یا پاسخی به او نداد، و یا پاسخی فرموده که تلویحاً پیش‌بینی ابن مطیع را تأیید می‌کند، و اقلًا روشنگر این حقیقت است که امام

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۸

به پیروزی اطمینان نداشته است.[۲۸] ۵. داستان زهیر نیز روشنگر این حقیقت است که امام عازم شهادت بوده و احتمال پیروزی نظامی، و موازنه دو نیرو هرگز در کار نبوده است زیرا وقتی زهیر که آن همه اصرار به فاصله گرفتن از امام داشت از محضر امام با چهره تابناك و بشارت زده و مسرور مراجعت کرد، و همسرش را طلاق داد تا به کسانش ملحق شود و گفت:

دوست نمی‌دارم به سبب من به تو غیر از خیر برسد، به اصحابش گفت: هر کس دوست می‌دارد از من پیروی کند به سبب من به تو غیر از خیر برسد، به اصحابش گفت: هر کس دوست می‌دارد از من پیروی کند و الا-این آخرین عهد من است و سپس حدیث سلمان را برای آنها نقل کرد، و از همراهانش خداحافظی کرد، و گفت:

شما را در نزد خدا ودیعه می‌گذارم.[۲۹] از این داستان شما چه می‌فهمید؟ چرا زهیر یکباره منقلب گردید و عوض شد مگر امام به او چه فرمود؟ و چرا چهره‌اش تابناك و مسرور شد؟ آیا امام باو وعده فتح و پیروزی و امارت و ریاست داد و باو فرمود: بیا با هم برویم کوفه را بگیریم و تو استاندارد کوفه یا مصر یا خراسان یا فرمانده ارتش باش؟ یقیناً چنین سخنانی بین امام و زهیر رد و بدل نشده است.

چرا زهیر زنش را طلاق داد؟ مگر هر کس به جهاد می‌رفت یا زهیر هر وقت به جهاد می‌رفت همسرش را طلاق می‌داد؟

اینکه به همسرش گفت: دوست نمی‌دارم به سبب من غیر از خیر به تو برسد چه معنایی داشت؟

اگر امام برای تأسیس حکومت اسلامی که موازنه قوای طرفین به قول نویسنده شهید جاوید محرز بود می‌رفت مگر زن زهیر از تأسیس حکومت اسلامی چه شر و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۹

ضرری می‌دهد؟

چرا به همراهانش گفت: این آخرین دیدار من است و با آنها خداحافظ کرد؟

شما را به خدا سوگند درست در این داستان دقت کنید به بینید از آن چه می‌فهمید آیا غیر از این می‌فهمید که زهیر در اثر دیدار و شنیدن مواعظ امام دانست که اینراه به شهادت منتهی می‌شود، و امام یک مأموریت خاص الهی دارد و به سوی شهادت و فداکاری می‌رود، و شهادت در رکابش سعادت و رستگاری جاودانی است؟

غیر از این بود که زهیر دل از دنیا و نعمت‌های آن کند، و خود را به خدا فروخت و آماده شهادت شد.
۶. در منزل ثعلبیه وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل رسید و به ظاهر هم معلوم شد اوضاع مساعد با تأسیس حکومت نیست، و شکست نیروی امام حتمی است ۳۰] اگر امام به قصد شهادت و کربلا نمی‌رفت چرا از همان جا مراجعت نفرمود، و چگونه این راه به قول شما مجهول العاقبه را بدون اینکه قصد و هدفی داشته باشد ادامه داد، و به نظر ابتدایی و عاطفی و ظاهری بنی عقیل تسلیم شد؟ و آیا به نظر نویسنده شهید جاوید! اگر امام طبق جریان عادی سیر می‌کرد، و وضع را مطالعه و بررسی می‌فرمود چگونه شد که به نظر آن همه شخصیت‌های نامی و سیاستمداران ورزیده در مدینه و مکه تسلیم نشد، و در اینجا بنظر عقیل فوراً تسلیم شد؟ و شورایی را که به قول شما در صحرا تشکیل داد در مدینه یا مکه تشکیل نداد؟
آیا این همه دلیل نیست که امام مقصد و مأموریت و هدف دیگر داشت؟
۷. در منزل زباله که خبر شهادت عبداللّٰه بن یقطر رسید و امام اعلام کرد هر کس مایل است برگردد چون کراهت داشت از این که کسی با او همراهی کند مگر آنکه از پایان کار آگاه باشد، و می‌دانست که اگر بدانند با او همراهی نمی‌نمایند مگر کسانیکه بخواهند با او مواسات نموده و کشته شوند وقتی این اعلام شد مردم از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۰

راست و چپ متفرق شدند و غیر از افرادی که از مدینه با او آمده بودند و تنی چند کسی باقی نماند[۳۱] ولی ا مام باز هم بسیر خود ادامه داد. اینجا دیگر معلوم شد که بنی عقیل نمی‌توانند خون مسلم را بگیرند. امام کجا می‌رفت، و چه مقصدی داشت؟ اگر بگویید مقصدش کوفه بود با این اوضاع که جلو آمده بود کوفه رفتن نه امکان داشت و نه جز گرفتاری نتیجه‌ای داشت پس غیر از کربلا مقصد دیگر تصور نمی‌شود.
۸. وقتی فرستاده ابن اشعث و ابن سعد نامه آوردند و پیغام مسلم، علیه السلام، را رساندند که از حضرت تقاضای مراجعت کرده امام به پیشنهاد او ترتیب اثر نداد و مراجعت نکرد و فرمود: کل ما حمّ نازل و عنداللّٰه نحتسب انفسنا الخ ۳۲] هر چه مقدر شده نازل می‌شود ما جان‌های خود را در راه خدا پیشکش می‌سازیم.
آقای نویسنده محترم بفرمایید این سخنان امام چه معنایی دارد؟ امام چرا جان خود را در راه خدا می‌دهد و از شهادت استقبال می‌کند، و از رفتن منصرف نمی‌شود این کلمات که شاهد قوت تصمیم است در این موقع که خطر نزدیک و قطعی است دلیل این است که امام آگاهانه و مصممانه راه شهادت را پیش گرفته است.
۹. در بطن عقبه مردی حضور امام شرفیاب شد و آن حضرت را سوگند داد برگردد، و گفت:
فَوَ اللَّهِ ما تَقْدَمُ الّا عَلَی الأَسَنَّةِ وَحَدّ السُّیوفِ الخ
بخدا سوگند وارد نمی‌شوی مگر بر نوک نیزها و دم شمشیرها.
امام فرمود:
«انَّهُ لایَخفی عَلَیَّ ما ذَکَرْتُ وَ لکِنَّ اللَّه عَزَّ وَ جَّلَ لایُغْلَبُ عَلی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۱

امْرِهِ».
این کلام نیز صریح است براینکه امام شهادت را پیش‌بینی می‌کرد و بسوی شهادت می‌رفت فرمود: بر من آنچه گفتی پنهان نیست یعنی می‌دانم بر نوک نیزه و دم شمشیر وارد می‌شوم ولی خداوند مغلوب امری که کرده است نمی‌شود[۳۳] اشاره به اینکه امر خدا است و باید این امتحان و آزمایش و فداکاری انجام شود و من کشته خواهم شد یا اینکه مقصود این است که آنچه گفتی راست است و مرا می‌کشند ولی بنی‌امیه نمی‌توانند نور خدا را خاموش کنند، و در همین شکست ظاهری پیروزی واقعی ما را خدا قرار

داده، و با شمشیر و نیزه و کشتن من و اسیری اهل و عیالم خدا که مقصود و مطلوب من است مغلوب نمی‌شود و بقاء اسلام احکام دین که هدف ما است تضمین می‌شود و بر حسب روایت ابن صباغ فرمود:

لا یَخْفی عَلَیَّ شَیئٌ مِمّا ذَکَرتَ، وَ لکِنّی صابِرٌ وَ مُحْتَسِبٌ الی ان یَقضِیَ اللهُ امْراً کانَ مفعُولًا.[۳۴]

۱۰. شیخ مفید و طبرسی و ابن کثیر نقل کرده‌اند که در بطن عقبه فرمود:

وَ اللَّهِ لا یَدَعُونِی حَتّی یَستَخرِ جُواهذِهِ العَلَقَةَ مِنْ جَوفِی فِاذا فَعَلوا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِم مَنْ یَذّلِهُم حَتّی یَکُونوا اذَلّ فِرَقِ الامِم ۳۵]

یعنی مرا رها نمی‌کنند تا خونم را بریزند و وقتی مرا کشتند خدا بر آنها مسلط فرماید کسی را که آنها را از همه امم ذلیل‌تر سازد.

۱۱. مفید از علی بن الحسین، علیهما السلام، نقل می‌نماید:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۲

خَرَجنا مَعَ الحُسَین فَما نَزَلَ مَنْزِلًا وَ لا ارتَحَلَ مِنهُ الّا ذَکَرَ یَحیَی بنَ زَکَریّا وَ قَتْلَهُ وَ قالَ یَوماً: مِنْ هَوانِ الدنیا عَلَی اللَّه انَّ راسَ یَحییَ بنِ زکریّا الی بِغیّ مِن بَغا یا بَنِی اسرائِیل ۳۶].

یعنی با حسین، علیه السلام، بیرون شدیم در منزلی فرو نیامدیم و از آن کوچ نکردیم مگر آنکه یاد از یحیی بن زکریا و کشته شدن او می‌کرد و روزی فرمود از خواری دنیا در نزد خدا این است که سر یحیی بن زکریا هدیه شد بسوی زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل.

شما بگویید امام شهادت خود را پیش‌بینی نمی‌کرد بگویید برای تأسیس حکومت به کوفه می‌رفت پاسخ این حدیث معتبر را که مفید و طبرسی روایت کرده‌اند چه می‌فرمایید؟

۱۲. شیخ مفید روایت کرده است که عمر سعد به امام گفت یا اباعبداللّه در نزد ما مردمانی سفیه می‌باشند گمان می‌کنند من تو را می‌کشم؟

فَقَالَ لَهُ الحُسَینُ عَلَیه السَّلامُ انَّهُم لَیسوا بِسُفَهاء وَلکِنَّهم حَلَماء اما انَّهُ تَقِرُّ عَینی ان لا تأکل کل بسرّ العراق بعدی قلیلًا[۳۷]

امام فرمود آنان سفهاء نیستند بلکه خردمندانند آگاه باش که چشم مرا روشن می‌سازد اینکه تو از گندم عراق بعد از من نمی‌خوری مگر کمی ۳۸].

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۳

امام که از آینده خود و عمر سعد اینگونه آگاهی داشت چگونه از پایان سفر عراق آگاه نبود.

۱۳. خطبه معروفه

«خُطَّ المَوتُ عَلَی وُلُدِ آدم الخ»

که هنگام حرکت به سوی عراق انشا فرمود صراحت دارد بر اینکه آن حضرت به قصد شهادت کشته شدن از مکه خارج شد و هیچ گونه توجه و تاویل در این خطبه صحیح نیست، و ایرادات غیر وارد نویسنده شهید جاوید در جای خود بررسی و پاسخ داده می‌شود.

۱۴. وقتی عمر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام امام را از رفتن به عراق به علت مساعد نبودن اوضاع منع کرد، و نگرانی خود را از کشته شدن آن حضرت ابراز داشت، و ادله این نگرانی را به عرض می‌رساند. امام با اینکه نصیحت و خیرخواهی او را تصدیق فرمود، و کلام او را خردمندانه شمرد برایش عمل نکرد و رهسپار عراق شد.[۳۹] ۱۵. هنگامی که ابن عباس امام را از رفتن به عراق منع کرد، و دلائل خود را به سمع مبارک آن حضرت رسانید، و پیشنهاد کرد به یمن هجرت فرماید

(فقالَ الامامُ الحُسَین فِی قُوةٍ: آه سبق السیف العدل)

اشاره به اینکه در این موضوع این گونه پیشنهادها و سلامت جوییها اثر ندارد و باید تسلیم امر خدا بود.[۴۰] ۱۶. در نامه‌ای که برای

بنی هاشم هنگام توجه به عراق نوشت مرقوم فرمود:

امّابعد فَانّه مَن لَحِقَ بِی استُشهِدَ، و مَنْ تَخَلَّف عَنّی لَم

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۴

یَبلُغِ الفُتح [۴۱]

این نامه نیز آگاهی امام را از پایان کار و اینکه هدف تأسیس حکومت نبوده به صراحت و وضوح بیان می کند و پاسخ به توجیه و تفسیر ناصوابی که از این مکتوب نویسنده شهید جاوید کرده است به موقع خود به نظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

۱۷. پیش از خروج از مدینه در روضه منوره بر سر قبر جدش فرمود:

کیف انْسی شِیعَتی، وَ انا سَأضَحّی بِنَفسی مُختاراً فِی سَبیلِهم،

یعنی چگونه شیعه‌ام را فراموش کنم و حال اینکه بزودی جانم را به اختیار در راه آنان قربان می کنم.

سپس از قبر جدا شد و به خود خطاب فرمود:

(لَقَد وَجَدتُ وَراء هذا الحِجاب ما تاقَت الیه نَفسی مُنذُرْ مَن طَوِیلِ، وَ حانَ مَوعِدُ الخلاصِ وَ قَد غَسَلتُ یَدی مِنَ الحَیاةَ، وَ عَزَمتُ تَنفِیذَ ما ارادَ اللّه)

یعنی در پشت این پرده آنچه را از دیرباز جانم مشتاق آن بود یافتم و موعد خلاص نزدیک شده، و به تحقیق دستم را از زندگی دنیا شسته و بر اجراء آنچه خدا اراده کرده است عازم هستم.[۴۲] ۱۸. ابن صباغ نقل می کند که فرزدق به امام عرض کرد: چگونه به اهل کوفه اعتماد می کنی پس از آنکه عموزاده‌ات مسلم را کشتند امام فرمود:

(اما انَّه صارَ الی رَحْمِۀ اللّه تعالی و رضوانه، وَ قضی ما عَلَیه وَ بَقَی ما عَلَینا)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۵

یعنی مسلم به سوی رحمت و رضوان خدا رفت و آنچه را بر او بود انجام داد و آنچه بر ما است (از شهادت) باقی مانده است و سپس این اشعار را انشا کرد:

وَ ان تَکُنِ الدُّنیا تعدُّ نَفیسَهفَانَّ ثَوابَ اللّهِ اعلیِ و انبَلُ

و ان تَکُنِ الأبدانّ لِلموت انْشِئَتَفَقُلُ امرءِ فِی اللّه بالسَیفِ افضلُ [۴۳]

۱۹. بشر بن غالب روایت کرده است که ابن زبیر به حضرت عرض کرد که کجا می‌روی بسوی مردمی که پدرت را کشتند و برادرت را طعن نیزه زدند امام فرمود:

اگر کشته شوم دوست‌تر دارم از آنکه احترام مکه هتک شود.[۴۴] ۲۰. ابن عمر نامه‌ای به امام نوشت و امام را از اینکه بسوی قتلگاه می‌رود خبر داد، و گفت: عایشه به من خبر داد: شنیدم پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، می‌فرمود: حسین در زمین بابل کشته می‌شود.

امام فرمود: پس ناچار باید قتلگاه خود را به بینم.[۴۵] ۲۱. ابن کثیر، و ذهبی روایت کرده‌اند: عمره بنت عبدالرحمان نامه‌ای به حضرت نوشت که امام را خبر می‌داد از اینکه به سوی قتلگاه خود می‌رود، و در آن نامه نوشت گواهی می‌دهم که عایشه برای من روایت کرد: شنیدم از رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله و سلم، که فرمود: حسین در زمین بابل کشته می‌شود. امام فرمود پس چاره‌ای جز رفتن به قتلگاهم ندارم.[۴۶] در جایی که زن‌ها با اینکه کمتر وارد در اینگونه امور بودند بدانند امام در این سفر بسوی شهادت می‌رود برخود امام حتماً پوشیده نبوده است.

۲۲. و نیز ذهبی از یزید الرشک از کسی که شخصاً با امام سخن گفته بود روایت کرده است که خیمه‌هایی را در بیابان سرپا دیدم

به آنجا رفتم آن حضرت را دیدم قرآن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۶

می‌خواند، و اشکش بر گونه‌های مبارکش جاری بود.

فَقِلْتُ: بِابِی انتَ وَ امّی یابنَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّه ما انْزَلَکَ هذِهِ البِلاد، وَ الفَلاهْ الَّتی لَیسَ بِها احَدٌ؟ قال: هذِهِ کُتُبُ اهلِ الکُوفَهْ الَیّ وَ لا ارادهُم الّا قاتِلِی فاذِا فَعَلوا ذلک لَم یَدَعوا للَّه حُرمَهً الّا انتَهَکُوها فَیُسلِطّ اللَّهُ عَلَیهم مَن یُذِلّهم حتّی یَکونُوا اذّل مِنْ فرمِ الأمهْ یعنی مقنعتها

و ابن کثیر نیز این حدیث را روایت کرده است.[۴۷] یعنی عرض کردم: پدر و مادرم فدایت پسر پیغمبر چه تو را به این بلاد و بیابانی که کسی در آن نیست فرود آورد؟ فرمود: این نامه‌های اهل کوفه است به من و نمی‌بینم آنها را مگر اینکه مرا می‌کشند، وقتی مرا کشتند نمی‌گذارند از برای خدا حرمتی را مگر اینکه آنرا هتک می‌نمایند پس خدا بر آنها مسلط می‌سازد کسی را که آنان را ذلیل گرداند تا آنکه از مقنعه کنیز ذلیل‌تر گردند.

۲۳. حسین بن دینار از معاویهٔ بن قره روایت کرده است که حسین، علیه السلام، فرمود: به خدا سوگند در مورد من از حق در گذرند همانطور که بنی اسرائیل در مورد شنبه از حق در گذشتند.[۴۸] ۲۴. نیز ذهبی هشت حدیث دیگر روایت می‌کند که دلالت دارد بر آنکه پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و علی، علیه السلام، و خود امام، علیه السلام، و جمع دیگر می‌دانستند که آن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۷

حضرت در عراق در کربلا شهید می‌شود.[۴۹] ۲۵. حاکم از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

ما کُنّا نَشُکّ وَ اهل البَیتِ مُتوافِرونُ انّ الحُسین یُقتَلُ بالّطف.

یعنی ما شک نداشتیم و اهل بیت اتفاق داشتند بر اینکه حسین، علیه السلام، در طف شهید می‌شود.[۵۰] ۲۶. و نیز ذهبی، و ابن کثیر و مسعودی از ابن عباس روایت کرده‌اند که حسین، علیه السلام، فرمود: هر آینه اگر کشته شوم در مکان چنین و چنان دوست‌تر دارم که به واسطه من به مکه تجاوز شود.[۵۱] ۲۷. ابن ابی الحدید می‌نویسد: میثم تمار با مختار در زندان ابن زیاد بودند، و ده روز پیش از ورود امام حسین، علیه السلام، به عراق شهید شد. از آزادی مختار در زندان به او خبر داد، و هم به او خبر داد که به خونخواهی امام حسین، علیه السلام، قیام خواهد کرد، و ابن زیاد را خواهد کشت.[۵۲] وقتی میثم تمّار که یکی از شاگردان این خانواده است از شهادت امام، واین تفصیلات مطلع باشد، وخونخواه امام و قاتل عبیداللَّه را بشناسد آیا ممکن است خود امام از شهادت خود آگاه نباشد.

۲۸. بر حسب آنچه ابن ابی الحدید، و ابن عساکر، و دیگران روایت کرده‌اند پیغمبر،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۸

صلی اللَّه علیه و آله و سلم،، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، بعضی کشندگان امام مانند سنان بن انس، و شمر، و عمر سعد، و حبیب بن حمار، و خالد بن عرفطه را به اسم یا به رسم معرفی فرموده بودند و امام نیز آنها را می‌شناخت چنانکه در مورد عمر سعد نقل شد و هم چنین در مورد شمر نیز روایت کرده‌اند[۵۳] و زمین کربلا را هم می‌شناخت و با توجه به خبرهای شخص امام از شهادت خودش آیا به طور عقلایی می‌توان احتمال داد که امام، علیه السلام، از شهادت خود آگاه نبود، و به قصد تأسیس حکومت به عراق می‌رفت.

۲۹. ابن السکن، و بغوی، و ابن مسنده، و ابونعیم، و ابن عبدالبر، و ابن اثیر، و ابن حجر و ابن عساکر و دیگران از انس بن حارث صحابی (یکی از شهداء کربلا) روایت کرده که گفت:

سَمِعَتُ رَسُولَ اللَّه (ص) یَقُولُ: انَّ ابْنِی هذا یَعنِی الحُسَینَ یُقْتَلُ بِارضَ یُقالُ لَها کَربَلا فَمَن شَهِدَ ذلکَ مِنکُم فَلْیَنصُرُهُ فَخَرَجَ انَسُ بنُ

الحارِث فَقُتِلَ بِها مَعَ الحُسَین عَلَیه السّلام.[۵۴]

یعنی شنیدم رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، می‌فرمود:

به درستی که این پسرم (حسین) کشته می‌شود در زمین کربلا پس هر کس از شما که حاضر این پیش آمد باشد باید او را یاری کند. لذا انس بن حارث خارج گشت و در رکاب امام شهید شد.

چند نکته:

از این روایت چند نکته استفاده می‌شود:

۱. انس بن حارث که از اصحاب پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، بود از شهادت امام آگاه بوده و می‌دانسته است که آن حضرت در کربلا کشته می‌شود، و لذا برای اطاعت امر پیغمبر، صلی الله علیه و آله، برای یاری حسین، علیه السلام، به آن حضرت ملحق شد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۶۹

۲. یاری امام، علیه السلام، طبق این حدیث معتبر که بر حسب قرائن شکی در صدور آن نیست واجب است، و برنامه‌ای که در این قیام از آغاز تا انجام اجرا کرد مورد تصویب خدا و پیغمبر است.

۳. انس با اینکه می‌دانست به حکم این حدیث امام کشته می‌شود برای یاری امام و فائز شدن به فیض شهادت به کربلا رفت و شهید شد و نگفت: کشته شدن من چه فایده‌ای دارد، و بهتر این است که من زنده بمانم تا در موقع مقتضی که شمشیر زدن من علیه بنی‌امیه‌مؤثر باشد وارد پیکار شوم، چنانکه این احتمال را هم نداد که شاید هنگام شهادت آن حضرت سفر دیگر و وقت دیگر باشد.

۴. جایی که انس بن حارث جریان را بداند، و بداند امام برای چه به کربلا می‌رود و پایان این حرکت به کجا منتهی شود، و منتظر آمدن امام به عراق شد تا به درک سعادت شهادت نایل شود به احتمالات غیر عقلایی ترتیب اثر ندهد در حالیکه شاید یکبار بیشتر از رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، نشنیده بود امام، علیه السلام، که خودش مکرّر از جدّ و پدرش بدون واسطه، و با واسطه شنیده بود و خصوصیاتش را برای او شرح داده بودند علاوه بر علم امامت معقول است بگوییم از این اخبار علم شهادت خود نداشت و با اوضاع و احوالی که همه نشان می‌داد رسیدن این موعد نزدیک است و با عدم وجود شرایط تأسیس حکومت امام غیر از شهادت احتمال دیگر بدهد.

۳۰. سیوطی، و ابن حجر، و علی متقی که خود از رجال و محدثان اهل سنت می‌باشند از بزرگان دیگر مانند ابن سعد، طبرانی، ابی داود، حاکم، بغوی، احمد بن حنبل، ابی حاتم، عبدبن حمید، ابن احمد، ملّا ابن راهویه، بیهقی، ابونعیم.

خبر شهادت امام، علیه السلام، و وقوع آنرا در کربلا ضمن روایات متعدده از پیغمبر اکرم، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و از علی، علیه السلام، نقل کرده‌اند[۵۵] که معلوم می‌سازد شهادت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۰

سیدالشهداء، علیه السلام، در کربلا امری مسلّم و معروف بوده، و یکی از علل مهم نگرانی زن و مرد از سفر امام، علیه السلام، همین اشتهار بوده است.

مثلًا ابن عمر هنگام وداع با امام گفت:

استَودِعُکَ اللَّه مِنْ قَتِیل ۵۶]

با این وضع اصلًا احتمال اینکه قیام برای حکومت بوده غیر عقلایی و مردود است.

۳۱. بر حسب آنچه ابوالفرج مروانی اموی اصفهانی متوفی سال ۳۵۶ در ضمن روایات متعدده‌ای که هر کس به کتاب او رجوع نماید اطمینان به صحت آنها حاصل می‌کند نقل کرده است در وقتی که محمد بن عبداللَّه بن الحسن، علیه السلام، نامزد خلافت

شـد، و جمـاعتی از بزرگـان بنی هـاشم بـا او بیعت کردنـد و چنـانکه نقـل کرده است منصور خلیفه عباسـی دو بـار بـا او بیعت کرد. حضـرت امام جعفر صادق، علیه السـلام، مکرر از عـدم موفقیت او و کشـته شـدن او و برادرش خبر داد چنانکه از حکومت سـفاح و منصور و سایر بنی عباس نیز صریحاً خبر داد، و به عبداللّه بن حسن فرمود:

به خـدا سوگنـد حکومت برای تو و پسـرانت نمی‌باشـد، و برای اینها است یعنی بنی عباس و پسـران تو کشـته می‌شونـد و در روایت دیگر فرمـود: این امر برای تـو و پسـرانت نیست بلکه برای این (سـفاح) است و پس از آن برای این یعنی منصور است و سـپس برای فرزندان او است.

و نیز روایت می‌کند که امام جعفر صادق، علیه السلام، هر وقت محمد بن عبداللّه بن الحسن را می‌دید دیدگانش پر از اشک می‌شد و خبر از کشته شدن او می‌داد، و می‌فرمود: در کتاب علی، علیه السلام، این از خلفاء این امت نیست.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۱

وقتی امـام جعفر صـادق، علیه السـلام، نسبت به دیگران این گونه علم، و آگاهی داشـته باشـد آیا امام حسـین، علیه السـلام، از حال خودش، و از گزارش حکومت یزیـد آگـاه نیست؟ آیا این کتابی که در نزد حضـرت صادق، علیه السـلام، بوده و از مواریث امامت بوده است در نزد امام حسین، علیه السلام، نبوده است؟

سیدالشهداء، علیه السلام، به طریق اولی این کتاب و همه مواریث امامت را در اختیار داشته و از این علوم با خبر بوده است؟ (۱۲)

۳۲. علاوه بر محدثان بزرگ شـیعه جمعی از مشاهیر محدثان و مورخان اهل سـنت مانند ذهبی و مقریزی و بیهقی و حاکم و ترمذی و ابن اثیر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر و ابن جریر و طبرانی و سیوطی در تفسیر آیه

(لَلیلَةُ القَدرِ خَیْرٌ مِنْ الْفِ شَهْر)

و آیه

(وَ ما جَعَلْنا الرُّؤیا الَّتِی اَرَیناکَ الّا فِتنَةً لِلناسِ وَ الشَّجَرَةَ المَلعُونَةَ فِی القُرآنِ)

راجع به ملک بنی‌امیه‌و مدت حکومت آنان روایت کرده‌اند که سـند بعض آنها به شـخص امام حسـین، علیه السـلام، و حضرت امام حسن، علیه السـلام، منتهی می‌شـود[۵۷] و بنـابراین امـام می‌دانست که هنگـام پایـان ملک بنی‌امیه نیست پس چگونه قصـد تأسـیس حکومت اسلامی و ساقط کردن حکومت بنی‌امیه را داشت.

۳۳. در تفسیر آیه

(تَنَزَلُ المَلئِکَةُ وَ الرُّوحُ)

روایات بسیار داریم که تفاصیل حوادث و وقایع سال در شب قدر به امام عرض

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۲

می‌شود و این روایات در کتب معتبره حدیث و تفسیر تخریج شده و قابل انکار نیست بنابراین حتماً در ضمن حوادث سال که به امام عرضه شـده تفاصـیل واقعه کربلاـ هم بوده است بـا وجود این چطور می‌توان احتمال داد که امام قصـد تأسـیس حکومت داشت و از شهادت خود آگاه نبود. (۱۳)

پوشـیده نمانـد روایـات و اخباری که دلالت بر علم امام به شـهادتش در کربلا و در پایان این قیام و سـفر به عراق دارد در اصول، و جوامع معتبره شیعه بسیار است، و روایاتی هم که به ملازمه و غیر مستقیم بر این موضوع و ردّ طرح کتاب شهید جاوید دلالت دارند از حد احصا خارج است.

تنهـا از کتـاب معتبر و متقن کامـل الزیـارات شـیخ اقـدم ابی القـاسم جعفر بن قولویه قمی متوفی ۳۶۷ بیش از هفتـاد بـابش، به اخبار پیغمبر، صـلی اللّه علیه و آله و سـلم، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، از شهادت امام حسین، علیه السلام، و اخبار شخص امام از شهادت

خودش، و فضیلت زیارت و گریه و نوحه و انشاء شعر در مصائب آن حضرت و خصوصیات دیگر اختصاص دارد که هر کس این گونه اخبار را که در این کتاب قریب ششصد حدیث معتبر است به بیند می‌فهمد طرح سطحی کتاب شهید جاوید دون شأن امام است و تشریح این قیام و حرکت بی‌نظیر که سبب حصول این همه درجات و مثوبات و برکات شده به این نحوی که در این کتاب بیان شده صحیح نیست.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۳

۶. بررسی کوتاه پیرامون کتاب شهید جاوید

ما نمی‌خواستیم با کثرت مشاغل پیرامون کتاب شهید جاوید بررسی، و اظهار نظر نماییم زیرا قلم‌هایی توانا در این موضوع حق سخن را ادا کرده و اشتباهات، و انحرافات را روشن خواهند نمود.

ولی نظر به اصرار جمعی از فضلاء و کسانی که نظر می‌خواستند، و حدیث شریف:

اذا ظهر البدع فی امتی

الخ را حجت قرار می‌دادند به قدری که وقت و فرصت کم اجازه می‌دهد مطالب آن را بررسی و تجزیه و تحلیل می‌نماییم.

به طور خلاصه اساس این کتاب این است که پس از مرگ معاویه حکومت یزید در مقام تهاجم به امام برآمده، و می‌خواست با زور سرنیزه و تهدید به قتل از آن حضرت بیعت بگیرد. امام از بیعت امتناع کرد، و برای دور شدن از محیط خطر و بررسی اوضاع به مکه معظمه هجرت فرمود، و در آنجا پس از وصول نامه‌ها و فرستادگان مردم کوفه، و اطمینان به تشکیل حکومت اسلامی شروع به کار کرد، و نخست برای تحصیل اطمینان بیشتر جناب مسلم را به کوفه فرستاد و مسلم پس از ورود به کوفه و رسیدگی به اوضاع گزارش به امام داد، و آمادگی مردم را برای یاری امام و تأسیس حکومت اسلامی به عرض رسانید، و درخواست کرد هر چه زودتر به کوفه عزیمت فرماید.

امام برحسب نامه مسلم، و اعتماد به موازنه قوای نظامی با زن و بچه و عزیزانش

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۴

بدون اینکه شهادت و شکست نظامی خود را پیش‌بینی کند به سوی کوفه عزیمت کرد تا وقتی با سپاه حرّ روبرو شد، و وضع را دیگرگونه یافت در مقام صلح و سازش برآمده و درخواست کرد او را آزاد بگذارند تا به حجاز برگردد، و متأسفانه این درخواست صلح جویانه پذیرفته نشد تا در زمین کربلا او را فرود آوردند، و در آنجا هم پس از ورود ابن سعد امام بر اساس درخواست‌های سه گانه‌ای که در بخش دوم ۵۸] به آن اشاره شده پیشنهاد صلح داد، و در این مرحله هم هیچ یک از پیشنهادهای آن حضرت پذیرفته نشد، و چون ابن زیاد تسلیم بدون قید و شرط امام را به امر و فرمان خود می‌خواست امام تسلیم نشد، و از جان خود دفاع نمود تا با کرامت و عزت نفس شهید گشت.

نویسنده شهید جاوید این طور نتیجه می‌گیرد:

۱. هدف منحصر به فرد امام از قیام تأسیس حکومت اسلامی بود، و حوادث پیش‌بینی نشده یا حوادثی که قابل پیش‌بینی نبود مانع از رسیدن به هدف گردید، و لذا امام پس از روشن شدن وضع خواست برنامه را عوض کند، و از نتایج خطرناک و آثار سوء قیام، و زیان‌های آن برای اسلام جلوگیری کند و به این جهت پیشنهاد صلح داد ولی پذیرفته نشد و در حقیقت دستگاه دولتی با قبول نکردن پیشنهاد صلح مسئولیت نتایج سوء قیام را به گردن گرفت، و به هر حال این قیام نافرجام با آن وضع رقت بار پایان یافت بدون اینکه قصد امام از مقاومتی که کرد نجات اسلام یا اعلان بطلان حکومت یزیدی، و جلوگیری از نقشه‌های خائنانه آنها باشد و در واقع قیام علیه حکومت و به منظور پیشبرد مقاصد عالیه اسلام تا وقتی بود که با سپاه دشمن روبرو نشده بود ولی همین که سپاه

حرّ را دید و دانست وضع چگونه است فوراً نقشه قیام تبدیل به نقشه صلح شد.

۲. بنابراین امام از شهادت خود در پایان این نهضت بی‌اطلاع بود، و شکست نیروی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۵

نظامی خود را اصلًا پیش‌بینی نمی‌کرد، و اخبار و تواریخی را که دلالت بر آگاهی امام و پیش‌بینی شهادت می‌نماید باید رد کرد یا تأویل و توجیه نمود.

۳. مقاومت قوای امام در روز عاشورا به قصد یاری دین به مفهومی که نبردهای اسلامی و جهاد مجاهدین داشت، و به قصد ترتب آثار و نتائجی که در کتاب‌ها و در زبان روایات و زیارات و بزرگان است نبود بلکه فقط دفاعی بود به منظور تسلیم نشدن با بن زیاد که از جهت نفس مقاومت و ایستادگی و تن بزیر بار تسلیم ناکسی مانند او ندادن قابل ستایش است.

۴. اگر از اول هم امکان تأسیس حکومت اسلامی پیش‌بینی نمی‌شد امام با یزید بیعت می‌کرد یا به نحوی کنار می‌آمد و او را از خود راضی می‌نمود چون راه منحصر به فرد برای مقاصد اسلامی تأسیس حکومت بود.

۵. شهادت و مظلومیّت کذایی، و امتناع از بیعت، و استقامت و عدم تمکین از حکومت یزیدی به نظر نویسنده هیچ فایده‌ای و عکس العملی نداشت یا اگر داشت چون عکس العمل قهری بود نمی‌شود هدف قیام باشد.

۶. چون هدف قیام را منحصر در تأسیس حکومت می‌داند کوشش می‌نماید این نظر را که امور دیگر هدف قیام باشد ردّ کند، و امام را از پیش‌بینی اوضاع عاجز نشان بدهد، و حتی احتمال این را که قیام و شهادت یک تعبد الهی و مأموریت خاص باشد نیز نمی‌دهد با این که در کلمات بزرگانی مانند شیخ مفید که نویسنده به کلامش استناد کرده تصریح شده است.

۷. گاهی اخبار و احادیثی را با یک زورگویی مخصوص و با توجیهات غیرمنطقی و نامعقول ردّ می‌کند، و گاهی اخبار و احادیثی را که می‌بیند علیه نظر او دلالت دارد متعرض نمی‌شود، و گاهی قسمتی از حدیث را ذکر می‌کند و قسمت دیگر را نقل نمی‌کند.

۸. بالاخره پس از این همه زحمات و هفت سال مطالعه امام را در قیامی که کرده و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۶

منتهی به کشته شدن خود و یارانش و اسارت اهل و عیالش شده معذور می‌شمارد، و مانند کسی فرض می‌کند که برای تجارت مهمی با وسیله مورد اعتماد از راه امن به سفر برود ناگهان در میان راه در اثر تصادف پیش‌بینی نشده‌ای تلف شود البته چنین شخصی که به چنین سفری مبادرت کرده معذور است زیرا می‌خواست هزار ملیون سود تحصیل کند تصادف، و پیش آمد خلاف انتظار مانع شد و از این سفر سودی نبرد بلکه قهراً سبب توجه زیان و ضرر باو گردید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۷

۷. اساس کتاب شهید جاوید باطل است

اگر چه از مطالبی که در فصول گذشته این مقدمه گفته شد بطلان نقشه و اساس کتاب شهید جاوید معلوم می‌شود مع ذلک به پاره‌ای ایراداتی که بر آن وارد است در این جا جداگانه اشاره می‌کنیم.

۱. از نظر اصول مذهب شیعه، و احادیث معتبره چنانچه قبلًا گفته شد هر یک از امامان موظف به اجراء برنامه‌ای بودند که از طرف خدا بوسیله پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، به آنها رسیده بود، و به صریح این اخبار برنامه امام حسین، علیه السلام، این نبود که قیام کند و حکومت اسلامی را تأسیس نماید بلکه برنامه او قیام و شهادت بود و امام عالم به این برنامه بود.

برحسب یک باب از ابواب کتاب کافی شریف ائمه، علیهم السلام، هر کاری انجام دادند و هر کار انجام بدهند به عهد و امر خدا می‌باشد.

۲. پیغمبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله و سلم، علاوه بر آنکه طبق این اخبار به امر خدا برنامه کار امامان را در اختیارشان گذارده بود راجع به خصوص شهادت حسین، علیه السلام، مکرر خبر داده و در احادیث بسیار آن حضرت و هم چنین امیر المؤمنین، علیه السلام، از مکان شهادت او نیز خبر داده بودند و این مطلب که شهادت در انتظار امام است معلوم و مسلم بوده است.

۳- چنانچه از تواریخ معتبر نقل کردیم امام شخصاً در مکه و در بین راه از شهادت خود مکرر خبر داد، و حوادث و وقایع مکه و بین راه نشان می‌داد برنامه‌ای که باید

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۷۸

اجرا شود تأسیس حکومت اسلامی نیست.

۴. این نظریه که امام العیاذ باللّه جاهلانه حرکتی کرد، و وقتی ملتفت شد فسخ عزیمت فرمود و تقاضای صلح نمود با مقام امام به هیچ وجه سازش ندارد، و حسین فضیلت، و شجاعت و حمیّت، و مردانگی هرگز این صلحی را که حقیقتش تسلیم و تقاضای عفو و قبول ذلت بود پیشنهاد نمی‌کرد. هرگز امام حاضر نمی‌شد به نزد یزید برود و از فرد کثیف و آلوده‌ای چون او تملق بگوید و او را امیرالمؤمنین خطاب کند و امّت جدش را در اشتباه بیندازد تا برود به مدینه و به اصطلاح دعاگو باشد.

نویسنده شهید جاوید می‌خواهد بگوید امام صلح جو بود ما هم می‌گوییم امام صلح جو و اصلاح طلب بود اما با این منطق شما صلح جویی ثابت نمی‌شود زیرا صلح در صورتی است که نیروی پیشنهاد دهنده صلح هنوز از کار نیفتاده باشد و به احتمال ضعیف پیروزی آن محتمل باشد یا بتواند پیروزی طرف را تا مدتی به تأخیر بیندازد و او را گرفتار نگاه بدارد ولی تقاضای صلح در شرایطی که تقاضاکننده در محاصره دشمن افتاده و دستش از همه جا کوتاه و در ظرف چند ساعت کارش تمام می‌شود تقاضای عفو و تسلیم است، و ساحت امام از آن منزه و مبرا است که می‌فرمود:

و لا الحیاۀ مع الظالمین الا برماً.

این منظره‌ای که شما از صلح جویی امام نشان می‌دهید ضعف و سستی و زبونی است، و با روحیه آن مرد نیرومند و شجاع بی مانند که می‌فرمود:

لا وَاللّه لااعطِیهِم بِیَدیِ اعطاءِ الذَلیل، وَ لااقِرّ لَهُم اقرار العبید،

و می‌خواند:

انَا بنُ عَلِی الحِبْرِ مِنْ آلِ هاشِم کَفانِی بِهذا مَفخَراً حِینَ افخَرُ

همان پیشنهاد بازگشت به حجاز اتماماً للحجه در اثبات صلح جویی امام کافی است.

۵. آنچه را نوشته است که در صورت صلح نیروی امام دست نخورده باقی می‌ماند، و ممکن بود در آینده از آن استفاده شود قابل قبول نیست زیرا اگر امام به این صلحی که شما مطرح کرده‌اید و ابن سعد به ابن زیاد نوشت تن در می‌داد وجهه ملی و محبوبیتی که در نفوس داشت از میان می‌رفت و چشم‌ها از او برداشته می‌شد، و در آینده هم نمی‌توانست مصدر قیام و نهضتی بشود.

۶. ممکن است برخی از مطالعه این کتاب اینطور استنباط کند که امام العیاذ باللّه مستبدانه و بدون اعتناء به مشورت و آراء دیگران شروع به کار کرد زیرا اگر نظر امام به گفته شما تأسیس حکومت بود بزرگان و سیاستمداران وقت همه آنرا غیرممکن می‌شمردند و عقیده داشتند برای تأسیس حکومت نمی‌توان به دعوت و اظهار علاقه مردم کوفه اعتماد کرد.

آیا شما می‌گویید چگونه شد که امام با آنکه علی الفرض طبق جریان عادی سیر می‌کرد و وضع را بررسی می‌نمود به نظر این سیاستمداران ورزیده اعتنایی نفرمود و شورایی را که به قول شما در صحرا تشکیل داد در مکه تشکیل نداد.

شما به کسانیکه نهضت امام را با همین عینک شما برای تأسیس حکومت می‌بینند و آن را خودکشی بی‌موقع و بی‌اعتنایی به آراء سدیده می‌شمارند چه پاسخ می‌دهید؟ غیر از این است که می‌گویید من یک کتاب نوشته و هفت سال مطالعه کرده و ثابت نموده‌ام

که قیام امام در شرایط مساعد واقع شد اگر آنها که شاید خیلی بیشتر اطلاعات تاریخی داشته باشند و رأی و نظرشان بیشتر خریدار دارد بگویند استنتاجات شما باطل است چه جواب می‌دهید؟

آری تنها یک پیش آمد ناگهانی به قول شما امام را تا سرحد پیروزی جلو برد و آن هم

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۰

فرصتی بود که برای ترور ابن زیاد پیدا شد ولی این فرصت هم به قول شما پیش‌بینی نشده بود که امام روی آن حسابی کرده باشد، و فرضاً هم از این فرصت استفاده شده بود باز هم پیروزی نظامی امام معلوم نبود.

اگر بگویید اسراری در بین بود که امثال ابن عباس از آن بی‌اطلاع بودند و اسرار جنگی را چون نباید فاش کرد امام بآنها نفرمود از این جهت آنها گمان می‌کردند شرایط مساعد نیست.

جواب این است که اولًا این حرف ادعا است و غیر از این که مردم کوفه نامه‌ها نوشتند و فرستادگانی اعزام داشته بودند و مسلم هم گزارش داده بوده هیچ خبر دیگر نبود که ابن عباس نداند به علاوه چه مانعی داشت لااقل امام این اسرار نظامی را با محارمی مثل ابن عباس و عبداللَّه بن جعفر و محمد حنفیه در میان بگذارد آنها که جاسوس یزید نبودند که امام اسرار نظامی خود را از آنها پنهان فرماید.

بالاخره موضوع را در مرحله‌ای وارد ساخته‌اید که از یک طرف شما بگویید امام معذور است زیرا پیش‌بینی تغییر وضع را نمی‌کرد، و آنها بگویند العیاذباللَّه معذور نیست یا به تعبیر مؤدبانه بگویند این توضیح شما برای معذوریت قانع کننده نیست زیرا وضع آینده طوری نبود که پیش‌بینی آن دشوار باشد و به علاوه مردمان وارد همه پیش‌بینی کردند.

یا به تعبیر دیگر شما می‌گویید امام و ابن عباس، و عبداللَّه بن جعفر و محمد حنیفه و سایرین در این موضوع اجتهاد کردند امام نظری داشت و دیگران نظر دیگر و بر آنها لازم نبود از رأی یکدیگر تقلید کنند اجتهاد امام می‌بایست مطابق واقع و اجتهاد دیگران باید خلاف واقع از آب درآید ولی پیش آمدهای پیش‌بینی نشده شرایط را به هم زد و اجتهاد آنها مطابق با واقع شد و اجتهاد امام با آنچه واقع شد موافق نشد لذا امام معذور است.

این رأی خلاف عقاید شیعه و خلاف احادیث متواتره است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۱

شما در تشکیک اینکه امام از شهادت خود خبر نداشت فرض کنید مطلب را به جایی رساندید اما در اینکه رأی امام در بیرون رفتن از مکان امنی مثل مکه معظمه و اعتماد بوعده اهالی کوفه به فرض آنکه هدفش حکومت بود صائب بوده و دیگران اشتباه کرده‌اند ادلّه قانع کننده‌ای ندارید، و استنباط شما یک استنباط شخصی می‌شود و در چنین موضوعی که جنبه عمومی و جهانی دارد به علت آنکه دلیل قانع کننده ندارید نمی‌توانید راهنمای مردم باشد.

پس فائده تخریبی کتاب شما از فائده تأسیسی آن بیشتر می‌شود یعنی تخریب شما را ممکن است کسی بپذیرد و با شما هم صدا شود که غرض تأسیس حکومت بود ولی تأسیس شما را که نظر امام از نظر ابن عباس و دیگران بر حسب اماراتی که در دست بود صائب‌تر بود کسی نمی‌پذیرد زیرا دلیل قانع کننده‌ای بر آن اقامه نکرده‌اید.

ولی ما می‌گوییم امام با نظر ابن عباس و دیگران موافق بود و آینده را پیش‌بینی می‌کرد ولی از آنچه آنها از آن بر او می‌ترسیدند باکی نداشت و شهادت در راه خدا را فوز عظیم و سعادت می‌دانست.

استاد محمدرضا نویسنده مصری می‌گوید: آن کسانیکه امام را نصیحت می‌کردند که به کوفه نرود نظرشان صائب بود زیرا بیمناک بر او بودند و کشته شدنش را پیش‌بینی می‌کردند و امام که به نصیحت آنها عمل نکرد نه برای این بود که رأی آنها را خطا می‌دانست بلکه چون از شهید شدن در راه خدا و میدان جهاد باکی نداشت به نظر آنها عمل نکرد.[۵۹] ۷. هر چه نظر شما را در این

کتاب قبول کنیم نتیجه‌اش غیر از معذور بودن امام چیز دیگر نیست، و عموم اهل سنت غیر از بنی‌امیه و کسانیکه با اهل بیت دشمنی دارند یا موضوع را آن طور که باید بررسی نکرده‌اند این عقیده را دارند و کسی پیدا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۲

نمی‌شود که نسبت گناه و خطاء عمدی العیاذباللَّه بامام بدهد[۶۰] زیرا در محیط اسلامی با سوابق و مناقب و فضائل امام این نسبت محکوم و غیر قابل طرح است حتی کسانیکه اعتراض می‌کنند هم امام را در اجتهاد و نظر خود معذور می‌شناسند فقط موضوع راا ز نظر واقع و اوضاع و اشتباهی که العیاذباللَّه احتمال می‌دهند روی داده باشد بررسی می‌کنند و امثال ابن عباس را مصاب می‌شمارند. پس در ناحیه شخص امام و لیاقت و صلاحیت او کسی ایراد ندارد و همه اینرا قبول دارند که امام اهل و صالح بود قیام کند و تأسیس حکومت اسلامی را با همکاری عموم از مردم بخواهد و امر به معروف کند و کسی نمی‌تواند امام را با آن پیشینه درخشان بریاست‌طلبی متهم سازد امام حقی را طلب کرد که از آن خودش بود و از او شایسته‌تر برای آن نبود و نیّت و هدفش عالی و ارزنده بود این مطالب مورد انکار احدی نیست.

یکی از دانشمندان اهل سنت می‌گوید جمهور مسلمین اتفاق دارند بر اینکه حسین شهید شد و پدر شهدا است.[۶۱] آنچه در نزد کسانیکه مثل شما قیام را برای تأسیس حکومت گمان کرده‌اند مورد تردید واقع شده این است که اگر قیام برای این هدف بوده چون شرایط مساعد نبوده است پس آنطور که باید اینموضوع مورد بررسی و مطالعه امام قرار نگرفته است.

در جواب این شبهه ما می‌گوییم اصلًا قیام برای تأسیس حکومت اسلامی نبود و شما اصرار می‌کنید که اوضاع مساعد بود پس امام معذور بوده است.

آنها که می‌گویند مساعد نبود می‌گویند امام شخصاً اطمینان پیدا کرد که اوضاع

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۳

مساعد است اگر چه بعد خلاف آن ظاهر شد ولی تکلیف امام این بود طبق تشخیص خود عمل کند هر چند با واقع مطابق نباشد پس هم شما و هم آنها که می‌گویند شرایط مساعد نبود امام را معذور قرار می‌دهید و هر دو نسبت جهل العیاذباللَّه بآن حضرت می‌دهید.

پس شما کاری نکرده‌اید و مشکلی را حل ننموده‌اید فقط شما سعی کرده‌اید بگویید حساب امام درست بوده و شرایط و احوال مساعد ولی ناآگاهی او از حوادث غیرقابل پیش‌بینی نقشه را بهم زد از این جهت چون ناآگاه بود معذور است.

آن کس هم (ابن خلدون) که می‌گوید امام شخصاً ظن به پیروزی داشت پس مجوّز قیام ظن به پیروزی بود هر چند در حساب و بررسی اوضاع اشتباه روی داده باشد می‌گوید امام معذور است پس کسانیکه قیام را به منظور تأسیس حکومت بدانند همه در اصل معذوریّت اتفاق دارند و نسبت خطاء عمدی بامام نمی‌دهند پس شما بعد از هفت سال چکار کردید چه چیزی بر این موضوع افزودید؟ جز اینکه امام را معذور قرار داده‌اید.

آقای عزیز سخن از معذوریت امام به میان آوردن خلاف ادب است خلاف اصول مذهب تشیع است.

اگر بگویید نظری که ما اظهار کرده‌ایم تازه‌گی ندارد، و رجال بزرگی مانند سید مرتضی علم الهدی، قدّس سرّه، نیز همین نظر را تأیید کرده‌اند. جواب می‌دهیم معلوم است شما تحفه نوظهوری نیاورده‌اید و این رأی از هر کس باشد به فرض آنکه هدف قیام را تأسیس حکومت اسلامی بشماریم فقط بر اساس ظن شخصی امام مساعد بودن شرایط معذوریت او را در محیط عامه و کسانیکه هدف قیام رانشناخته‌اند قابل قبول می‌سازد اما بر اساس مساعد بودن شرایط و احوال قابل قبول نیست.

به هر حال سید و امثال ایشان از راه این احتمال تنزیه الانبیاء وارد شده غرضش فقط

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۴

رفع ایراد، از اقدام امام است، و اینکه در هر صورت امام مظلوم و مأجور و بنی‌امیه و قتله او خطاکار بوده‌اند نه اینکه خواسته باشد مثل شما مفاهیم عالی و هدف‌های واقعی قیام را که از اول از آن اشتباه شده با اصرار انکار کند. سید نظر دیگر داشته است، و شما نظر دیگر. او می‌خواهد اهل سنت یا کسانی را که با افکار آنها انس ذهنی دارند به هرحال قانع کند و پاسخی بدهد که در نظر خود آنها پذیرفته باشد، و شما می‌خواهید شیعه را از این نظر که شهادت سیدالشهداء، علیه السلام، برای نجات اسلام، و هدف‌های عالی دینی بود برگردانید و آن هدف‌های محقق و حاصل شده را انکار نمایید به بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

۸. آثار سوء و نامطلوب کشتن امام را نباید به حساب قیام بیاوریم و بگوییم مصلحت حیات امام از مصلحت کشته شدنش یقیناً بیشتر بلکه حیات امام سراسر مصلحت است و کشته شدنش اثری و ثمری جز محروم شدن مردم از برکات وجودش ندارد و این حیات امام است که منشأ اصلاحات و هدایت و ارشاد است، و چگونه مرگ امام بهتر از حیاتش می‌شود پس چگونه ممکن است هدف قیام شهادت و کشته شدن باشد.

زیرا چنانچه قبلًا هم اشاره شد این سفسطه و مغلطه است باید مصلحت حیات امام را در حکومت یزیدی، و در حال بیعت با یزید و تسلیم او بودن و او را امیرالمؤمنین خواندن با مصلحت اعلان بطلان حکومت یزید، و ارشاد افکار و جلوگیری از انحراف جامعه، و دفاع از دین و امتناع از بیعت، و مقاومت تا سر حد بذل جان و آن مصائب دلخراش مقایسه کرد در این صورت است که امام شهادت را بر حیات اختیار می‌فرماید و

(لااری الموتَ الّاسعادةً، و لا الحیاةَ مَعَ الظالِمینِ الّا بَرُماً)

را برنامه کار خود قرار می‌دهد، و در اینجا است که امام نمی‌تواند در خانه بنشیند، و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۵

باید قیام کند، و وظایف خود را انجام دهد و به تعهدات که در برابر اسلام دارد وفا نماید، نویسنده دانشمند مصری توفیق ابوعلم می‌گوید: قیام امام علیه یزید اقدامی بود که چاره‌ای جز آن نبود، و امام ناگزیر باید این قیام را بنماید زیرا در بیعت یزید گناهی بود که هیچگونه تقیه‌ای آنرا تجویز نمی‌کرد، و هیچ عذری در آن پذیرفته نمی‌شد.[۶۲] ۹. ایراد دیگر این است که در این کتاب کوشش شده است تا قیام امام را نافرجام و شکست خورده و بی‌ثمر بشناساند، و کشته شدن امام را هم یک امر جزئی و فرعی که منشأ آن لجاجت و کینه توزی ابن زیاد، و اباء و خودداری امام از تسلیم به شخص او بود معرفی میکند در حالیکه این مطلب هم (بنابر صحت فرضی مطالب کتاب شهید جاوید) فی حد نفسه قابل تأمل است که چگونه امام از تسلیم شدن به یزید و نزد او رفتن امتناع نداشت و از تسلیم شدن به ابن زیاد خودداری می‌کرد؟

چگونه امام حاضر بود پس از این همه اعلان‌ها و اظهار شجاعت‌ها به شام برود و در آنجا رسماً (العیاذباللّه) از یزید عذرخواهی نماید تا یزید اجازه دهد برود در خانه‌اش بنشیند، و صحنه‌های انقراض اسلام را تماشا کند، و چگونه اینجا امام به قول شما مصلحت وجود خودش را ندیده گرفته و کشته شدن را که باز هم به گفته شما هیچ اثر نداشت بر حیات ترجیح داد؟ چرا اینجا نمی‌گویند مصلحت وجود امام از مفسده تسلیم به ابن زیاد بیشتر بود و اصلًا کشته شدن امام به عنوان امتناع از تسلیم فائده‌ای نداشت؟ چرا اینجا حرف‌های ملغطه‌آمیز را به میان نیاورده‌اید؟!

اگر بگویید امام می‌دانست پس از تسلیم به ابن زیاد کشته خواهد شد؟ می‌گوییم شما که می‌گویید امام از آینده خبر نداشت شاید کشته نمی‌شد و شاید حوادثی جلو می‌آمد و مانع از قتل او می‌شد به علاوه چطور شد که امام از یزید اطمینان خاطر پیدا کرده بود که او را نخواهد کشت چنین سخنی معقول نیست امام می‌دانست که

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۶

هم یزید و هم ابن زیاد هر کدام دست یا بندخواه نکند و خواه تسلیم شود به حیات او خاتمه می‌دهند مگر پدر ابن یزید معاویه نبود

که امام حسن مجتبی، علیه السلام، را با نیرنگ شهید کرد مگر این یزید نبود که آن همه جنایات را مرتکب شد خلاصه ما را هر چه فکر می‌کنیم این نقشه کتاب شهید جاوید با عقل و منطق و تحقیق سازگار نمی‌شود.

۱۰. در تعلیل و تعیین هدف هر حادثه تاریخی ملاحظه انطباق علت و هدف با تمام جزئیات و تفصیلات آن واقعه لازم است و اگر بعض جزئیات آن با علت و هدفی که تعیین شده جور در نیاید نمی‌توان آنرا علت و هدف واقعه شمرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام ؛ ص۸۶

ی از موارد ایراد بر کتاب شهید جاوید این است که از این جهت هم ناقص و نااستوار است و نمی‌تواند تفاصیل این واقعه دلخراش را از ابتداء تا پایان به هدف تأسیس حکومت اسلامی یا با امتناع از تسلیم به ابن زیاد ارتباط دهد مثلًا فرستادن فرزندان صغیر اهل بیت به میدان و اذن جهاد و کشته شدن به آنها دادن از نظر نویسنده شهید جاوید چطور تعلیل می‌شود؟ چرا امام به طور اکید و الزام همراهان خود را که کشته شدن هر یک از آنها برای حفظ جان امام چند دقیقه بیشتر اثر نداشت و برای حفظ دین و نجات اسلام هم به گفته نویسنده شهید جاوید هیچ ثمری نداشت از کشته شدن منع نکرد و این همه نیرو را در آنجا از بین برد و اتلاف کرد.

انصافاً جریان‌های حوادث کربلا با این تعلیلات علیه سازگار نیست شما از اینراهی که میروید به مقصد می‌رسید.

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی‌این ره که تو میروی بترکستان است

بی‌جهت و بی‌فائده زحمت می‌کشید، و عرض خود را می‌برید و زحمت دیگران را فراهم می‌سازید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۷

۱۱. شکی نیست در اینکه امام حسین، علیه السلام، در بین شهیدان راه حق دارای درجه ممتاز و صاحب مقام سیادت و آقایی است، و به حق اطلاق سیدالشهدا، و ابوالشهداء، و مولی المجاهدین، و ابوالاحرار و سیداهل الاباء و پیشوای شهیدان و رهبر آزادگان بر او صادق است، و فداکاری و ارزش شهادت اصحاب و یاران او حداقل کمتر از ارزش شهداء بدر واحد نیست، و مانند حضرت عباس درجه‌ای دارد که در روز قیامت جمیع شهداء بر آن غبطه می‌خورند.

تردیدی نیست این درجه و مقام را آن حضرت و یارانش به سبب از خودگذشتگی و فداکاری حائز شدند، و این همه قرب و منزلت و مقام پیدا کردند، و اگر ما عمل و اقدام آن رادمردان و رهبر یگانه آنانرا طوری توجیه و تفسیر کنیم که با این درجات و مقامات سازش نداشته باشد، و اطلاق این عناوین را تعارف و مبالغه قرار دهد خطا کرده و به آن شهیدان راه حق ستم روا داشته بلکه ضمناً و غیرمستقیم خدا و پیغمبر را (العیاذباللّه) به خطا نسبت داده‌ایم.

بنابراین می‌گوییم این درجاتی که در اخبار و احادیث برای امام و اصحاب و یاران و دوستان و شیعیان و عزاداران زائران قبرش وارد شده با آن مفاهیم عالیه‌ای که از این حادثه جان خراش درک شده و هدف قیام شناخته‌اند مناسب و شایسته و بمورد است.

حال اگر نظر نویسنده شهید جاوید را بگیریم و بگوییم امام برای تأسیس حکومت قیام کرد و سپس چون وضع عوض شد و امکان تأسیس حکومت از میان رفت در مقام صلح خواهی برآمد، و چون پیشنهاد صلح از او پذیرفته نشد او را بین قتل و تسلیم بی‌قید و شرط به ابن زیاد مخیر ساختند و امام از اینگونه تسلیم آن هم بابن زیاد سرباز زد و مقاومت و استقامت کرد تا با یارانش کشته شدند.

روی این فرض شهادت امام در راه تأسیس حکومت اسلامی و به منظور اجراء احکام خدا نبود زیرا زمینه آن از بین رفته بود فقط امام برای اینکه تسلیم بلاشرط

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۸

نشود تن به شهادت داد و ایستادگی کرد تا شهید شد. البته این هم یک معنی بلند و حاکی از همت عالی، و با ارزش و اهمیت

است، و این شهادت هم در خور تقدیر و تعظیم است.

اما آن مفهوم عالی و وسیعی را که از جهاد فی سبیل اللَّه متبادر به ذهن می‌شود و مجاهدان بدر و احد برای آن جهاد می‌کردند ندارد و مفهوم جهاد

لِتکُونَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ العُلیا وَ کَلِمَةُ الذینَ کَفَرُوا السُّفلی

از این گونه نبرد درک نمی‌شود. مسلم است این که شما فرض کرده‌اید جهاد است و آنها هم جهاد اما جهاد فی سبیل اللهی که آن همه اجر و فضیلت دارد و در قرآن به آن ترغیب شده این نیست والا

(مَنْ قُتِلَ دونَ مالِهِ وَ عِیالِه فَهُوَ شَهید).

هر کس در راه حفظ شرافت خود در راه حفظ مال یا حفظ عیال خود کشته شود شهید است ولی دفاع از حریم دین و برای پیشبرد مقاصد عالیه اسلام غیر از این است.

این جهاد به قول شما دفاع از شرافت شخصی و ذلت تسلیم بابن زیاد است نه جهاد برای احیاء دین و دفاع از احکام و مصالح عموم این مجاهد با مجاهد غزوه بدر و احد در یک ردیف نیست.

پس نویسنده کتاب شهید جاوید بگوید این همه عناوینی را که امام مظلوم برای فداکاری در راه دین به حق دارا شده می‌خواهیم پس از هزار و سیصد سال از او سلب کنیم اگر دائره فداکاری امام را اینقدر تنگ می‌کنید که قصد هیچ فائده‌ای برای دین در آن فرض نمی‌کنید چگونه آنرا با مجاهدت‌ها و شهادت‌های شهداء بدر و احد قیاس می‌کنید و امام را سیّدالشهداء می‌نامید مگر اینکه بگویید ما این قیاس را نمی‌کنیم، و العیاذبالله امام را هم سیدالشهداء نمی‌دانیم اگر اینرا بگویی که یقیناً

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۸۹

انشاء اللَّه نخواهید گفت چکار می‌کنید با این همه اخبار و روایات متواتره‌ای که در فضیلت عمل حسین و شهادت او رسیده است؟ چکار می‌کنید با مفاهیم پرارزشی که از شهادت امام در اذهان شیعه و غیر شیعه از زمان پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، تا حال مجسم و ثابت است، و او را بواسطه این قیام و شهادت مفخر دودمان رسالت و سیدالشهداء بالاستحقاق می‌شناسند.

شما خودتان فکر کنید به بینید چه عملی با این لقب مناسب است به بینید آن حسینی که شما معرفی کرده‌اید فقط برای تسلیم نشدن ابن زیاد کشته شدن را بر زندگی برگزید صاحب این همه عناوین و درجات است.

ما حسین را سیدالشهداء می‌دانیم و صاحب این مقامات برای اینکه دین را زنده کرد. برای این که در راه دفاع از دین شهید شد.

ما او را ابوالشهداء می‌دانیم برای این که تمام مفاهیم ارجمندی را که شهداء راه حق برای خاطر آن جان دادند نگاهداری کرد و نگذاشت خون شهیدان راه خدا و زحمات انبیا پامال شود.

خدا استجابت دعاء را در تحت قبه او و شفاء را در تربت او و امامان و حضرت قائم آل محمد عجل اللَّه تعالی فرجه را از فرزندان او قرار داده برای فداکاری او در راه دین بود که

(بَذَلَ مُهجَتَهُ فِیه لِیَستَنفِذَ عِبادَه مِنْ حیرَةِ الظَّلالَهْ و ظُلْمَةِ الجَهالَهْ)

این شهادت شهادتی بود که خدا به مضمون

(وَ اکرَمتَهُ بالشَّهادَة)

حسین را به آن گرامی و مکرم کرد این شهادت وفاء به عهد خدا بود یاری دین خدا یاری پیغمبر و یاری امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا یاری حسن مجتبی و یاری اهداف

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۰

پاک همه بود. سزاوار نیست ما با سفسطه و مغلطه مفهوم آنرا اینقدر کوچک و کم ارج قرار بدهیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۱

۸. کتاب شهید جاوید و قیام‌های علماء

موضوع حساس و قابل توجه دیگر این است که این کتاب با توجه یا با عدم توجه به کمک استثمار، و سیاست‌های استعماری ضداسلامی شتافته و تلویحاً نهضت‌های علماء را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام گرفته در بخش دوم ۶۳] محکوم و غیر عقلایی معرفی می کند.

اگر چه در آینده پاسخ مطالب این بخش داده میشود ولی در اینجا فقط تذکر می‌دهیم که زمینه چینی و مطالب بخش دوم اقلًا ممکن است افرادی را نسبت به قیام هایی که ملهم از تعالیم اسلام، و حضرات ائمه، علیهم السلام، است به اشتباه بیندازد، و به نظر ما این هم یکی از نواقص این کتاب است. و مطالب این بخش جز ترویج خمودی و سکوت و کناره‌گیری و برگزیدن حال انزوا و بی‌تفاوتی که در خصوص عصر ما برای جامعه مسلمان بسیار زیان‌بخش است ثمری ندارد و دشمنان می‌توانند از این کتاب در میان جوامع اسلامی که از مکتب انقلابی حسینی درس فداکاری و شجاعت و آزادی، و علو همت و مبارزه با باطل و حمایت از حق و مقاومت در برابر بیدادگری آموخته‌اند بعنوان یک مخدر و مسکن هیجان عواطف انسانی و احساسات آزادی خواهی استفاده نمایند.

این کتاب به عموم رجال ملی دنیا که در برابر حکومت‌ها اعتراضی می‌نمایند، و مقاومتی نشان می‌دهند اعلام خطر می کند، و همه را به جرم اینکه قیام علیه ظلم و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۲

قانون شکنی با تسلط ظالم نابهنگام و غلط و اخلال‌گری و جرم است محکوم می کند، و مقاومت در برابر حکومت‌های مستبده را همانطور که قاضیان عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس فتوا می‌دادند خروج علیه امنیت و مصلحت و بهم زدن نظم معرفی می کند.

مقاومت‌های فرساینده را که اکنون ملل استعمار زده برای برداشتن یوغ استثمار از گردن خود می‌نمایند و هزاران قربانی در این راه می‌دهند باطل و غیر عقلایی و غیر شرعی می‌شمارد.

مثلًا قیام روحانی مسلمان را در افریقا علیه تبعیض نژادی و ظلم و استعمار که منتهی به شهادت او شد و روشنگر اصول و مبانی عالیه اسلام در حمایت از حقوق انسان‌ها و محکمترین مشتی بود که بر دهان تبلیغات پوچ و ا ستعماری مسیون‌های مسیحی و کارمندان تبشیر دروغین در آنجا خورد و حقیقت دعوت اسلام را در بین سیاه‌پوستان آشکار ساخت محکوم می کند.

گویی با این طرحی که در این کتاب ریخته می‌خواهد برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد.

امام حسین، علیه السلام، هم که مظهر آزادی و شجاعت و قیام علیه ستمگر و حمایت از حقوق ضعفا و مردم متوسط بود (العیاذباللَّه) در این کتاب باین صورت جلوه‌گر می‌شود که بالاخره حاضر شد برود به شام و با عنصر جنایت و خیانتی مثل یزید کنار بیاید، و او را امیرالمؤمنین و صاحب الجلاله بگوید تا اجازه دهد برود در مدینه دعاگوی حکومت او باشد.

زحمت کشیدید. مطمئن باشید همان خاورشناسان که شما می‌خواهید اشتباهاتشان را رفع کنید، و مأموریت دارند که با نوشته‌های خود سنن اسلامی را تضعیف و باستعمار حکومت‌های خود بر شرق خدمت کنند از این کتاب و فکر شما استقبال می کنند!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۳

این است مکتب:

(قبلُوا یداً تَعْجِزونَ عَنْ قَطْعِها)

ببوسید دست ستم و تجاوزی را که از بریدن آن عاجز هستید.

این است مکتبی که در زمان معاویه و یزید تقریباً عالم اسلام بسوی آن می‌رفت، و بعد هم اساس فتوای اهل سنت بر اطاعت از خلفاء جور، و حرمت خروج بر آنها شد.

این است مکتبی که امام حسین، علیه السلام، با آن به مبارزه برخواست و شما با این طرح و این کتاب آنرا زنده می‌کنید، و روح نهضت و قیام و همت را در مسلمانان می‌کشید.

صدای شیعه که در دوره سال بنام قیام امام حسین، علیه السلام، بلند است و از آن شعارهای مرگ بر ستمگر، مرگ بر یزیدهای نوعی، مرگ بر یاری‌کنندگان آنها، مرگ بر نظامات ضد اسلام، به گوش می‌رسد این فکر و منطق نامستقیم را محکوم می‌سازد.

آقای عزیز! نهضت‌ها از لحاظ هدف‌ها و نتائج و ثمراتی که از آنها منظور است فرق دارند، و شرایط و عوامل آنها یکسان نیست.

نهضت به منظور تسلط شخص معین یا برای تأسیس حکومت غالباً نیاز به نیروی نظامی دارد هر چند بدون آن هم با اتکاء به آراء و احساسات ملی، و رشد فکری جامعه، خصوص در دنیای معاصر گاهی بثمر می‌رسد و افکار و آراء اجتماع و مبارزات منفی حاکم بر امور می‌شود.

اگر نهضت به منظور هدایت افکار، و ابطال باطل یا بسیج کردن احساسات یا بیدار ساختن شعور دینی و غرور ملی یا شروع به مقاومت‌های فرساینده یا محکوم کردن مکتبی از مکتب‌های اجتماعی و سیاسی یا جلوگیری از تحلیل رفتن قوای معنوی و ایمان و فضایل و اخلاق جامعه باشد و بالاخره با اعتراف شما مثل قیام انبیا و اولیاء

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۴

باشد به ثمر رسیدن آن همیشه محتاج به نیروی مادی نیست نیروی معنوی، استقامت، شجاعت، فداکاری و جلب افکار و نفوذ در دل‌ها شرط اساسی موفقیت است.

این طور نیست که پیروزی در هر قیام محتاج به داشتن مسلسل و توپ و تفنگ و تانگ و بمب و جنگ و نبرد باشد تا اگر رهبر نهضتی این وسایل را در اختیار نداشت نهضتش غیرمنطقی و نامعقول باشد.

در نهضت تحریم تنباکو و قیام علیه مداخله بیگانه در امور کشور اسلام مرحوم آیت اللّه میرزای شیرازی، قدس سره، اسلحه و مهماتی در اختیار نداشت، ولی با اتکاء به نفوذ روحانی، و احساسات و افکار عمومی آن نهضت عظیم را برپا کرد تنباکو را تحریم نمود، و با این مبارزه منفی دست بیگانه را از حریم ملت ایران کوتاه و از گسترش نفوذ آنان جلوگیری فرمود. این قیام نیازی به نیروی نظامی ندارد.

وقتی رهبر اسلام که عهده‌دار حفظ حیثیات و آبرو و شرافت دین و اجتماع اسلامی است، تشخیص داد دین و احکام دین مورد هجوم معاندین واقع شده یا به شعائر اسلام خطر قطعی متوجه گشته و ضربات از پا درآورنده بر پیکر اسلام وارد می‌شود، و دوران جاهلیت و مراسم و شعائر کفار ترویج می‌گردد و سکوت او و هر مسلمان و تماشاچی شدن این صحنه دشمن را که می‌خواهد قصدش را انجام دهد، و هیچگونه عکس العملی ظاهر نشود بی‌باک‌تر و مصمم‌تر می‌سازد توهین به اسلام و خیانت به امانتی است که عهده‌دار حفظ آن هستیم باید به حمایت از دین برخیزد و وظیفه شرعی جامعه را به طور صریح به آنها ابلاغ کند.

فرضاً در این قیام و تحریم مرحوم میرزا پیروز نمی‌شد. استعمار و دادن امتیاز به بیگانگان و عمال آنان منفور و ننگین و محکوم می‌گردیدند و آن امتیاز تحمیلی و خائنانه معرفی می‌شد.

غرض این است که همیشه نمی‌توان به اسم اینکه قدرت و نیروی مادی نیست

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۵

ساکت نشست، و مدافعه با حملاتی را که به اسلام می‌شود با این عذر ترک کرد و با پیروی از چنین مکتبی که عقل و شرع و تقیه

مشروعه آنرا تجویز نمی‌نماید دست دشمنان را باز گذاشت تا با نوامیس دین و شعائر اسلام هر چه می‌خواهند انجام دهند. این فکر بسیار خطرناک است و قیام امام، علیه السلام، از این جهت که با این فکر هم مبارزه می کند حائز اهمیت است.

امام دید شخصی مشهود به فساد، هرزگی، رذالت و دنائت اخلاقی می گسار، سگباز مجمع و مرکز شنائع و قبائح براریکه خلاف پیغمبر و رهبری مسلمین تکیه می کند و او را ولی امر و امام و واجب الاطاعه خواهند شمرد و خروج بر او خروج از دین معرفی می کنند و

(وَ اعْتَصِموُا بِطاعَةِ اللَّهِ وَ طاعَةِ ائِمَتِکُم)

در حقش می گوید.

اگر حکومت او بدون سر و صدا و ابراز مخالفتی رسمیت پیدا کند و امام واجب الاطاعهٔ شمرده شود و اطاعتش را همردیف طاعت خدا و او را مصداق

وَلَو رَدّوُهُ الَی الرَّسُولِ وَ الَی اولی الامِر مِنْهُم

قرار دهند از اسلام اثری باقی نخواهند ماند.

زیرا وقتی با حضور شخصیت یگانه‌ای مثل امام که نور مهتدین و رجاء مؤمنین بود یزید زمامدار مسلمانان شود و امر دین و دنیای مردم بدست او افتد و مورد استنکار کسی واقع نشود بر دامن اسلام و مسلمانی توهینی وارد می‌شد که تا ابد رفع آن ممکن نبود.

لذا امام تصمیم گرفت با یزید بیعت نکند، و اگر خود یک تنه و تنها هم باشد علیه او قیام کند، و این ضربت را با شهادت خود که انعکاسش سراسر عالم اسلام و قلوب مسلمانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد دفع کند، و این فکر را که خروج بر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۶

حکومت‌های جابره، خروج از دین، و قیام علیه امنیت عمومی است محکوم سازد، و شرعی نبودن آنرا بطوریکه همه مردم بفهمند اعلام سازد و الحق اینکار را کرد.

با آن قیام شورانگیز. با شهادت خود و اسارت اهل بیت و تسلیم نشدن یزید توهینی را که به جهان اسلام و به نظام اسلام وارد شد رفع کرد.

اگر حکومت یزید بدون استنکار شدید امام و حادثه خونین کربلا، و واقعه حره که جزیی از عکس العمل جنایات بنی‌امیه‌در کربلا بود رسمیت یافته بود، اجتماع اسلام ننگین می‌شد، و در برابر ملل دیگر مسلمانان سرافکنده و شرمنده می گشتند، و به عجز تعالیم اسلام از تربیت افراد فداکار و غیور، و حق پرست و فضیلت خواه تفسیر می‌شد و مکتب نهضت و تحرک آن به مکتب سکوت و سازش با استثمارگران و اصل

(قَبِلّوُا یَداً تَعِجزُونَ عَن قَطْعِها)

تبدیل می گردید.

و مضمون این شعر ایمان و دین مردم می‌شد.

فَانِ تأتُوا بِرَمَلِةٍ او بِهِنْدِنُبایِعُها امِیرَهٔ مُؤمِنینا

امام قیام کرد و این عار و ننگ را شست و به جهان اسلام و دنیا فهماند که این افراد تربیت شدگان مکتب دین و زمامدار مسلمانان و مجریان احکام قرآن نیستند و حسابشان از این حساب‌ها جدا است.

این یک موضوع به تنهایی ارزش داشت که امام خودش و کسانش را در میدان شهادت و اهل بیتش را در معرض اسارت قرار دهد تا صدای مخالفت و اعلان مشروع نبودن حکومت‌های یزیدی را نتوانند محو کنند و این صدا جاودان بماند.

امام در این ناحیه نیز موفقیتش چشم‌گیر و بسیار با ارزش شد. علاوه بر آنکه افکار شیعه و مذهب تشیع را حفظ کرد در روش

فکری عموم مسلمانان اثر گذاشت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۷

و نزد اهل سنت نیز خلافت را شده به پایان خلافت ظاهری حضرت مجتبی، علیه السلام، ختم گردید، و امثال آنانرا از اینکه مرجع امور شرعیه جامعه باشند و اعمال و رفتارشان مورد تأسی و پیروی باشد و روش حکومتی آنها را نمونه روش و نظام حکومتی اسلام بدانند منفصل کرد.

پس آشکار شد که این شرایطی که برای قیام ابتدایی یا قیام دفاعی در بخش دوم نگاشته در مورد قیامی مثل قیام امام، علیه السلام، یا نهضت‌های علما اعلام کرد که با توجه به تکالیف و مسئولیت خطیری که در برابر اسلام دارند انجام می‌دهند صادق نیست، و این طور نیست که در هر قیام اگر جمعی کشته شوند و رهبر قیام دستگیر یا کشته شد آن قیام شکست خورده باشد و رهبر آن از نظر عقل چون نیروی کافی برای کوبیدن طرف نداشت مسئول باشد.

از نظر قلم‌ها و زبان‌های مزدور هر کس غالب شد و نیروی کافی داشت حافظ امنیت و مانع اخلال به نظم و هر کس مغلوب شد اخلالگر و بهم زننده نظم شمرده می‌شود، ولی این منطق صحیح نیست که ما بگوییم هر کس حاضر نشود به حکومت مثل یزید رأی بدهد و با او بیعت نکند اخلالگر است و نظم و امنیت را بهم زده است.

کدام امنیت و کدام نظم؟ نظم و امنیتی که پاسدارش ابن زیاد، و شمر و مسلم بن عقبه و خولی، و حجاج‌ها باشند عین بی‌نظمی و ناامنی است این امنیت بهر گونه ناامنی تبدیل شود مقدمه وصول به امنیت واقعی و حکومت قانون خواهد بود.

این امنیت نیست که بنی‌امیه‌بر اوضاع مسلط باشند و سر نیزه سربازان آنها از سینه مردم لحظه‌ای دور نشود.

این امنیت نیست که حکم یک فرد بر مال و جان و نوامیس مردم جاری و نافذ باشد، و حاکم هر چه اراده کرد و اگر خواست دختر کسی را ببرد یا بهر کس بدهد فاعل ما یشاء باشد و آب از آب تکان نخورد و قوای امنیتی مسلط بر اوضاع و نظم را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۸

نگاهدارند و نگذارند کسی زبان به گله و شکایت باز کند.

نه آقای محترم! امام حسین برای اینگونه نظم احترامی قائل نبودم.

زیرا بقاء این نظم یعنی بقاء بیدادگری و بشر پرستی نظمی که امام می‌خواست و در نظرش محترم بود نظمی است که در آن فقیر و غنی و یزید و یک نفر عرب بیابان یکسان باشند.

نظم اسلامی و نظم توحید، نظمی که در سایه آن گروهی برخوردار و گروهی محروم و گروهی حاکم و گروهی محکوم نباشند.

این نظم محترم است و امام و هر رهبر روحانی برقراری آنرا می‌خواهد.

خلاصه اینکه در نضهت‌ها و قیام‌هایی که هدف بزرگداشت شرف و فضیلت و حق و نگاهداری نتایج زحمات انبیا و اولیا است این حساب‌هایی که نویسنده شهید جاوید کرده میزان نیست و قوه و نیروی مادی و موازنه قوای مادی طرفین شرط جواز قیام نیست، و گاه با یقین بشکست ظاهری قیام واجب می‌شود چون هدف و غرض حاصل می‌شود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۹۹

۹. نکته قابل توجه

چون اساس کتاب شهید جاوید این است که قیام امام منحصراً برای تأسیس حکومت اسلامی بود و هدف دیگر در کار نبوده است بنابراین وقتی این اساس ویران گردید و معلوم شد بر حسب اصول مذهب تشیّع و طبق بررسی و دقت در تواریخ معتبر شیعه و سنی، و توجه به اوضاع اجتماعی و اصول جامعه‌شناسی این نظریه صحیح و قابل قبول نیست و اهل سنت و خاورشناسان را نمی‌توان به آن

قانع ساخت و حوادث و وقایع این قیام را از آغاز تا پایان بر این اساس نمی‌توان تعلیل و تفسیر کرد طبعاً صحت این نظریه تأیید می‌شود.

که امام در این قیام مأموریت فوق العاده‌ای داشت و برنامه خاصی را اجرا می‌کرد، و علیه حکومت ضد اسلامی یزید دست مبارزه‌ای زد که در دنیای عصر ما در مبارزات ضد استعماری و دیکتاتوری شبیه آنرا گاهی بعضی رهبران آزادیخواه به عنوان مبارزه منفی انجام می‌دهند.

البته اینکه گفتیم شبیه از باب تنگی فاقیه و برای اشاره به عرفی و عقلی بودن نوع این مبارزات است که اگر چه دیگران خود را مرد این میدان‌ها نمی‌دانند اما زبان تحسین و تقدیر همه باز می‌شود و کار آنها را بشر دوستانه و نمایش فطرت پاک بشری می‌دانند و هیچ گونه قوانین حقوقی هم این مبارزات را محکوم نکرده است، برای فداکاری‌های صحنه تاریخی کربلا تا حال و تا ابد در جهان شبیه و نظیری پیدا نشده و نخواهد شد این مأموریت الهی امام بود و چنانچه مکرر گفتیم هدف آن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۰

اطات خدا و نجات اسلام و احکام قرآن، و حفظ دین از ضربت کشنده حکومت یزیدی، و جلوگیری از انحراف فکری، و گمراهی و ظلالت، و منفصل ساختن یزید از رهبری اسلامی بود.

این مفاهیم و درس‌های عالی که در عین حال همه تجلی یک حقیقت و عنوان یک هدف است همه در قیام و شهادت امام منظور بوده و قیام امام پشتیبان و پشتوانه دین شناخته می‌شود و سبب احیاء اسلام، و شعائر دین است.

بدیهی است چنین قیام نافرجام و شکست خورده و بی‌ثمر محسوب نمی‌شود، و روز بروز بر عظمت آن افزوده می‌شود، و در دل‌ها بهتر قرار می‌گیرد، و همه را عاشق و دلباخته و شیدای فداکاری امام حسین، علیه السلام، می‌سازد.

و در بین اهل سنت هم این منطق و این تعلیل روز بروز بهتر نفوذ می‌کند و علماء بزرگ و نویسندگان عالیقدر آنها از این نظر بیشتر تحت تأثیر این واقعه بی‌نظیر واقع شده و به نظر اهمیت و احترام به آن نگاه می‌کنند.

این نظر نویسنده کتاب شهید جاوید امروز طرفدار ندارد و مناسب با افکار متوجه و آزاد مسلمانان جهان و برادران اهل سنت، در این عصر نیست نظر نویسنده کتاب شهید جاوید مناسب دوران‌های اختناق فکری بنی‌عباس و آن اعصار تاریک است که اصولًا این افکار آزادیخواهی، و الفاظ حرّیت، قیام، انقلاب، دفاع از حقوق و مبارزه با فردپرستی و دیکتاتوری و استبداد طرفدار نداشت بلکه جرم محسوب بود.

آن روز در آن محیط گاهی نمی‌توانستند حقیقت قیام امام را شرح دهند زیرا مردم به مبارزه علیه بیدادگری خلفا تحریک و تهییج می‌شدند و دستگاه‌ها راضی نبودند که قیام امام به این نحو در اذهان عامّه شیعه در کتاب‌هایی که در بحث با مخالفان می‌نوشتند ناچار از نظر ظاهری موضوع قیام را بررسی می‌نمایند.

ولی آقای عزیز! امروز اینطور نیست.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۱

جهان اسلام تشنه درس‌های فداکاری امام است نوابغ و پرچمداران نهضت‌های حقیقی مسلمانان همه مایل هستند از این مکتب الهام بگیرند شما در این عصر آمده‌اید و به قول خودتان هفت سال زحمت کشیده‌اید یک فکر کهنه کنار رفته را دوباره می‌خواهید زنده کنید. چرا؟ خودتان بهتر می‌دانید!

شیخ محمد عبدالباقی یکی از علماء ازهر (مصر) می‌گوید:

امام حسین، علیه السلام، عاقبت‌بین و دوراندیش بود، و هر چیز را به حق و از روی صحت و دقت ارزیابی می‌کرد.

قیام او علیه یزید که نصف زمین در فرمان حکومت او بود، و نیم ملیون ارتش در اختیار داشت با توجه به قدرت نظامی او و با علم

به اینکه خودش سپاه و یاوری ندارد انجام گرفت اهل عراق را می‌شناخت که همان‌ها هستند که پدرش را واگذاشتند و خلاصه از همه اوضاع و احوال (سیاسی و اجتماعی و نظامی) با اطلاع بود.

قیام او برای حفظ آبرو و شرافت اسلام بود که حکومت یزید آنرا هدر کرده، و کرسی خلافت را با نیروی اسلحه، و خدعه و رشوه غصب کرده بود.

حسین قیام کرد، او اول جوانمرد اسلام در آن عصر، و اول مسئول حفظ میراث و احکام اسلام بعد از پدر و برادرش بود.

ممکن نبو از عترت پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، مرد مجاهد و شخصیت با ایمان و غیرتی باشد و آن همه تجاوز و اهانت به تعالیم اسلام را به بیند و سکوت کند و چشم بپوشد.

قیام کرد تا ستمگر را ستمگر بگوید. قیام کرد تا بفیض شهادت برسد. قیام کرد تا حق را پیروز و باطل را مغلوب سازد.[۶۴]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۳

۱۰. تذکر و رفع اغفال

هنگامی که بررسی‌های مختصر ما پیرامون کتاب شهید جاوید پایان یافته بود توضیحی از نویسنده محترم به دستم رسید که در آن مقام علم و عصمت امام را تصدیق کرده، و اعتراف نموده است طبق روایات فراوان پیغمبر و امام عالم بما کان و یکون هستند، و سپس می‌گوید: چون یکی از اهداف این کتاب جوابگویی به گفته‌های اهل سنت، و خاورشناسان کج اندیش بوده از اینرو مباحث با صرف نظر از علم غیب، و از نظر مجاری طبیعی مطرح شده، و این منافات ندارد با اینکه امام بداند در همین سفر شهید می‌شود ولی در عین حال طبق مجاری عادی عمل کند. و نیز این کتاب نه تنها مقام امام، علیه السلام، را پایین نیاورده بلکه به تصدیق علماء صاحب نظر مقام امام، علیه السلام، را خیلی بالاتر از آنچه مردم عامی تصور می‌کنند بالاتر برده، و مکتب مبارز سرور مجاهدین را به صورتی زنده، و متحرک و قابل پیروی مجسم کرده الخ.

این است توضیح نویسنده درباره نوشته‌اش.

مطلبی که ما تذکر می‌دهیم این است که ما هم انشاءاللَّه تعالی به شما سوءظن نبرده‌ایم که خدای نخواسته در عصمت امام تردیدی دارید، و در مورد علم پیغمبر و امام اگر چه سخن شما صریح نیست که طبق این روایات عقیده داشته باشید امام عالم بما کان و ما یکون است مع ذلک ما در آن هم شما را مأمون الرأی می‌شماریم، و عرض می‌کنیم بسیار خوب از توضیح شما متشکریم ولی منتظریم که باز هم توضیح بدهید، و خودتان رفع این مناقشات را بفرمایید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۴

اما ما برای اینکه این توضیح شما سبب خوش‌بینی افراد به مطالب کتاب نشود راجع به همین توضیح نامه چند توضیح از جنابعالی می‌خواهیم:

۱. هدف‌های دیگر شما در طرح این نظر چیست؟

۲. اگر غرض جواب گفتن به اهل سنت، و قانع کردن خاورشناسان است چرا این همه در این کتاب اصرار بردّ نظرهای دیگر دارید و چرا اینقدر دست و پا می‌کنید که اخبار و تواریخی را که دلالت دارد بر اینکه امام هدف دیگر داشته و روایاتی را که دلالت می‌کند بر اینکه امام، علیه السلام، عالم به شهادت خود در پایان این قیام بوده ردّ کنید یا توجیه نمایید.

اگر شما موضوع را از نظر ظاهر و مجاری طبیعی بررسی می‌کنید رد این اخبار یا نظرهای دیگر چه لزوم دارد؟ چرا می‌خواهید ثابت کنید منحصراً هدف قیام تأسیس، حکومت بوده است؟ اینکه با علم امام سازگار نیست. بررسی موضوع قیام در یک سطح عادی چه ارتباط با تضعیف این روایات و تضعیف کتاب این و آن دارد مگر منافات دارد که به قول خودتان در توضیح نامه این مطالب

صحیح باشد و در سطح عادی قیام را بررسی کنید.

معنی بررسی در سطح عادی و طبیعی این است که فرضاً خاورشناسان یا اهل سنت قبول نکنند که هدف قیام مطالب دیگر بوده و امام برنامه‌ای داشته و اجرا کرده است ما هم تنزلًا با آنها می‌رویم و مطلب را در سطح عادی که آنها می‌گویند در این سطح بوده بررسی می‌کنیم نه اینکه دلیل اقامه کنیم که این موضوع حتماً در سطح عادی طبیعی واقع شده و هدف منحصر به تأسیس حکومت بوده و بگوییم اخباری که دلالت بر علم امام شهادت خود در این قیام دارد ضعیف و مورد اعتماد نیست.

۳. چرا اصرار دارید قیام را نافرجام معرفی کنید و بی‌اثر و ثمر بخوانید؟

همانطور که سید مرتضی قدس سره برای جواب گفتن باهل سنت این موضوع را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۵

در سطح پایین‌تر مطالعه کرده و به آنها جواب داده، و نسبت به اخبار و آراء و تعلیلات دیگر سخنی نفرموده شما هم می‌خواستید راه ایشان را بروید و فقط این موضوع را اگر می‌توانستید تکمیل و تحقیق کنید که طبق مجاری عادی اوضاع مساعد برای قیام امام بود ولی اثبات اصل این نظر که قیام در سطح طبیعی و عادی واقع شده و در سطح دیگر نبوده است مربوط به شما نیست شما فقط روی این فرض باید به اهل سنت و خاورشناس جواب بدهید.

۴. آنچه شیعه در این موضوع می‌گویند نیز از نظر راه‌های عقلی و قوانین حقوقی صحیح و معتبر است، و اینگونه قیام‌ها، و فداکاری‌ها را دنیای معاصر ما در مبارزه با دیکتاتوری، و استعمار که به تدریج ثمربخش می‌شود می‌ستاید و با قوانین حقوقی مخالفت ندارد که شما می‌گویید من آنرا از نظر مجاری طبیعی و راه‌های عقلایی و قوانین حقوقی بررسی کرده‌ام یعنی دیگران از این نظر بررسی نکرده و راه‌های عقلایی را کنار گذاشته‌اند.

۵. اگر مقصود شما پاسخ گویی به اهل سنت است چرا در ص ۷ این نظر را که مبتکر آن نیستند فرضیه‌ای می‌شمارید که ممکن است در آینده مثل فرضیه گالیله تایید گردد در حالیکه طبق این توضیح نامه قبول کرده‌اید که این نظر با علم امام به ا ینکه در این سفر شهید می‌شود منافات ندارد یعنی این یک نظر صوری است که برای اقناع خصم طرح شده و لذا با علم امام منافات ندارد بنابراین تایید آن در آینده یعنی چه؟

۶. اینکه نوشته‌اید این کتاب مقام امام را پایین نیاورده و بلکه خیلی از آنچه مردم عامی تصور می‌کنند بالاتر برده محتاج بتوضیح است. اگر غرض شما از مردم عامی کسانی باشند که گمان می‌کنند امام، علیه السلام، برای ریاست و حکومت دنیایی قیام کرد، چون اوضاع مساعد نبود سر در سر اینکار داد قبول است این نظر شما از تصور آنها بالاتر است،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۶

و اگر مراد شما از عوام همین عوام ملت شیعه است که در دوره عمر برای امام گریه می‌کنند، و بر سر و سینه می‌زنند و او را شهید راه خدا و راه دین و مظهر فداکاری و جانبازی و مردم حق می‌شمارند کتاب شما مقام امام را پایین آورده است.

۷. اما اینکه در توضیح نامه خودستایی کرده و نوشته‌اید این کتاب مکتب امام، علیه السلام، را به صورت زنده و متحرك و قابل پیروی مجسم کرده است این هم متأسفانه اشتباه است.

زیرا این مکتب که اگر شرایط و اوضاع برای پیروزی مساعد باشد باید قیام کرد و جلو رفت تا آنجا که امام از تصمیم خود بواسطه عوض شدن وضع برگشت و خواهان صلح شد محتاج به تعلیم و تأسی و نشان دادن نمونه نیست چون هر کس برای هر هدفی که دارد در زمینه فراهم بودن شرایط اقدام می‌کند، و عموم افراد مبارز که به پیروزی سیاسی یا دینی یا ملی خود اطمینان داشته باشند قیام می‌کنند و حاجت به نشان دادن نمونه برای تحریك غرائم و همت‌های آنها نیست، و اگر هم بخواهند نشان بدهند بهتر نشان دادن یك نمونه فاتح و پیروز است.

این مکتب که شما می‌سازید و می‌خواهید مکتب امام را به آن متهم کنید علاوه بر آنکه سبب نشاط افراط مبارز نمی‌شود سبب سستی و بدگمانی به آینده است و آنها را از کار باز می‌دارد زیرا این احتمال را برای آنها پیش می‌آورد که ممکن است قیام ما هم مثل فلان قیام در اثر حوادث پیش‌بینی نشده شکست خورده و نافرجام شود. شما خودتان بگویید این چه صورت زنده و متحرک و قابل پیروی است که مجسم کرده‌اید.

و نتیجه این مکتب این می‌شود:

در صورتیکه فتح و پیروزی فوری برای جبهه آزادیخواه و گروه خداپرست و حق طلب فراهم نمی‌شود باید با ستمگر اگر چه یزید باشد کنار آمد و عذری بدست

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۷

داده‌اید که هر کس بنام حفظ فرصت‌های بعد دست ظالم و استعمارگر و دیکتاتو ررا با گرمی بفشارد ما هر چه فکر می‌کنیم در این مکتب که شما معرفی می‌کنید نه تحرکی و نه قابلیت پیروی و نه افتخاری می‌بینم مکتب متحرک و قابل پیروی مکتب زنده و جهاد و مقاومت و قیام امام حسین، علیه السلام، است که کمترین توصیف آن این است.

انْ کانَ دِینُ مُحَمّدٍ لَمْ یسْتَقِمْالّا بِقَتْلِی یا سُیُوفَ خُذِینی

۸. اگر نظر شما از نوشتن این کتاب بررسی آن از نظر مجاری طبیعی و عادی در برابر اهل سنت بوده پس چرا هفت سال بیهوده زحمت کشیده‌اید و از آغاز همان نظر سید مرتضی، قدس سره، را تأیید و تشریح نکردید. شما در این هفت سال زحمت چه کاری انجام داده‌اید؟ جز این است که چند خبر را تضعیف یا توجیه کرده‌اید بیشتر بررسی‌های شما صرف اثبات انحصار هدف قیام به تأسیس حکومت شده و مع ذلک می‌گویید با علم امام منافات ندارد. هفت سال زحمت کشیده‌اید ولی برای رکن اساسی این جواب که مساعد بودن شرایط برای تأسیس حکومت باشد هیچ چیزی نیاورده و دلیل قانع کننده‌ای اقامه نکرده‌اید و آنچه را هم راجع به مساعد بودن شرایط در مقام جواب به اهل سنت و خاورشناسان گفته‌اید صحیح یا باطل چیزی بیش از پیشینیان نیاورده‌اید و هفت سال یا هفت ماه یا هفت روز بلکه هفت ساعت هم وقت لازم ندارد انصافاً این توضیح نامه را هم هر کس می‌بیند. و با مطالب کتاب مقایسه می‌کند باز به غلط و اشتباه کاری شما بیشتر پی می‌برد.

عصمنا اللّه و ایاکم من الزلل و الخطایا و الهفوات.

تا اینجا مقدمه و بررسی‌های کلی ما به پایان می‌رسد و اینک به یاری خداوند متعال وارد بررسی تفصیلی کتاب شهید جاوید به ترتیب بخشهای پنجگانه آن می‌شویم و مقدمه آنرا هم در ضمن بخش اول مورد نظر قرار می‌دهیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۰۹

بخش (۱)

اشاره

۱- ۱. اهدای کتاب/ چند نکته

۱- ۲. عقده گشوده

۱- ۳. مقدمه کتاب شهید جاوید

۱- ۴. امام، علیه السلام، و محیط سیاسی اسلام

۱- ۵. تثبیت حکومت
۱- ۶. چرا امام بیعت نکرد
۱- ۷. استغاثه مردم
۱- ۸. نظر فرزدق
۱- ۹. عوامل پیروزی
۱- ۱۰. احساس مسئولیت
۱- ۱۱. امکان پیروزی
۱- ۱۲. تأسف شدید
۱- ۱۳. این تصور از کجا است؟
۱- ۱۴. خواب امام علیه السلام
۱- ۱۵. خواب دیگر
۱- ۱۶. داستان فرشته‌ها
۱- ۱۷. حدیث ام سلمه
۱- ۱۸. حدیث ان الله قدشاء
۱- ۱۹. جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید
۱- ۲۰. خطبه خط الموت
۱- ۲۱. تحقیق در زیارت اربعین
۱- ۲۲. قصه فرشته‌ها و جن‌ها
۱- ۲۳. خطبه لااری الموت
۱- ۲۴. پایان پاسخ ببخش اول

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۱

۱- ۱. اهدای کتاب / چند نکته

۱. در اهداء کتاب (ص ۵) می گوید:

تقدیم بتو ای فرشته آزادی و عدالت که در برابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی، و قانون شکنی تسلیم نگشتی، و به خاطر امضاء نکردن حکومت ضد قرآن جباران در پیش چشم خانواده‌ات به خاک و خون آغشته گشتی.

ما می‌پرسیم. چرا امام، علیه السلام، به خاطر امضاء نکردن حکومت ضد قرآن به خاک و خون آغشته شد؟ جز برای این بود که در آن حال دفع مفسده امضاء حکومت ضد قرآن را از حفظ مصلحت حیات خود مهمتر می‌دانست.

چرا امام، علیه السلام، تصمیم به شهادت گرفت؟ جز برای اینکه اگر تسلیم می‌شد و بیعت می‌کرد تا کشته نشود آنچه را از دست می‌داد به مراتب گرانبهاتر از چیزی بود که نگاه می‌داشت.

و اگر کشته می‌شد و به خاک و خون آغشته می گشت آنچه را بدست می‌آورد و نگهداری می‌فرمود مهمتر بود از آنچه از دست داد؟

ظاهر این جمله این است که امام، علیه السلام، با اراده و اختیار خود شهادت و کشته شدن را بر تسلیم و بیعت برگزید، و در برابر

تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی، و قانون شکن تسلیم نگشت تا کشته شد.

آنها هم که می‌گویند امام به قصد شهادت بیرون رفت بیش از این نمی‌گویند که امام، علیه السلام، خطرات عدم تسلیم، و امضاء نکردن حکومت یزیدی را بخود خرید،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۲

و با علم به اینکه بخاطر عدم تسلیم و بیعت نکردن شهید می‌شود شهادت را استقبال کرد، و دین اسلام را نجات داد و ا ین مکتب پرشور و پر فیض فداکاری در راه دین و عقیده را تأسیس کرد.

آیا این جمله نویسنده شهید جاوید پاسخ به سخنانش در ص ۸ نیست؟ که می گوید:

امامی که باید خون مقدس و پر حرارتش در رگهایش بجوشد و به اجتماع انسانی حرارت بدهد ... چرا آن حضرت می‌خواست این خون پاک و پرحرارت روی خاک بیابان بریزد الخ.

آیا همین جمله جواب این سخنان نیست که امام بخاطر امضاء نکردن حکومت ضد قرآن به این همه مصائب تن در داد و به ریخته شدن خون خود و یارانش راضی شد؟

آیا این موضوع که امام باختیار خود شهادت را بر تسلیم و بیعت برگزید که در اینجا قبول کرده‌اید با موازین عقلایی تطبیق دارد یا نه؟ اگر تطبیق ندارد و امضا کردن حکومت ضد قرآن را برای شخصیتی مثل امام، علیه السلام، برای اینکه خونش در رگهایش بجوشد، و در بیابان نریزد عقلایی می‌دانید پس این جمله یعنی چه؟ و چرا عاقبت امام، علیه السلام، به قول شما راضی شد خونش ریخته شود و تسلیم نشد؟

و اگر با موازین عقلایی تطبیق دارد، پس شما چه حرفی دارید؟ چرا یک کتاب نوشته و هفت سال زحمت بیهوده کشیده‌اید تا ثابت کنید امام، علیه السلام، پای تسلیم نشدن و بیعت نکردن تا سر حد شهادت نایستاده بود، و می‌خواست (العیاذباللّه) با یزید صلح کند و دست در دست او بگذارد.

و اگر می گویید از اول امام، علیه السلام، می‌خواست با قیام خود حکومت اسلامی تأسیس بدهد، و در مرحله بعد که وضع دگرگون شد برنامه‌اش را تسلیم نشدن و بیعت نکردن قرار داد، و استقامت کرد تا شهید شد پس چرا به کسانیکه می گویند از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۳

اول برنامه این بود این همه ایرادات غیر وارده را نموده‌اید.

میان شما و آنها در این ایرادات چه فرق است شما می‌گویید در وسط کار برنامه تسلیم نشدن و امضا نکردن حکومت جلو آمد آنها می‌گویند از اول چون دورنمای اوضاع تأسیس حکومت اسلامی را نشان نمی‌داد، برنامه امام، علیه السلام، این بود، و امام، علیه السلام، هم به علم امامت و هم باخباری که از جدش رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله و سلم، وارد شده بود این موضوع را می‌دانست.

و به فرض شما، باز هم به شما این اشکال وارد می‌شود که پس مذاکرات صلح و پیشنهادهای سه‌گانه که در بخش دوم این همه در اطرافش سر و صدای بی معنی راه انداخته‌اید یعنی چه؟

ضمناً متوجه باشید که این فرمایش صحیحی که در اینجا کرده‌اید که امام به خاطر امضا نکردن حکومت ضد قرآن به خاک و خون آغشته گشت با آنچه در بخش دوم ۶۵] می‌گویید که امام به خاطر صلح حاضر شد دست بدست یزید بدهد ولی ابن زیاد نپذیرفت و چون تسلیم بی‌قید و شرط امام را به خودش طلبید حضرت مقاومت نمود تا کشته شد منافات دارد پس اینجا می‌گویید به خاطر امضا نکردن حکومت ضد قرآن کشته شد و آنجا می‌گویید با اینکه امام پیشنهاد صلح و رفتن بنزد یزید را داد پذیرفته نشد و به خاطر اینکه از تسلیم به ابن زیاد سرباز زد کشته شد.

۲- در ص ۶ می گوییـد امـامی که می‌دانـد کشـته می‌شـود چگونه ممکن است تصـمیم بگیرد که بـا نیروی نظـامی خویش یزیـد را بکوبد؟ ما هم می گوییم تصمیم جدی با علم به شکست نظامی معنی ندارد و باید یا منکر علم امام به کشته شدن بشوید و یا بگویید امام با نیروی نظامی نمی‌خواست یزید را بکوبد، و اگر دعوت می کرد، و مدد و کمک می‌خواست معنایش این نبود که می‌خواست و می‌دانست یا اطمینان داشت که با نیروی نظامی پیروزیش امکان‌پذیر است غرضش از دعوت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۴

ارشـاد و امر به معروف و ابلاـغ تکلیـف قیـام علیه حکومت یزیـد و اتمـام حجت بود بلکه می‌دانست خودداری از بیعت، یزیـد را در افکـار می کوبـد، و جنایـاتی که آنان به خاطر امتناع او از بیعت مرتکب می‌شونـد آنها را در پیشگاه وجـدان عموم محکوم و بطلان بنی‌امیه‌و انفصال آنها را از خلافت شرعی اسلامی آشکار می‌سازد.

۳- در ص ۷ کتاب را به عنوان یک فرضـیه عرضه می‌دارد ما عرض می کنیم در مسائل دینی اظهار کردن فرضیه مقابل عقاید مسلمه محکمه سـبب انحراف و گمراهی و اشتباه کاری می‌شود اینگونه مسائل مثل مسائل طبیعی و فیزیک و شیمی و تاریخ و هیئت نیست. مسـئله، مسـئله عقیـده و مذهب است، و فرضـیه در اینجا معنی ندارد باید هم اکنون یا مردود شـناخته شود یا مقبول، و مرور زمان در مثل این موضوع تأثیری ندارد و در مسائل اعتقادی نمی‌توان به انتظار آینده ماند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۵

۱- ۲. عقده گشوده

۴. در ص ۸ آنچه در اینجا نوشـته است از همان قماش ایراداتی است که در نکته ۶۶] ۴ از نکته‌هایی که در بررسی علل قیام یادآور شدیم و گفتیم این ایرادات اگر بجا باشد بداستان ذبح اسمعیل و نظائر آن نیز وارد می‌شود ما می گوییم.

امـام می‌خواست خون پرحرارتش در پـای نهـال اسـلام بریزد و نهال دین توحیـد را از خشک شـدن و آفت حکومت یزیـدی نجات دهد.

امـام می‌خواست خونش در آن بیابـان بریزد تا آن بیابان جاودان مظهر بزرگترین نمایش خـداپرستی و افتخارات انسانی و قبله واقعی آزادمران جهان گردد.

امام مصیبت اسارت بانوان بزرگترین حرمسـرای فضـیلت و عفت و عصـمت را متحمل شـد تا جهانیان بدانند که در راه دین و حفظ اسـلام و حقوق عالی بشـری همه چیز و همه عناوین و احترامات شخصـی را بایـد فـدا کرد، و همه بداننـد که بنی‌امیه به هیچ یک از مقدسات و شعائر احترام نمی گذارند و از هتک تمام آداب و سنن باک ندارند.

امام برای آن خونش را فدا کرد و اهل بیتش را در معرض اسیری قرار داد که به امر خدا قیام کرد و به امر خدا به سوی عراق آمد و هر کار و برنامه‌ای که اجرا کرد به امر خدا بود.

شمـا مغلطه کـاری می کنیـد و حـال تعجب و اسـتفهام به خود می گیریـد و چنان وانمود می‌نماییـد که امام می‌خواست خونش ریخته شود، و خانواده‌اش اسـیر گردنـد و کار و هـدف دیگر نـداشت و مقصود بالذاتش کشـته شدن خود و اسیری خانواده‌اش بود سپس می‌پرسید چرا باید چنین خون پاکی ریخته شود؟ و چرا باید به حیاتی که مصدر خیر و برکت است پایان داده شود؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۶

با کمال جسارت می گویید چرا باید اهل بیت اسیر شوند و در معرض تماشای دیده گان حریص اراذل در آیند.

آیا کسی اینطور گفته است یا شما مغلطه می کنید امام، علیه السلام، نمی‌خواست بانوان سراپرده عصمت در معرض تماشای دیدگان مردم در آیند. امام می‌دانست با اسارت آنها مردم از اشـتباه بیرون می‌آیند و نتایج شـهادتش تکمیل می‌شود، و خطبه‌های امام سجاد

و حضرت زینب، علیه السلام، مردم را بیدار و به حقایق آشنا می‌سازد.

اگر فقط امام می‌خواست خونش ریخته شود و آثار امتناع از بیعت و شهادت و اسارت اهل بیت منظورش نبود در همان مکه می‌ماند تـا خونش را بریزنـد اگر فقـط می‌خواست کشـته شود چرا در آغاز کار با خود به اسـتانداری مـدینه جمعیت برد تا اگر پیش آمـدی روی داد و قصـد قتلش را کردنـد وارد شونـد و دفاع کنند، امام از بیعت خودداری نکرد تا او را بکشـند امام از بیعت خودداری کرد برای اینکه بیعت را گنـاه و همکـاری بـا محو اسـلام می‌دانست و بـا اینکه عـالم بود این مخالفت به قیمت جان عزیزش تمام می‌شود مخالفت کرد و خطر جانی را خریدار شد.

اگر بنا به این ایرادات واهی باشـد شبیه آن در کارهای خـدا و پیغمبر هم می‌شود گفت و به امام هم ایراد کنیـد چرا اجازه داد جوان رشیدی مانند علی‌اکبر که شبیه‌ترین مردم به پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، بود، و شجاع با ایمانی مانند حضرت عباس و نونهال نورسی چون قاسم و سائر بنی‌هاشم و اصحاب به میدان بروند و خونی را که باید در رگهایشان بجوشد روی خاک بیابان بریزند. هر کـدام از اینهـا اگر زنـده می‌ماندنـد در آینـده پشـتوانه اسـلام و مسـلمانان بودنـد ولی پاسـخ همه این چراهـا این است که این خـون پرحرارت که بایـد در رگها بجوشـد گاهی هم بایـد برای حفظ مصالـح عالیه و در راه خـدا و قرآن روی خاک بیابان ریخته شود، و شهادت آن رادمران فداکار جاودان پشوانه اسلام و قرآن باشد، قیام امام، علیه السلام، یک برنامه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۷

الهی و مأموریتی بود که حکمت و علت آن کوبیدن بنی‌امیه‌و آشکار شدن بطلان آنها، و جدا شدن حق از باطل و نتایج عالیه دیگر بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۸

۱- ۳. مقدمه کتاب شهید جاوید

۵. آنچه در مقدمه کتاب نوشـته راجع بگروه بندی نویسندگان کتاب حاضر همان نظر اول را تأیید می‌کند، و اگر چه نویسنده شهید جاویـد ظاهراً در صـددّ آن برآمـده اما متأسـفانه نتیجه مطالب کتابش تأییـد آن نظر و عدم توجه به خیراندیشـی و مآل بینی بزرگانی مانند ابن عباس است.

و چنـانچه مکرر گفتیم این کتـاب در اساس نظری که مطرح کرده و نقطه‌ای که بایـد ثابت و روشن شود یعنی مساعـد بودن شـرایط برای تأسـیس حکومت اسـلامی ادله قانع کننـده‌ای نیاورده و کاملًا از این جهت ناقص است و بیشتر به حواشـی و فروع و رد نظرهای دیگران پرداخته که در نتیجه نظر اول تأیید می‌شود.

و امـا صاحبان نظر دوم هم نخواسـته‌اند قیام را یک اقـدام و عمل بی‌فلسـفه و بی‌نتیجه شـمرده و آن را تعبـد محضماننـد بعض امور تعبّدیه‌ای که ما فرضاً از حکمت و فائده آن بی‌اطلاع باشیم بدانند.

کتاب‌های تاریخ و حدیث و دعاء و زیارات و ادب و شعر شیعه محشون به فوائد و فلسفه قیام است.

بلی ممکن است این دسته بگویند امام در این قیام قصدش تعبد و فرمانبری بود باین معنی که فقط برای اطاعت و امتثال امر خدا قیام کرد.

ماننـد پیغمبر اکرم که این همه آثـار و نتائج عظیمه بر بعثت و رسـالتش مرتب شـد امـا پیغمبر، صـلی اللّه علیه و آله و سـلم، در این نهضت و حرکت مقصود اصلیش امتثال امر و اداء رسالت الهیه بود.

و ایـن بـه آن معنی نیسـت کـه قیـام سیدالشـهداء از حـد فکر بشـر بالاـتر است و به اصـطلاح عقل‌هـای عـادی چنین اقـدام را تجـویز نمی‌کننـد، و آنرا انتحار و خودکشـی بی‌ثمر و (العیاذباللّه) نابخردانه می‌بینند و فقط از جهت عقیده به مقام عصـمت و امامت آنرا در

افق عالیتر می گذارند تا به مقام عصمت خدشه‌ای وارد نشود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۱۹

نه اینطور نیست قیام سیدالشهداء، علیه السلام، معقول و مفاهیم و اهداف آن در دسترس فکر بشر قرار گرفته و همواره از آن استفاده کرده و حقایق بزرگ و ارزنده درک می‌نمایند فطرت و عقل انسان بهترین مفسر این قیام است و هیچ محتاج به این نیست که شما با این منطق و طرح ناقص و علیل آنرا معقول و منطقی معرفی نمایید.

و اما کلام سید ابن طاووس علیه الرحمه که در صفحه (۱۰) به آن اشکال کرده‌اید به نظر ما بسیار تحقیقی است و با عدم درک مصلحت قیام امام ارتباط ندارد. ایشان در مقام این هستند ثابت کنند قبول شهادت یک امر شرعی و با سابقه و مطابق موازین است، و عقل و شرع امر به آن را برای مصالح مهمّه تجویز می‌نماید، و اشکالی ندارد که شارع مقدس کسی را مأمور به کسب فیض شهادت نماید.

و اصولًا وقتی شخص مراجعه به کتب تاریخ و آیات و اخبار می‌نماید تحصیل شهادت بوسیله جهاد فی سبیل اللّٰه امر راجح و مهمی است که هر کس بقصد کسب فوز به شهادت و کشته شدن به جهاد برود عملش مشکور است، و پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، شخصاً مردم را به اینکار تشویق می کرد.

التماس شهادت و اشتیاق به آن از فضایل بزرگ است و هر مسلمانی طالب آن بوده است هر چند غرض و فائده از تشویق و ترغیب به این فداکاری تحریص دیگران، و ایجاد نشاط و اقبال بر جهاد و ثبات در امر دین باشد ولی کسانیکه جهاد می کردند و به استقبال مرگ می‌رفتند جز به رضای خدا و امتثال فرمان نظر نداشتند.

و مثل نویسنده شهید جاوید نباید به آنها بگوید شما چرا مشتاق شهادت بودید؟!

شهادت چه فائده‌ای دارد؟ و کشته شدن شما غیر از ضرر اثری ندارد.

سید ابن طاوس رضوان اللّٰه علیه مقصودش این است که قیام امام برای طلب شهادت و نیل به این فضیلت و سعادت عظمی بوده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۰

حال اگر کسی نتواند باور کند که امام طالب فیض شهادت بوده، و با دیدی بسیار تنگ و نزدیک بین قیام امام، علیه السلام، را ببیند تقصیر سید ابن طاوس نیست.

او امام را امام می‌داند، و علاوه پرورش یافته بیت وحی و خاندانی می‌بیند که همه به شهادت انس و افتخار داشته، و از آن استقبال می کردند.

پس هیچ مانعی ندارد که امام از مدینه و مکه به قصد شهادت بیرون شده باشد مانند مجاهدانی که برای شهادت به جهاد می‌رفتند، و در عین حال هشیارانه از خود دفاع می کردند بلکه تغییر دفاع از خود هم در اینجا صحیح نیست کسی که برای شهادت می‌رفت از خودش دفاع نمی کرد بلکه از اسلام دفاع می‌نمود.

۶. در ص ۱۳ نویسنده منطق کرشو، کورشو، بتو چه! را دستاویز قرار داده و خواسته است از این راه در دل افرادی که تحت تأثیر یک سلسله تبلیغات و حمله‌های ناجوانمردانه به اسلام و علماء واقع شده‌اند و با این مطلق بدین و مظاهر دین حمله می کنند وارد شود، و این چماق جهل و بی‌اطلاعی از منطق دین را بر سر متدینین بکوبد، و خود را یکنفر متفکر آزاد، و دیگران را جامد و خشک و متعصب معرفی کند در حالیکه این منطق در اسلام نیست و آزادی بحث و تحقیق همواره برای هر کس محفوظ بوده است.

آقای نویسنده این عصر را عصر علم و تحقیق و آزادی منطق و بیان، و اعصار بالنسبه اسلامی را عصر کورشو، کرشو، بتوچه،

می‌داند، تا خود را نوپرست و متجدد، و دیگران را مرتجع و کهنه پرست بخواند و با همه ادعایی که دارد منطق پوچ و توخالی مطبوعات و قلم‌های مسمومی را که، علیه السلام، تبلیغ می‌نمایند انتخاب کرده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۱

۱– ۴. امام، علیه السلام، و محیط سیاسی اسلام

۷. در ص ۱۹– آنچه از آمادگی سیاسی اسلام نوشته کاملًا به عکس بوده و ما در مقدمه این کتاب توضیح دادیم که محیط هرگز برای جنبش و نهضت به قصد تشکیل حکومت مهیا نبود و علت آنکه پاره‌ای قیام امام را نابهنگام می‌دانند همین است که چون غرض را تشکیل حکومت اسلامی فرض می‌کنند و عوامل و شرایط آنرا در اجتماع آنروز نمی‌بینند و موانع آنرا که هر یک سد استواری در برابر این مقصود بوده ملاحظه می‌نمایند خورده‌گیری کرده اعتراض می‌کنند و یکی از بهترین ادله بر اینکه اوضاع نامساعد بود این که نه قیام امام این نتیجه را داد، و نه قیام‌های دیگران مانند ابن غسیل ابن زبیر با اینکه زمینه مساعدتر شده بود بجایی منتهی نشد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۲

۱– ۵. تثبیت حکومت

۸. آنچه در ص ۱– ۲– نوشته است (بیعت امام، علیه السلام، با یزید یعنی بیعت اکثریت) صحیح است اگر مردم آزاد بودند بغیر از امام به احدی رأی نمی‌دادند، و حتی به نظر ما اگر پیروزی امام صدی بیست هم محتمل بود بسیاری از خون آشامان کربلا مثل عمر سعد و شیث بن ربعی، شاید در گروه امام وارد می‌شدند ولی آنها اوضاع اجتماعی و اخلاقی و سیاسی را چنان می‌دیدند که پیروزی امام را جزء محالات عادی می‌شمردند لذا برای دنیای خود و کسب ریاست، و حفظ مقام دین را ترک کرده، و به سوی کفر و باطل شتافتند. افکار عمومی همه با امام بود و بیعت امام یعنی بیعت اکثریت و لذا امام نمی‌توانست به چنین بیعتی تن در دهد و از اول آماده شهادت گردید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۳

۱– ۶. چرا امام بیعت نکرد

۹. در ص ۳۸ و ۳۹– برای اینکه امام نمی‌توانست خلافت یزید را بپذیرد و بیعت کند عللی را که ذکر کرده است.

دلیل این است که امام با یزید بیعت نمی‌کرد و خلافت او را تصویب نمی‌نمود هر چند به بهای جانش و ریخته شدن خونش تمام شود و از اول مصمم بود که در امتناع از بیعت تا سر حد شهادت پیش برود به علاوه شما که در اینجا با صراحت و اقامه ۶ دلیل می‌گویید امام نمی‌توانست با یزید بیعت کند چگونه در بخش دوم می‌گویید امام پیشنهاد بیعت داد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۴

۱– ۷. استغاثه مردم

۱۰. در ص ۴۰– قیاس عصر امام به عصر امیرالمؤمنین، علیهما السلام، از جهات متعدده مع الفارق است به علاوه امیرالمؤمنین در یورش و شورش علیه حکومت عثمان شرکت نفرمود، و رهبری شورشیان را نپذیرفت، و با آنها در کشتن عثمان همکاری نکرد، وقتی حاضر به تشکیل حکومت اسلامی شد که عثمان کشته شده، و حکومتی روی کار نبود، و معارض رسمی حکومتی نداشت.

اگر امام نیز پس از شورش مردم و قتل یزید یا لااقل تصرف کوفه و اخراج حاکم یزید، چنانچه بعضی پیشنهاد می‌دادند حکومت را قبول کرده و قیام می‌نمود و سرانجام به مقصد نایل نمی‌شد این قیاس صحیح بود، و دفع ایراد از فکر و نظر این نویسنده می کرد.

اما متأسفانه چنین نشد اهل کوفه پیشنهاد می کردند که امام بیاید و عامل یزید را از کوفه خارج کند.

ولی شورشیان علیه عثمان پس از آنکه کار را تمام کرده و خلیفه نالایق را از میان برداشتند، از علی، علیه السلام، خواستند زمام امور را که در آن شرایط تقریباً بلامانع بود بدست بگیرد. این دو موضوع چه ارتباط به هم دارد؟

۱۱. در ص ۴۱- که این همه از آزادیخواهان کوفه سخن به میان آورده همه‌اش حرف بود، و آینده روشن کرد جز عده‌ای انگشت شمار همه دروغگو و آزادیکش بودند و همه آنها را می‌شناختند چگونه امام آنها را نمی‌شناخت، و با آنها اعتماد می کرد.

وانگهی کوفه هر چند یکی از مراکز حساس جهان اسلام بود اما در مقابل دنیای وسیع و کشورهای پهناور اسلام که در تحت قلمرو حکومت یزید جبار بود، و ارتش و مالیاتش در اختیار او بود چیزی نبود که در چنین نهضتی بتواند جلو برود علاوه بر اختلافات و اوضاع و احوال سیاسی گوناگونی که در آنجا حکومت داشت، و افکار

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۵

را گمراه می‌ساخت و مانع از تشکیل مردم تحت پرچم واحد می گشت.

فرضاً هم از مردم کوفه چند هزار نفر ایستادگی می کردند عاقبت آنها هم کشته می‌شدند چنانچه در واقعه عین الورده با اینکه اوضاع کاملًا مساعدتر شده و مردم به واسطه شهادت امام و اسارت اهل بیت بیدار شده بودند تمام آن مردم شجاع و فداکار را از دم شمشیر گذراندند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۶

۱- ۸. نظر فرزدق

۱۲. در ص ۴۲- توجیهاتی که از گفتار فرزدق شده باطل و بی‌پایه است.

آیا جمله (سُیُوفُهُم مَعَ بَنِی امَیَّهٔ) غیر از این می گوید مردمانی که در دل، شما را می‌خواهند شمشیر بر روی شما می کشند؟ و با بنی‌امیه هستند آیا غیر از این بود که فرزدق با این دو جمله مؤدبانه به حضرت عرض کرد شما در کوفه یاوری ندارید؟

فرزدق می گوید. الان وضع اینطور است امید پیروزی به هیچ وجه نیست، و آن کسان که توقع کمک از آنها دارید شمشیرهایشان بروی شما کشیده شده است. پس منافق یعنی چه.

آیا اینها بودند نیروهای بقول شما ملی که با حسین، علیه السلام، بیعت کردند؟

آقای عزیز توجه داشته باش فرزدق در این بیان رسماً اعلام داشت که روزنه امیدی اصلًا نمایان نیست، و قیام برای تشکیل حکومت حتماً و قطعاً بی‌نتیجه است، و به سوی شمشیرهای کشیده رفتن هیچ اثری جز کشته شدن ندارد.

شما متوقع هستید فرزدق در این موقع از این صریح‌تر چه بگوید و اوضاع را چگونه تشریح کند یا از این کلمه چه می‌فهمیم؟

و اگر به شما بگویند امام باید در این هنگام اگر قصد تشکیل حکومت دارد فکر دیگری بکند و در رأی خود تجدید نظر نماید و به عراق نرود نه اینکه به سخن مثل فرزدق بی‌اعتنایی کند و براه خود برود چه جواب می‌دهید؟

آیا آن کسان که جاهلانه به قیام امام معترض هستند و آنرا یک عمل مطالعه نشده محسوب نموده‌اند از این گفتار شما تأیید نمی‌شوند؟ خودتان بگویید سخن آنها بیشتر در افکار پذیرفته می‌شود یا گفتار شما؟ داوری با خودتان است!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۲۷

۱- ۹. عوامل پیروزی

اشاره

۱۳. در ص ۴۳- آنچه راجع به ضعف حکومت نگاشته تاحدی قابل تصدیق است یعنی طبعاً حکومتی که تازه روی کار آمده با سوء سابقه زمامدار آن ضعیف است اما این ضعف با آنکه سراسر جهان پهناور اسلام تحت حکومت سران و عمال بنی‌امیه بود، و در شهرها فرمانده و استاندار بودند به حدی نبود که شورش و انقلاب شهر کوفه بتواند آنرا از پای درآورد، و مردمی که از حکومت ناراضی بودند آمادگی برای یک شورش واقعی نداشتند.

حکومت از جهت اینکه زمامدار تازه پیدا کرده ضعیف بود ولی از جهت آنکه نفوذ بنی‌امیه گسترش یافته و همفکران آنها با تطمیع و تهدید زیاد شده، و سیاستمداران بزرگ را به زانو در آورده یا از بین برده و کشته بودند در اوج قدرت بود.

به نظر ما قدرت معاویه در آغاز خلافت علی، علیه السلام، و هم در هنگام شهادت آن حضرت و مبدا خلافت حضرت مجتبی، علیه السلام، به مراتب از قدرت یزید ضعیفتر بود، و قدرت مادی و نظامی آن دو امام از قدرت مادی نظامی امام حسین، علیه السلام، افزونتر بود مع ذلک آن همه دشواری‌ها جلو آمد و اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند.

و امام مجتبی، علیه السلام، دانست با آن مردم و آن شرایط تشکیل حکومت اسلامی و کوتاه کردن دست بنی‌امیه با زور سر نیزه و قدرت نظامی میسر نیست.

چگونه سیدالشهداء، علیه السلام، با اتکاء به همان مردم و اعتماد به آنها تأسیس حکومت اسلامی را عملی می‌شمرد.

و اما اینکه نوشته‌اند بسیاری از سیاستمداران ورزیده اطمینان نداشتند یزید بر اوضاع مسلط گردد، و حق با آنان بود زیرا در همان آغاز الخ.

کدام سیاستمدار منظور است همین عبداللّٰه زبیر که شاهد آورده‌اید با اینکه خود

را نامزد خلافت کرد جرأت مخالفت با یزید را نداشت و به حرم پناهنده شد و در آنجا ماند تا مأموران یزید او را دستگیر ننمایند یا به قتل نرسانند، و مع ذلک شورش نکرد تا وقتی سیدالشهداء، علیه السلام، شهید شد و زمینه انقلاب به این علت فراهم گشت، و اگر یزید نمرده بود به طور قطع او را از بین می‌برد ومکه به سرنوشت مدینه مبتلا می‌شد.

و گسترش نفوذ ابن زبیر بعد از مرگ یزید به علت انقلابات متعدده‌ای بود که در اثر شهادت امام حسین، علیه السلام، رخ داد و عاقبت هم به آن وضع کشته شد هم چنین انقلاب نجدهٔ بن عامر به دنبال شهادت سیدالشهداء، علیه السلام، و استفاده از انعکاس آن در قلوب مردم روی داد.

عرض اینکه این امور شاهد این نمی‌شود که تأسیس حکومت اسلامی طبق موازین عادی و نظامی امکان‌پذیر بوده است و جواب کسانیکه تأسیس حکومت را بر اساس موازین عادی و نظامی غیر ممکن می‌دانند نمی‌شود.

۱۴- در ص ۴۴- رنجش مردم را از دستگاه از عوامل پیروزی شمرده است ولی این رنجش چیزی نبود که با شرایطی که برای حکومت مسلط بر اوضاع فراهم بود قابل قیاس باشد، و استان‌ها و کشورهایی را که تحت حکومت بنی‌امیه بود به شورش در آورد.

افکار عمومی!

۱۵. در ص ۴۵- افکار مردم را از عوامل پیروزی امام می‌شمارد ما هم می‌گوییم افکار عمومی مسلمانانی که علاقه به اسلام داشتند با حسین، علیه السلام، بود ولی این افکار مؤثر نبود و در هنگام آزمایش نتوانست مردم را از پول و مقام و قدرت بنی‌امیه جدا کند.

در آن روزگار امور مادی مانند این عصر فوق‌العاده فریبنده شده، و مردم به خاطر

مال و مقام با فکر و ایمان خود هم می‌جنگیدند، و وجدان خود را می‌کشتند.

وضع طوری بود که کسانی که از حکومت معاویه ضربات سخت خورده و فرزند و بچه‌هایشان را سربازان او کشته بودند به طمع مال، و پول‌های او به سوی او رفتند.

مسئله افکار عمومی و رنجش مردم نمی‌تواند در چنین قیام بزرگی که لااقل اگر به پیروزی می‌رسید یکصد هزار نفر تلفات آن پیش‌بینی می‌شد مؤثر باشد، و هرگز حکومتی مانند حکومت علی، علیه السلام، در برابر معاویه در این زمان تأسیس نمی‌شد و اگر علی، علیه السلام، هم در این عصر بود تشکیل حکومت را عملی نمی‌دید.

ما هر چه فکر می‌کنیم هیچ دلیل تاریخی قانع کننده‌ای نداریم که اگر کوفه را حضرت متصرف می‌شد چنانچه نویسنده شهید جاوید ادعا کرده سراسر عالم اسلامی به جز شام به حمایت آن حضرت بر می‌خواست ولی نویسنده چون می‌خواهد مطلب خود را به کرسی قبول نشاند، هر چه دلش می‌خواهد، می‌گوید و استنتاج می‌نماید، و نمی‌دانم چگونه شده است که شام را استثناء کرده است؟ نه با عللی که شما می‌سازید شام را هم ضمیمه کنید، و بگویید یزید و بنی‌امیه در خانه‌هاشان خفه می‌شدند.

یک دلیل روشن!

۱۶. و اما استشهاد در ص ۴۵ و ۴۶ به سخن شریک بن اعور به نظر ما پیش‌بینی او صحیح نبود، وا گر ابن زیاد کشته می‌شد باز هم کوفه مسخر نمی‌گشت و اتباع بنی‌امیه و جیره خواران دست از فتنه و تحریک و تهدید مردم بر نمی‌داشتند، و اگر هم کوفه مسخر می‌شد گشودن دوباره آن با روحیه‌ای که مردم داشتند آسان بود این سخنان شریک بن اعور اگر چه از صفای روح و خلوص نیت او حکایت داشت اما به وعده و دلگرمی دادن و تقویت قلب جناب مسلم بیشتر شباهت دارد.

به هر صورت اینجا هم نویسنده باید پاسخ بدهد که چرا نایب حسین، علیه السلام، از

چنین فرصتی که سراسر عالم اسلام غیر از شام را مسخر امام می‌ساخت استفاده نکرد، به سخن هانی یا زن‌ها، ابن زیاد را به این آسانی از سر راه مقصود بر نداشت؟

ولی به نظر ما مسلم در این موقع متوجه بود و وضع برایش روشن شده بود و می‌دانست که فاصله با پیروزی بسیار زیاد است و از شریک ابن اعور هم مانند دیگران کار مهمی ساخته نمی‌شود، و غرور ابن زیاد یک عمل خلاف نزاکتی است که از او سر می‌زند، و شرافت و مردانگی، و صراحت اهل بیت را لکّه‌دار می‌سازد، و کار هم یکسره نمی‌شود و سراسر عالم اسلام هم مسخر نمی‌گیرد، لذا خودداری کرد و بحدیث (الاسلامُ قَیدالفتَک) تمسک جست.

به علاوه این سخنان شریک بن اعور از تغییر اوضاع کوفه و بصره مشروط به ترور ابن زیاد و استفاده از این فرصت بود، و این فرصتی نبود که به قول شما پیش‌بینی شود و امام به ملاحظه آن برای تأسیس حکومت قیام کرده باشد.

ارتش داوطلب!

۱۸. در ص ۴۷- می‌گوید یکی از عوامل پیروزی نظامی امام ارتش داوطلب بود.

ما واقعاً از نحوه بررسی نویسنده شهید جاوید تعجب می‌کنیم کدام ارتش داوطلب؟ کدام قوه نظامی؟ چرا اینقدر مغلطه می‌کنید؟ این ارتش داوطلب که به قول شما با ارتش تسخیری خیلی فرق داد و تا سر حد جانبازی پیکار می‌کند کجا بودند؟ که در کوفه

حتی شنیده نشد یک نفر از آنها در هنگام خروج مسلم با او مانده باشد تا کشته شود!

بلی به زبان خیلی ادعا کردند و گفتند و بیعت کردند مثل همان افرادی که با حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن، علیهما السلام، بیعت کردند اما در مقابل عمل طور دیگر از آب درآمدند در مقام عمل مسلم را تنها گذاشتند که یک نفر از این ارتش داوطلب پیدا نشد مسلم را در شب آخر عمرش به منزل راه بدهد!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۱

نویسنده روی ارتش و قدرت نظامی و عده‌ای کوفه خیلی حساب کرده در حالی که سیاستمداران مانند محمد حنفیه و ابن عباس روی آنها هیچ حسابی نمی‌کردند.

این گونه ارتش و قوه نظامی صد هزار که سهل است یک ملیون هم اگر باشد در قدم اول عقب می‌نشیند، وانگهی صد هزار به نظر ما مبالغه است، و از کوفه آنروز صد هزار سرباز بر نمی‌خواست و ارتش علی، علیه السلام، تنها از کوفه نبود بلکه از نقاط دیگر هم ضمیمه شده بود.

به هر حال آنچه اوضاع و احوال و رفتار مردم کوفه نشان داد این بود. که اگر شخص امام هم به کوفه آمده بود به همان سرنوشت مسلم بن عقیل یا سخت‌تر از آن گرفتار می‌شد و قشون داوطلب از بالای بام‌ها او را سنگباران می‌نمودند!

یک دلیل زنده!

۱۹. در ص ۴۹ باز هم از امکان پیروزی نظامی سخن گفته و بنامه شیث بن ربعی و عمروبن الحجاج و در آخر هم به گزارش جناب مسلم استشهاد کرده است!

استشهاد نویسنده بنامه امثال عمروبن حجاج و شیث بن ربعی عجیب است زیرا اینها از افرادی بودند که به نفاق و پستی و دورویی معروف بودند و دروغ نوشتند که ارتش گوش به فرمان آماده پشتیبانی شما است.

ارتشی که سرانش مثل عمروبن حجاج و شبث بن ربعی با آن سوابق ننگین و مؤذنی سجاح باشند کجا را می‌توانند بگیرند؟ و چگونه لیاقت همکاری و هم صدایی با پسر پیغمبر و رهبر آزادمردان داشتند؟ و مسلم بن عقیل هم به نظر ما بر افکار و آراء و ضعف روحیه و پلیدی این افراد آگاه شد، و از همان آغاز ورودش در کوفه مرد مخلص و آگاهی مانند عابس ضمن عرض ادب و جانبازی و فداکاری او را تلویحاً از بدی اوضاع و بی‌وفایی مردم آگاه ساخت و به او اخطار کرد که به آینده و به مردم نمی‌توان خودش‌بین بود. عابس گفت: من تو را از مردم خبر نمی‌دهم زیرا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۲

من از آنچه در ضمیرشان است آگاه نیستم (و اکر لااعلم را از باب افعال بخواهیم معنی این می‌شود که آنچه را در ضمیر آنها است اعلام نمی‌کنم) و تو رااز جانب ایشان فریب نمی‌دهم به خدا سوگند تو را از تصمیم خود می‌گویم. به خدا سوگند ا لبته دعوت شما را جواب می‌دهم، و با شما و با دشمن شما جنگ می‌کنم و با شمشیرم در راه شما آنقدر جهاد می‌کنم تا کشته شوم و با این فداکاری جز ثواب خدا خواهان چیزی نیستم.

دقت در این بیانات روشن می‌سازد که چگونه عابس از پرگویی‌های مردم و لاف‌هایی که می‌زدند بیزار بوده و آینده را تاریک می‌دیده است بدیهی است در آن موقع مناسب نبود عابس صریحتر از این بگوید.[۶۷] به هر حال آنچه به حدس قطعی می‌توان گفت این است که از اینگونه تذکرات و اخطارات واقع بینانه به جناب مسلم بیش از این عرض شده، و ایشان هم گزارشی که دادند از همان ظواهر و ابراز احساسات و اخبار از بیعت کذایی بود و بدیهی است مسلم نمی‌توانست گزارش بدهد که مردم بیعت نکرده‌اند، یا دروغ می‌گویند، یا معلوم نیست وفادار بمانند، زیرا احتمال بی‌وفایی مردم کوفه محتاج به تذکر نبود و در مکه بزرگان

خدمت امام معروض می‌داشتند، بهترین گزارشی که وضع مردم کوفه را نشان می‌دهد که قول و وعده آنها به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و این حساب‌های نویسنده شهید جاوید همه بی‌پایه است آخرین پیام و گزارش مسلم است که در آن فقط از نفاق و تکذیب مردم کوفه شکایت کرده است.

نیروی نظامی امام بیش از یزید!

۲۰. در ص ۵۱ مقایسه نیروی نظامی یزید که همه جیره‌خوار و مزدور حکومت ستمگر او بوده و خود را به دنیا فروخته بودند با نیروی امام که از عالم حرف و وعده

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۳

تجاوز نکرده و اکثر همان‌ها بودند که اوصافشان را از زبان حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، بیان کردیم و حتی معلوم نشد از آن گروه بسیار که بامسلم بیعت کردند یک نفر با مسلم شهید شده باشد مقایسه غلطی است.

یزید نیرویی منظم و مجهز که دنیای اسلام از جمله کوفه و بصره را قبضه کرده در اختیار داشت، و نیروی امام جز وعده مردم کوفه چیز دیگر نبود که آن هم اکثریت قریب به اتفاق دروغگو و منافق بودند چنانچه مسلم هم گزارش داد.

۲۱. بطور کلی حساب‌هایی که در ص ۵۱ روی نیروی امام و موازنه قوای طرفین کرده همه‌اش بی‌پایه و مبنی بر احتمالات سست و حدس‌های واهی و استنتاجات نامقبول است و پس از سیزده قرن نمی‌توان این حدس‌ها و حساب‌های فرضی را مدرک و مستند چنان قیام عظیم و بی‌نظیر شمرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۴

۱- ۱۰. احساس مسئولیت

۲۲. آنچه تحت این عنوان و عنوان تاریخ مکرر می‌شود در ص ۵۲ تا ۵۴ نوشته بیشتر خطابه و لفظ و عبارت پردازی است. بر امام بود که به صدای استغاثه کنندگان جواب بدهد و جواب هم داد، بر امام بود که مردم را امر به معروف نماید و از آنها بخواهد که علیه حکومت ضد اسلام یزید قیام کنند. بر امام لازم بود که مسلمان‌ها را بیدار و آگاه سازد، و بر امام بود که آمادگی خود را برای دفاع از اسلام با همکاری مسلمانان اعلام سازد.

ولی امکان تشکیل حکومت اسلامی و واقعیت آن مطلبی است و اتمام حجت و هدایت و دعوت مردم و انجام وظیفه مطلب دیگر نظائر این اقدام و پاسخ گویی و اتمام حجت در تاریخ انبیا و اولیا سوابق زیاد دارد، و مکرر تذکر دادیم که قیاس موقعیت امام با موقعیت پدر بزرگوارش قیاس مع الفوارق است.

و تعجب در این است که قیام امام و نیروی او را با نیروی جدّش در فتح مکه مقایسه کرده با این قضاوت که نیروی پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، بیش از ده هزار نفر نبود ولی ارتش حسین، علیه السلام، بیش از صد هزار نفر بود! نیروی پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، در فتح مکه از خارج بود ولی نیروی عظیم امام در خود شهر کوفه بود!

واقعاً عجیب است این طرز فکر و این نحو بررسی در مطالب تاریخ انسان متحیر می‌شود که چه اسمی روی آن بگذارد و بگوید چه حال یا چه چیز علت می‌شود که شخص این گونه بیندیشد آخر عزیز من! مگر واجب است شعر بگویی که در قافیه‌اش گیر کنی کدام قشون و کدام نیرو با حسین بود؟ که با نیروی نظامی پیغمبر در فتح مکه مقایسه شود کدام متخصص در فنون جنگی و ا رتشی، آن ارتش گوش به فرمان و مطیع و فاتح پیغمبر را که تحت فرماندهی رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، همه دژها را فتح کرده، و جنگ‌های بزرگ را پشت سر گذاشته، با نیروی نظامی و عده‌ای اهل کوفه مقایسه می‌کند؟ کدام صدهزار نفر نیرو

برای امام در کوفه بود؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۵

پس این صدهزار نفر چرا بر نخواستند شهر را بگیرند؟ در شهری که صدهزار نفر سرباز باشد هر شهری باشد آن شهر در دست قشون است دیگر فتح کردن لازم نیست! واقعاً سبب شرمندگی است که این منطق‌های غیر مستقیم اظهار شود.

پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، وقتی برای فتح مکه می‌آمد که قریش و نیروی ضد اسلام در تمام تلاش‌ها و نیروها شکست خورده و قوه مقاومت در خود نمی‌دیدند فقط شهر مکه باقی مانده بود که آن هم به آسانی تسلیم شد ولی کوفه برای امام اولین شهری بود که می‌بایست فتح شود و از آنجا اقدامات آغاز گردد.

امام از خارج مثل جدش قشون و نیرو نداشت که برای فتح کوفه ببرد در داخل هم جز وعده و گزاف گویی نبود فتح مکه را با فتح کوفه نمی‌توان مقایسه کرد.

برادر عزیز صدهزار سرباز هر طور بود کلک ابن زیاد را می‌کند و امام را وارد کوفه می‌کرد.

شما با یک سلسه اگرها، اگر اینطور شده بود، آنطور می‌شد، اگر کوفه مسخر می‌گشت بصره فتح می‌شد، و اگر بصره ساقط می‌شد حجاز و یمن هم تسلیم می‌شدند و اگر آنجاها تسلیم می‌شدند آذربایجان و مصر و نقاط دیگر مسخر می‌شد برای امام نیرو درست می‌کند بنابراین چرا صدهزار نفر می‌گویید صد ملیون بگویید.

معلوم است هر کس بود با قشون صدملیونی باید با یزید بجنگد، و شر آن خبیث را از مردم دفع کند پس بهتر این است که اینطور بگویید بر حسین لازم بود با نیروی صد ملیون نفری به آشفتگی و هیجان عمومی پایان دهد و مسئولیت را رسماً به عهده بگیرد.

اما با این الفاظ و حسابها امکان تأسیس حکومت اسلامی ثابت نمی‌شود و عقلا و خردمندان و اهل تتبع و اطلاع نظر شما را منطقی و معقول نمی‌شمارند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۶

۱- ۱۱. امکان پیروزی

اشاره

۲۲. در ص ۵۵- به علماء بزرگ شیعه نسبت داده است که امام تا وقتی که با حربن‌یزید برخورد کرد امید کامل به پیروزی داشت.

در علماء شیعه کسی را نمی‌شناسیم که به طور قاطع این نظر را تأیید کرده باشد و برخلاف اصول شیعه فرمایشی فرموده باشد بلی بعض از علماء که در پاسخ اهل سنت و ردّ ایرادات آنها گاه پاسخ اقناعی می‌داده‌اند و از همان مجاری و اصول مقبوله نزد خودشان جواب اعتراضات آنها را می‌فرمودند فرموده‌اند.

و آقای نویسنده شهید جاوید هم اگر چه در کتاب آنرا به عنوانه نظر اساسی از سید و شیخ رحمهٔ‌اللَّه علیهما نقل کرده و کوشش می‌کند ادله تاریخی برای نظر آنها بدست بدهد.

ولی در توضیح نامه‌ای که اخیراً انتشار داده قبول کرده است که آن بزرگواران در مقابل اهل سنت اینگونه نظر داده‌اند بنابراین ادله‌ای که اقامه کرده به اعتراف خودش خود به خود ساقط می‌شود و فرضاً حدیث یا نقلی دلالت بر این موضوع داشته باشد باید توجیه شود و حمل بر ارشاد و امر به معروف و دعوت باصلاح و همکاری برای برانداختن یزید گردد.

پس در مقام جواب به اهل سنت (۱۴) یا خاورشناسان آنچه سید فرموده و در کلمات خود اهل سنت نیز دیده می‌شود کافی است زیرا همین قدر که متحمل باشد امام با حصول ظن شخصی به پیروزی یا اتکاء به مطالعه و بررسی و بدست آوردن اوضاع واقعی

قیام کرده راه اعتراض بسته می‌شود و در زمینه‌ای که کسی قیام امام را برای تأسیس حکومت بگوید شرعاً و عقلًا هم غیر از این نمی‌تواند باشد که یا ظن شخصی برای امام به پیروزی حاصل شده و یا با اتکاء به بررسی و واقع امور و حصول اطمینان شرعاً بر خود قیام را واجب دید و تکلیف خود عمل فرمود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۷

بنابراین در مقابل کسی که این فرض را قبول دارد مثل اهل سنت این همه بسط سخن جمع‌آوری دلیل و حتی رد آراء دیگر لازم نیست چون معذور بودن امام به همین مقدار که سید بیان فرموده ثابت می‌شود فقط بنابراین که شرایط را مساعد فرض کنیم احتمال اشتباه در قیام هم مرتفع می‌شود.

ولی اشکال ناآگاهی از حوادث پیش‌بینی نشده جلو می‌آید که نویسنده کتاب اگر این نظر را یک نظر اساسی و واقعی بداند ناچار باید ملتزم به آن بشود، و اخبار متواتره‌ای را که دلالت بر آگاهی امام از شهادت خود دارد منکر شود.

به هر حال غرض از اطاله سخن در اینجا روشن شدن این حقیقت است که این طرح و فرضیه جز در مقابل اهل سنت و اقناع آنها اثری ندارد و علاوه بر آنکه اقناع بلکه الزام آنها از طرق منطقی‌تر ممکن است این طرح با واقع و آنچه در خارج اتفاق افتاده تطبیق نمی‌کند.

و از سید قدس سره هم این سخن قبول نمی‌شود که وقتی امام شنید مسلم کشته شده همانطور که ظاهر تاریخ است تسلیم گفته بنی عقیل شد، و به چنان خطر عظیم و فراموش نشدنی برای خود و خاندانش و زن و بچه‌اش تن در داد. آیا این عذر درست است؟ باید از کسانیکه می‌گویند امام تا آن وقت آینده را پیش‌بینی نکرده بود پرسید! و سئوال کرد حال که آینده روشن شد چرا دنبال همانرا گرفت و رفت؟

ما به حضور مبارک سید باکمال ادب عرض می‌کنیم شما در پاسخ هر کس این نظر را داده باشید کامل نیست و از مثل حضرت شما بعید است چگونه امام حسین که می‌فرمود اگر در تمام جهان پناه گاهی نیابم با یزید بیعت نمی‌کنم خواهش می‌کند اجازه دهند نزد یزید برود و دست در دست او بگذارد؟ این قابل قبول نیست.[۶۸]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۸

خلاصه کلام سید مرتضی، قدس سره، در اینجا اگر چه به یک سلسله معاذیر در برابر عامه برای اثبات معذوریت امام در منطق آنها متمسک شده و در اثبات معذوریت و عدم ورود اعتراض بر قیام احتمال همین معاذیر هم کافی است.

اما ادله ایشان و هم چنین توضیحات نویسنده شهید جاوید این موضوع را که در این موقع تشخیص امام واقعی‌تر و شدیدتر از تشخیص دیگران بوده ثابت نمی‌سازد و نهایت امر این است که بگویند معلوم نیست کدام یک از این دو رأی با واقع و با مزاج عصر مطابق بوده است و در جواب اهل سنت هم اثبات این معنی لازم نیست.

تمام کتاب شهید جاوید به همین کلام سید در تنزیه الانبیا دور میزند نهایت این است که چون با قرار خود نویسنده شهید جاوید ایشان در برابر عامه و اهل سنت فرموده است اشکالاتی را هم که از نظر اصول شیعه یا تواریخ معتبره بر آن وارد است لابد می‌پذیرند زیرا سید اخبار قطعیه را که شیوخ شیعه روایت کرده و دلالت بر علم امام به پایان قیام و شهادت دارد رد نخواهد کرد.

اما نویسنده کتاب شهید جاوید این نظر را به قول خودش برای اهدافی طرح کرده و می‌خواهد آنرا پا برجا و رأی صحیح منحصر به فرد قرار بدهد لذا همه نوع اشکالی بر او وارد می‌شود و از همه بالاتر این است که بنابراین طرح شهادت امام که طبق اخبار معتبر این همه آثار در دنیا و خصوص در آخرت بر آن مرتب شده که بر شهادت هیچ یک از شهداء راه خدا این آثار مرتب نشده است از ارزش و اعتبار و درجه‌ای که دارد می‌افتد.

به هر حال هر کس مقاتل معتبر و کتب حدیث را مطالعه کند برایش یقین حاصل می‌شود که امام از پایان این اقدام آگاه بوده و

آنچه انجام داده از ارسال نامه‌ها و فرستادگان و دعوت مردم و پیشنهاد بازگشت به حجاز همه برای اتمام حجت بوده

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۳۹

است که یک امر با سابقه در سیره انبیا و اولیاء و بلکه از سنن الهیه است، و روشن‌ترین بیان برای این حقیقت کلام خود امام، علیه السلام، است

مَنْ خادَعَناا فِی اللَّه انخَدَ عنالَه.[۶۹]

شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی استاد سید مرتضی و شیخ طوسی در کتاب کامل روایت کرده است از حضرت ابی جعفر، علیه السلام، که حسین، علیه السلام، وقتی از مکه بیرون می‌رفت ابن زبیر به آن حضرت عرض کرد

یا اباعَبداللَّه قَد حَضَرَ الحَجُّ وَ تَدَعه، وَ تَأتِی العراق

یعنی حج را ترک می‌کنی و به عراق می‌روی

فقال: یابنَ الزّبیرَ لَانْ ادفَنَ بِشاطِیِ الفُراتِ احَبَّ الیَّ مِنْ ادفَن بِفناءِ الکَعبَهِٔ

یعنی اگر در شاطی الفرات دفن شوم دوست‌تر دارم از اینکه در فناء کعبه دفن شوم.[۷۰] و اما مسئله پیشنهاد قتل ابن زیاد به جناب مسلم که در کلام سید مذکور شده به نظر ما گواه این است که شرایط مساعد نبوده و مردم کوفه شجاعت و لیاقت آنکه در نهضت برای تأسیس حکومت به آنها اعتماد شود نداشته و آماده آنکه شخصاً با ابن زیاد طرف شوند یا عامل یزید را بکشند نیستند و از عواقب آن بیمناکند لذا این پیشنهاد به شخص مسلم داده شد.

در حالیکه با مقام مسلم که نایب امام، و فرمانده قوا بود و ترور و آدم‌کشی ناگهانی مناسب نبود باید این کار به یکنفر از همان صد هزار قشون کتاب شهید جاوید که می‌گوید نیرومندتر از نیروی نظامی یزید بود واگذار شود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۰

آیا کسی نبود که اینکار را متصدی شود؟ آیا یکنفر محرم سرّ و شجاعی در میان این صدهزار نفر پیدا نمی‌شد که اینکار را عهده دار شود؟ ممکن بو غلام هانی یا دیگری آنرا انجام دهد ولی راستش این است که وضع طوری بود که نه به کسی اعتماد داشتند چنین پیشنهادی را بنمایند و نه افراد مورد اعتماد و نه اکثریت از آن نیروی به قول نویسنده نظامی دست به چنین کاری می‌زدند، روحیه‌ها ضعیف بود و جز معدودی که آنها هم معلوم نشده در این مواقع حساس و در هنگام تنهایی و مظلومیت مسلم چرا نتوانستند و نیامدند و در راه او فداکاری کنند همه مرعوب دستگاه حکومت اموی و ارتش یزید بودند.

آیا این دلیل نیست که مردم کوفه مردمی نبودند که در راه امام فداکاری کنند و با همت و نیروی آنها تأسیس حکومت اسلامی امکان یابد؟

۲۴. ادله‌ای که از ص ۵۵ اقامه کرده برای تأیید پاسخ سید مرتضی قدس سره باهل سنت با صرف نظر از مقام امامت و عقاید شیعه، و حدیث ثقلین و سفینه و غیرها و دلائل استواری که مطلع بودن امام را از شهادت ثابت می‌نماید تا حدی سربراست است.

اما این ادله برای اثبات اینکه هدف امام در قیام تأسیس حکومت بوده و از شهادت خود در پایان این قیام ناآگاه بود کافی نیست زیرا این اقدامات و فرمایش‌ها و نامه‌های امام همه اتمام حجت بوده است و با توجه به شواهد و قضایا و اخباری که از پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، در دست بود و باتوجه به مطالب گذشته در فصل (امام آگاه بود) از مقدمه این کتاب نمی‌توان این امور را دلیل فرمایش سید قرار داد و آن همه ادله‌ای که ما در این کتاب آورده‌ایم قرینه است بر اینکه اگر فرضاً ظاهر خبری مؤید دعوای نویسنده شهید جاوید باشد آن ظاهر مراد و مقصود نیست و طبق این همه قرائن باید توجیه شود.

این اخبار را کاملًا می‌توان حمل بر اتمام حجت و نحو آن کرد اما اخباری که دلالت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۱

دارد بر اینکه امام با علم به شهادت به عراق رفت قابل توجیه و تأویل نیست.
چرا از اینکه امام اتمام حجت بفرماید با اینکه قرآن مجید و اعمال و روش انبیاء و اولیاء آنرا تأیید و تصویب می‌کنند گریزان هستید؟

یک مقایسه!

۲۵. آنچه از ص ۶۲ راجع به مقایسه اطلاعات ابن عباس با تحقیقات حضرت مسلم نگاشته صحیح نیست و به علاوه اطلاعات او و تحقیقات مسلم با هم منافات ندارد زیرا هر چند ابن عباس از کوفه دور بود، ولی احوال آنجا بر او پوشیده نبود او کاملًا وارد و بصیر به اوضاع سیاسی و اجتماعی و مجرب و آزموده و پخته بود، و اگر جناب مسلم اوضاع کوفه را از نزدیک بررسی کرد او از اوضاع تمام کشور و بلاد قلمرو حکومت آگاه و مطلع بود. او کسی نبود که بتوان او را بی‌اطلاع شمرد.
او از تمام جریان‌های مهم سیاسی کوفه و عراق و شام باخبر بود چگونه نمی‌توانست از تحولات فکری عراق، و به قول شما نسل جدید اطلاع پیدا کند. ابن عباس در عراق (بصره) حکومت کرده و قبایل و رؤساء آنها را می‌شناخت.
نسل جدید هم از نسل قدیم اگر بدتر نبود بهتر نشده بود، و در این مدت بیست سال اگر چه بعضی بیدار شده بودند اما وابستگان به سیاست بنی‌امیه‌بیشتر و در جامعه نفوذ کامل یافته بودند.
نمی‌دانم این چه منطقی است که نویسنده پیش گرفته و بر اساس یک مشت الفاظ تو خالی می‌خواهد حقایق را تحریف کند، و تعجب است در اینجا اینگونه از جناب مسلم دفاع می‌کند، و بررسی‌های او را صحیح می‌داند و بیعت و اظهار ارادت مردم کوفه را که مثل آفتاب بی‌حقیقت بودن آن آشکار شد و خود مسلم در آخرین گزارش به آن تصریح کرد و نظر ابن عباس را تأیید نمود واقعی و منشأ اثر می‌شمارد اما یک کتاب می‌نویسد برای اینکه امام را معذور معرفی نماید و بدست دشمنان دستاویز
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۲
برای حمله ناجوانمردانه به شعائر تشیع می‌دهد.
کار امام در جنبه‌های عادی جزئیات و اسراری نداشت که کسی از آن باخبر نباشد و ابن عباس نداند این حرفها چیست، و این گفتارهای بی معنی یعنی چه همه می‌دانستند و پیش از وقت پیش‌بینی می‌کردند که مردم کوفه راحت نمی‌نشینند، و امام را دعوت می‌کنند و اکثر به دروغ اظهار وفا و فداکاری می‌نمایند و سپس هم از دور آن حضرت متفرق می‌شوند، اینها اسرار و مطالب محرمانه نبود که ابن‌عباس نداند و فقط امام بداند به علاوه چه مانعی داشت امام این اسرار با آنها که چنانکه گفتیم قطعاً جاسوس یزید نبودند در میان بگذارد تا با او همفکر شده و بلکه همکار گردند.
علاوه بر این اصلًا آنچه را ابن عباس در درگاه امام به عرض می‌رسانید گزارش مسلم و اطلاعاتی را که او بدست آورده بود رد نمی‌کرد، ابن عباس نمی‌گفت مردم کوفه به مسلم بیعت نکرده‌اند، یا اظهار احساسات ننموده‌اند. او می‌گفت روی این احساسات و این بیعت برای تأسیس حکومت و ساقط کردن یزید هیچ حسابی نباید کرد و این همان چیزی بود که مسلم هم بالاخره به رأی العین دین و گزارش داد ابن عمر هم همین را می‌گفت دیگران هم همین را.
آنها یقین داشتند امام کشته می‌شود، این سفر به شهادت منتهی می‌گردد، پیغمبر خبر داده بود و این افراد از آن مطلع بودند، وضع هم گواهی می‌داد، لذا مثل عبداللّٰه بن عمر وقتی با آن حضرت وداع می‌کند به صراحت و قاطعیت می‌گوید:
استودعک اللّٰه من قتیل و امام هم سخن او را رد نمی‌کند و نمی‌فرماید در این موقع این چه سخن است که می‌گویی و این موضوع در این سفر نیست یا محتمل است در این سفر کشته نشوم.
۲۶- آنچه در ص ۶۵ زیر عنوان خیال باطل نگاشته خیال باطل است زیرا اولًا مقایسه جنگ احد، و جنگ صفین با قیام امام حسین،

علیه السلام، صحیح نیست آن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۳

جنگ‌هایی بود که طرفین سپاه فرمانبر در اختیار داشته، و احتمال پیروزی هر یک بر دیگری عقلائی و عرفی بوده، و پیش‌بینی و ارزیابی اوضاع نظامی در این جنگ‌ها با حوادث ناگهانی و زیر پرده ارتباط ندارد، و نمی‌توان پیش‌بینی نکردن این گونه حوادث را دلیل نارسایی پیش‌بینی فرمانده و ناآگاهی او گرفت.

مانند اینکه فرمانده همه گونه پیش‌بینی‌های لازم را بنماید ولی ناگهان یک سپاه تازه نفس به کمک طرف وارد صحنه نبرد شود اینجا می‌توان گفت در جنگ احد پیش‌بینی پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، درست بود، و پیش‌بینی عبداللَّه بن ابی منافق صحیح نبود بلکه او شاید پیش‌بینی هم نمی‌کرد و غرضش تضعیف روحیه مسلمانان بود.

ولی پیش‌بینی وضع بنی امیه، و قدرت نظامی، و نفوذ، و سلطه آنها، و پیش‌بینی شکست قیام علیه آن حکومت به اتکاء وعده‌های پوچ و توخالی مردمی که چندین بار عهدشکنی و بی‌وفایی خود را آشکار کرده بودند کار دشواری نبود، فرضاً هم دشوار بود بر مردان سیاسی و وارد پنهان نبود، و در این پیش‌بینی با آن همه خبرهای پیغمبر اکرم، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، از شهادت حسین، علیه السلام، در عراق و در کربلا- نباید دو شخصیت وارد به اوضاع و احوال مثل امام و فرضاً ابن عباس دو نوع نظر بدهند، زیرا مقدمات یکی بود و اوضاع هم در نظر همه یک نوع دیده می‌شد.

لذا ما می‌گوییم آنها هر دو این پیش‌بینی را می‌کردند ولی حسین، علیه السلام، وظیفه داشت که بیعت نکند، و تسلیم نشود، و تا سرحد شهادت جلو برود و استقامت ورزد.

ثانیاً این حرف صحیح نیست که پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، جاهل به وضع جنگ احد بود و از آنچه پیش آمد کرد آگاه نبود. پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، مطلع بود ولی مأمور بود در اینگونه امور بطور عرف و عادت، و ظاهر رفتار کند، و علوم غیبی خود را بکار نبندد زیرا در این صورت نقض غرض می‌شد. و (لِیَمیزاللَّهُ الخَبیثَ مِنَ الطَیِّبِ)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۴

مصداق پیدا نمی‌کرد.

علم پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، هم در این جهت مثل علم خدا است چنانچه بر خدا حتی به اعتراف شما لازم نبود اصحاب را از وضع جنگ مطلع سازد بر پیغمبر اکرم، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، هم لازم نبود این جریان را به اطلاع آنها برساند، و بر اساس وحی و علم غیب کارها را جلو برد و هر کجا جنگ را می‌برد جنگ کند، و هر کجا شکست می‌خورد جنگ نکند، و هر کس را کشته نمی‌شود به جنگ بفرستد، و هر کس را کشته می‌شود نفرستد این روش با مصلحت بعث رسل و تربیت جامعه منافی است و هر جوابی در مورد علم خدا باین امور بگویید در مورد علم پیغمبر و امام ما همان را می‌گوییم.

لذا ما می‌گوییم منافات ندارد که پیغمبر عالم به سرنوشت جنگ احد باشد ولی در مقام تدارک و عمل بیش از یک فرمانده عادی و آگاه و متوجه به فنون نظامی کاری انجام ندهد و لذا به طور قاطع مثل خبرهای پیروزی‌های دیگر خبر از پیروزی ندارد[۷۱] و بلکه فرمود: (لَکُمُ النَصر ما صَبَرتُم) اگر صبر کنید پیروزی برای شما است بلکه طبق اخبار متعدده در تفسیر طبری شکست و شهادت عمویش حمزه را پیش‌بینی می‌کرد.

امام هم در قیام مقدسی که فرمود پیش‌بینی اوضاع را کرد، و می‌دانست پیروزی نظامی برای او فراهم نخواهد شد و اینطور نبود که حوادث پشت پرده را که مردم عادی نمی‌توانند پیش‌بینی کنند نتواند پیش‌بینی نماید حاشا و کلا،

نه شکست نیروی نظامی امام مربوط به حوادث پش پرده بود و نه امام از پیش‌بینی آن حوادث عاجز بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۵

ارتش داوطلب چه شد!

۲۷. در ص ۷۰- آنچه پیرامون ارتش داوطلب امام نوشته است جز یک قیاس مع الفارق با ارتش امیرالمؤمنین، علیه السلام، نیست. آخر عزیزم شما که می‌گویید صدهزار نفر ارتش امام حسین، علیه السلام، و نیروی نظامی او بود شما که می‌گویید در آنروزگار داشتن اسلحه ممنوع نبود و این صدهزار نفر همه مسلح به سلاح روز بودند. شما که می‌گویید اگر یزید تمام سپاهانش را تجهیز می‌کرد بیش از این نمی‌توانست به جنگ باامام بفرستد. شما که می‌گویید در جنگ صفین نفاق و اختلاف رابطه ارتش با علی، علیه السلام، قطع کرد و مثل اینکه می‌خواهی بگویی در کوفه و دراین صدهزار نفر که معلوم می‌شود آمار و شناسنامه‌های همه را خدمت شما داده‌اند یک نفر منافق نبوده است.

پس بفرمایید بدانیم چگونه سربازان ابن‌زیاد که از شام هم نیامده بودند و لابد غیر از این صدهزار نفر مردم مخلص صددرصد وفادار بودند چطور می‌توانستند صدهزار مسلح را کنترل کنند که نفس از آنه بلند نشود؟

بنابراین اگر صدهزار نفر نیروی امام بود پس ابن‌زیاد از میان غیر اینها چقدر سرباز می‌توانست تهیه کند؟ ده هزار بیست هزار که بیشتر نمی‌توانست آنها را هم به کربلا فرستاد پس این صدهزار نفر شمشیر زن مرده بودند قیام کنند و کار ابن زیاد را که با ده‌هزار هم در آن موقع که افرادش بیشتر در کربلا بودند تمام کنند؟

اگر اینها منافق نبودند و نفاق رابطه آنها را با امام نبریده بود پس آن احتجاجات اما به آنها در روز عاشورا به کی متوجه بود.

نه آقای من منافق بودند دروغ گفتند غیر از آن عده معدود که خود را به کربلا رساندند یا تنی چند که فرضاً نتوانستند همه بازیگر، و در میدان همکاری با امام نبودند، و این لشگری که در کربلا بود از همان مردم متشکل شد، با این وصف شما می‌گویید رابطه ارتش علی، علیه السلام، به واسطه نفاق و اختلاف با فرمانده قطع شد، و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۶

در اینجا برای دگرگونی اوضاع شد، دگرگونی اوضاع همین بود که اینها به قول خود عمل نکردند، خیانت کردند، شمشیرهایشان را برای کشتن امام کشیدند و مسلم هم همین را به امام گزارش داد.

شما گمان می‌کنید همه آن مسلم بن عوسجه، یا حبیب بن مظاهر بودند، نه آنها از همان وقت که مسلم را تنها گذاشته و نامردی خود را نشان دادند، سراغ کار خود رفتند، و سپس هم کربلا آمدند و آب را بروی اهل بیت پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، که میهمانان آنها بودند بستند، و به اطفال خردسال و شیرخواران هم ترحم نکردند، و امام زمان خود را شهید نمودند.

آیا مسلم مسئول بود؟!

۲۸. آنچه از ص ۷۱- راجع به جناب مسلم نوشته در این جهت صحیح است که فرمانده قابل و لایق و نامی بود، ولی ارتشی که به قول شما نیروی نظامی او بود قابل اعتماد نبود، و گفتم اگر امام به ظاهر با آنان روش اعتماد کننده داشت اتمام حجت بود، نیروی نظامی مسلم از یک اکثریت فاسد، جیره خوار و طماع، و ترسو تشکیل شده بود، و به محض اینکه تبلیغات ابن زیاد، و تطمیعات و تهدیداتش شروع شد خود را باختند و فروختند و رفتند و این موضوعی نبود که قابل پیش‌بینی نباشد، چون مکرر از اهل کوفه این روش دیده شده بود.

برگشتن ورق مایه چندانی نمی‌خواست تهدید و تطمیع وضع را تغییر داد، و معلوم شد که نیروی به قول شما صدهزار نفری از آن هم که سیاستمداران پیش‌بینی می‌کردند ضعیف‌تر هستند، و گرنه نباید دستگیر شدن دو نفر یا برافراشتن پرچم امان صدهزار نفر مسلح را به این زودی بیعت‌شکن و شرافت فروش معرفی کند، این همان چیزی بود که ابن‌عباس پیش‌بینی می‌کرد گزارش مسلم هم

آنرا نمی‌توانست نفی کند و از نظر امام هم پنهان نبود، و اگر بخواهید بگویید امام آنرا

پیش‌بینی نمی‌کرد لغزش بزرگی را پذیرفته‌اید، نه فقط از جهت آنکه علم امام را منکر شده‌اید، بلکه از جهت آنکه بینش و بصیرت امام را با اوضاع از ابن عباس کمتر شمرده‌اید.

دو مشکل!

۲۹. در ص ۷۷- راجع به دو مشکل سخن دنبال شده است در حالیکه با اندک توجه مرتفع می‌شود.

مشکل اول یعنی ارتباط قصر با خارج به این جهت بود که نیرویی که آنجا را محاصره کرده بود نامنظم بود مانند شورش‌های عمومی و ناگهانی که در اثر غلیان احساسات گاهی آغاز می‌شود، و رعد و برقی می‌کند، و خود بخود فرو می‌نشیند این شورش هم این گونه بود و جناب مسلم هم بیش از اینها نمی‌توانست آنرا بسیج سازد و کنترل کند و از ارتباط قصر با خارج جلوگیری کند او تمام قدرت خود را به کار برد و شجاعت و رشادت خود را اظهار کرد، آخرین تلاش خود را نمود، و مردم را به شورش وادار ساخت.

ولی این شورش نظامیان سربازان نبود و معلوم نیست از آن صدهزار سرباز مسلح چند نفر در این شورش وارد بودند شاید اکثر بی‌اسلحه بودند این شورش‌ها نمی‌توانند کاری انجام دهد و پایداری کند و بزودی ساکت و آرام می‌شود، به علاوه ممکن است همین شورشیان متعرض ورود و خروج سران قبایل به قصر نمی‌شدند، و این دلیل این است که مردم تصمیم به قلع و قمع عبیداللَّه زیاد نگرفته بودند، و آزادی‌هایی را می‌خواستند.

مشکل دوم نیز از همین جا حل می‌شود زیرا مسلم، علیه السلام، نیرویی نداشت و نیروهای دولتی اگر چه در برابر شورش عقب نشینی کردند اما بر اوضاع مسلط بودند، و با اشراف و متنفذین شهر ارتباط داشتند، و با وسایل و عمال، و کار

آگاهایی که همه جا داشتند شهر در اختیارشان بود و می‌توانستند یک شبه همه را با تطمیع و تهدید راضی و ساکت کنند، و جز عده معدودی که معلوم نیست در آن موقع به چه جهت مسلم را تنها گذاردند بقیه بی‌وفایی و عهدشکنی اختیار کردند، و کسانی نبودند که توقع ثبات، استقامت از آنها بجا باشد، آنها برای همیشه از مسلم و آقایش جدا شدند.

به هر حال قدر مسلم این است که مسلم تنها ماند و معلوم نشد کسی در راه یاری او و هانی با نفوذ و شخصیتی که در کوفه داشت کشته شده باشد.[۷۲] این جریان هم نشان داد که کوفه نمی‌توانست علیه بنی‌امیه‌قیام کند، و شهر در اختیار عمال و کارگردانان حکومت است.

بعد از شهادت و آن اهانت‌ها به جسد پاک و نازنینش هم از این مردم به قول شما یاران فداکار جنبش و عکس‌العملی ظاهر نشد، و برفرض که ملاقات مسلم با افرادی مانند مسلم بن عوسجه و حبیب امکان‌پذیر می‌شد، برخلاف تصور این نویسنده کاری انجام نمی‌گرفت و ستاد جدید تشکیل نمی‌شد چنانچه امکان آنکه مسلم را شبانه از آن گیر و دار خلاص سازند هم نبود.

آقای عزیز شهر و اکثر متنفذین با حکومت بودند حال به طمع یا ترس بود کاری نداریم سوار با ایمان و یار فداکار و سرباز سلحشوری که در راه نجات مسلم همکاری کند پیدا نمی‌شد، به قدری انحطاط اخلاقی و علاقه به مادیات مردم را پست و ذلیل کرده بود، که حاضر نبود کمترین فداکاری از خود نشان بدهند، و اقلًا چند نفری در کوفه از آن صدهزار نفر نیروی نظامی و یاران فداکار (بقول شما) استقامت کنند، و مثل خود مسلم پایدار بمانند همه کنار رفتند، و خانه و منازلشان را در اختیار عمال حکومت گذاشتند و با آنها تشریک مساعی کردند از بالای بام‌ها بر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۴۹

سر آن مرد خدا و میهمان بسیار عزیز سنگ می‌ریختند؟!

باز شما بگویید-/ الکوفی لایوفی-/ بی‌اساس است انصافاً که عجب وفا کردند!!

مردم‌شناسی!

۳۰. آنچه از ص ۸۰- راجع به مردم‌شناسی و روحیه جامعه‌ها به منظور دفاع از ملت کوفه نگاشته صحیح نیست زیرا به شهادت تاریخ اوضاع اجتماعی و اخلاقی مردم کوفه بیش از شهرهای مشابه در انحطاط بوده، و وقتی انقلاب آنجا را با شهرهای دیگر مثل انقلاب مدینه قیاس کنیم مردم کوفه را نا استوار و عهدشکن می‌بینیم.

کسانیکه در رکاب علی، علیه السلام، جنگیدند همه اهل کوفه نبودند، و آن قبایل و عشایری که مردانه فداکاری کردند و به مولای متقیان، علیه السلام، ارادت می‌ورزیدند مانند قبیله همدان مشهور هستند، و جمله‌ای که از آن حضرت نقل کرده‌اید، خطاب به مجاهدین و سربازان واقعی جنگ است، که از کوفه و غیر آن بودند.

بعلاوه چرا خطبه‌های پر از شکایت و گله علی، علیه السلام، را از این مردم فراموش کرده‌اید، که آرزومند بود معاویه با او معامله کند و یک نفر از شامیان را بدهد، و ده نفر کوفی بگیرد.

آیا جامعه‌شناسی شما بهتر است یا علی، علیه السلام، که خود علاوه بر مقام امامت وضع متزلزل و متلون و نفاق کوفیان را می‌دید؟ اکنون به مراتب از زمان علی، علیه السلام، بدتر شده بودند، و معاویه حتی بسیاری از هواخواهان آن حضرت را نیز با پول و تطمیع و رشوه بسوی خود کشانده یا ساکت کرده بود.

لذا آنها که جامعه شناس بودند می‌گفتند اگر غرض تأسیس حکومت اسلامی باشد با مردم کوفه اینکار انجام‌پذیر نیست و به آنها نمی‌باید اعتماد نمود، و اگر این مردم که به قول نویسنده شهید جاوید نیرومندتر از افراد مسلح بنی‌امیه‌بودند راست می‌گویند شهر را متصرف شوند، و عامل یزید را بیرون کنند سپس امام را دعوت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۰

نمایند.

دو شاهد تاریخی!

۳۲. اما اینکه در ص ۸۵ دو شاهد تاریخی آورده به هیچ وجه گواه صدق ادعاء او نیست زیرا اولًا علت پیشرفت این انقلابات، بلکه علت پیدایش آنها، همان شهادت امام و عکس العمل مظلومیت او، و اسارت اهل بیت در قلوب بود. و ثانیاً انقلابات دیگر، مثل انقلاب مدینه و قیام ابن زبیر مشوق مردم کوفه، و مانع از کنترل اوضاع این شهر بود، لذا تا مدتی مختار پایداری کرد، ولی سرانجام او هم ضربت بی‌وفایی مردم کوفه را خورد.

و به هر حال اوضاع برای آن انقلابات هم از جهت فکری و اجتماعی، و هم از جهات سیاسی کاملًا مساعد شده بود مع ذلک آنها هم سرانجام شکست خورده و از میان رفتند.

تصور صحیح!

۳۳. در ص ۸۶ تصور صحیحی که نگاشته دور از صحت و تحقیق است اکثریت کسانیکه بیعت کردند منافق بودند، و جز همان اقلیتی که در کربلا پایداری کردند و معدودی که نتوانستند خود را برسانند دیگران مرد فداکاری نبودند، دلیلش این است که اگر

از این صدهزار نفر بیست هزار نفر می‌خواستند به امام ملحق شوند به هر قسم بد اقلًا چند هزار نفر خود را می‌رساندند، و علی الظاهر همه رفتند و در خانه‌ها نشستند تا خبر شهادت پسر پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، را شنیدند.

بعـد هم که سر آن حضـرت را بـا اهـل بیت به کوفه آوردنـد ممکن بود یکبـاره شورش کننـد و عکس‌العمل نشان بدهنـد و کاری نکردند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۱

آیا سرانجام پیروز می‌شد؟

۳۴. در ص ۸۶ از پیروزی نظامی امام، علیه السلام، و اینکه اگر کوفه تسخیر می‌شد پیروز می‌گردید سخن می‌گوید.

پاسـخ این است که اگر کوفه فرضـاً تسـخیر می‌شـد باز هم پیروزی امام معلوم نبود بلکه معلوم‌العـدم بود زیرا اولًا تنها شـهر کوفه در برابر قدرت نظامی حکومت اموی توانایی مقاومت نداشت، و به فرض که از بصـره هم به آنان کمک می‌رسـید کافی برای مقاومت نمی‌شد، و اگر چند صباحی هم ایستادگی می‌کرد سرانجام سقوط می‌نمود.

یعنی اگر ما فرض کنیم امام، علیه السـلام، زودتر از ابن زیاد به شـهر کوفه رسـیده بود، و مردمی که با مسـلم بیعت کردند با شخص امـام، علیه السـلام، بیعت می‌نمودنـد بـاز برای مقـاومت با نیروهای نظامی دولتی کافی نبود، و ما اگر خیلی مبالغه کنیم چون حساب امام از حساب مسلم جدا بود، شاید چند روزی شهر مقاومت می‌کرد و عده‌ای تا سر حد شهادت ایستادگی می‌کردند، ولی سرانجام شکست می‌خورد و جز همان عده قلیل کسی وفاداری نمی‌کرد.

حوادث بعد هم نشان داد که کوفه به تنهایی و با ضـمیمه شدن بصـره هم نمی‌تواند انقلاب را به ثمر برساند، و عبداللَّه زبیر هم که با حکومت مقـابله کرد اولًا برای این بود که جای امنی را مقر خود قرار داد، و ثانیاً از شـهادت امام اسـتفاده تبلیغی زیادی کرد، و اگر چه تاحدی با اسـتفاده از آن مکان مقدس مقاومت کرد اگر یزید نمرده بود شهر کوفه هم به سرنوشت مدینه گرفتار می‌شد و عاقبت هم که بدست حجاج کشته گشت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۲

بعد از یزید!

۳۵. در ص ۸۸- زیر عنوان بعد از یزید می‌نویسد اگر چه مرگ یزید قبلًا پیش‌بینی نمی‌شد اما مقاومت حکومت حسینی این نتیجه را داشت سه سال بعد که یزید می‌مرد جهان اسلامی مسخر او می‌شد و خلیفه بدون معارض می‌گشت.

جواب این است که اولًا قبول نـداریم که امام مرگ یزیـد را پیش‌بینی نمی‌کرد، و از اینگونه اموری که در آینده واقع می‌شود اطلاع نـداشت. مگر امیرالمؤمنین، علیه السـلام، از زنده ماندن معاویه تا بعد از شـهادت خود و تسلط او خبر نمی‌داد مگر حضـرت صادق، علیه السـلام، از خلافـت سـفاح و منصور، و امـام رضـا از مرگ هارون و مکان دفن خود و اینکه پیش از مأمون رحلت می‌کنـد خبر ندادنـد؟ شـما چگونه این امور مسـلمه را تلویحـاً یـا تصـریحاً انکار می‌کنیـد، و از کجا بطور مسـلم می‌گوییـد مرگ یزیـد پیش‌بینی نمی‌شد یعنی امام پیش‌بینی نمی‌کرد.

و ثانیاً اگر مرگ یزیـد پیش‌بینی نمی‌شد امام هم نمی‌توانست روی آن در قیام برای تأسیس حکومت حساب کند و به پیروزی خود امیدوار شود.

و ثالثاً حکومتی که با نیروی سـست عنصـر و گریز پای اهل کوفه تشکیل می‌شد نمی‌توانست در برابر حکومت نظامی و دولتی یزید تا سه سال مقاومت کند، و هر طور بود به زودی قدرت سـرنیزه و سپاهیانی که از همه استان‌ها فراخوانده می‌شدند انقلاب و نهضت

را سرکوب می کرد.

و رابعاً این هم که نوشته‌اید عبداللَّه زبیر در برابر قدرت عظیم امام تسلیم می‌شد صحیح نیست زیرا عبداللَّه که از محرکین اساسی جنگ جمل و شورش علیه امیرالمؤمنین، علیه السلام، بود و از عصر آن حضرت تا حال خود را نامزد خلافت کرده بود کسی نبود که تسلیم امام شود و قطعاً با آن مکر و خدعه‌ای که از او معروف است اگر پیروزی امام را در شرف وقوع می‌دید علیه آن حضرت حتی با سازش موقتی با یزید وارد کار می‌شد و پس از یزید هم عبداللَّه ساکت نمی گشت و بین او و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۳

امام تصادم و نبرد روی می‌داد- اینها اموری است که هر شخص وارد به تاریخ و تجزیه و تحلیل آن کاملًا درک می کند.

وحدت سیاسی!

۳۶. آنچه در ص ۸۹ زیر عنوان وحدت سیاسی نگاشته صحیح است ولی بیش از فرض و بنحو قضیه شرطیه نیست اگر حکومت حسینی تشکیل شد چنین و چنان می‌شد، اگر حکومت فرزندش امام زین‌العابدین، و حکومت باقری، و حکومت جعفری، و حکومت موسوی و رضوی هم تشکیل می‌شد تمام این برکات و فوائد حاصل می گشت در ترتب این آثار بر این حکومت‌ها کسی شك ندارد.

بکوفه نمی‌رفت!

۳۷. از ص ۸۹- به بعد در صدد این است که ثابت کند اگر از نظر مجاری طبیعی پیروزی نظامی مسلم نبود امام به کوفه نمی‌رفت. ما می گوییم با اینکه معلوم بود از نظر مجاری طبیعی امام پیروز نمی‌شود و خویش هم آگاه بود، و ما این دو جهت را کاملًا روشن کردیم امام بسوی کوفه رفت و طبق همان اوضاعی که پیش آمده و مکاتیب رسیده، و بیعتی که با مسلم کرده بودند مقتضی بود امام حجت را بر آنها تمام نماید، و دعوت آنها را بپذیرد و آنچه می‌نوشت و انجام می‌داد بر اساس همین اتمام حجت، و هدایت مردم به حقیقت بود، و ادله‌ای که اقامه شده است دلالت بر مدعی ندارد.

پاسخ دلیل ۱

البته امام، علیه السلام، باید به مسلم دستور دهد که اگر مردم کوفه آماده نیستند مراجعت کنند زیرا در این صورت حجت بر آنها تمام شده و امام نایب خود را فرستاده و آنها هم حاضر به همکاری نشده‌اند، و اگر مسلم مراجعت می کرد، و می گفت کوفیان زیر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۴

وعده زده‌اند امام به سوی آنها حرکت نمی کرد ولی معنایش این نیست که امام از اوضاع کوفه بی‌اطلاع بود زیرا اگر به آنها جواب می‌داد که شما دروغ می گویید از مثل آن حضرت صحیح نبود، و پیشی گرفتن و شتاب در رفتن هم مقتضی نبود.

بعلاوه در این امور عادیه انبیا و اوصیاء طبق روش معمول عمل می کردند، و مأمور به ظاهر بوده و عمال خدا در زمین بوده‌اند، چنانچه خدا می‌دانست مثلًا مسلمان‌ها در جنگ احد شکست می‌خورند، و آنها را به توسط وحی باخبر نساخت تا جلو شکست را بگیرند پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، نیز مأمور نبود که اینگونه علوم را که با قضاء و قدر الهی ارتباط دارد همه جا به دیگران بگوید. امام هم همان روش پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، را دارد.

مضافاً بر اینکه این گونه اوامر مشروطه دلالتی بر تحقق یا عدم تحقق شرط ندارد گاهی امر کننده عالم به تحقیق شرط است و گاهی عالم به عدم تحقیق آن و نظیر این اوامر در اوامر الهیه و قرآن مجید زیاد است.

پاسخ دلیل ۲

جوابش از جواب دلیل اول معلوم می‌شود در اینجا با علم به تحقیق شرط امام می‌فرماید اگر مسلم نوشت می‌آیم- مانند انْ جادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ اعلَمُ بِما تَعمَلُون قضیه شرطیه در اینجا مفهوم نـدارد که شـما به مفهوم آن تمسک می‌کنیـد وانگهی بر فرض مفهوم صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست، به این معنی که اگر مسلم ننویسد امام به عراق نمی‌رود اما این معنایش این نیست که مسلم نمی‌نویسد و امام به عراق نمی‌رود این قضیه شرطیه با علم به نوشتن مسلم و رفتن به عراق منافات ندارد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۵

پاسخ دلیل ۳

جمله‌ای که از خطبه امام، علیه السلام، نقل کرده ظاهر در مقصود او نیست و ظاهر در این است که می‌فرماید چرا در حالی که چنین بود دست از مـا کشـیدید، نه اینکه چرا در حالی که چنین بود ما را رها نکردیـد، و دست از ما نکشـیدید، و فرضاً هم ظاهر در معنی دوم باشد بیش از این دلالت نمی‌کند که اگر شـما به سوی ما نمی‌آمدید، ما را رها می‌کردید، و دعوت نمی‌نمودید ما به سوی شما نمی‌آمدیم. چون شما بر ما حجتی نداشتید و بر ما اتمام حجت بر شما بپذیرفتن دعوت لازم نمی‌شد. این جمله هیچ دلالتی بر مساعد بودن اوضاع برای تشکیل حکومت و اینکه امام پیش‌بینی عهدشکنی و بی‌وفایی آنها را نمی‌کرد ندارد.

سؤال

۳۸. راجع به سؤالی که در ص ۹۲ طرح کرده اولًا به حسب وضع عادی رجایی که برای پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، در غزوه احد و برای علی، علیه السـلام، در صـفین بود برای امام نبود زیرا طبق اوضاع و احوال پیروزی در احد و صفین مظنون الحصول بلکه نود درصـد محتمـل بود و در قیـام امـام، علیه السـلام، پنـج درصـد بلکه صددرصـد احتمـال پیروزی نظـامی نبود، و اگر این احتمال پیروزی به طور عادی می‌رفت کسانی مانند عبیداللَّه الحر کنار نمی‌رفتند.

ثانیـاً- چنـانچه مکرر گوشـزد کردیم آن بزرگواران مـأمور بودنـد طبق ظـاهر و مجـاری عـادی رفتـار کننـد، و رجـائی هم که اظهار می‌کردند طبق همان مجاری عادی بود وگرنه شـما خودتان از پیغمبر، صـلی اللَّه علیه و آله و سلم، در ص ۶۶ نقل کردید که فرمود: لکم النصـر ما صبرتم و ما گفتیم این فرمایش به شکست اشعار دارد علاوه سیره ابن هاشم ص ۶ و ۷ را ملاحظه فرمایید پیغمبر اکرم، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، شهادت حضرت حمزه و گروهی از مسلمانان را در این غزوه پیش‌بینی می‌کرد و به طور اجمال از آن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۶

خبر داد.

و در همین تفسـیر طبری روایات متعـدده‌ای به تفاریق موجود است که همه دلالت بر آگاهی پیغمبر، صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم، از آینده جنگ احد دارد با وجود این چگونه در این غزوه امیدوار به فتح بود.

و اما فرمایش امیرالمؤمنین، علیه السـلام، در مورد اشـغال مصر بیان اقتضای عادی وضع و توبیخ بر مسامحه و تقصیر مردم در اطاعت از امـام است، یعنی وضع مـا اینطور بود که اگر شـما کوتـاهی و مسـامحه و سـستی نمی‌کردیـد، پیروزی از آن شـما بود، ولی صـبح کردیم در حالیکه این فرصت‌ها و زمینه‌های مساعد از دست داده شد.

از این گونه عبارات و شبیه آن حتی در وحی خدا هم دیده می‌شود، مثل،

وَقُولا لَهُ قَولًا لَیّناً لَعَلّهُ یَتَذَکَّرُ اوْ یَخْشَی

این عبارات با علم و آگاهی به واقع امر منافات نـدارد پیغمبر اکرم، صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم، علی، علیه السـلام، را از جهادش با ناکثین و قاسطین و مارقین خبر داده بود و هر کس تاریخ خلافت ظاهری علی، علیه السـلام، را بخوانـد اینقدر می‌فهمد که اگر چه برحسب عرف و عادت و ظواهر امور در محاربات علی، علیه السلام، امیدواری به پیروزی و فتح بود ولی علی، علیه السلام، از پایان این محاربات اطلاع داشت و حتی مقتولین را می‌شناخت و می‌دانست که مثلًا ذی‌الثدیه در جنگ نهروان کشته خواهد شد و می‌دانست که معاویه بر اوضاع مسلط می‌شود و آنچه کرد بر اساس وظیفه و تکلیفی بود که به گردنش افتاد، و مأموریتی که باید انجام دهد، زیرا به حسب ظاهر حجت را بر او تمام کردند، و اگر امام قبول مسئولیت نمی‌کرد، مفاسد آن بسیار می‌شد، و کشتار بیش از آنچه در این جنگ‌ها واقع شد، واقع می‌شد، و بسا که در همان مدینه قتل عامی واقع می‌شد که همه چیز اسلام در خطر می‌افتاد و معاویه با خیال راحت نقشه‌های خود را اجرا می‌کرد و به علاوه امتحاناتی که باید از این امت بشود انجام

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۷

نمی‌گرفت این کلام از خود علی، علیه السلام، است در خطبه شقشقیه

اما وَالـذِی فَلَقَ الحَبَّةِ وَ بَرَء النَسـمَةَ لَوَلا حُضُورُ الحاضِرِ وَ قِیامُ الحُجَةِ بِوُجُودِ الناصِرِ وَما اخَذَ اللَّهُ عَلَی العلماءِ ان یُقارُّوا علی کِظَةِ ظالمٍ وَلاسَغَبِ مَظلُومٍ لاَلَقَیتُ حَبلَها عَلی غارِبِها.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۸

۱– ۱۲. تأسف شدید

۳۹. ما نمی‌توانیم با اینکه نمی‌خواهیم بعض مطالب را به طور روشن بنگاریم در اینجا تأسف شدید و نگرانی خود را از طرز فکر و برخورد نویسنده شهید جاوید با حقایق اظهار نکنیم، هر چه می‌اندیشیم به علت اشتباه‌کاری‌های ایشان پی نمی‌بریم، چرا می‌خواهند مردم را به اشتباه بیندازند؟ و چرا می‌خواهند این نظر نامقبول خود را با قلب حقایق در اذهان وارد کنند؟

ملاحظه فرمایید در همین بحث برای اینکه ثابت کند پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، در جنگ احد امیدوار بود بر دشمن غالب شود از آن همه اخباری که در همین تفسیر طبری روایت شده و دلالت دارد بر آنکه پیغمبر، صلی الله علیه و آله، از پایان جنگ آگاه بود چشم پوشیده است و فقط به یک خبری که صدرش دلالت بر گفته او دارد و ذیلش دلالت بر عکس آن می‌کند تمسک کرده صدر را آورده و ذیل را حذف کرده است.

ما چه گوییم؟ بگوییم در موقع مطالعه دید چشمش تا اینجا کار می‌کرده و از اینجا به بعد از کار افتاده است؟

یا بگوییم ایشان ملتفت مضمون ذیل خبر نشده است. داوری با شما اینک متن حدیث را در دسترس شما می‌گذاریم.

انَّکُم سَتَظهَرون فَلا تَأخُذُوا ما اصْبتُم مِن غَنائِمِهِم شَیئاً حَتّی تَفرَغُوا

یعنی شما بر دشمن غالب می‌شوید ولی از غنائم آنها چیزی تصرف نکنید یعنی به غنائم مشغول نشوید تا فارغ شوید و جنگ با فتح پایان یابد.

آقای عزیز این فرمایش پیغمبر، صلی الله علیه و آله، رجاء نبود و خبر قطعی از پیروزی و فتحی بود که در ابتداء نصیب مسلمانان شد و چون می‌دانست طمع به غنائم سبب می‌شود که اصحاب عبداللَّه بن جبیر حر است کمینگاه را رها کنند آنها را نهی فرمود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۵۹

این جمله انکم ستظهرون که خبر از یک فتح قطعی ابتدایی مسلمانها است، با این که در دنبالش حضرت اشعار می‌فرماید با اینکه طمع در غنائم سبب فتنه و امتحان می‌شود، چه مربوط به این بحث است؟ ولی نویسنده شهید جاوید ذیل خبر را رها کرده و ابتداء

آنرا نوشته است تا خواننده را در اشتباه بیندازد!!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۰

۱- ۱۳. این تصور از کجاست؟

اشاره

۴۰. از ص ۹۳ وارد این موضوع می‌شود که چون بین مردم شایع است امام، علیه السلام، از مدینه به قصد کشته شدن حرکت کرد و تا آخر کار در تعقیب همین هدف بود ما باید بدانیم این تصور از کجا و منشأ آن چیست؟ پس می گوید منشأ این تصور ظواهر نقل‌هایی است که لازم است به بررسی آنها بپردازیم سپس نقل‌هایی را که به قول او در پیدایش این تصور نقش اساسی داشته است شرح می‌دهد.

ما می گوییم شما چرا اینقدر مغلطه می کنید چهره یک حقیقت تابناکی را بی‌جهت تیره نشان می‌دهید؟ و افکار ساده را گمراه می‌سازید؟ مردمی که می گویند امام به قصد کشته شدن رفت نمی گویند رفت تا خود را به کشتن بدهد و دست روی دست بگذارد تا بیایند او را بشکنند، و تا آخر کار هدفش این بود که شمر یا سنان یا خولی را پیدا کند تا او را بکشند و به هدفش برسانند! چرا شما قیافه شهادت در راه خدا را اینطور نشان می‌دهید؟ قصد شهادت و کشته شدن که همه باید آرزومند آن باشیم و در دعا طلب می کنیم و قتلًا فی سبیلک یک مسئله است، و خود را به کشتن دادن که عقلًا و شرعاً مذموم است مسئله دیگر شما، چرا در این کتاب اینقدر سعی دارید این دو موضوع را در اذهان مردم به یکدیگر مشتبه سازید؟ و هدف مقدس امام را به این صورت مجسم کنید؟

امام برای شهادت رفت می‌دانست در پایان این قیام و نهضت و اعلان مخالفت با یزید شهادت و کشته شدن است، کسب فیض شهادت در راه خدا یکی از اعظم مثوبات، و افضل قربات است. و این کشته شدن محبوب و مطلوب خدا است، پیغمبر، صلی الله علیه و آله، مردم را به آن تحریص میکرد، که جهاد کنند تا کشته شوند، این سعادت نصیب هر کس بشود غنیمت است، وقتی بنا باشد فداکاری یک نفر سبب بقاء دین، یا قوت قلب و ثبات مجاهدین، یا ایجاد رعب در نفوذ معاندین شود، این کشته شدن محبوب و مطلوب است تاریخ غزوات و جنگ‌های صدر اسلام را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۱

بخوانید به بینید چگونه آرزومند شهادت بودند، و برای کسب این فیض به جهاد می‌رفتند.

اگر کسی از مدینه به کربلا- برود بدریا برود به آسمان برود به هر کجا برود برای اینکه به چنین فوری نایل شود بی‌جا و بی مورد است، شهادت فی سبیل‌اللَّه علاوه بر آنکه به همین عنوان مطلوب است سبب پیشبرد مقاصد اسلام و نجات دین می‌شود، تفاوت نمی کند اثری که بر شهادت مرتب می‌شود فوری باشد، یا در آینده حاصل شود، اثرش شکست قشون دشمن باشد، یا شکست فکر و عقیده دشمن، بالاخره هر چه تحت عنوان شهادت و جهاد فی سبیل‌اللَّه این حرف و این عقیده کجایش اشکال دارد؟ و از این بهتر عقیده‌ای که با کرامت مقام امام و همت بلند او سازگار باشد چیست؟ این سیره تمام مجاهدین بوده است.

پس اگر امام به قصد شهادت و جهاد فی سبیل‌اللَّه بیرون شده باشد چه اشکالی دارد؟

اگر امام فداکاری نکند و در راه دین از بذل جان مضایقه نماید از دیگران چه توقع می‌توان داشت؟

ما که در اینکار هیچ اشکال و ایرادی نمی‌بینیم، و آنرا نشان ایمان استوار و تمام و کامل امام که مجسمه ایمان و خلوص نیت، و اسلام خواهی بود می‌دانیم.

تذکر

چنـانچه در مقـدمه این کتـاب و در ضـمن پاسـخ‌هایی که تـا کنون به مطالب کتاب شـهید جاویـد داده شـده مکرر گفته‌ایم موضوع مساعد نبودن شـرایط و احوال برای قیام و آگاهی امام از شـکست نظامی و شهادتش روشن و واضح است، و ادله و شواهد منطقی و تاریخی آن زیاد است، و نیازی به استشـهاد به جز خواب امام یا فرشـته‌ها و امثال آن نیست و کتاب شـهید جاویـد نیز از اساس باطل است خواه این نقل‌ها را که

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۲

در مقام رد برآمده معتبر بدانیم یا رد کنیم.

بدیهی است اگر نویسـنده می‌خواست همان نظر سـید مرتضی قدس سره را در برابر اهل سنت تحکیم و تشریح کند هیچ احتیاجی به تضعیف این نقل‌ها نداشت.

ولی متأسفانه نویسنده چون در مقام این است که چهره درخشانی را که قیام امام، علیه السلام، در برابر چشم بصیرت ملت شیعه دارد عوض کند و به چهره به قول خودش سنّی‌پسند (اگر چه آنها هم نه پسندند) در آورد وارد جرح این قسم اخبار شده است، و فرق او با سـید مرتضـی این است که ایشان در کمال ادب اهل سـنت را به منطق خودشان قانع می‌سازد، و ایشان با یک فکر تمام شیعی و با ملت شیعه به ستیزه غیر منطقی و بی‌فایده برخواسته است.

و چون اصرار دارد بلکه در اذهان تصرف کند، و این مفاهیم ارجمندی را که دنیای معاصر هم برای آن فوق‌العاده ارزش قائل است، از دائره هدف قیام امام خارج سازد و آنرا یک قیام شـکست خورده و به هدف نرسیده معرفی کند. اینجا این اخبار را پیش کشیده و ارائه می‌کند که منشأ پذیرش نظری که جمهور شـیعه بر آن اتفاق دارند این چند خبر است و لذا وارد تضـعیف و رد آنها شده است مـا بـا اینکه اعلاـم می‌کنیم که این نقل‌ها در تجسم چهره درخشان شـهادت امام در اذهان شـیعه نقش اساسـی نداشـته و این تفکر و عقیده شیعی مستند به اخبار معتبره دیگر و تواریخ اهل سنت و شیعه و عبارات ادعیه و زیارات و منطق صحیح و خردپسند است برای روشن شدن ذهن خوانندگان و مغلطه‌کاری‌هایی که در این فصل شده است این نقل‌ها را هم بررسی می‌نماییم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۳

۲- ۱۴. خواب امام،

اشاره

علیه السلام

۴۱. از ص ۹۴- در مقام تضـعیف خبر خواب امام، علیه السلام، در کنار مرقد مطهر حضرت رسول خدا، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، برآمـده، و مثـل اینکه هر نقلی را که متضـمن خوابی باشـد ضـعیف می‌دانـد، و بـا خواب بیگـانگی دارد، و اگر در پـاورقی توضـیح مختصـر را نـداده بود گمـان می‌رفت خواب انبیا و اولیا را هم غیر معتبر می‌دانـد، و مضـحک این است که تفضل فرموده و در تعیین تکـالیف امـام وارد نشـده و الاـ اجتهادی می‌کرد، و بزور و اصـرار می‌گفت امام هم بایـد تابع اجتهاد من باشـد و مثلًا به خواب خود ترتیب اثر ندهد.

آن کسـیکه این خواب مورد بحث را نقل می‌کند می‌گوید امام آنرا حجت دانست و از آن لزوم اداء تکلیف شرعی خود را فهمید و خواب انبیاء و اوصیاء مانعی ندارد.

متضمن امر و فرمان باشد و خودشان تعبیرش را بهتر از هر کس می‌دانند چنانچه درمورد ابراهیم است که فرمود

ان اری فی المنام انی اذبحک- فقال یا ابت افعل ما تؤمر

گفتار ابن اعثم!

ادله‌ای که در ردّ خواب مورد بحث اقامه کرد با پاسخ آن به شرح ذیل است:

۱. مورخـانی که در طبقه ابن اعثم یا قبل از او بوده‌انـد این مطالب را ذکر نکرده‌انـد و چون ابن اعثم مردی از اهل سـنت است و نزد علمای اهل سنت مورد اعتماد نبوده پس نمی‌توان به نقل او اعتماد کرد.

جواب این است که مجرد تفرد شـخص بذکر خبری موجب بی‌اعتباری آن نمی‌شود و عدم ذکر بعض مورخین خصوص اهل سـنت، دلیل بر ضعف نیست، و ابن اعثم اگر چه بر حسب ظاهر از اهل سنت بوده امّا آنها او را به جرم تشیع و اینکه اخبار

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۴

فضایـل اهـل بیت را روایت کرده تضـعیف کرده‌انـد؛ و مؤلف الکنی و الالقـاب هم ضـعف او را از یـاقوت نقـل کرده که حالش در دشـمنی بـا شیعه معلوم است، و عبـارتی که از معجم الادباء نقل شـده اگر مشعر به مـدح او نباشـد دلالت بر ضـعف او نـدارد.[۷۳] محدثان متعصب عامه هر کس را شـیعه بوده یا اخبار فضایل را نقل می‌کرده تضـعیف می‌کرده‌اند در حالیکه هیچ علتی در او غیر از تشیع یا روایت احادیث فضایل نبوده، مع ذلک از عبارت یاقوت اعتبار کتاب‌های او تلویحاً معلوم می‌شود، و ابن اعثم هرکس باشـد و هر چه ضعیف و مغرض باشد از امثال ابن کثیر صاحب تاریخ و ابن خلدون به مراتب معتبرتر است.

۲. نویسـنده شـهید جاویـد می‌گوید: ابن اعثم مطالب خیالی را با مطالب تاریخی مخلوط کرده است، ولی نویسـنده در اینجا بیشتر از یک حدس شخصـی اظهار نکرده است، و غیر از این مورد و دو خواب دیگر مواردی را نشان نداده است، تا ما هم در آن نظر کنیم، و در عبارات مقتل خوارزمی هم هرچه فکر کردیم اختراع این داستان را نفهمیدیم، و این همه دانشمندان و ادباء که این داستان را تا حال خوانده‌اند با کمال تخصصی که در سخن‌شناسی داشته‌اند چنین حدسی نزده‌اند.

آنچه در دلیـل ۳ و ۴ و ۵ نوشـته نیز مردود است زیرا نویسـنده به قول خودش نه صـفحه از مقتـل خوارزمی را که متضـمن مطالب و خبرهـای متعـدده می‌باشـد، و یقینـاً از مصـادر مختلفه اخـذ شـده یک خبر فرض کرده و در رد این قسـمت یعنی موضوع خواب امام تعارضـی را که بین این اخبـار است که اتفاقاً با موضوع خواب معارضه‌ای نـدارد به علت اینکه همه را یک خبر فرض کرده دلیل ردّ قرار داده است، چون خبر گزارش شام و وصول جواب، و توقف حضـرت را در این مـدت در مدینه بر خلاف نقل‌های دیگر دیده و آنرا جزء خبر خواب فرض کرده خبر خواب را هم رد کرده

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۵

است، در حالیکه فقط باید همان خبر را اگر قابل جمع نیست رد کند.

و عمده دلیل او بر رد این حکایت خواب همین است که حضـرت بعد از جریان احضار چیزی در مدینه نماند، به اختلاف یک شـب یا دو شب ماندند در حالیکه بر طبق چیزی که ایشان آنرا ضمیمه خبر خواب کرده باید در حدود پانزده روز و بیشتر در مدینه بعد از جریان احضار توقف فرموده باشند.

و پاسـخش این است که اشـتباه فرموده‌ایـد این خبر بـا خبر خواب دو خبر است و به هم ارتبـاط ندارنـد شـما آنها را یک خبر تصور کرده‌اید و بر اساس آن تصور باطل دلیل بر رد خبر خواب تراشیده‌اید.

مـا بـه ترجمـه کتـاب ابـن اعثم (چـون متن عربی آن در دست نیست) به دقت مراجعه کردیم. تاریـخ نگـار چنـانچه رسم بسـیاری از مورخـان است مطـالب را طبق نظر خود به هم ربط داده و تلفیق کرده است، و خبر خواب هم در ردیف مطالب دیگر نقل شـده ولی به طور یقین این خبر مربوط به داسـتان نامه به شام نیست، و تاریخ خواب که بعـد از این نامه یا قبل بوده از آن اسـتفاده نمی‌شود، و

صحت خبر خواب هیچ وابستگی به صحت داستان نامه به شام ندارد چون روایتش جدا است که چون در مقام نقل پشت آن خبر نوشته شده ایشان به سهو و یا به عمد هر دو را بلکه چند صفحه مطلب را یک خبر قرار داده است و من در تعجبم با اینکه عدم ارتباط روایت خواب با مطالب قبل واضح است چرا نویسنده اینطور مغلطه کاری کرده است.

و دلیل واضح بر اینکه خبر خواب ربطی به نقل ارسال نامه و گزارش به شام ندارد و مجموعاً یک خبر شمرده نمی‌شوند این است که خود ابن اعثم هم آنرا جداگانه و تحت عنوان مستقل ذکر کرده است.

مراجعه فرمایید به صفحه ۳۴۵ ترجمه تاریخ ابن اعثم سطر آخر چنین می‌نگارد- ذکر شکایت امیرالمؤمنین حسین بر سر تربت سرور عالمیان محمد مصطفی علیه التحیهٔ و السلام، سپس خبر خواب را ذکر کرده است. خوب آقای عزیز این خبر را با

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۶

اخبار سابقه چگونه یک خبر قرار می‌دهید و چرا با رد آنها این خبر را رد می‌کنید این است آئین بررسی و تحقیق علمی و تاریخی؟!

این خبر با اخبار دیگر هیچ معارضه‌ای ندارد مگر اینکه توقف حضرت را تا سه شب شمرده است که این مقدار اختلاف جزیی سبب ضعف اصل خبر نمی‌شود خصوص که بین روایات دیگر نیز مختصر تعارضی هست چون در بعض نقل‌ها خروج حضرت را از مدینه در همان شب، و در بعض دیگر دو شب بعد، و در بعضی نوشته شده که با ابن زبیر در مسجد بودند، و در بعض دیگر ذکری از مسجد نیست. اینگونه اختلافات در مطالب و نقل‌های تاریخی زیاد اتفاق افتاده که ممکن است ناشی از اجتهاد مورخ یا عدم اهتمام به حفظ دقیق جزییات وقایع با اشتباه بعض ناقلین باشه مهم نیست، و نقل اصل و متن حوادث را از اعتبار ساقط نمی‌کند.

به هر حال این نقل از بسیاری از نقل‌هایی که نویسنده در مطالب کتابش به آنها استناد جسته از حیث اعتبار کمتر نیست و دلیل دیگر بر اعتبار خبر خواب امام، علیه السلام، و اینکه خبر خواب غیر خبر ارسال نامه به شام این است که دیگران هم این خواب را مستقلًا روایت کرده‌اند.

به هر حال از آنچه ذکر شد اطمینان حاصل می‌شود که نسبت جعل این خبر به ابن اعثم و خیال بافی او یک نسبت غیر منطقی و واهی است، و دلیلی ندارد که یک نفر مثل ابن اعثم این خواب را جعل کند و در کتاب خود بنویسد.

تاریخ ابن اعثم و کتاب‌های دیگر!

۴۲. از ص ۱۰۰- راجع به کتاب‌های دیگر که خواب امام، علیه السلام، را نقل کرده‌اند سخن گفته و رد کرده است.

از جمله امالی صدوق، علیه الرحمه، را می‌نویسد که از محمد بن عمر بغدادی حافظ معروف از حسن بن عثمان تستری روایت کرده و می‌گوید این حسن بن عثمان به

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۷

نقل الغدیر کذاب است.

ما می‌گوییم در این نقل اگر چه اشتباهاتی دیده می‌شود اما این اشتباهات خصوص در اعلام در تواریخ زیاد واقع شده و لطمه‌ای به متون وقایع نمی‌زند، و در مورد حسن بن عثمان که به نقل الغدیر او را راوی کذاب شمرده است، پوشیده نماند، که مستند الغدیر کتب عامه است و بعید نیست که این مردم بواسطه روایت اخبار فضایل مورد طعن واقع شده باشد و بر فرض هم که ضعیف یا مجهول باشد نقل مثل صدوق بواسطه محمد بن عمر بغدادی حافظ، و اعتماد صدوق بر آن سبب جبر ضعف می‌شود و به هر حال این نقل اگر چه مضطرب است ولی نقل خواب امام را که ابن اعثم روایت کرده و به خبر گزارش ولید به یزید و وصول نامه ارتباط ندارد تا حدی تایید میکند چنانچه نقل روضهٔ الصفا، و کاشفی و محمد بن ابیطالب حسینی و معادن الحکمه و قمقام و غیره نیز دلیل

اعتماد آنها به خبر خواب است.

ابن اعثم کیست؟

۴۴. در ص ۱۰۵- آنچه راجع به ابن اعثم نوشته است که از اهل سنت بوده است می‌پرسیم او سنی‌تر بوده و در کتابش دروغ و افترا بیش‌تر است یا ابن کثیر صاحب البدایهٔ و النهایهٔ؟ یا ابن خلدون؟ او بیشتر مذاهب اهل سنت را ترویج کرده یا ابن اثیر صاحب کامل، و طبری صاحب تاریخ و تفسیر، و دینوری، و ابن قتیبه، و یاقوت حموی و ذهبی و رشید رضا از سنّیانی که شما کتاب‌های آنها را مدرک قرار داده‌اید؟

کسانی که مستقیماً به شیعه حمله کرده، و منکر فضایل اهل بیت و حتی از یزید با وقاحت هر چه تمامتر دفاع کرده‌اند کتابشان و نقلشان را مدرک و معتبر می‌دانید اما تاریخ نگاران منصف اهل سنت و دوستدار اهل بیت، مانند صاحب روضهٔ الصفا و ابن اعثم و هر کس گفته باشد امام، علیه السلام، برای جهاد فی سبیل اللّٰه و ادراک فضیلت شهادت قیام کرد قول و نقلش معتبر نیست.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۸

اما جمله و الخلفاء الراشدون که نقلش را شما از یک نفر اهل سنت دلیل بر عدم اعتبار کتابش گرفته و اماره بر این قرار داده‌اید که برای ترویج افکار اهل سنت از دروغ و تهمت خودداری نکرده است و مثل اینکه در مدارک کتاب خود از این جانبداری‌ها از دیگران ندیده‌اید.

اولًا در مذاکرات محمد حنفیه با امام، علیه السلام، در ترجمه ابن اعثم این جمله و الخلفاء الراشدون ترجمه نشده است، و در مقتل خوارزمی چگونه اضافه شده است؟

خدا عالم است، ما نمی‌توانیم مثل شما فوراً اضافه کردن آن را به خوارزمی نسبت بدهیم، ولی در کلام امام در مقام وصیت در ترجمه ابن اعثم این جمله موجود است.

ثانیاً بر فرض اینکه این جمله کلام امام باشد آیا مانعی دارد که مراد از خلفاء راشدین در مثل این عبارت که نام علی مرتضی، علیه السلام، ذکر شده است «اسیرُ بسیرةِ جَدّي مُحَمَّدٍ وَ ابِی عَلیّ بنِ ابیطالب وَ سِیرَةِ الخُلفاءِ الراشدین» ائمه اثنی عشر خلفاء راشدین مهدیین، علیهم السلام، باشد، همه کس می‌داند که حسین، علیه السلام، کلمه‌ای را که پدرش در داستان شوری و تعیین خلیفه پس از قتل عمر، با اینکه می‌دانست دستاویز دشمن برای غصب خلافت و سپردن آن به عثمان می‌شود از گفتنش جداً خودداری کرد، نمی‌گوید.

و این مقدار از مذهب اهل بیت، علیهم السلام، در آن زمان مسلم بود که سیره خلفاء ثلثه را حجت نمی‌دانستند، به علاوه تبعیت از سیره علی، علیه السلام، با تبعیت از سیره آنها محال است، پس بر فرض صدور این کلام ظاهر است در همین معنایی که گفتیم به هر حال این کلام وضع و جعل باشد یا نباشد این قدرها مهم نیست، و کتاب ابن اعثم را خصوص در نقل موضوعی که ترویج مذهب اهل سنت را نمی‌کند و دلیل بر فضل اهل بیت است از اعتبار نمی‌اندازد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۶۹

و اما سخنی که از امام، علیه السلام، خطاب بابن عمر نقل کرده است معلوم نیست که خودش آنرا وضع کرده باشد به همین کتاب سیر النبلاء ذهبی که از مدارک مورد اعتماد نویسنده است مراجعه کنید ببینید چه کرده و رسوایی را در دفاع از جنایتکاران و دشمنان اهل بیت به کجا رسانده است، و حتی ترجمه همین عبداللّٰه عمر را از ص ۱۳۴ تا ص ۱۶۱ به بینید چگونه از این فرد نالایق و دشمن امیرالمؤمنین، علیه السلام، توصیف و تمجیدهای دروغ می‌کند، و او را امام و قدوه و شیخ الاسلام می‌خواند چطور شد که سیر النبلاء مدرک است اما ابن اعثم مدرک نیست؟

۴۴. از جمله اعلام و بزرگانیکه خواب امام، علیه السلام، را روایت کرده‌اند ابن شهر آشوب علیه الرحمهٔ است، بر حسب روایت ایشان امام، علیه السلام، به هنگام نماز روزی پیغمبر، صلی الله علیه و آله، را در خواب دید که او را از آنچه بر او وارد می‌شد خبر می‌دهد، امام عرض کرد مرا حاجتی به بازگشت به دنیا نیست مرا به سوی خودگیر، پیغمبر، صلی الله علیه و آله، فرمود:

لابُدَّ مِنَ الرُجوعِ حَتّی تَذُوقَ الشَّهادَةَ

چاره‌ای از بازگشت نیست تا شهادت را بچشی.[۷۴] مصادر کتاب مناقب ابن شهر آشوب چنانچه از ابتداء کتابش معلوم است، صدها کتاب تاریخ و حدیث و تفسیر، و فضائل شیعه و اهل سنت است، مع ذلک چون یکی از طرق خود را منتهی با ابن اعثم معرفی کرده و نویسنده شهید جاوید به طور جزم می گوید:

ابن شهر آشوب خواب ابن اعثم را به طور سربسته نقل کرده است!

ما می گوییم اگر ابن شهر آشوب خواب ار از کتاب ابن اعثم گرفته چرا اینطور ملخص

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۰

و مختصر می‌ساخت با اینکه مطالب آن دلالت بر فضیلت امام دارد.

روایت ابن اعثم این است که شبی از شب‌ها امام حسین از سرای خویش بیرون آمده و بسر روضه مطهر حضرت محمد مصطفی رفت الخ. و روایت ابن شهر آشوب این است که روزی نماز می‌خواند الخ نمی‌توان گفت که مثل ابن شهر آشوب خواب را از ابن اعثم گرفته باشد و اینگونه تصرف بی‌وجه در آن کرده باشد، و اگر چه این دو عبارت قابل جمع است ولی در مقام نقل از کتابی اینگونه تصرف و تغییر جایز نیست، پس یقیناً ابن شهر آشوب این روایت را از اصل و مأخذ معتبر دیگر گرفته است، و بر فرض که مأخذ او و مأخذ ابن اعثم یکی باشد دلیل بر این است که روایت خواب امام برخلاف آنچه نویسنده تصور کرده خبر مستقل و جداگانه‌ای است، و چنانکه ترجمه تاریخ ابن اعثم داد می‌زند ارتباط با خبر گزارش به یزید و وصول نامه او ندارد، و نقطه اساسی اشتباه نویسنده همین جا است که به ترجمه ابن اعثم مراجعه نکرده و در نقل خوارزمی هم دقت ننموده لذا مطالب و نقل‌های متعدده را نقل واحد شمرده است.

۴۵. در ص ۱۰۷- نوشته است به فرض محال که خواب دیدن امام کنار قبر رسول خدا، صلی الله علیه و آله، آنطور که ابن اعثم گفته صحیح باشد از آن استفاده دستور نمی‌شود الخ می گوییم چگونه امر و دستور استفاده نمی‌شود شما خواب را در ترجه ابن اعثم ص ۳۴۶ یکبار دیگر با اندکی دقت بخوانید به بینید دستور استفاده می‌شود یانه.

قابل توجه

۴۶. خوابی که ابن‌اعثم و دیگران روایت کرده‌اند هرگز زیربناء فکری تلقی نشده، و مفاهیم عالیه‌ای که از شهادت امام استفاده شده و هدف‌هایی که در این قیام مقدس بر حسب عقیده و درک صحیح و مستند و مستدل شیعه منظور بوده مأخوذ از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۱

روایات کثیره صحیحه و شواهد تاریخی استوار است که این خواب صحیح باشد یا نباشد تفاوتی در استحکام رأی عمومی شیعه نمی کند.

ما فقط از نظر علمی و فنی تا این مقدار در پیرامون آن بررسی کردیم و گرنه در اثبات اصول مطالبی که در مقدمه گفته‌ایم و بطلان طرح نویسنده شهید جاوید نیازی به این اخبار نداریم.

قابل توجه بیشتر

این است که با اینکه در این فصل این همه در بی‌اعتباری تاریخ ابن اعثم اصرار کرده است، در موارد متعدده بواسطه مقتل خوارزمی به تاریخ ابن اعثم اعتماد کرده است، حتی به فصل نهم آن که متضـمن نقل خواب امام، علیه السـلام، است، و به همین قسـمت آن از (ص ۱۸۰ تا ۱۸۹) که در اینجا رد کرده است در (ص ۳۴۳) اعتماد و استدلال کرده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام ؛ ص۱۷۲

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۲

۱– ۱۵. خواب دیگر

یک تذکر!

۴۷. چنانچه در مقدمه گفتیم شیخ مفید و جزری و طبری روایت کرده‌اند وقتی عبداللَّه بن جعفر و یحیی بن سعید برادر استاندار مکه از امام، علیه السـلام، با اصرار درخواست می‌کردند که از رفتن به عراق صرف نظر فرماید و از خطراتی که این سفر برای امام داشت بیمنـاک بودنـد. امـام در جواب فرمود: پیغمبر، صـلی الله علیه و آله، را در خواب دیـده‌ام و در آن خواب به کاری مأمور شـده‌ام که انجام می‌دهم خواه به زیان من باشد یا به سود من.

گفتنـد: این خواب چگونه بوده است؟ فرمود: برای کسـی نگفته‌ام و برای کسـی نخواهم گفت تـا پروردگـارم را ملاقـات کنم.[۷۵]

نویسـنده شهید جاوید در ص ۱۰۷ زیر عنوان تـذکر این خواب را مختصـراً از طبری نقـل نموده است و می‌گویـد: این خواب غیر از خوابی است که ابن اعثم روایت کرده است، ولی درباره این خواب توضیحی نداده است.

لـذا مـا هم می‌گـوییم البته این خواب غیر از آن خواب است، ولی انصـاف بدهیـد آیـا از این خواب اسـتفاده نمی‌شود که امـام یک مأموریت و برنامه سری داشته است؟

آیا پس از حوادثی که جلو آمـد، و امام شـهید شـد و اهل بیت اسیر شدنـد فهمیـده نمی‌شود که این مأموریت ارتباط با این حوادث داشته است؟

آیـا می‌توانیـد احتمـال بدهیـد خواب این بوده است که بایـد برای تأسـیس حکومت اسـلامی قیام کنی و نیروی نظامی کوفه را برای کوبیدن یزید بسیج کنی، و یزید و ابن زیاد را خلع سلاح نمایی؟ پس اگر امر این بود چرا امام انجام نداد؟

آیا اگر از این مطالب بود گفتنش محرمانه به عبداللَّه جعفر اشکالی داشت؟ با اینکه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۳

علی‌الظاهر به قول شما امام به سوی کوفه می‌رفت.

آیا از جمله لی او علیّ نمی‌فهمیم که امام می‌خواسـته است به آنها که امام را در مخاطره می‌دیدنـد شـهادتش را پیش‌بینی می‌کردند جواب بدهد که این مأموریت است و باید انجام شود؟

آیـا از این جمله نمی‌فهمیـد که برنامه تأسـیس حکومت اسـلامی در بین نبوده است؟ و از جمله حتی القی ربی فهمیـده نمی‌شود که پایان این برنامه ملاقات با خدا بوده است؟

آیا غیر از این است که بیان تفصـیلات این خواب و برنامه‌ای که دارد چون سراسرش مصیبت و غم و اندوه و گرفتاری و داغ جوانان و رسالت اهل و عیال و تشـنگی و مصائب دیگر است مصـلحت نبود و آن خاندان عزیز و بانوان محترمه و اطفال کوچک را پیش از وقت نگران و ناراحت می‌ساخت؟

ما که به حدس قوی و با اطمینان می گوییم این امر که به آن مأمور شده بود برنامه‌ای بود که اجرا کرد، امر شهادت، امر اسارت، امر این همه مصائب بود، و به طور یقین هر چه بوده است طبق این خواب (صرف نظر از ادله دیگر) امام از پایان این سفر آگاه بوده، و چیزی که هدف نبوده و مأمور به آن نشده بود تأسیس حکومت اسلامی بوده است و گرنه چرا امام در بین راه این همه از یحیی بن زکر یاد می کرد چرا می‌فرمود

امر بر من پنهان نیست؟

قابل توجه نویسنده شهید جاوید

در ص ۱۰۷ سطر ۶ جسارت را به مقام علماء پرهیز کاریکه این خواب امام را روایت کرده‌اند از حد گذرانیده‌اید بهتر است خودتان با دقت این دو سطر را بخوانید، و متوجه باشید که عفت قلم را آنهم نسبت به بزرگانی امثال سیدبن طاووس و ابن شهر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۴

آشوب و محدث قمی و محمد بن ابیطالب حسینی و مؤلف معادن الحکمه حفظ کنید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۵

۱– ۱۶. داستان فرشته‌ها

۴۸. در ص ۱۰۸ داستان فرشته‌ها را از کتاب (دلائل الامامه) نقل کرده و می گوید:

ممکن است کسی با دیدن آن نقل گمان کند امام حسین، علیه السلام، از مکه به قصد کشته شدن حرکت فرمود و سپس آنرا تضعیف می‌نماید. ما می گوییم نویسنده شهید جاوید مثل کسانیکه تتبع شواذ می‌نمایند و در جستجوی نقاط ضعف باشند کوشش کرده است یک نقلی را که امکان طعنی در آن باشد بیابد و با ردّ آن نقل و مغلطه کاری وانمود کند دلیل دیگر بر آگاهی امام از شهادتش در این نهضت نیست، و امام را العیاذ بالله از جریانی که جلو آمد و از پیش‌بینی اوضاع عاجز و جاهل معرفی کند، و متوجه نشده است که اگر افراد بی‌اطلاع فریب این مغلطه را بخورند کسانی که اندک اطلاع از تاریخ و حدیث، دارند می‌دانند در موضوعی که روایات بسیار در کتب شیعه و سنی آنرا ثابت می‌سازد و امام، علیه السلام، شخصاً مکرر از جدش پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و از پدرش علی، علیه السلام، شنیده بود که او را می کشند، و در کربلا شهید می‌سازند، و مظلوم خواهد شد، و می‌دانست که اگر تأسیس حکومت اسلامی بدست او امکان‌پذیر بود لااقل یکبار پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، از آن خبر می‌داد، تضعیف خبر دلائل الامامه یا چند خبر دیگر جایی را خراب نمی کند. در همین موضوع داستان فرشته‌ها فرضاً این حدیث بواسطه ذیلش تضعیف شد، چه جواب می‌دهید از روایت دیگر؟ که شیخ مفید به سند خود از حضرت صادق، علیه السلام، روایت کرده است که چون حضرت از مدینه طیبه بیرون رفت فوج‌های بسیار از ملائکه بر آن حضرت سلام کردند و گفتند خدا جدت را به مادر مواطن بسیار یاری کرد و اکنون ما را بیاری تو فرستاده است امام فرمود: وعده گاه موضعی است که مدفن من و محل شهادت من است و آن کربلا است وقتی آنجا وارد شدم نزد من

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۶

بیایید الخ ۷۶].

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۷

۱– ۱۷. حدیث ام سلمه

اشاره

۴۹. باید دانست که اخبار کثیره‌ای ام‌سلمه از پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، راجع به شهادت سیدالشهداء، علیه السلام، و مکان شهادت آن حضرت روایت کرده است، که محدثان و مورخان اهل سنت و شیعه بالاتفاق این احادیث را تخریج کرده، و وقتی کتب حدیث و تاریخ را بررسی می‌کنیم شکی در صحت این روایات و حیات ام‌سلمه تا پس از شهادت امام، علیه السلام، طبق همین احادیث باقی نمی‌ماند.

تعدادی از این روایات را علامه امینی، قدس سره، در کتاب سیرتنا و سنتنا تخریج کرده است، و هم اکنون کتاب‌های زیادی از اهل سنت در مکتبه مختصر حقیر موجود است که همه این احادیث را روایت کرده‌اند.

پس ام سلمه می‌دانسته است که امام در عراق شهید می‌شود امام هم علاوه بر علم امامت نمی‌شود که از این همه روایاتی که زن و مرد از پیغمبر، صلی الله علیه و آله، روایت کرده‌اند و خودش هم از آن حضرت شنیده بود بی‌اطلاع باشد. اوضاع و احوال هم توجه خطر را به جان امام نشان می‌داد.

طبع این جریان اقتضا می‌کند حال که امام عازم عراق شده ام‌سلمه با آن علاقه و ارادتی که به حضرت دارد که او را از فرزند خودش عزیزتر می‌داشت برایش پیغام فرستاده باشد و بر اساس احادیثی که از پیغمبر، صلی الله علیه و آله، شنیده تقاضا کند که از سفر عراق صرف نظر نماید.

مسعودی هم در اثبات الوصیه همین را نقل کرده است که از آن استفاده می‌شود و امام هم مثل جدش پیغمبر، صلی الله علیه و آله، از شهادت خود و از مکان آن اطلاع داشت و می‌دانست بکجا می‌رود، ولی چون متضمن علم امام به شهادت و پایان این سفر بوده اینهمه مورد اشکال شما شده است، و اگر دلالت می‌کرد بر اینکه امام آینده را پیش‌بینی نمی‌کرد وام‌سلمه‌هم خبر نداشت، و به امام توصیه کرده بود که برای تأسیس حکومت به عراق برود، در نظر شما بی‌اشکال می‌شد کتاب اثبات الوصیه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۸

معتبر می‌گردید و سند نداشتن دلیل بر ضعف نمی‌شد، و گفته‌های آنانکه وفات ام‌سلمه را قبل از شهادت امام معین کرده‌اند همه مردود می‌شد، چون آنچه فهمیده می‌شود ملاک صحت و سقم احادیث و تواریخ در این مورد این است که، با این طرح علیل شما موافق یا مخالف باشد.

نه آقای عزیز اینطور بررسی و تحقیق صحیح نیست بررسی و تحقیق را بدنام نکنید.

اما کلام در صحت این حدیث بطور مختصر این است که، ما مکرر گفته‌ایم که یکی از طرق اعتماد بر حدیث وجود اشباه و نظایر آن در روایات صحیحه و اعتضاد سند و متن آن باسناد و متون دیگر است، این متن اگر چه بدون سند روایت شده ولی با توجه به روایاتی که ازام‌سلمه‌نقل شده و دلالت بر حیات او تا پس از شهادت امام دارد مورد اطمینان است، و فرضاً این کتاب (اثبات الوصیهٔ) از مسعودی نباشد از هر کس باشد معلوم است که مؤلف آن یک نفر از اهل تتبع و اطلاع و محیط با اخبار و احادیث بوده است ۷۷] و مجرد اینکه مواردی در کتاب پیدا شود که با اخبار دیگر موافق نباشد یا عدم حجت آن معلوم باشد دلیل بی‌اعتباری تمام مطالب کتاب نیست و چنانچه قبلًا هم تذکر دادیم کمتر کتابی است که از این نقصیه خالی باشد وانگهی عدم ذکر سند در مطالب تاریخ مضّر باعتبار و اعتماد بر نقل آن نیست.

علاوه بر این مدرک منحصر باثبات الوصیهٔ نیست و علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار، و قطب راوندی در خرایج نیز آنرا روایت کرده‌اند، و از متن نقل این دو بزرگوار آشکار است که از اثبات الوصیهٔ آنرا نگرفته‌اند رد این حدیث با اعتضادش به شواهد و قرائن دیگر جایز نیست، و نویسنده هم چون نسبت به این دو کتاب نمی‌توانسته است چیزی بگوید، و در انتساب آنها به علامه مجلسی، و قطب راوندی، علیهما الرحمه، تردید کند به طور اجمال و به نحوی که خواننده در اشتباه بیفتد به آن دو کتاب اشاره کرده و گذشته

است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۷۹

واقعاً این روش تحقیق عمیق عجیب و بی‌سابقه است. چرا روایت بحار و خرایـج را رها کرده‌اید و این روایت اثبات الوصـیهٔ را مطرح ساخته‌اید؟

معنای حدیث

راجع به معنای حدیث در (ص ۱۱۵) می‌گوید: اگر بگوییم مضمون حدیث این است که امام از همان مکه به قصد قربانگاه خود در کربلاـ حرکت کرده است با گفتار و کردار امام مخالف می‌شود زیرا مسـلم است امام از مکه به قصـد کوفه حرکت کرد نه به قصـد کربلا.

جواب می‌گوییم

اگر کسـی بگویـد امام به قصـد کوفه و برای تأسیس حکومت حرکت کرد با کردار و گفتار آن حضـرت، و با خبرهایی که پیغمبر، صلی الله علیـه و آله، و امیرالمـؤمنین، علیه السـلام، از شـهادت امـام در کربلاـ داده بودنـد، و بـا اوضـاع، و احـوال و مزاج سیاسـی و اجتماعی آن عصر مخالف است.

تعجب است! شـما که خواب امـام، علیه السـلام، را بر حسب نقـل طبری و دیگران قبول داریـد که فرمود: به کاری مامور شـده‌ام که انجام خواهم داد، و آن خواب را به کسی نگفته و نخواهم گفت.

بـا اینکه برنـامه‌ای که امـام اجرا کرد تقریباً پرده از روی آن خواب برداشت و معلوم شـد که ماموریت امام فوق العاده بوده است مع ذلـک می‌گوییـد. مسـلم است که امام از مکه به قصـد کوفه حرکت کرد! اگر امام ماموریتش رفتن به کوفه بود با اینکه به قول شـما علی الظاهر هم به سوی کوفه می‌رفت چرا به عبداللَّه بن جعفر نفرمود مأمورم به کوفه بروم این که یک امر سری و محرمانه نبود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۰

پاسخ به پرسشها

در (ص ۱۱۶) برای اینکه ثـابت کنـد امام به قصـد کوفه می‌رفت نه کربلا و ضـمناً جهل امام، علیه السـلام، را (العیاذ باللَّه) نسـبت به جریان‌هایی که جلو می‌آمد در اذهان وارد سازد نه پرسش به این شرح مطرح کرده است.

۱. اگر امام، علیه السلام، قصد داشت از مکه به کربلا برود چرا مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد؟

جواب

مگر نمی‌شود امام خود قصد کربلا داشـته باشد، و مسـلم را به کوفه اعزام فرماید این اعزام متضـمن مصالح مهمی بود که نظر به آن مصالح لازم بود و در اوایل بخش سوم همین کتاب حاضـر تحت عنوان (مصالح اعزام مسـلم، علیه السـلام، مصـلحت‌های اعزام او را مطالعه فرمایید.

۲. چرا به اتکای نامه مسلم حرکت کرد؟ چون مسلم آمادگی کوفه را گزارش داده بود نه کربلا را.

جواب

به اعـتراف شـما در (ص ۱۳۳) برای این از مکه حرکت فرمـود که بـدست عمـال یزیـد گرفتـار نشـود، و بر حسب روایـات برای این حرکت کرد که خونش در مکه ریخته نشود، و احترام حرم هتک نگردد:

و اگر به اتکای نامه مسلم حرکت کرد پس چرا بر حسب اقرار خودتان در (ص ۲۶۱)

پس از وصول نامه مسلم با اینکه از امام، علیه السلام، تقاضا کرده بود در حرکت تعجیل فرمایند چهارده روز در مکه توقف فرمود؟

و چرا پس از آنکه آخرین گزارش مسلم متضمن خبر عهد شکنی مردم کوفه و تقاضای مراجعت به مکه رسید مراجعت نفرمود؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۱

۳. چرا به عبداللَّه زبیر فرمود: من قصد رفتن به کوفه دارم؟

۴. چرا ابن عباس به امام گفت: بکوفه نرو؟

۵. و چرا عبداللَّه بن مطیع به آن حضرت گفت: به کوفه نرو؟

جواب

آنچه در الفاظ مثل ابن عباس و ابن مطیع سخن از منع از رفتن به کوفه گفته شده برای این است که رفتن امام، علیه السلام، را به کوفه و عراق خطرناك می‌دانستند، و از طرفی هم می‌دیدند امام (ع) متوجه استان کوفه است، و غرضشان منع امام از رفتن به شهر کوفه نبود، بلکه غرضشان بازداشتن امام از حرکت به سوی عراق بود، همین عبداللَّه ابن مطیع وقتی حضرت از مدینه عازم مکه بود (و به قول شما تصمیم رفتن به عراق را نداشت) به حضرت عرض کرد (فایاك ان تقرب الکوفه)[۷۸] جمعی هم که حضرت را از رفتن به کوفه منع می‌کردند برای همان اخبار بود که از شهادت او در کربلا شنیده بودند.

به هر حال غرض اشخاصی که امام را از رفتن به کوفه منع می‌کردند شهر کوفه نبود غرضشان استان عراق بود لذا مانند دو لفظ مترادف گاهی عراق و گاهی کوفه می‌گفتند

ابن عباس به ابن زبیر گفت:

هذا حُسَینٌ یَخرُجُ الی العِراق.[۷۹]

و به امام عرض کرد:

قَد ارجِفَ النّاسُ انکَ سائرٌ الی العِراق.[۸۰]

و نیز عرض کرد:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۲

انَّ اهلَ العِراق قَومٌ غدر.[۸۱]

عبدالرحمن مخزومی به حضرت عرض کرد:

انّکَ تُریدُ المَسیرَ الَی العِراق.[۸۲]

امام، علیه السلام، فرمود:

مَن احبَّ انْ یَمْضِیَ مَعَنا الَی العِراق.[۸۳]

فرمایش امام، علیه السلام، به ابن زبیر

لَقَدْ حَدَّثتُ نَفسِی بِاتیانِ الکُوفه

نیز به همین معنی است، چنانکه در ذیل همین خبر است که امام فرمود:

انَّ هذا لَیسَ شَیئی یؤتاه مِنَ الدُّنیا احَبَّ الیهَ مِنْ ان اخْرُجَ مِنَ الحِجازِ الَی العِراق.[۸۴]

در حقیقت مردم کوفه یعنی سران عراق دعوت کرده بودند که حضرت به عراق تشریف فرما شود چون کوفه مرکز عراق بود در سخنان به آنجا اشاره می‌شد.

علاوه بر این رفتن و اتیان به مکانی ملازم ورود به آن مکان نیست.

اگر کسی شخصی را دعوت کند، و آن شخص می‌داند او مرد ضیافت و میهمان‌پذیر نیست، وقتی برود در منزلش را می‌بندد و به میهمان اهانت می‌کند، مع ذلک چون اصرار می‌نماید با علم باین موضوع برای اتمام حجت، و اینکه معلوم شود به دروغ اظهار علاقه و دعوت می‌نماید و دعوت او را قبول کند، و بگوید فلان روز به خانه یا به شهر یا محل شما می‌آیم با علم به اینکه او را راه نمی‌دهد و در برویش می‌بندد منافات ندارد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۳

۶. چرا از بین راه به مردم کوفه نامه نوشت که من همین روزها به کوفه می‌آیم؟

جواب

در نامه مرقوم فرمود: من همین روزها به کوفه می‌آیم بلکه مرقوم فرمود:

فَانّی قادِمٌ عَلَیکُم فِی ایّامِی هذه ۸۵]

یعنی من همین روزها بر شما وارد می‌شوم، و امام به این وعده‌ای که داد عمل کرد، بر آنها وارد شد نهایت آنها با آن میهمان عزیز بر خلاف وعده‌هایی که داده بودند رفتار کردند.

۷. چرا بعد از رسیدن خبر قتل مسلم بر حسب نقل ارشاد با اصحاب مشورت فرمود به کوفه بروم یا نه؟

جواب

اولًا بر حسب نقل دینوری وقتی در این موقع از حضرت خواسته شد که مراجعت فرماید چون در کوفه یار و شیعه‌ای ندارد پسران عقیل بدون اینکه امام از آنها نظر بخواهد گفتند:

مالنا فی العیش بعد اخینا مسلم حاجهٔ و لسنا براجعین حتی نموت.[۸۶]

و بر حسب نقل طبری هم وقتی آن دو مرد اسدی خبر شهادت مسلم وهانی را به عرض رساندند پسران عقیل (باز هم بدون آنکه از طرف امام موضوع در مشورت گذاشته شود) گفتند:

و اللّه لا نبرح حتی ندرک ثأرنا او نذوق ماذاق اخونا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۴

امام فرمود خیری در زندگی پس از اینان نیست بعضی هم گفتند تو مانند مسلم نیستی اگر به کوفه بروی مردم به سوی تو شتابانتر می‌شوند.[۸۷] ابن کثیر نیز قریب به این مضمون نقل کرده است.[۸۸] شما برای اینکه می‌بینید اگر بخواهید این نقل‌ها را هم بنویسد با نقل ارشاد صورت معارضه پیدا می‌کند و زمینه صحنه سازی‌ها و مغلطه کاری‌هایی را که در صفحه ۲۷۳ به نام شورای صحرا مرتکب شده‌اید از میان می‌رود، و از جواب این اشکال که چرا امام در این موقع که معلوم شد تأسیس حکومت امکان‌پذیر نیست مراجعت نکرد عاجز می‌شوید، هم در اینجا و هم در آنجا از این نقل‌ها صرف نظر کرده‌اید، و تحقیق عمیق خود را به این نحو دل بخواهی دنبال می‌کنید و علاوه پیشدستی کرده اشکال هم می‌کنید.

ثانیاً بر حسب نقل ارشاد هم حضرت مشورت نفرمود که به کوفه بروم یا نروم فقط به فرزندان عقیل توجه کرد و فرمود: ماترون یعنی رأی شما چیست آنها هم جواب دادند به خدا سوگند بر نمی‌گردیم تا خون خود را بگیریم یا از آنچه او چشید بچشیم.[۸۹] در اینجا نه رفتن به کوفه مطرح شد و نه جای آن بود که امام آنرا مطرح کند زیرا شهر کوفه تحت حکومت مطلقه ابن زیاد بود و راه‌ها همه بسته ورود و خروج تحت کنترل شدید بود، لذا وقتی عرض کردند شما مثل مسلم نیستید و اگر وارد کوفه شوید مردم شتابان‌تر بسوی شما می‌آیند، حضرت سکوت فرمود، چون می‌دانست وارد شدن به کوفه امکان ندارد، و مردم هم با او چگونه رفتار می‌کنند.

به هر حال این نظر خواستن امام از بنی عقیل بر حسب روایت ارشاد ملاطفتی نسبت به آنها و اتمام حجت برای آماده کردن

همراهان برای رفتن به سوی مقصد

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۵

برود، و اگر فرضاً بنی عقیل رأی به بازگشت می‌دادنـد ممکن بود با حل بیعت به آنها اجازه بازگشت بدهد، و خود به سوی مقصـد روانه شود.

زیرا امام چنانچه مکرر گفتیم مأموریتی داشت که فرمود باید انجام دهم

انّي رَأيتُ رؤيا وَ رأيتُ رَسُولَ اللَّهِ امَرَنی بِامرٍ وَ انَا ماضٍ لَهُ وَ لَستُ بِمُخبِرٍ بِها احَداً حَتّی الاقِیَ عَمَلی ۹۰]

و گرنه معقول نیست با اوضاعی که جلو آمده و سرنوشت سفر معلوم شده بود اگر غرض تأسیس حکومت اسلامی بود فقط به اتکاء این گفتار بنی عقیل چنین سـفری را دنبا کنـد، و هستی خود و عزیزانش را با علم و اطمینان به عـدم حصول مقصود (یعنی حکومت اسلامی) بیهوده در خطر اندازد.

پس این اقـدامات امام اتمام حجت، و امتحان، و آماده کردن بیشتر یاران برای فداکاری بود که در ضـمن، اصـحاب و همراهانش از افراد ضعیف الایمان، و دنیاپرست و بی‌ثبات تخلیص شوند.

لذا به نقل ذهبی در همین جا که به قول شما این مشورت را انجام داد، به اصحابش فرمود: می‌بینید آنچه را به ما می‌رسد، و نمی‌بینم ایـن قـوم را مگر آنکه مـا را وا می‌گذارنـد پس هر کس دوست می‌دارد بـاز گردد، بر گردد.[۹۱] ۸. چرا بعـد از دگرگونی اوضاع کوفه آن حضرت در حضور حر بن یزید و اصحابش فرمود: من بر می‌گردم؟

۹. چرا بعد از آنکه از جلب موافقت حر مأیوس شد کاروان خود را به طرف حجاز به حرکت در آورد تا بازگردد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۶

جواب

پیشـنهاد بازگشت، و حرکت دادن کاروان به سوی حجاز چنانچه مکرّر از آن در این کتاب جواب داده‌ایم اتمام حجت بوده و گرنه می‌دانست او را رها نمی‌کنند تا شهید نمایند، و اگر می‌خواست برگردد پیش از آمدن حر که مانعی از بازگشت نبود بر می‌گشت.

مکرر گفته‌ایم که سیره انبیاء و اولیاء بلکه سنت اللَّه بر آن قرار گرفته است

لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَهٔ.

لذا در پاسخ عمر سعد فرمود:

مَنْ خادَ عَنا فِی اللَّهِ انخذَ عنالَه.[۹۲]

پرسش‌های دیگر

اینجا پرسـش‌های نویسـنده شـهید جاویـد و پاسخ‌های آنها به پایان رسـید اکنون ما هم چند پرسـش در این زمینه برای روشن شدن موضوع و اینکه معلوم شود امام به قصد کربلا می‌رفت و قصد تأسـیس حکومت اسـلامی نداشت مطرح می‌کنیم، و چون به مناسبت اینکه نویسـنده شهید جاوید مطالب را تکرار کرده اینگونه پرسش‌ها در این کتاب مکرر شده با تقاضای پوزش از خوانندگان محترم در اینجا فقط بر اساس مطالب چند صفحه از کتاب الاخبار الطوال ۹۳] از ایشان پرسش می‌نماییم.

۱. اگر امام به کوفه می‌رفت چرا وقتی خبر شهادت مسلم و هانی رسید و معلوم شد در کوفه یاوری ندارد به حجاز برنگشت؟ اگر به کربلا نمی‌رفت پس کجا می‌رفت؟

۲. چرا وقتی فرسـتاده ابن اشـعث، و ابن سعد در منزل زباله خبر شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر را آوردند، و آخرین گزارش مسلم را از بی‌وفایی و عهدشکنی مردم و تقاضای بازگشت امام، علیه السلام، به حرم خدا رساندند مراجعت نفرمود؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۷

۳. چرا آنگاه که مردی از بنی عکرمه به آن حضرت خبر داد ابن زیاد ما بین قادسیه تا عذیب را افراد و سرباز گذارده که تا امام، علیه السلام، برسد او را دستگیر سازند و عرض کرد: برگرد فدایت شوم به خدا سوگند نمی‌روی مگر به سوی شمشیر و نیزه به آنان که نامه نوشته‌اند اعتماد نکن زیرا همان‌ها به جنگ تو از دیگر مردم پیشی می‌گیرند- مراجعت نکرد؟

با اینکه با این جمله کوتاه او را تصدیق کرد فرمود:

قَد ناصَحتَ و بالَغتَ فَجُزِیتَ خَیراً

یعنی در نصیحت مبالغه کردی (حق نصیحت را ادا نمودی) پاداش خیر داده شوی.

چرا به این نصیحت اعتنا نفرمود؟ آیا باز هم به کوفه می‌رفت؟ یا به کربلا می‌رفت؟ و برنامه‌ای را که داشت اجرا می‌کرد؟

۴. اگر امام برای تأسیس حکومت به کوفه می‌رفت چرا وقتی زهیر که از آغاز از برخورد و با امام کراهت داشت به محضرش شرفیاب شد بزودی به سوی همراهان خود با چهره درخشان برگشت و زنش را طلاق داد و گفت:

انّی وطَّنتُ نَفسِی عَلَی المَوتِ مَعَ الحسین، علیه السلام

من آماده شده‌ام با حسین کشته شوم، و به اصحابش گفت:

مَن احبَّ مِنکُمُ الشّهادَةَ فَلیُقِم، وَ مَن کَرِهَها فَلْیَتَقَدّم

هر کس از شما دوستدار شهادت است بماند و هر کس آنرا ناخوش می‌دارد برود.

فَلَم یَقِم مِنْهُم احَدٌ، وَ خَرَجُوا مَعَ المَرأَةِ وَ اخیها حَتّی لَحِقُوا بِالکوفَة

کسی از آنها با زهیر نماند و همه به کوفه رفتند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۸

۵. اگر امام به کوفه می‌رفت لازم نبود زهیر زنش را با برادرش به کوفه بفرستد.

۶. و اگر تأسیس حکومت اسلامی منظور بود، چرا زهیر به همراهانش گفت هر کس شهادت را دوست می‌دارد بماند؟

۷. اگر امام به قربانگاه نمی‌رفت، زهیر از کجا به شهادت خود یقین کرد.

غیر از این بود که امام او را در جریان برنامه‌ای که داشت گذاشت، و گرنه هیچ عامل دیگر اینگونه زهیر را تغییر نمی‌داد.

۵۰. در ص ۱۱۹- وارد این بحث شده است که در بعض نسخه‌های بحار

لَمّا عَزَمَ عَلَی الخُروجِ مِنَ المَدینَة

ضبط شده، و اشتباه است چون وقتی در مدینه بود تصمیمی درباره سفر عراق نگرفته بود.

عرض می‌کنیم با اینکه مهم نمی‌دانیم که این نسخه صحیح باشد یا نسخه دیگر می‌گوییم شما اشتباه می‌کنید.

این تصمیمات امام چطور بر شما روشن شده؟ یکجا می‌گویید: در مدینه تصمیم نداشت؟ یکجا می‌گویید: مسلم است امام از مکه به قصد کوفه حرکت کند؟

یکجا می‌گویید در کربلا تصمیم به مقاومت و کشته شدن گرفت؟

شما و هر کس که قبول داشته باشد، امام طبق روایت مفید و طبری و ابن اثیر و ذهبی و ابن کثیر، مأموریت سری داشت، چگونه از تصمیمات امام از پیش خود خبر می‌دهید، و احتمال نمی‌دهید که برنامه تمام کارها همینطور که انجام شد، قبلًا تعیین شده باشد.

چه مانعی دارد که امام از این جریان، اگر چه از طریق روایات پیغمبر، صلی الله علیه و آله، و همین شرفیابی در خواب هم باشد مطلع باشد؟

چقدر در این کتاب روی این جهت که امام جاهل به جریان‌هایی که جلو آمده بود

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۸۹

بدون دلیل در مقابل این همه ادله پافشاری می‌کنید؟

جواب خدا و پیغمبر و فاطمه‌زهرا و امام را در این اظهارات چه می‌دهید؟

آقای عزیز مگر در همین تواریخی که مدرک خود قرار داده‌اید نخوانده‌اید که از زمان معاویه مردم عراق به امام مراجعه می‌کردند، این موضوع مراجعه اهل عراق به امام بی‌سابقه نبود، و پس از مرگ معاویه شروع نشد خروج امام از مدینه خودبخود اعلام می‌کرد که امام به عراق خواهد رفت لذا چنانچه گفته شد ابن مطیع حضرت را وقتی به سوی مکه می‌رفت از رفتن به کوفه منع می‌کرد.

واضح بود که وقتی امام به مکه می‌رود مردم کوفه او را دعوت می‌کنند، حضرت به سوی مکه رفت، تا از آنجا به عراق برود، و برنامه‌ای که داشت اجرا نماید.

مردم کوفه بیست سال بود ادعا می‌کردند، احتجاج می‌نمودند، قیام علیه بنی‌امیه‌را به خاندان رسالت پیشنهاد می‌کردند، اکنون موقع آن است که در یک میدان امتحان وارد شوند، امام از مدینه به مکه رفت تا به سوی عراق برود. ام‌سلمه هم که در مدینه بود، پس این همه اصرار به اینکه لفظ المدینه در این خبر اضافه شده معنی ندارد، جز اثبات اینکه امام، علیه السلام، العیاذ باللَّه مطلب واضحی را که ام سلمه، و دیگران پیش‌بینی می‌کردند و از آن باخبر بودند پیش‌بینی نفرمود. و چون دیده‌اید خبر بحار را نمی‌توانید رد کنید، و تازه باید قبول کنید که امام، علیه السلام، از مدینه به قصد عراق حرکت کرد در حالیکه مدعی هستید به قصد بررسی اوضاع به مکه رفت ناچار اینگونه تشبثات را می‌نمایید!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۰

۱- ۱۸. حدیث (انَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ یَراکَ قَتیلًا)

۵۱۴. از صفحه ۱۲۰- حدیث: ان اللَّه قد شاء الخ را مطرح کرده و به علت اینکه در غیر لهوف روایت نشده و در پانزده کتاب از منابع تاریخی ذکر نشده و به علت معارضه آن با نقل طبری، و با روایت کامل الزیارات و دلائل الامامه و به علت ضعف مضمون آنرا رد می‌کند.

جواب: عدم ذکر این حدیث در کتاب‌های نامبرده که اکثر از اهل سنت است دلیل بر عدم نمی‌شود، و کتاب‌هایی که این حدیث در آن نقل نشده بیش از اینها است ولی این دلیل برای رد حدیث نمی‌شود زیرا این کتاب‌ها در مقام استقصاء تمام مطالب نبوده‌اند و اصول شیعه در دست اکثر این نویسندگان نبوده و اگر بوده است به عللی از آن‌ها نقل نمی‌کرده‌اند.

و بدیهی است نمی‌توان العیاذ باللَّه به مثل سید با آن جلالت قدر و عظمت مقام و زهد و تقوی و معنویت نسبت جعل داد، سید اگر هم نام اصلی را که از آن این حدیث را گرفته است ذکر نکرده بود ما می‌گفتیم یقیناً از کتاب و اصل معتبری اخذ کرده است، و اینکه نویسنده شهید جاوید می‌نویسد؛ پس از آنکه در این پانزده کتاب یادی از آن نشده در کتاب لهوف آنرا می‌بینیم جسارت و بی‌ادبی به سید است.

سید، قدس سره، چنانچه نویسنده هم نقل کرده این حدیث را از اصل احمد بن حسین بن عمر بن یزید ثقه که از اصحاب حضرت صادق، علیه السلام، و حضرت کاظم، علیه السلام، بوده اخذ کرده است، و بنابراین این کتابی که سید این را از آن نقل فرموده از تمام پانزده کتابی که نویسنده یاد کرده اسبق و اقدم و معتبرتر است، و نهایت احتیاط سید که به آن اشتهار دارد از همین جا معلوم می‌شود که با اینکه کتاب را اصل احمد بن حسین می‌دانسته مع ذلک آنچه را هم به اشتباه روی آن نوشته شده تذکر داده است، بنابراین شکی باقی نمی‌ماند که منبع اصلی این خبر کتاب لهوف نیست بلکه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۱

اصل احمد بن حسین است که از اصول معتبره است، و این خبر اگر چه در اصطلاح مرسل است چون سید مشایخ خود را تا احمد بن حسین ذکر نکرده، اما در اصطلاح دیگر که یکی از انحاء تحمل حدیث و جاده است این حدیث مرسل نیست، و مثل این است که ما حدیثی را از کافی یا تهذیب نقل کنیم، بلکه بالاتر و محکم‌تر است، بنابرین برخلاف ادعایی که نویسنده کرده کتاب معتبر، و حدیث نیز مورد اعتماد و اطمینان و روایش مجهول نیست و رد آن هم جایز نمی‌باشد.

نویسنده شهید جاوید گمان کرده است ما قول داده‌ایم که هر چه سید روایت کرده است رد کنیم اگر چه منتهی به تکذیب و نسبت جعل و وضع به آن بزرگوار شود، حاشا و کلا نمی‌توانیم بزرگانی مثل سید را به چنین گناهان متهم سازیم.

اما معارضه روایت سید از اصل احمد بن حسین ثقه با روایت طبری جوابش این است که اگر مقام مقام معارضه باشد، نقل سید با اینکه مأخذ آنرا که یکی از اصول شیعه است معرفی کرده است بر نقل طبری که ناقل اولش معلوم نیست چه کسی بوده یقیناً ترجیح دارد، و اینکه نوشته است نقل ابی مخنف نیز مثل نقل لهوف مرسل است صحیح نیست زیرا اولًا در اینجا در مقام مقایسه باید لهوف را با تاریخ طبری ملاحظه کرد زیرا لهوف از اصل احمد بن حسین ثقه روایت کرده، و طبری از مقتل ابی مخنف در اینجا در مقام ترجیح طبق اصول شیعه روایت سید معتبر است و پس از آن مقتل ابی مخنف با اصل احمد بن حسین ثقه ملاحظه می‌شود در اینجا هم اگر چه ترجیح با اصل است اینقدر هست که خبر ابی مخنف از شخص مجهول الهویه و مجهول الاسمی نقل شده، و احمد بن حسین ثقه که صاحب اصل است شخصاً از حضرت صادق، علیه السلام، روایت کرده است پس باید نقل طبری را طرح کرد و نقل لهوف را مدرک قرار داد.

علاوه بر اینکه چنانچه از تاریخ ذهبی ص ۳۴۳ ج ۲ استفاده می‌شود محمد حنفیه پس از حرکت امام از مدینه به مکه آمد و در نقلی مراجعت او تا خروج امام از مکه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۲

دیده نشده است.

احتمال دیگر نیز در نقل طبری هست و آن این است که عبارت نقل به معنی باشد و جمله

وَ مُحَمَّدْ بنُ الحَنفیةِ بِالمَدینَةِ

را بعض رواهٔ از اجتهاد خود توضیحاً اضافه کرده باشد و این احتمال بعید نیست زیرا امثال آن در کتب تواریخ و اخبار زیاد دیده می‌شود، و بر اهل فن پوشیده نمی‌ماند، و مؤید این احتمال این است که در کتب دیگر مثل صواعق ابن حجر و الاتحاف شیراوی نقل شده است

لَمّا بَلَغَ مَسیرُهُ اخاهُ مُحَمَّدَ بنَ الحَنَفیّهٔ کانَ بَیْنَ یَدَیهِ طَشتٌ یَتَوَضأُ فَبَکی حَتّی مَلَأَهُ مِنْ دُمُوعِه

و عبارت تذکرهٔ الخواص نیز ظاهر است در اینکه محمد هنگام حرکت امام به سوی عراق در مکه بوده است.

امام معارضه روایت لهوف با روایت ابن قولویه جوابش این است که، روایت ابن قولویه بیش از این دلالت ندارد که امام از مکه به برادرش چنین نامه‌ای نوشته است، و در آن ذکری از هنگام حرکت نیست، ممکن است بلکه مظنون این است که پس از ورود به مکه این نامه را مرقوم فرموده و محمد حنفیه چنانکه از کلام ذهبی استفاده می‌شود به مکه آمده باشد.

و روایت دلائل الامامه به ظن قوی غیر از روایت ابن قولویه است و در نامه‌ای که در آن نقل شده نامی از محمد حنفیه برده نشده و از جمله شواهد تعدد این روایت و تعدد موضوع آنها این است که لفظ روایت دلائل این است لَمّا فَصَلَ مُتوجِهاً الَی العِراق و لفظ کتاب کامل کَتَب الحُسَینُ بنُ عَلیّ مِنْ مَکَّهٔ است و از این دو جمله استفاده می‌شود که دو نامه از حضرت صادر شده است، و این احتمال کاملًا قریب

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۳

است، خصوص با اینکه این مکتوب حضرت را بصائر الدرجات نیز به نقل بحار ص ۲۱۲ ج ۱۰، و کلینی در وسائل نیز به نقل بحار ص ۱۷۵ هر دو از حمزهٔ بن حمران از ابیعبداللّه، علیه السلام، روایت کرده‌اند و در روایت هر دو مثل دلائل الامامه نامی از محمد حنفیه نیست فقط روایت ابن قولویه که احتمال دادیم غیر از این روایت باشد و منتهی بزراره می‌شود نام محمد را دارد و بنابراین هیچ یک منافات با روایت لهوف ندارد. و نمی‌توان مضمون این دو روایت را به هم وارد ساخت و با روایت لهوف معارض شمرد، و هیچ بعدی ندارد که دو نامه از حضرت صادر شده باشد یکی از مکه، و دیگر موقع حرکت یا پس از حرکت به سوی عراق.

نکته قابل توجه این است که نویسنده شهید جاوید در اینجا برای رد روایت لهوف به کتاب کامل و دلائل الامه استشهاد کرده اما روایات کثیره‌ای را که در این دو کتاب و همه دلالت دارند بر اینکه امام از قتلگاه و از شهادت خود در این سفر آگاه بود و به تأسیس حکومت اسلامی امیدوار نبود فراموش کرده، و از آنها سخنی به میان نیاورده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۴

۱– ۱۹. جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید

اشاره

۵۲. پس از اینکه در اینجا از راه ناچاری برای رد خبر ان اللّه قد شاء ان یراک قتیلًا به روایت کامل الزیارات و دلائل الامامه تمسک می‌کند، متوجه می‌شود که در اشکال سخت‌تر افتاده است و این دو روایت هم مثل روایت ان اللّه قد شاء الخ دلالت بر این دارد که امام به قصد تأسیس حکومت اسلامی بیرون نشد و شهادت خود و اصحابش را به طور یقین پیش‌بینی می‌فرمود. اینجا برای اینکه زحمات هفت ساله‌اش هدر نرود، دست به تصرف در معانی الفاظ حدیث زده و آنرا به طوریکه عقل و عرف نمی‌پسندد به دلخواه خود زیرعنوان جمله معترضه (ص ۱۲۷) معنی می کند می گوید اینکه امام، علیه السلام، نوشت: کسیکه به من ملحق شود شهید می‌شود و کسیکه ملحق نشود به فتح نمی‌رسد

دو احتمال دارد: یکی اینکه امام خبر داده باشد که کاروان ما و هر کس به ما ملحق شود شهید می‌شوند.

و دوم اینکه هر کس به من ملحق شود در معرض شهادت خواهد بود یعنی احتمال دارد کشته شود.

سپس احتمال اول را رد می کند و احتمال دوم را می‌پذیرد.

ما می گوییم این نامه

(فَانَّهُ مَنْ لَحِقَ بِی استُشهِدَ وَ مَن لَم یَلحَقْ لَم یُدرِکِ الفَتحَ)

مضمونش با روایتی که در ص ۱۰۸ نقل کرده و به آن ایراد نموده یکسان نیست تا آن ایرادات اینجا تکرار شود بلکه این نامه خطاب به کسانی است که به آن حضرت نه پیوسته بودند که اگر به پیوندند کشته می‌شوند.

چون این سفر سفر شهادت است و اگر ملحق نشوند به فتح نمی‌رسند.

و بر فرض احتمال دوم را که شما پذیرفته‌اید بپذیریم باز هم روایت صریح است بر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۵

اینکه حضرت به سوی شهادت می‌رفت.

شما بچه مناسبت در معرض شهادت بودن را به احتمال کشته شدن معنی می کنید؟

مگر این را کسی نمی‌دانست یا کسی یقین داشت که هر کس به امام ملحق شود کشته نمی‌شود و از بنی هاشم کسی بود که یقین داشته باشد که هر کس با آن حضرت برود کشته نمی‌شود تا نیازی باشد به اینکه امام بفرماید احتمال شهادت میرود؟ مگر این بنی

هاشم نبودند که شهادت امام را پیش‌بینی می‌کردند؟

پس ما هر چه بخواهیم دست کم بگیریم باید بگوییم همین حدیثی که شما به آن استناد جسته‌اید و همین مکتوب امام دلالت دارد بر اینکه مرگ و شهادت برای تمام کسانیکه با آن حضرت بودند پیش‌بینی می‌شده است زیرا به لفظ عموم می‌فرماید: (مَنْ لَحِقَ بِی استُشهِدَ) هر کس به من ملحق شود در معرض شهادت است معرضیت شهادت اقلًا با شهادت معنی ندارد، و اگر غرض همان احتمال عادی بود که محتاج به بیان نبود، و کسیکه قتل خود و اصحاب خود را پیش‌بینی نمی‌کند و امید به تاسیس حکومت دارد، اینگونه کسان و بستگان خود را دعوت به همکاری نمی‌کند و نمی‌گوید هر کس با من می‌آید باید برای معرض قتل واقع شدن بیرون بیاید چون غیر از این خبری نیست.

برای اخبار از سرنوشت این نهضت و حرکت چه بیانی بهتر از این بیان است؟

می‌خواهید شما بپذیرید می‌خواهید نپذیرید.

و شاهد معتبر بر این مطلب اگر چه احتیاج به شاهد ندارد عبارت بصائر الدرجات است که مؤلف آن محمد بن الحسن الصفار که اقدام از ابن قولویه و کلینی بوده به سال ۲۹۰ وفات کرده است لفظ ایشان که در نهایت اعتبار می‌باشد این است

مَن لَحِقَ بِی مِنْکُم استُشهِدَ مَعِی

هر کس به من ملحق شود با من شهید می‌شود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۶

سخنی در معنای حدیث!

۵۳. در ص ۱۲۸ راجع به معنای حدیث شریف سخن‌پردازی و مغلطه‌کاری‌های مکرره را از نو تکرار کرده و منطق حدیث را گیج کننده و غیر قابل درک می‌شمارد!

گمان کرده است معنای خدا خواسته است حسین را کشته به بیند این است که کشته شدن آن حضرت و اسیری اهل عیالش با لذات مطلوب خداست و کشتن آن حضرت گناه نیست، و شمر و سایر کشندگان امام، علیه السلام، امر و خواست خدا را اجرا و اطاعت کردند.

آفرین بر این فهم و درک! آفرین بر این ذوق و درک مستقیم! من واقعاً نمی‌توانم خود را قانع کنم که یک نفر شخص مستقیم و عاقل فکرش اینگونه نامنظم و غیرمتعارف کار کند.

برادر من، چرا اینقدر دور می‌افتی؟ این کلام فصیح را که بدست هر کس بدهید معنای صحیح و منطقی و معقول آنرا بدون فکر درک می‌کند به غلط تفسیر می‌کنی در فهم هر سخن و استظهار از هر کلام، باید علاوه بر الفاظ، قرائن حالیه و مقالیه و عقلیه آنرا نیز در نظر گرفت.

پر معلوم است، و هیچکس غیر از شما چنین احتمالی نداده که از این کلام امر تشریعی به کشتن امام و اسیر کردن اهل و عیالش استفاده می‌شود، و خدا به امر تشریعی فرمان کشتن امام را داده است.

هیچ کس نگفته است، معنی حدیث این است که وجود حسین، علیه السلام، مانع پیشرفت اسلام است و به حکم ان اللّٰه شاء باید این مانع برداشته شود.

معنی حدیث این است که تو باید از دین تا سرحد شهادت دفاع کنی و حمایت نمایی تا در این راه کشته شوی. تو باید با یزید بیعت نکنی، و ایستادگی و مقاومت نشان بدهی، اگر چه سرانجام در اینراه کشته می‌شوی، تو نباید تسلیم یزید و ننگ بیعت او بشوی، و برای حفظ جان، و دفع مرگ تن به بیعت او بدهی.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۷

برای اینکه با یزید بیعت نمی‌کنی تصمیم به کشتن تو می‌گیرند، و تو باید کشته شدن را تحمل کنی و بیعت نکنی.

این کشته شدن مطلوب است یعنی تن به این کشته شدن دادن و قبول آن همه بلا و مصیبت، و همکار یزید نشدن محبوب و مطلوب است جهاد است، نصرت دین است، اطاعت امر خدا است، و این همان است که در ص ۱۳۱ نوشته است که رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، اگر بخواهد دستوری بدهد باید بفرماید برو برای حمایت اسلام چون خدا خواسته است تو را حامی اسلام به بیند.

این جمله ان اللَّه قد شاء ... نیز همین معنی را می‌رساند نهایت به بیان وافی‌تر و مؤکدتر، و هر کس از آن می‌فهمد که برو، خدا خواسته است تو را شهید راه حمایت از اسلام به بیند. خدا به تو دستور حمایت از اسلام داده و این حمایت به قیمت بذل جان و شهادت تو حاصل می‌شود.

و اما اینکه نوشته است این دستور جدیدی لازم ندارد جوابش این است که دستور جدید برای این بود که جان حسین، علیه السلام، و کسان و عزیزانش در معرض خطر قطعی واقع شده که دفع آن جز با امضاء حکومت یزید و تصویب انحرافات و مفاسد بزرگ دیگر ممکن نبود ناچار بود، یا راهی را که به شهادت منتهی می‌شود برود، و یا با یزید بیعت کند، و با آن همه مظالم و ضربتی که از این حکومت کثیف و مشرک و کفر باسلام متوجه شده مقاومت نکند.

امام در خطرناکترین وضع قرار گرفته بود، لذا تأکید روشی که داشت با این جمله بلیغه که متضمن عالیترین دستور فداکاری در راه دین است ان اللَّه قد شاء ان یراک قتیلًا بسیار به جا و به مورد بو د این جمله طلائی و جمله نورانی و پر معنای ان اللَّه قد شاء ان یراهن سبایا حقیقت و روح برنامه امام است جریانی که جلو آمد و مظاهری که مردم از مظلومیت امام و اسارت اهل بیت دیدند، و عکس العمل شدیدی که در نفوس عامه پیدا شد، و خطبه و بیانات بلیغه اهل بیت همه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۸

حکمت‌های برجسته و بی‌نظیر این مشیت الهیه را آشکار ساخت.

اشکال دیگر

۵۴. در ص ۱۳۲- باین جمله اشکال کرده است

فَلَمّا کانَ فِی السَّحَرِ ارتَحَّلَ الحُسَینُ (ع)

چون امام، علیه السلام، طبق نقل ارشاد و طبری روز ترویه عمره‌ای بجا آورد و هنگام ظهر بر حسب نقل طبری از مکه خارج شد پس این نقل که امام، علیه السلام، سحر از مکه حرکت فرمود با عمل آن حضرت منطبق نمی‌شود.

جواب

۱. این جمله فلما کان فی السحر الخ و نقل طبری و ارشاد هر سه از عمل امام حکایت دارند شما به میل خودتان یک نقل را می‌گیرید و می‌گویید نقل دیگر با عمل امام منطبق نیست و اگر روایت فلما کان فی السحر را می‌گرفتید، می‌گفتید نقل ارشاد و طبری با عمل آن حضرت منطبق نیست، و با فرمایش حضرت صادق، علیه السلام، هم که این حدیث را فرموده‌اند موافق نیست، این نحو استدلال بیش از تکرار دعوی چیزی نیست.

۲. طبق روایت طبری از ابی مخنف از ابی جناب از عدی بن حرمله از عبداللَّه بن سلیم و مذری بن مشمعل که حرکت امام، علیه السلام، را هنگام ظهر روز ترویه نقل کرده‌اند محل اولین شرفیابی عبداللَّه بن سلیم و مذری به محضر مبارک آن حضرت بین حجر و باب بوده است.[۹۴] و بر حسب روایت دیگر طبری از ابی مخنف به همین سند اولین شرفیابی این دو نفر در صفاح اتفاق افتاد.[۹۵]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۱۹۹

پس یکی از این دو نقل یقیناً خلاف واقع است و هر دو به علت تعارضی که دارند از درجه اعتبار ساقط می‌گردند و این حرف که حرکت امام، علیه السلام، هنگام ظهر اتفاق افتاد از اساس بی‌اعتبار می‌شود.

و احتمال اینکه ملاقات این دو نفر با امام، علیه السلام، در صفاح پس از بازگشت آنها از حج یا انصراف از حج و التزام رکاب امام، علیه السلام، واقع شده باشد با روایت دیگر طبری به عین این سند از مذری و عبداللّٰه بن سلیم سازگار نیست ۹۶] زیرا بر حسب این نقل این دو نفر می‌گویند پس از انجام حج با شتاب در منزل زرود به امام، علیه السلام، ملحق شدیم.

پس بنابراین روایت، رفع تعارض این دو نقل طبری به احتمالی که گفته شد صحیح نیست و روایت حرکت امام در هنگام ظهر از درجه اعتبار ساقط و قابل اعتماد نمی‌باشد، و باید به همان روایت اصل احمد بن حسین از حضرت صادق، علیه السلام، اعتماد کرد.

۳. معلوم نیست که امام، علیه السلام، در روز ترویه عمره بجا آورده باشد زیرا روایت معاویهٔ بن عمار[۹۷] بیش از این دلالت ندارد که حضرت در ذی‌الحجه عمره‌ای بجا آورد بلکه ظاهر است در اینکه پیش از ترویه عمره را بجا آورد، و دلالت دارد بر اینکه حضرت اراده حج نداشتند، نه اینکه حج را تبدیل به عمره مفرده فرموده باشند چنانچه ظاهر عبارت ارشاد است.

علاوه روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر، علیه السلام،[۹۸] و روایت ابراهیم بن عمر یمانی ۹۹] دلالت دارند بر اینکه یک روز پیش از ترویه به سوی عراق حرکت فرمود.

بنابراین جمله فلما کان فی السحر ارتحل با هر یک از این روایات معتبره قابل انطبقاق

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۰

است و هیچ اشکالی بر آن وارد نمی‌شود.

۴. فرضاً نقل طبری را بگیریم منافات ندارد که سحر از منزل برای حرکت به عراق ارتحال فرموده باشد و سپس برای طواف و وداع با کعبه معظمه و دیدارهایی که اشخاص از آن حضرت می‌نمودند خروج ایشان از مکه هنگام ظهر واقع شده باشد، و چون از سحر متلبس به ارتحال گشت حقیقهً یا مجازاً به قرینه مشارفت در خبر (ارتحل) فرموده باشند.

باز هم اشکال

۵۵. در ص ۱۳۳- اشکال دیگر کرده است می‌گوید اینکه در خبر لهوف فرموده است محمد حنفیه در شبی که امام قصد داشت صبح آن را از مکه خارج شود خدمت حضرت رسید، با گفتار مورخان که گفته‌اند: امام روز ترویه احرام حج بست، تا مثل حجاج دیگر به عرفات برود، و چون ناگهان احساس خطر کرد از حج منصرف شد و عمره‌ای به جا آورد و حرکت فرمود سازگار نیست.

جواب

اگر چه با تأمل در جواب از اشکال سابق جواب این اشکال هم معلوم می‌شود مع ذلک عرض می‌کنیم: تعجب است از شما که روایت سید را از اصل احمد بن حسین ثقه از حضرت صادق، علیه السلام، به استناد گفته مورخان رد می‌کنید، و اصول شیعه را در اعتبار اخبار کنار می‌گذارید.

این مورخان که گفتارشان بر حدیث معتبر منقول از امام در نظر شما ترجیح داد چه کسانی می‌باشند؟ اگر مقصودتان به استناد نقل طبری ابومخنف است با اینکه در جواب اشکال سابق عدم اعتبار نقل او را در این موضوع ثابت کردیم، گفتارش دلالتی بر اینکه امام احرام حج بست و عدول از حج به عمره فرمود، ندارد. بلکه جمله

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۱

وَقَصَّ مِنْ شَعْرِهِ وَ حَلَّ مِنْ عُمرَتِه ۱۰۰]

ظاهر است در اینکه از اول حضرت قصد عمره فرموده بود.

و اگر مقصودتان شیخ شیعه و افتخار فرقه محقه شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علیه است.[۱۰۱] بدیهی است با کمال احترامی که از آراء ایشان داریم از پذیرفتن این نظرشان چون با روایات معتبره تطبیق نمی‌شود، و فی حد نفسه هم کلام احدی را غیر از معصومین، علیهم السلام، حجت نمی‌دانیم معذرت می‌خواهیم.

۲. روایت لهوف را چه قبول کنید و چه قبول نکنید بر حسب روایت کافی و استبصار و کامل الزیارات، امام، علیه السلام، قاصد حج نبود و به این جهت عمره به جا آورد که اراده حج نداشت.

۳. این نقل که امام، علیه السلام، ناگهان روز ترویه تصمیم به حرکت گرفته باشد مخالف است با تاریخ الاخبار الطوال ص ۲۲۱ که می‌گوید ابن عباس پس از آنکه امام تصمیم خود را در حرکت به عراق با او خبر داد روز سوم دوباره شرفیاب محضر امام شد، و هم مخالف است با جواب امام، علیه السلام، به ابن عباس بر حسب نقل طبری ۱۰۲] که فرمود:

انّی قِد اجمَعتُ المَسیرَ فِی احَدِ یَوَمَیَّ هذَین

یعنی تصمیم دارم که امروز یا فردا حرکت کنم.

و چنانچه از ملاقات دیگر ابن‌عباس با امام، علیه السلام، بر حسب نقل طبری معلوم می‌شود این سخن را امام یکروز پیش از حرکت به سوی عراق فرمود.[۱۰۳]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۲

پس معلوم شد که تصمیم به حرکت در روز ترویه و به علت احساس خطر در آن روز نبوده است.

۴. راجع باستنادی که به نقل لهوف، و حجهٔ السعاده ۱۰۴] از مقتل ابی عبیده نحوی معمر بن مثنی کرده است، و شاید به اعتبار اینکه در لهوف به نام، و در حجهٔ السعادهٔ بکنیه یاد شده است ابوعبیده معمر بن مثنی را دو شخص گمان کرده باشد عرض می‌کنیم در اینجا نویسنده شهید جاوید هیچ اشکالی نکرده است و نگفته است چون تواریخ دیگر این موضوع مهم یعنی ورود عمرو بن سعید را با لشگر انبوه در روز ترویه ننوشته‌اند، و لهوف در این نقل متفرد است و نقل حجهٔ السعاده نیز مأخذش علی الظاهر لهوف است، نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

اینجا از آن قماش ایراداتی که به ابن اعثم و تاریخ او می‌کند حرفی به میان نیاورده نمی‌گوید: ابوعبیده نحوی از خوارج و از فرقه اباضیه بود، و وقتی مرد، احدی در تشییع جنازه او شرکت نکرد.[۱۰۵] اینجا نقل سید از معمر بن مثنی خارجی مورد اعتماد نویسنده شهید جاوید است ولی نقل ایشان از اصول معتبره شیعه از ائمه اهل بیت، علیهم السلام، و در مثل حدیث ان اللّه قد شاء معتبر نیست. اگر این نقل اشاره‌ای به علم امام به شهادت داشت نویسنده شهید جاوید زمین را به آسمان می‌دوخت، و از این کتاب و آن کتاب جمع آوری اشکال می‌کرد، و هرگز آنرا نمی‌پذیرفت و دست از سر ابوعبیده بر نمی‌داشت.

ولی چون این نقل ابی عبیده اشکال او را به حدیث مروی از امام صادق، علیه السلام، به گمانش تأیید می‌کند به آن استناد می‌نماید و تحقیق عمیقش را در اینجا کار می‌گذارد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۳

نتیجه حدیث

۵۶. نتیجه بحث این است که حدیث

انَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ انْ یَراکَ قَتیلًا،

مورد وثوق و اعتماد است

و اشکالاتی که بر آن شـده غیر موجه است و حدیث ابن قولویه در کامل، و طبری در دلائل الامامه و کلینی در و سائل و محمد بن الحسین الصفار، رضوان اللَّه تعالی علیهم، در بصائر طرح و نظر نویسنده شهید جاوید را دائر به اینکه امام به قصد تأسیس حکومت اسلامی بیرون شد و آگاه از شهادت خود در این سفر نبود به طور صریح و قاطع رد می‌نماید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۴

۱– ۲۰. خطبه: خُطَّ المَوْتُ و صراحت آن بر علم امام به شهادت

اشاره

۵۷. از ص ۱۳۶– پیرامون خطبه معروفه:

خُطَّ المَوتُ عَلی وُلْدِ آدم الخ

عنان قلم را رها کرده و تا آنجا که توانسته توسن لجاجت را رانده، و باطل گویی و مغلط کاری کرده، و آشکارا حق را انکار نموده و به یک سلسله احتمالات بعیده غیر عقلائیه تمسک جسته است.

صراحت خطبه در اینکه امام، علیه السـلام، با علم به شهادت از مکه بیرون شد قابل هیچ گونه تردیدی نیست، و اگر اندکی انصفاف داده بود به جای این جمله (از ملاحظه این خطبه ممکن است کسـی تصور کند که امام حسین، علیه السلام، از مکه به قصد قربانگاه خود در کربلاـ حرکت کرده نه به قصـد کوفه و برای تشـکیل حکومت می‌گفت: از ملاـحظه این خطبه ممکن نیست کسـی احتمال بدهـد که امـام عـالم به قربانگـاه خود در کربلا نبوده و یا احتمال بدهـد که قصـد تشـکیل حکومت داشـته است، بلکه یقین حاصـل می‌کند که امام علم یقینی به شـهادت خود در همین سـفر و قیام در کربلا داشـته است، و موضوعی که در بین نبوده امید به تشـکیل حکومت و پیروزی نظامی بر دشمن است.

مع ذلک ما ایرادات او را به این خطبه یکایک با پاسخش می‌نگاریم تا خوانندگان از نامستقیم بودن فکر این نویسنده آگاه شوند.

نخستین ایرادی که کرده است این است که خوارزمی این خطبه را در مقتل خود در حوادث روز عاشوراء نوشته است، و جمله

وَ مَنْ کانَ باذلًا فِینا مُهْجَتَه

که در لهوف ذکر شـده در نقـل خوارزمی نیست سپس می‌گویـد: چون از طرفی به علت مجـاری طبیعی عوامـل پیروزی برای امـام فراهم شده آن حضرت به قصد

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۵

تشـکیل حکومت حرکت فرمود نه به قصـد شـهات، و طبق قرائن، چون روز عـاشورا خطر مرگ برای امـام قطعی شـده بود و در این خطبه خبر از شهادت خود می‌دهد در روز عاشورا که از نظر مجاری طبیعی شهادت حتمی شده ایراد فرمود نه در مکه.

جواب

اولًا سید ابن طاوس در لهوف و علامه جلیل علی بن عیسـی اربلی در کشف الغمه و شیخ جلیل حسین بن محمد بن نصر حلوانی در نزهة الناظر ص ۳۰ و ۳۱ به طور جزم فرموده‌اند این خطبه را حضرت در هنگامیکه عازم بیرون رفتن به سوی عراق شد قرائت فرمود.

و ثانیاً عبـارت و الفـاظ این خطبه مثل آفتاب در وسط روز گواهی می‌دهـد که در موقع خروج از مکه انشاء شـده و مناسـبتی با روز عاشورا ندارد.

و ثالثاً جمله و خیر لی مصـرع انالاـقیه خبر از آینـده و حوادث پشت پرده و مصـرع و مکـان و زمانی است که از زمان و مکان انشاء خطبه دور باشد نه حوادثی که تا دو سه ساعت بعد اتفاق می‌افتد، و نه مصرع و قتلگاهی که الآن حاضر و مشهود است.

و رابعاً جمله

(کَانّی بِاو صالِی تَقَطَّعُها عُسلانَ الفَلَواتِ بَینَ النَواویس و کَربَلا فَیملّان منّی اکراشاً جوفاً، و اجرِبةً سغباً

در روز عـاشورا خبر نامعلومی نبود که امام، علیه السـلام، بفرمایـد چون آنروز مطلب معلوم بود و به علاوه در شب عاشورا و پیش از آن هم خبر داده بود و جمله

بَین النواویس وَ کَربلا لامَحیصَ عَن یَومٍ خُطَّ بِالقَلَم

کـه در روایـت کشـف الغمـه و لهـوف و نزهـهٔ النـاظر اسـت صـریح در پیش گـویی و خـبر از آینـده اسـت و به مجرد اینکه در نقل خوارزمی نیست انکار اعتبار آن صحیح نیست و به حسب میزان علمی هم که باشد اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه مقدم است،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۶

و نمی‌تـوان گفـت ایـن دو جمله را صـاحب کشـف الغمه و مؤلـف لهـوف و مؤلـف نزهـهٔ النـاظر که از اعلاـم قرن پنجم است جعل کرده‌اند.

و خامساً تأییـد نقل خوارزمی به اینکه عوامل پیروزی در مکه فراهم بود و امام به قصد تشـکیل حکومت حرکت فرمود عجیب اسـت زیرا میان دعوا نرخ طی کردن صحیح نیست.

و عجیبت‌تر این است که می‌گویـد: روز عـاشورا خطر مرگ برای امـام قطعی شـده بـود یعنی تـا پیش از روز عـاشورا امـام آگـاه از شهادت خود نبود در حالیکه مطلب این است که امام باخبر بود و از اول خطر مرگ قطعی بود و این خطبه هم یکی از شواهد است، شما در مقام رد این خطبه باصل ادعاء خود تمسک می‌کنید و این خطبه اصل ادعاء شما را رد و باطل می‌نماید.

و سادساً راجع به جمله من کان باذلًا فینا مهجته که در نهایت صـراحت حرکت امام را برای شهادت اعلام می‌دارد سخت به دست و پـا افتـاده، و عـدم نقـل خوارزمی را دلیل قرار داده بر اینکه این جمله جزء این خطبه نیست، و در جای دیگر مثلًا پس از رسـیدن خبر قتـل مسـلم فرمـوده و در زمان‌هـای بعـد که سـخنان امـام را جمـع کرده‌انـد این جمله بعـد از خطبه نوشـته شـده و رفته رفته جزء آن محسوب شـد و سـپس می‌گوید بعض کتاب‌ها مثل نهج البلاغه و تحف العقول در جمع آوری سـخنان معصوم را بدون ذکر مورد و تاریخ دنبال هم قرار داده و سپس نمونه‌ای از تحف العقول از کلام امام حسین، علیه السلام، نشان می‌دهد.

پاسخ این است که فی الجمله گاهی اتفاق می‌افتد که نوشـته شدن سـخنان معصوم یا هر گوینده دیگر در یکجا و بدون فاصـله برای کسانیکه در علم حدیث و سخن‌شناسـی حاذق و ماهر نیستند سبب اشتباه می‌شود، اما در این دو کتابی که نوشته چنین اشتباهی برای کس پیش نیامده و موردی را هم نشان نداده و حتی در این نمونه‌ای که یاد کرده این اشتباه واقع نشده.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۷

و هر کس خطبه ان هذه الدنیا را از امام حسین، علیه السلام، نقل کرده سخن ان الناس عبید الدنیا را فرمایش دیگر شمرده و ذیل آن نشمرده‌اند.

بلی امثال نویسـنده شـهید جاویـد که یا از تاریخ و احادیث اطلاع کافی نداشـته باشـند یا بخواهند حقایق را تحریف و بر اساس یک سلسـله گمان‌هـا و اجتهـادات نـا اسـتوار و خرد ناپسـند اظهـار نظر نماینـد این احتمالاـت را القاء می‌نماینـد به هر حال این احتمالات عقلایی و منطقی نیست و بدون تردید جمله من کان باذلا جزء این خطبه است.

و راجع به احتمال اینکه این جمله را در جای دیگر مثلًا پس از وصول خبر شهادت مسلم فرموده باشد می گوییم.

در هیچ یک از کتب مقتل نقل نشده که پس از رسـیدن خبر شـهادت مسـلم چنین سـخنی فرموده باشد، و صدور این کلام در وقتی که آن حضرت در حال کوچ و حرکت و سیر بود

فَلْیَرْ حَل مَعَنا فَانّی راحِلٌ مُصبِحاً انشاءَاللَّه

بی‌مورد است و این جمله جمله‌ای است که فقط مناسب هنگام حرکت از مکه است و در بین راه و حال حرکت به سوی عراق و در روز عاشورا مناسبتی برای انشاء این خطبه پیدا نمی‌شود، ولی چون نویسنده چشم‌های خود را روی هم گذارده است هر چه دلش می‌خواهد می گوید و در بی‌پایگی منطق و بررسی‌های او همین قسمت از کتابش کافی است.

دلیل دیگر

۵۸. آنچه در ص ۱۴۰- به عنوان دلیل دیگر بر رد ذیل خطبه نوشته است نیز صحیح نیست. زیرا کسی نگفته است خطبه را حضرت در روز حرکت انشاء فرموده، بلکه روز قبل از حرکت ایراد کرده است و اینکه می گویید تا روز ترویه یعنی همان روز

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۸

حرکت حضرت عازم عراق نبود و آن روز محرم به احرام حج گردید و سپس منصرف شد و عمره بجا آورد، جوابش سابقاً گفته شد که اصلًا امام در این موقع محرم به احرام حج نشد و چون قبلًا احساس خطر کرده بود اراده حج نداشت، و همین خطبه هم دلیل است بر اینکه آن حضرت پیش از روز حرکت احساس خطر کرده و عازم بوده است بنابراین فرمایش ارشاد را نمی‌توان بر حدیث معتبر و حجت، مقدم داشت.

۵۹. و اما اینکه گمان کرده چون طبق نقل طبری حرکت حوالی ظهر واقع شده یا هنگام ظهر که در این خطبه ذکر شده منافات دارد پس این خطبه یا اقلًا قسمت آخر آنرا در مکه ایراد نفرموده است.

جوابش این است، ای مرد حسابی، پس تو بگو این جمله

(مَن کانَ باذلا فِینا مُهجتَه)

در کجا ایراد شده است؟ و غیر از مکه کجا بود که حضرت رحل اقامت انداخته بود و صبح می‌خواست کوچ کند؟ یا گفتار کشف الغمه و لهوف و نزهۀ الناظر را که می گویند این خطبه من اولها الی آخرها در مکه هنگام عزیمت به عراق ایراد شد قبول کن، یا خودت جایی را که مناسب انشاء این خطبه باشد نشان بده.

واقعاً انسان متحیر می‌شود که با این منطق‌ها چگونه باید روبرو شد به علاوه این خطبه فرمایش خود امام است و در مقابل آن نقل طبری با آنچه در فصل سابق نسبت به آن توضیح دادیم چه اعتبار دارد مضافاً بر اینکه رحلت صبح با اینکه حرکت به سوی مقصد و بیرون شدن از مکه و وداع با اشخاص و کعبه معظمه تا حوالی ظهر کشیده باشد چنانچه پیش از این هم تذکر دادیم عرفاً منافات ندارد ممکن است از صبح مهیای کوچ و حرکت شده باشند و شرفیابی‌هایی که مردم یا اشخاص سرشناس داشتند تا حوالی ظهر از حرکت مانع شده باشد، اینگونه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۰۹

مضامین و الفاظ را نتوان با یکدیگر منافی دانست و یکی را دلیل رد و ابطال دیگری شمرد.

فرض دیگر!

۶۰. در ص ۱۴۲- زیر عنوان فرض دیگر سخنانی می‌آورد و چون اصرار دارد عالم نبودن امام را از شهادت خود اثبات کند و این خطبه را صریح در آگاهی امام از شهادت خود می‌بیند به خود اجازه توجیه و تأویل می‌دهد، و بالاخره می‌نویسد، مطالعات چند ماهه امام به اینجا رسید که تشکیل حکومت (با چند اگر) امکان‌پذیر است و امکان برخورد نظامی نیز هست لذا این خطبه را خواند تا اصحابش را آماده جهاد و فداکاری سازد.

ما می گوییم در چنین موقعی که حضرت به قول شما برای تأسیس حکومت عازم حرکت به کوفه بود، و لشگر و سپاه لازم داشت

آیا ایراد این خطبه جز یأس و ناامیدی از تأسیس حکومت چه اثری داشت؟ و این جمله (و خیرلی مصرع (تا) بین النواویس و کربلا) با اینکه امام به کوفه می‌رفت و کربلا هم در نزدیکی کوفه بود و هم چنین جمله لامحیص و جمله رضا اللّه رضانا الخ و جمله و من کان باذلا فینا که همه آگاهی از مرگ و شهادت و پایان غم‌انگیز این حرکت بود با مطالعات به قول شما چند ماهه امام چه ارتباط داشت.

بسیار بسیار از بلاغت بدور است، اگر کسی قصدش تشکیل حکومت باشد و عوامل پیروزی را فراهم ببیند چنین سخن بگوید.

یک نکته

۶۱. در ص ۱۴۴- تحت عنوان یک نکته می‌نویسد: اگر امام به کوفه رفته بود و پیروز شده بود و پس از ده سال بعد شهید می‌شد باز این خطبه به جا بود.

جواب این است که در این صورت ایراد این خطبه هرگز موقعیت نداشت و بلاغت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۰

امام به مراتب بالاتر از این است که در آن موقع این خطبه را بخواند و کشته شدن خود را که فرمانده و رهبر سپاه است به طور صریح اعلام فرماید.

۶۲- آخرین ایرادش این است که چون این خطبه در منابع دیگر نیست اطمینان به نقل لهوف کم می‌شود.

جوابش این است که در آن کتاب‌ها بسیاری از مطالب مسلمه دیگر هم نیست خصوص منابع اهل سنت و بناء آنها بر استقصاء نبوده است، و در آن اعصار مثل زمان ما تمام کتب و مآخذ در دسترس همه نبوده است به علاوه کتاب کشف الغمه این خطبه را از کمال الدین محمد بن طلحه شافعی متوفی سنه ۶۵۲ مؤلف العقد الفرید و مطالب السئول روایت کرده، و علامه جلیل حسین بن محمد حلوانی نیز آنرا روایت فرموده است.

و آنچه با اطمینان می‌توان گفت این است که این خطبه که از متن آن منطق و قوت تصمیم امام ظاهر و آشکار است در کمال اعتبار است، و تا کنون احدی از علماء و ارباب فن در اعتبار آن اظهار تردید نکرده است، و اینگونه احتمالات واهی و خرد ناپسند خدشه‌ای در اعتبار آن وارد نمی‌سازد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۱

۱- ۲۱. تحقیق درباره عبارت زیارت اربعین

۶۳. در ص ۱۴۵- راجع به این عبارت زیارت اربعین:

وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَستَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الجَهالَةِ وَ حِیرةِ الظَلالَةِ

می‌گوید: اگر کسی بگوید از این جمله فهمیده می‌شود که امام از اول می‌خواسته است خون خود را در راه خدا بریزد و به منظور کشته شدن حرکت کرده است در جواب می‌گوییم درباره حضرت حمزه نیز این جمله صادق است با اینکه وقتی به جنگ احد رفت غرضش این نبود که خونش ریخته شود و می‌خواست نیروی بت پرستان را در هم بشکند الخ.

جواب این است که این جمله به حسب معنی حقیقی ظاهر در این است، که بذل جان و استقبال از شهادت از روی علم و اختیار بوده و نجات عباد از جهالت و ضلالت، به نفس بذل مهجه، و پیشکش کردن جان، حاصل شده است، و به عبارت دیگر، سبب نجات مردم این بود، که امام جان خود را بذل کرد، یعنی

استنقذ العباد ببذل مهجته فی اللّه

بندگان خدا را به بذل مهجه‌اش در راه خدا نجات داد.

پس این جمله در مورد شهیدی حقیقت است که از روی علم و اختیار بذل جان نماید و بداند بذل جانش سبب نجات جامعه می‌شود، ولی درباره شهیدی که فی سبیل اللّه شهید می‌شود و این اثر، بر نفس جان نثاری و شهادتش مرتب نمی‌شود مجاز است.

و به بیان دیگر، شهداء گاهی در راه دفاع از اسلام و حفظ سنگر و پیشبرد مقاصد عالی اسلامی شمشیر می‌زنند و جهاد می‌کنند تا کشته می‌شوند، و آثاری که بر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۲

فدارکای آنها مرتب می‌شود بر عملیات دفاعی و حملات و یورش‌هایی است که به لشگر دشمن مردانه نموده‌اند تا شهید شدند.

و گاهی نجات دین، و دفع ضربت از آن محتاج به فدا دادن جان و استقامت و کشته شدن است، مثل اینکه علمدار لشگر ببیند اگر استقامت نکند و علم را بگذارد و بگریزد لشکر همه می‌گریزند و اگر بایستد و علم را نگاه دارد و او را بکشند و قطعه قطعه کنند دیگری می‌آید و علم را بر می‌دارد (مثل جنگ موته و فداکاری عجیب جعفر طیار و زید بن حارثه و ابن رواحه) و خطر دفع می‌شود یا مسلمانان تحریک و تهییج می‌شوند و میدان را خالی نمی‌کنند، و عمل او سرمشق می‌شود.

اینجا فقط گذشت از جان لازم است و اینجا است که به حقیقت می‌توان گفت بذل مهجته فیک لیستنقذ الاسلام شهداء کربلا چنین موقفی را داشتند، آنان هم شمشیر کشیدند و به وظیفه دفاعی که آن هم دفاع از جان رهبر اسلام و ولی خدا بودند رفتار کردند، و هم با بذل جان و شهادت، و ایفاء آن نقش عجیب در آن میدانی که تاریخ همانند آن را نشان نمی‌دهد پرچم اسلام را پابرجا و استوار ساختند و الحق درباره یکایک آنان این جمله صادق است و شاید علت اینکه این رادمردان به طور دسته جمعی بر سایر شهداء امتیاز یافته‌اند و این درجات را پیدا کرده‌اند همین باشد.

میدانی که این افراد فداکار در آن ظاهر شدند میدان بذل نفس و تقدیم جان برای نجات اسلام بود.

و در مورد مثل حضرت حمزه و شهداء بدر و احد اگر نفس بذل جانشان این آثار را داشته و از روی علم و اختیار بذل جان کرده باشند این جمله حقیقةً صادق است و الا مجاز است و حضرت حمزه نیز به ملاحظه مقام بلندی که در بین شهدا دارد حائز این مقام و فضیلت است.[۱۰۶]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۳

پس معلوم شد این جمله زیارت درباره امام، علیه السلام، عین حقیقت است چون از شهادت خود آگاه بود و می‌دانست که اعلان بطلان حکومت یزیدی و قیام و امتناع از بیعت از جان گذشتن و به استقبال شهادت رفتن است، می‌دانست شهادتش با آن وضع مظلومیت و تشنگی توام با اسارت اهل بیت منشأ آن آثار و برکات و نجات اسلام از ضربت کشنده حکومت یزید است.

به هر حال با صرف نظر از این تحقیق دقیق اگر به فرض شما امام را مانند شهداء دیگر ناآگاه از شهادت خود بدانیم و از این جهت بگوییم اطلاق این جمله بر همه علی السوا است و دلیل بر اینکه امام از روی علم به سوی شهادت رفت نیست طبق طرح و اساسی که در این کتاب ریخته‌اید شهادت و بذل جان امام به منظور نجات مردم از ضلالت انجام نشده و این جمله اگر چه در حق شهداء دیگر صادق است درباره امام، علیه السلام، صادق نیست!

زیرا طبق نظر شما امام پس از یأس از تأسیس حکومت پیشنهاد صلح را به آن شرایط سه گانه داد و پذیرفته نشد و او را مخیر بین تسلیم با بن زیاد و کشته شدن کردند و امام برای اینکه بابن زیاد تسلیم نشود کشته شد- پس بفرمایید

بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَستَنفَذِ عِبادَکَ مِنَ الجَهالَةِ وَ حِیرةِ الضَلالَةِ

با این نظر شما چه طور سازگار و صادق می‌شوید. برای تسلیم نشدن بابن زیاد کشته شدن چه ارتباطی با کشته شدن برای هدایت مردم و نجات آنان از ضلالت و جهالت دارد.

شما مقام امام را از مقام شـهداء دیگر مانند حضـرت حمزه و حضـرت جعفر طیار بلکه سائر شهداء بدر و احد پایین آورده‌اید (انشاء اللَّه غفلت کرده‌اید). (۱۵)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۴

به علاوه ظاهر این جمله این است که، این اثر یعنی نجات جامعه از جهالت و ضلالت بر شهادت امام مرتب شد، چون سبب آن بذل مهجه بود و وقتی سبب حاصل شد مسبب هم حاصل می‌شود، در حالیکه شـما می گویید در شـهادت و بذل جان هیچ منظوری امام جز عدم تسلیم بابن زیاد نداشت و اصولًا قیام حضرت شکست خورده و بی نتیجه شد- نعوذبالله.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۵

۱- ۲۲. قصه فرشته‌ها و جن‌ها

اشاره

۶۴. از ص ۱۴۶- قصه فرشته‌ها و جن‌ها را عنوان کرده و برای اینکه زمینه‌ای برای انکار آن به خیال خود بسازد نخست آنرا از کتاب نورالعین نقـل کرده و سپس به نقل لهوف از کتاب مولـد النبی و مولـد الاوصـیاء شـیخ مفیـد اشاره می کنـد و به گمان خود آنرا رد می‌نماید.

ما عرض می کنیم: آنچه راجع به کتاب نورالعین و مؤلف آن نگاشته مورد ایراد نیست و ما هم آن کتاب را معتبر نمی‌شناسیم اما نقل لهوف را از کتاب مولد النبی و مولد الاصـیاء نمی‌توان رد کرد، زیرا علاوه بر آنکه لهوف نقل کرده، محمد بن ابیطالب حسـینی هم در کتاب خود باین عبارت آنرا روایت از مفید کرده است قال شیخنا المفید باسناده الی ابی عبدالله، علیه السلام،[۱۰۷] و آنچه را که در قابل قبول نبودن این نقل نوشته کافی نیست اینک وجوهی را که در رد این خبر نوشته بررسی می کنیم.

دلیل اول

۱. در این داستان به امام نسبت دروغ داده شده جواب- چنین نیست و معنی

(لا سَبیلَ لَهُم عَلَیَّ، وَ لایلقُونِی بِکَریهَةٍ او اصلَ الی بُقعَتی)

بیش از این نیست که آنها تا من ببقعه خود یعنی کربلا نرسم نخواهند توانست مرا بکشند یا صدمه جسمانی به من بزنند، و این جمله با مأموریت حر برای جلب آن حضرت و ناراحت شدن اهل بیت منافات ندارد.

دلیل دوم

۲. لازمه آن بی‌اعتنایی امام نسبت به اسلام است زیرا با اینکه به کمک فرشتگان

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۶

یاری دین امکان‌پذیر شد چرا امام رد فرمود، و حکومت اسلامی را تشکیل نداد!

جواب، ملائکه مأمور به اطاعت از آن حضرت بودند و در واقع این هم یک نوع امتحان از آن حضرت بود که مقدار قوت تصمیم و ثباتش آشکارتر گردد، و امام در رد و قبول مدد آنها مختار بود و شاید تشکیل حکومت اسـلامی با امداد نیروهای غیبی مصـلحت نبوده، و فرشـتگان برای حفظ جـان امـام و رعـایت شـخص او یا امتحان این پیشـنهاد را دادنـد، و امام هم می‌دانست که با قوه غیبی

تشکیل حکومت صلاح نیست لذا برای حفظ جان خودش کمک فرشتگان را نپذیرفت، و خلاصه کلام اینکه امام خود می‌دانست پذیرفتن پیشنهاد فرشتگان واجب نیست، و کسی نمی‌تواند بگوید لازم بود بپذیرد تا اسلام را حفظ نماید زیرا اگر لازم بود می‌پذیرفت و آنچه مسلم است این است که اگر امام نیروی مادی کافی برای تأسیس حکومت اسلام و اجراء احکام داشته باشد وظیفه دارد اقدام نماید اما با نیروی غیبی و به نحو معجزه قیام و اقدام واجب نیست و در بعض موارد که با جنود غیبیه غلبه‌ای حاصل شده به نحو استثناء می‌باشد.

پس این سخن صحیح نیست که آیا ممکن است در زمانی که برای حمایت اسلام از نیروهای کمکی استفاده ممکن شود امام استفاده نکند؟ و آیا و آیا.

زیرا جوابش این است، بلی ممکن است چون امام سنت‌اللّه از دیگران داناتر است، و از اینکه قبول نفرمود معلوم می‌شود در اینجا توسل به طرق غیرعادی برای پیروزی جزء برنامه امام نبوده است، و اگر این ایراد را به امام وارد بدانیم باید العیاذباللّه نسبت به خدا هم ایراد کند و بگوید: آیا ممکن است خدایی که می‌توانست امام را از دست دشمن نجات دهد و ستمگران را معدود سازد امام را وا بگذارد تا دشمن او را از پا درآورد، و اسلام ذیل شود؟ آیا ممکن است خدایی که می‌توانست یزید را بمیراند، و موانع تأسیس حکومت اسلامی را از میان برگیرد، یزید، و ابن زیاد، و شمر، و همکارانشان را زنده بگذارد تا مرتکب این همه جنایات

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۷

شوند؟ آیا ممکن است خدا نسبت به اسلام و امام بی‌اعتنا باشد؟ آیا ممکن است خدایی که جنودش را جز خودش کسی نمی داند چقدر است از بندگانش بخواهد دین او را یاری کنند؟

جواب این آیاها همه معلوم است، و در این استفهام‌ها که منشأش جهل به سنن خدا و قواعد و قوانین الهیه است، فرقی بین عمل خدا و پیغمبر و عمل امام نیست زیرا که آنها نیز عامل و مجری سنت‌های الهیه هستند.

پس عدم قبول کمک ملئکه بی‌اعتنایی به اسلام نیست چنانچه اعمال قدرت نکردن خدا و نابود نساختن دشمنان نیز بی‌اعتنایی به اسلام نیست.

۳. در صفحه ۱۵۰ می‌نویسد: ما در اینکه کتاب نامبرده (مولد النبی و مولد الا وصیاء) از شیخ مفید باشد به چند علت تردید داریم.

جواب می گوییم تردید شما ارزش ندارد زیرا مثل سید ابن طاوس کتابی را به این اسم معرفی می کند، از آن نقل حدیث می‌نماید، و می گوید: مفید به اسناد خودش از حضرت صادق، علیه السلام، روایت نموده است، مع ذلک نسبت اشتباه به ایشان دادن یک گزاف گویی آشکار است.

کتاب مفید که در آن از شیوخ خود نقل حدیث کرده باشد ایشان نمی‌شود، و از همان شیوخ کتاب مؤلف هم شناخته می‌شود، و سید ابن طاوس این مقدارها را وارد بوده است، مثل نابغه علم تراجم و رجال علامه بزرگوار شیخ آقا بزرگ تهرانی قدس سره در حقش می‌فرماید (خریط صناعهٔ معرفهٔ الکتب)[۱۰۸].

شما بدون دقت در عبارت و الفاظ چون روایت موافق نظری که دارید نیست تردید می کنید و نیز مجرد اینکه بعض افراد بی‌اطلاع کتاب‌هایی را به اشتباه به غیر مولف نسبت داده‌اند دلیل این نیست که ما در مورد هر کتابی این تردید را بنماییم، به علاوه در آن مواردی که بعضی مدعی اشتباه شده‌اند مدعی مؤلف کتاب را معرفی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۸

کرده و قرائنی قانع کننده از خود کتاب یا از کلمات بزرگان فن نشان می‌دهد که معلوم می‌سازد کتاب به اشتباه به دیگری نسبت داده شده است.

اما کتاب موالید به کسی غیر از مفید نسبت داده نشده است پس چطور ما در نسبت آن به ایشان تردید کنیم و عدم ذکر این کتاب

در فهرس کتاب‌های ایشان دلیل عدم نمی‌شود، بلکه دلیل آن است که که فهرس کامل تهیه نشده است. مضافاً بر اینکه نقل سید مؤید است به نقل محمد بن ابیطالب حسینی پس جای تردید در اینکه این حدیث از کتاب مفید گرفته شده، نیست.

۴. شیخ مفید در جواب مسائل عکبریه علم امام را به شهادت خود قبول نفرموده است پس چگونه روایت فرشته‌ها را که دلالت بر علم امام دارد نقل کرده است.

جواب این است که فرمایش شیخ مفید در برابر احادیث معتبره قطع آور که دلالت دارد بر اینکه امام به شهادت خود عالم بوده است حجت نیست علاوه صدور این کلمات از امثال ایشان چنانچه کراراً تذکر دادیم در برابر عامه و کسانی که در محیط آنها و مأنوس با افکار آنها بوده‌اند می‌باشد، مفید و سید، رضوان‌اللَّه علیهما، در مقام جواب اقناعی به آنها بوده‌اند که به هر حال در قد است مقصد امام تردیدی پیدا نکنند چون اگر به نحو دیگر پاسخ می‌دادند بسا که از افق درک و اطلاع معرفت پاره‌ای از آنها دور بود و لذا در همین جا مفید، قدس سره، پس از آن جواب اقناعی روی فرض علم امام به شهادت که مورد تصریح اخبار و تواریخ معتبر و عقیده شیعه است نیز جواب داده و صریحاً اصل صحت تعبد به شهادت و استسلام از برای کشته شدن را تصدیق فرموده است، و پس از قبول این اصل رد اخبار تواریخی که دلالت بر آگاهی امام از شهادت دارد وجهی ندارد.

اینک کلام مفید به عین الفاظش در جواب مسائل عکبریه:

وَ لَو کانَ عالِماً بِذلکَ لَکانَ الجَوابُ عَنهُ ما قَدَّمناهُ فِی الجَوابِ عَنْ عِلمِ امیرالمُؤمِنین (ع).

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۱۹

و آنچه راجع به علم حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، فرموده است این است.

(اذ کانَ لایَمتَنِعُ ان یَتَعَبَّدهُ اللَّهُ تَعالی بِالصَبر عَلَی الشَهادَةِ وَ الاستِسلام لَلقَتْلِ لِیُبلِغَهُ بِذلک عُلُوَ الدّرَجاتِ ما لا یَبلُغهُ الّا به، وَ لِعِلمِهِ بِانَّهُ یُطِیعُهُ فِی ذلکَ طاعَةً لَو کَلَّفَها سِواهُ لَم یُردها، و لا یَکُونُ بِذلِکَ امیرالمُؤمِنینَ مُلْقِیاً بِیَدِهِ الِی التَّهلُکَةِ، وَ لا مُعِیناً عَلی نَفَسِه مَعُونَهً تُسْتَقبَح فِی العُقُولِ).

این فرمایش مفید، قدس سره، همان است که ما در مقدمه این انتقاد به خوانندگان تذکر داده‌ایم، و داوری با خوانندگان عزیز است که این قسمت از کلمات مفید، علیه الرحمه، پاسخ استبعادات و اساس بررسی‌های نویسنده کتاب شهید جاوید هست یا نه، و آیا صحت تعبد امام حسین، علیه السلام، را به شهادت و کشته شدن و تأیید می‌کند یا نه؟

و آیا جواز استسلام از برای قتل از آن استفاده می‌شود یا خیر؟ و شاهد دیگر بر اینکه فرمایش مفید، قدس سره، اقناعی و در برابر عامه است، این است که در ارشاد در سه فصل امیرالمؤمنین، علیه السلام، را به شهادت و خبرهای آن حضرت را از شهادت روایت کرده و آنرا متواتر شمرده است.[۱۰۹] ۵. می‌گوید شیخ مفید در ارشاد همه حوادث را ذکر کرده ولی از این داستان ذکری به میان نیاورده است.

جواب این است که معلوم است که مفید به فرموده خودشان در مقدمه ارشاد در مقام استقصاء حوادث و وقایع در کتاب مختصری مثل ارشاد نبوده است زیرا استقصاء تاریخ زندگی امیرالمؤمنین، علیه السلام، و سائر ائمه، علیهم السلام، در کتابی مثل ارشاد محال است و علاوه ممکن است کتابی مولد النبی و مولد الاوصیاء را پس از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۰

ارشاد تألیف کرده باشد و این حدیث بعد از تألیف ارشاد به نظرش رسیده باشد. این گونه وجوه علیله مدرک و مستند رد حدیث و کتاب نمی‌شود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۱

۱- ۲۳. خطبه: لا اَرَیَ المَوتَ الّا سَعادهً

اشاره

۶۵. این خطبه اگر بعد از برخورد با سپاه حر در ذی حسم انشاء شده باشد چنانکه طبری نقل کرده یا در روز عاشورا صادر شده باشد چنانچه ذهبی روایت کرده است دلالت بر آگاهی امام از شهادت تا پیش از انشاء این خطبه ندارد ولی بر اینکه هنگام قرائت این خطبه امام تصمیم به شهادت داشته و به تأسیس حکومت اسلامی هیچ امیدی نبوده دلالت دارد، علاوه بر آنکه با وضعی که جلو آمده بود از شهادت مسلم و هانی و عبداللَّه یقطر و ورود سپاه حر و محاصره شدن امام امید به تأسیس حکومت مبدل به ناامیدی گشت، مع ذلک نمی‌دانیم به چه علت در اینجا هم نویسنده شهید جاوید دست و پا می‌کند که دلالت این خطبه را انکار و رجاء یا العیاذباللَّه جهل امام را به آینده در این موقع هم بگوید و لذا وارد شرح این خطبه، و استشهاد به کلام امیرالمؤمنین، علیه السلام، شده است واقعاً این اصرار خیلی عجیب است بلکه از بعض عبارت کتاب استفاده می‌شود که می‌خواهد بگوید حتی ۸ روز عاشورا و تا وقتی منا شده و اتمام حجت می‌کرد و اگر مبالغه نشود تارمقی از حیات در بدن داشت فکر تأسیس حکومت اسلامی را از سر بیرون نکرد و به تأسیس آن امیدوار بود.

واقعاً این نحو استنتاج و اجتهاد و بررسی در مسائل تاریخ عجیب و بی‌سابقه است!

و اگر غرضش از این بیانات عدم دلالت خطبه بر علم به شهادت با فرض صدور آن قبل از برخورد با سپاه حر باشد، باز هم این جمله کاشف از علم امام به شهادت و تصمیم بر موت و کشته شدن در راه خد است.

فَانّی لاارَیَ المَوتَ الّاشَهادهً وَ لَا الحَیاهَ مَعَ الظّالِمینَ الّا بَرَماً

این منطق، منطق شخص امیدوار به پیروزی نظامی نیست، این منطق یک فرد

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۲

مصمم، و قوی القلب و ثابت و مؤمن به هدف و مقصد است که حاضر نیست مرگ را با کمترین ضعف و زبونی و تسلیم از خود دفع نماید.

و اما اینکه در ص ۱۵۸ می‌گوید امام مقایسه بین شهادت و تسلیم شدن فرموده است نه اینکه غرضش این باشد که مرگ مطلوب من است چنانچه یوسف صدیق گفت:

رَبّ السِجْنُ احَبُّ الیّ مِمّایَدْ عُونَنِی الَیْهِ

نمی‌خواست بگوید زندان مطلوب من است.

جوابش این است که در مقام دوران امر بین آلوده شدن دامان و افتادن به زندان، زندان مطلوب یوسف بود، چنانچه در مقام دوران امر بین بیعت و کشته شدن، کشته شدن مطلوب امام بود، کسی نمی‌گوید زندان در صورت مصونیت از خطر آلوده شدن به فحشاء مطلوب یوسف بوده، یا کشته شدن در صورت عدم توجه ضربت حکومت یزیدی باسلام و اوضاع و احوال عادی مطلوب امام بوده است.

به علاوه مکرر گفته‌ایم که شهادت مطلوب امام بوده است و اگر کسی به طلب شهادت به جهاد برود ماجور است، ولی این به این معنی نیست که طالب شهادت در میدان جهاد بایستد و شمشیرش را در غلاف کند (و به قول شما) فعالیت کند برای اینکه بیایند و او را بکشند.

امام هم می‌فرماید کشته شدن به دست این مردم شهادت است باید مؤمن در این اوضاع راغب لقاء خدا گردد، یعنی لقاء خدا و شهادت در راه او باید مطلوب مؤمن باشد، باید ایستادگی کنیم تا کشته شویم و با مقاصد بنی‌امیه همراه نشویم. عاقبت ا ین

ایستادگی مرگ است و این مرگ افتخار و سربلندی است.

این است معنای این جمله و نظائر آن، که هم دلالت بر مطلوب بودن شهادت و هم دلالت بر آگهی از وقوع شهادت دارد. (۱۶)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۳

۶۶. در ص ۱۶۰ باز هم شروع به مغلطه کاری می‌نماید و تا ص ۱۶۲ آنرا دنبال می‌کند که واقعاً انسان غرق تعجب می‌شود که این طرز تفکر، و این گونه اندیشه و بررسی از کجا برای ایشان پیدا شده است.

می‌گوید: روح این تصور این است که امام برنامه‌ای را طرح کرد الخ نه آقای عزیز امام برنامه‌ای را طرح کرد که اجراء آن به دست خودش بود برنامه‌ای که می‌دانست با عکس العمل شدید حکومت روبرو می‌شود و آن عکس العمل هم دودش به چشم خود بنی‌امیه خواهد رفت.

امام وظیفه داشت علیه بنی‌امیه‌قیام کند و برنامه قیام را اجرا نماید، و می‌دانست بنی‌امیه‌او را می‌کشند، و می‌دانست که اگر حکومت یزیدی در جامعه اسلام لباس عمل بپوشد و شخصیتی مثل امام و دیگران با سکوت یا بیعت آنرا امضاء نمایند بزرگترین ضربت به قلب اسلام و به نظام اسلام خواهد خورد.

باید قیام کرد، و اعتراض نمود، و حق را به مردم رساند هر چند یقین باشد که حکومت شدت عمل نشان می‌دهد و همه را از دم شمشیر می‌گذراند.

این قیام برای کشته شدن و حرکت برای شهادت است اما نه به آن مفهومی که شما تصویر می‌کنی کشته شدن برای نجات اسلام. کشته شدن برای امتثال فرمان خدا است نه کشته شدن به این معنی که اگر یزید و شمر و ابن زیاد در خانه‌هاشان می‌نشستند و مداخله در امور جوامع اسلامی نمی‌کردند امام دنبال آنها می‌فرستاد و می‌فرمود بیایید مرا بکشید و زن و بچه‌ام را اسیر کنید چون هوس کشته شدن بر سر من افتاده است!

نه آقا، بد می‌اندیشید، بد تصور می‌کنید، بد بررسی می‌نمایید.

امام برنامه‌اش، قیام، مقاومت، خودداری از بیعت، اظهار مظلومیت، آوردن اهل و عیال به صحنه این جهاد مقدس شهادت بود برنامه حکومت آزادیکش یزید تحمیل، ارعاب و خفقان، جنایت و قساوت بی‌اعتنایی به دین و قانون شرع،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۴

ستمگری، کشتن، اسیر کردن این دو برنامه جز برخورد و تصادم با هم ارتباط ندارند.

برنامه امام، برای دین، برای اسلام، برای بیداری جامعه، و برای معرفی بنی امیه، و برای تمام مقاصد عالی انسانی ثمر بخش بود.

این مغلطه شما مثل این است که بگویید چون فایده فرستادن پیغمبران و کتاب‌های آسمانی قطع عذر و اتمام حجت است

لِيَهلِكَ مَن هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَ لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَة

پس اگر کفار و معاندان بر گردند و ایمان بیاورند خدا به آنها می‌فرماید برنگردید و به کفر خود باقی بمانید چون غرض اتمام حجت است، و اینکه هلاکت شما عن بینة باشد، پس اگر شما هلاکت پیدا نکنید نقض غرض خدا شده است.

یا آن کسانیکه درباره آنها می‌فرماید:

انَّما نُمِلْي لَهُمْ لِيَزْدادوا اثْماً

یا می‌فرماید: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ اگر چه به حق باز گردند، به آنها گفته می‌شود، به حال خود باشید تا غرض ما حاصل شود.

شما نظیر همین سخن را در مورد امام می‌گویید که امام برای شهادت فعالیت می‌کرد اگر شمر و عمر سعد برای کشتن او کوشش نمی‌کردند فعالیت‌های امام به ثمر نمی‌رسید.

نه آقای نویسنده، امام می‌دانست کشته می‌شود و برای کشتن خود هیچ گونه فعالیتی نکرد و تا آخرین نفس از جان خود دفاع

می کرد.

ولی ایستاد و تسلیم نشد و بیعت نکرد و مقاومت کرد تا شهید شد.

اگر بنی‌امیه‌و سپاهیانشان هر چه آن جرائم را کمتر مرتکب شـده بودنـد مثلًا اهل بیت امام را اسیر نمی کردند یا آب را بر روی آنها نمی‌بستند یقیناً عکس العمل آن مظالم کمتر می‌شد، ولی برنامه امام این نبود که بنی‌امیه‌آن اعمال غیر انسانی را مرتکب

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۵

شوند، تا شما بگویید برنامه امام را بنی‌امیه اجرا کردند.

برنامه امام این بود که می‌دانست بنی‌امیه‌او را خواهد کشت و حتی اگر تسلیم هم می‌شد دست از کشتنش بر نمی‌داشتند و باید قیام کند، و ثبات قدم و استقامت ورزد تا کشته شود، و چنانچه مفید رضوان اللَّه تعالی علیه هم تصدیق فرمود، خدا او را به شهادت و با سیری اهل و عیال متعبد فرمود، امام هم این تعبد را نسبت به خود و فرزندان و اصحاب و اهل بیتش اجرا کرد.

باز هم تأیید!

۶۷. در ص ۱۶۲ تحت عنوان باز هم تأیید می گوید:

س. اگر امام به قصد کشته شدن حرکت کرد چرا مسلم را به کوفه فرستاد؟

ج. برای اتمام حجت و امر به معروف و دعوت به قیام و گرفتن بیعت- مگر شـما می گویید چون امام به قصد شـهادت حرکت کرده باید وظایفی را که بر حسب مقام امامت و اجراء برنامه‌های الهی به عهده دارد انجام ندهد.

س. آیا می‌خواست مسلم را به کشتن بدهد؟

آیا می‌خواست قیس بن مسهر را نیز به کشتن بدهد؟

ج. امـام آنچه کرد طبق امر خـدا و تکـالیف شـرعیه خود انجـام داد آیا پیغمبر که در غزوه موته میـدانست حضـرت جعفر، و زیـد، و عبداللَّه رواحه کشته می‌شوند می‌خواست آنها را بکشتن بدهد؟

آیا مجاهـدینی که در جهاد کشـته می‌شونـد اوامر جهاد هر چند به طور عموم باشد شامل آنها هم می‌شود و خدا آنها را نیز مامور به جهاد کرده است یا نه؟ آیا اراده واقعی به بعث و تحریک آنها به سوی جهاد، هست یا نیست؟

اگر بگوییـد: آنهـا مـامور به جهـاد نیسـتند، و عمومات ضـرباً للقاعـدهٔ و القانون است پس چه می کنیـد با آیات و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه او امر حقیقهًٔ شامل آنها

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۶

نیز می‌باشد، و چگونه می گویید امثال حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار ممتثل امر واقعی نبوده‌اند.

و اگر می گویید اوامر جهاد شامل آنها هم هست پس با این منطقی که پیش گرفته‌اید باید بگویید خدا آنها را به کشتن داده است و همان سـخنانی را که در ان الله قـد شاء الـخ گفته‌ایـد هم تکرار کنیـد. با کمال معـذرت عرض می کنم این منطق بی‌شباهت به منطق معاویه و در مورد قتل عمار رضی اللَّه عنه نیست.

آیا امام نمی‌دانست که حرّ پس از توبه و به جهاد رفتن شهید میشود؟ پس شما بگویید چرا توبه او را قبول کرد و او را به کشتن داد؟ و بگویید چرا به سائر اصحاب اذن جهاد داد و آنها را به کشتن داد؟

چرا حضرت عباس را مأمور نکرد امانی را که برایش آورده بودند بپذیرد و او را به کشتن داد؟

چرا به قاسم بن الحسن نابالغ اذن جهاد داد و او را به کشتن داد؟ اگر قاسم هم مثل سائر شهدا اسیر می‌شد چه اشکال داشت؟

غیر از این است که این اقدام یک ماموریت خدائی و فوق العاده بوده که خدا امام را به تمام جزئیات آن متعبد ساخته بود؟

س. چرا مسلم وقتی گرفتار شد از ابن اشعث و ابن سعد خواست که به امام نامه‌ای بنویسند به کوفه نیاید.

ج. مسلم، علیه السلام، از جانب امام ماموریتی را که داشت انجام داد، و لازم بود آخرین گزارش کار و وضع خود را هم برای امام، علیه السلام، بفرستد، و وضع کوفه را به اطلاع برساند.

و اما اینکه گفت بنویسید امام به کوفه تشریف نیاورد این پیشنهادی بود که از اول به امام میشد، و سخنی را که مسلم در کوفه گفت دیگران در مکه گفتند.

مسلم گفت کسی را بفرستید که به امام بگوید:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۷

انَّ ابنَ عَقیلَ بَعَثَنی الیْکَ وَ هُوَ اسیرٌ فِی ایدِی القَوم لایَری انَّه یُمسی حَتّی یُقْتَل وَ هُوَ یَقُولُ: ارْجِع فِداکَ ابی وَ امّی باهلِ بَیتِکَ، وَ لا یَغُرُّکَ اهلُ الکُوفةِ فَانَّهُم اصحابُ ابیکَ الَذی کانَ یَتمَنی فِراقَهُم بِالمَوتِ اوِ القَتْل، انَّ اهَل الکُوفَةِ قَد کَذَبُوکَ وَ لَیسَ لِمَکذُوبٍ رَأی.[۱۱۰]

این پیشنهاد عین پیشنهاد ابن عباس و محمد حنفیه است که در مکه عرض کردند و قبول نشد و این کلام روشن می‌سازد که مردم کوفه مردمی نبودند که بتوان با کمک آنها حکومت جبار بنی‌امیه را ساقط ساخت، در حقیقت بررسی و تحقیق حضرت مسلم اگر رفتنش را به کوفه برای بررسی و تحقیق بگوییم اکنون به نتیجه رسید و معلوم شد که هیچ گونه زمینه‌ای برای تاسیس حکومت اسلامی نیست، و این بیان مسلم جواب دندان شکنی است به مطالب کتاب شهید جاوید.

س. مگر مسلم که محرم اسرار بود نمی‌دانست امام برای کشته شدن حرکت کرده است؟

ج. مسلم محرم اسرار بود امام ممکن است مصلحت نبوده که تمام اسرار به او گفته شود و از پایان غم‌انگیز حرکت او را آگاه سازند.

مگر امام به عبداللّه بن جعفر نفرمود. رسول خدا در خواب به من دستوری داده که به کار خواهم بست و به کسی نگفته و نخواهم گفت.[۱۱۱] این دستور به نظر ما غیر از جریان‌های دل خراشی که جلو آمد چیز دیگر نبوده است، امام از این خواب هم که باشد هر چه باید بداند دانسته است.

و علاوه اگر امام به قصد کوفه و تشکیل حکومت می‌آمد و به قصد شهادت نبود پس چرا وقتی فرستاده ابن سعد و ابن اشعث پیام مسلم را رساندند، و آن حضرت را از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۸

کشته شدن هانی و قیس با خبر ساختند مراجعت نفرمود؟ با اینکه تمام راه‌ها، و دروازه‌های شهر کوفه تحت نظر ماموران قرار گرفته و ورود و خروج تحت کنترل شدید بود چرا حال که معلوم شد رفتن به کوفه ممکن نیست برنگشت؟ پس معلوم می‌شود امام قصد کوفه را نداشت و اگر به ظاهر به سوی کوفه می‌آمد اتمام حجت می‌کرد و قطع عذر می‌فرمود و راه مشترک کوفه و کربلا را به سوی کربلا طی می‌کرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۲۹

۱- ۲۴. پایان پاسخ به بخش اول و نتیجه

در اینجا پاسخ به بخش اول پایان می‌یابد، و نتیجه این می‌شود:

اقدام حکومت یزید عبارت بود از تحمیل خود بر جوامع اسلامی و تهاجم به مقدسات اسلام و کوبیدن افکار بلند و مکتب توحیدی اسلام و خفه کردن صدای آزادیخواهان، و شخصیت‌های وجیه و محبوب، و تهاجم به حیات یگانه مدافع و حامی اسلام و رهبر

هدایت شدگان و نور مؤمنان امام حسین، علیه السلام.

و اقدام امام، علیه السلام، که روح آن تعبد به شهادت و فرمان پذیری و امتثال و خلوص نیت و تسلیم در برابر امر خدا بود عبارت بود از: تسلیم حکومت نشدن، و امتناع از بیعت و اعلان مشروع نبودن اوضاع سیاسی و حکومتی، و دعوت به قیام، و امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد، و اعلام آمادگی برای به بدست گرفتن زمام امور با همکاری مسلمانان اتماماً للحجهٔ، و کوشش و تلاش و فداکاری و جان نثاری در راه یاری دین و نجات اسلام و بلند کردن پرچم مظلومیت، و آوردن فرزندان و عزیزان در میدان شهادت و اهل و عیال در معرض اسارت.

این خلاصه برنامه امام بود که الفاظ و کلمات ناچیزی مثل من از توصیف آن کوتاه است، علماء و بزرگان و نویسندگان هر کدام با الفاظی که ناحیه‌ای از نواحی این قیام را نشان می‌دهد آنرا وصف کرده‌اند.[۱۱۲] اقدام امام، علیه السلام، در هر مرحله حساب شده، و بر اساس بینش و دانش فوق‌العاده و طبق برنامه و تعالیم خاصی که هر یک از امامان در هدایت مردم، و حفظ دین

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۰

داشتند بود، و اتفاق، و تصادف، و حرکت کورکورانه و حساب نشده، العیاذ بالله او را به کربلا، و استقبال آن مصائب ناگوار نبرد.

تأسیس حکومت اسلامی هم در برنامه‌ای که داشت به هیچ وجه پیش‌بینی نشده بود و قیام امام برای آن نبود؛

هر چه بود امام، علیه السلام، آنچه را که اجرا می‌کرد یک برنامه بود، و جریان حوادث چنانچه نویسنده شهید جاوید گمان کرده برنامه معلوم شده آن حضرت را عوض نکرد، و به عبارت دیگر برنامه‌ای را اجرا کرد که حوادث و پیش آمدهایی که رویداد همه در آن پیش‌بینی شده بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۱

بخش (۲)

اشاره

۲- ۱. ماهیت قیام.

۲- ۲. قیام ابتدایی- قیام دفاعی.

۲- ۳. تصویر صحیح.

۲- ۴. دلیلهای مرحله دوم.

۲- ۵. دلیلهای مرحله سوم.

۲- ۶. خلاصه آنچه گذشت.

۲- ۷. جنگ اضطراری.

۲- ۸. در راه صلح.

۲- ۹. مذاکرات مقدماتی صلح.

۲- ۱۰. دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده.

۲- ۱۱. ثمرات صلح.

۲- ۱۲. یک سؤال.

۲- ۱۳. گمراهی عجیب.

۲- ۱۴. نگرانی بیجا.

۲- ۱۵. مطلوب درجه ۱ و ۲ و ۳.

۲- ۱۶. یک نکته.

۲- ۱۷. یک گمان بیمورد.

۲- ۱۸. تهمت‌هایی که زدند.

۲- ۱۹. اهل سنت چه می گویند؟

۲- ۲۰. پیرامون سخنان خطیب.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۳

۲- ۱. ماهیت قیام امام،

علیه السلام

خلاصه این بخش کتاب شهید جاوید این است که، قیام امام با تهاجم حکومت علیه آزادی او شروع شد، و امام، علیه السلام، از بیعت خودداری کرد، و در مقام دفاع از خود برآمده پناهنده به مکه شد و در آنجا وقتی زمینه قیام رسمی علیه حکومت و تأسیس حکومت اسلامی با همکاری مردم کوفه فراهم شد. امام به جانب کوفه رفت وقتی ورق برگشت و مردم کوفه ماهیت خود را نشان دادند امام در مقام صلح و سازش برآمد، و پیشنهاد داد که از برگشتن او مانع نشوند تا صلحجویی را به اینجا رسانید که پیشنهاد داد به او اجازه دهند یا برگردد یا به یکی از سرحدات برود یا شخصاً به شام نزد یزید برود و با او (العیاذ بالله) بیعت کند. ولی این پیشنهادها هم پذیرفته نشد، از امام خواستند که بلاشرط به فرمان ابن زیاد تسلیم شود امام از قبول این گونه تسلیم خودداری فرمود تا کسان و اصحابش را شهید کردند، و سرانجام خود آن حضرت را هم به فجیع ترین وضع کشتند، و اقدام تاریخی امام و قیام او برای تأسیس حکومت به قول نویسنده شهید جاوید به هدف و مقصد نرسید و اسلام و مسلمانی از آن بهره‌ای نبرد، و اگر چه قیامی برای حکومت اسلامی به ملاحظه مساعدت شرایط شروع شد ولی تصادفات و پیش آمدهای غیر مترقبه که قابل پیش‌بینی نبود (و معلوم نشد چه بود) وضع را دگرگون ساخت و نتیجه قهری این قیام شهادت سادات اهل بیت و شهادت امام، و خسارت بزرگ برای اسلام شد!

در این بخش نویسنده می کوشد امام را در محاکمه تاریخ که روی فرض و نظر او

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۴

طبعاً جلو می‌آید تبرئه کند، و به سخنان اعتراض کنندگان پاسخ دهد، و منطقش در این قسمت به قدری ضعیف است که نظر اعتراض کنندگان را تأیید می‌نماید.

ما می‌گوییم قیام امام یک قیام سیاسی باصطلاح زمان ما نبود یعنی برای تشکیل حکومت، و ارضاء خواهش‌های نفسانی و منافع شخصی نهضت نفرمود. قیام امام یک قیام الهی و دینی بود و در عین حال قیام برای تشکیل حکومت اسلامی هم نبود. این گونه قیام خواه دفاعی باشد خواه ابتدایی محرک و مجوز آن داعی الهی خواهد بود گاه در حال وجود شرایط مادی، و حضور قوای نظامی برپا می‌شود، و گاه بدون نیروی مادی و نظامی هدف و منظور از این قیام چنانچه ممکن است تأسیس حکومت حق و عدل باشد، ممکن است هدایت جامعه، و امر به معروف و محکوم کردن باطل یا اتمام حجت یا آزمایش و امتحان باشد.

خدا پیغمبرانی را برای دعوت فرستاد که سرانجام کشته شدند با اینکه می‌دانست کشته می‌شوند آنان قیام ابتدایی کردند و کشته

شدند و کسی نمی‌تواند قیام آنها را علیه کفر و شرک و ظلم و استثمار محکوم کند یا بی‌ثمر و بی‌فایده بداند.

اصحاب اخدود مؤمنان رامیان سوخته شدن به آتش و بازگشت به کفر مخیر ساختند و آنان سوخته شدن را برگزیدند و استوار ماندند تا در آتش سوختند.

انبیاء و اولیاء مجریان مشیت و سنن الهیه هستند، و ما ناچار نیستیم که اعمال و رفتار آنها را در هر موضوع مستند به علل ظاهریه و عادیه بنماییم.

در مورد قیام امام هم ملزم نیستیم که حتماً آنرا برای تأسیس حکومت اسلامی بدانیم و از علل و اهداف بسیار عالی و خردپسند دیگر صرف نظر کنیم اکنون پیرامون بخش دوم کتاب شهید جاوید. بررسی‌های آینده را مطالعه فرمایید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۵

۲- ۲. قیام ابتدایی، قیام دفاعی

اشاره

۶۸. در ص ۱۶۶ قیام مسلحانه را بدو قسم تقسیم کرده است قیام ابتدایی و قیام دفاعی و جایز بودن قیام ابتدایی را مشروط بوجود نیروی مالی و نظامی دانسته و بدون آن قیام را جایز نمی‌داند، بلکه با وجود قدرت هم آنرا جایز نمی‌شمارد، مگر اینکه هدفی مثل هدف انبیاء و اولیاء داشته باشد.

جواب

اولًا قیام امام برای تشکیل حکومت نبود و این بخش کتاب پس از مراجعه به مقدمه این انتقاد و پاسخ به بخش اول خود به خود منتفی و موضوعی برای آن باقی نمی‌ماند.

زیرا معلوم شد قیام امام خواه اسمش را مسلحانه بگذارید یا غیر مسلحانه به منظور تشکیل حکومت نبود، و شرایط برای قیام مسلحانه به منظور تشکیل حکومت فراهم نبود.

ثانیاً هر قیامی مسلحانه یا غیر مسلحانه خواه برای تشکیل حکومت یا برای ابراز تنفر و رفع توهم و دفع تهمت همکاری و مسئولیت مشترک به اعمال حکومت یا برای دعوت به مبارزه منفی، یا برای اتمام حجت، یا حفظ هر مصلحت و دفع هر مفسدت باشد، باید در شرایطی واقع شود که اگر قیام دفاعی باشد یا ابتدایی هدفی که برای آن قیام شده یا جهتی که از آن دفاع می‌شود عقلًا و عادةً امکان‌پذیر باشد، و وسایل لازم در اختیار قیام کننده باشد، اما هر قیامی اسلحه و مهمات جنگی لازم ندارد، حتی قیام برای تشکیل حکومت نیز همیشه لازم نیست مسلحانه باشد، نویسنده شهید جاوید چون قیام امام را مسلحانه و برای تأسیس حکومت فرض می‌کند می‌گوید باید از جهت نیروی مالی و نظامی ضعیف نباشد و قیام ابتدای را به طور کلی جایز نمی‌داند مگر آنکه هدفی مثل هدف انبیا و اولیاء داشته باشد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۶

دیگر نمی‌گوید: وقتی قیام ابتدایی که با وجود قدرت نظامی برای دیگران جایز نیست برای کسیکه هدفش هدف انبیا و اولیاء است جایز باشد.

چرا در زمینه‌ای که امکان پیروزی نظامی نباشد برای هدف‌های ارزشمند و مصالح عالی دیگر برای چنین کسی که کارش کار انبیا و اولیاء است و خودش ولی خدا است قیام جایز نباشد؟ مگر حضرت ابراهیم، علیه السلام، اسلحه و مهمات داشت؟

مگر انبیایی که دعوتشان مورد رد و تکذیب قوم شد و شهید شدند. قیامشان به امر نبوت، و علیه عقاید باطله و برنامه‌های ضاله با

اتکاء به وسایل مادی و فراهم بودن شرایط پیروزی ظاهری بود؟
پس خلاصه سخن این است که قیام اگر برای تأسیس حکومت باشد در صورتی منطقی و معقول است که وسایل آن هر چه باشد اسلحه و تجهیزات یا مبارزه منفی در اختیار قیام کننده باشد و اگر برای هدف‌های دیگر باشد برنامه قیام باید طوری طرح شود که عقلًا و عادةً نیل به هدف امکان‌پذیر باشد در اینجا دیگر پیروزی نظامی مطرح نیست و ممکن است در برنامه شهادت شخص قیام کننده و کسانش نیز پیش‌بینی شود.
در قیام امام حسین، علیه السلام، این موضوع کاملًا تامین بود برنامه برنامه‌ای بود که تمام هدف‌های عالی امام را تأمین می‌کرد، حکومت یزیدی را محکوم می‌ساخت، همکاری با آنها را گناه معرفی می‌کرد، اعتبار یک نفر خلیفه شرعی و حاکم قانونی را که حکومتش لازم‌الاطاعه باشد از او سلب می‌نمود، مسلمانان را به تکالیف خطیری که در راه حفظ اسلام و نظام اسلام دارند متوجه می‌کرد.
در این برنامه شهادت امام و آنچه از جانب امام انجام شد با توجه به وضع دشمن و قدرت و قساوت قلب و جهات دیگر پیش‌بینی شده بود، و معلوم بود که اجراء این برنامه بدون شهادت امکان ندارد، و امام باید در قدم اول آماده شهادت باشد، و از اینکه اجراء این برنامه به شهادتش منتهی می‌شود بیم و تشویشی نداشته باشد، و با
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۷
اراده و تصمیم قاطع به سوی هدف پیش برد.
ثالثاً اینکه نوشته است: با اینگونه انقلابات هیچ گونه اصلاحی نمی‌توان انجام داد، و چنین و چنان می‌شود، در صورتی صحیح است که هدف پیروزی نظامی و تأسیس حکومت باشد، و به همین جهت طبق این طرح مردود نویسنده شهید جاوید، قیام امام هم شکست خورد و به مقصد نرسید، و هیچ گونه اصلاحی با آن العیاذبالله انجام نگرفت و هر چه بر آن مرتب شد نتیجه قهری و غیر اختیاری بود.
ولی اگر هدف قیام، تأسیس حکومت و پیروزی نظامی نباشد، و هدف‌های دیگر منظور باشد، چرا آن هدف‌ها حاصل نمی‌شود؟ چرا آن قیام‌ها منشأ اصلاحات نمی‌گردد؟
کدام قیام مثل قیام امام حسین، علیه السلام، منشأ اصلاحات اجتماعی و فکری، و اخلاقی و سیاسی شده است؟
شما فقط قیام ثمربخش را قیام مسلحانه برای تأسیس حکومت می‌دانید و گمان می‌کنید غیر از نظامیان و کسانیکه اسلحه دارند کس دیگر حق قیام ندارد، و قیام امام را هم باین شکل مصور می‌سازید لذا برای اینکه گرفتار این اشکال نشوید که با عدم توازن قوای نظامی این قیام بیجا و القاء نفس در تهلکه شده است، این همه مقدمات را چیده و سخنان صحیح و سقیم را به هم مخلوط کرده‌اید تا بر اساس اینکه موازنه قوا فراهم بوده است قیام امام را در شرایط مساعد بگویید، و برای اینکه کسی نگوید قیام ابتدایی چه مصلحتی داشت می‌گویید: در جاییکه هدف انبیاء و اولیاء باشد جایز است.
کسی که به شما در این طرح اعتراض می‌کند می‌گوید یا بگویید: قیام امام برای تأسیس حکومت نبود، و اگر می‌گویید برای حکومت بود این حرف که موازنه قوا برقرار بود پذیرفته نیست، و این ایراداتی که به قیام مسلحانه با عدم قدرت نظامی کرده‌اید از القاء نفس در تهلکه و بی ثمر شدن قیام و مسئولیت شکست و خونریزی
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۸
همه بر این طرح وارد می‌شود ولی اگر قیام را همانطور که هست و مقدس‌تر از آنچه در ذهن گرفته‌اید بشناسید که ما بارها یادآور شدیم هم از راه منحرف نشده‌اید، و هم حقیقت قیام منطقی و معقول امام را در درجه بلندی که دارد شناخته، و هم ایراد القاء نفس در تهلکه، و شکست قیام به شما متوجه نمی‌شود، زیرا برای مقاصد بزرگ و مصالح اهم جان‌های عزیز را در خطر انداختن هرگز

نکوهیده نیست و عقل و شرع و فطرت پاک انسانیت آنرا تجویز و تحسین می‌نمایند.

مثلًا اگر ملتی برای اینکه آزادی خود را بدست آورد و دست استثمارگران را از سر خود کوتاه سازد شروع به پیکار فرساینده نماید و افراد فداکارش با علم به کشته شدن، و حبس و شکنجه وارد میدان مبارزه و مقاومت شوند که فرضاً تا نیم قرن دیگر آن ملت آزاد شود این از نظر منطق عقلی و عرفی القاء نفس در تهلکه نیست، و هلاکت و نابودی و ضایع شدن شمرده نمی‌شود، این فروختن جان با علی الثمن و بهای بیشتر و گرانتر است.

در مقام حفظ مصالح دینی و اسلامی که حقیقتی است و ارزشش از جان و مال بیشتر است، باید همه چیز را فدا کرد، و اینگونه گذشتها گاهی برای حفظ دین، و بقاء احکام و دفع ضربت‌های معاندین لازم است، و بدون اجراء این برنامه مصالح عالیه از بین می‌رود.

انّ اللّه اشْتَرَی مِنَ المؤمِنینَ انْفُسَهُم وَ امْوالَهُم بِانَّ لَهُمُ الجَنَهْ.

صویر غلط!

۶۹. در ص ۱۷۰- زیر عنوان تصویر غلط آنچه نوشته صحیح نیست.

نه امام حادثه خونین کربلا را بوجود آورد، و نه این حادثه خونین هدف برنامه او بود، و نه قیام آن حضرت در همان جنگ چند ساعته و برخورد مسلحانه نصف

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۳۹

روزه خلاصه شد، و نه محصول قیام کشته شدن امام و یارانش بود، و نه امام کوشید تا این حادثه را بوجود آورد.

حادثه خونین کربلا در برنامه امام پیش‌بینی شده، و امام وظایف و تکالیف خود را در برابر جنایات دشمن به طور مشخص می‌دانست، و آن حادثه خونین را یزید و بنی‌امیه و معاویه و هر کس حکومت یزید را تأیید کرد بوجود آوردند. آنها امام را کشتند. آنها آب را به روی او و زن و بچه‌اش بستند. امام بسوی خود تیری نینداخت و بروی فرزندان و اصحابش شمشیر نکشید، علی اکبر را آنها کشتند، عباس را لشکر کوفه شهید کردند. چطور شما می‌گویید بسیاری گمان می‌کنند امام عوامل کشته شدن خود و یارانش را فراهم آورد یعنی چه؟ چرا تهمت می‌زنید؟ و چرا این نارواها را به مردمان مخلص و ارادتمند به امام نسبت می‌دهید.

نه این طور نیست این افکار غلط را شما انتشار می‌دهید، دیگران می‌گویند امام ایستادگی کرد. استقامت ورزید. تسلیم نشد. بیعت نکرد زیر بار ننگ نرفت. از اسلام حمایت کرد تا او را کشتند و اهل بیتش را اسیر کردند.

محصول لشکر کشی بنی‌امیه، کشتن امام و اسیری خاندان رسالت، و محصول قیام امام شهادت و اعلام خطر حکومت یزیدی، و سلب صلاحیت دستگاه برای رهبری مسلمین، و درس‌های آموزنده، و هدف‌های عالیه دیگر بود.

امام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی اتماماً لِلحُجَّهْ همه گونه اهتمام فرمود، و خود را معرفی کرد.

ولی مقام امام عالیتر و شرافتمندتر از این است که آن پیشنهاد صلحی را که شما قبول کرده‌اید و به نظر ما و هر شخص شرافتمند حقیقتش تقاضای عفو و ذلت است فرموده باشد. امام کجا و پیشنهاد رفتن نزد یزید و دست در دست او گذاشتن و با او بیعت کردن کجا!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۰

۲- ۳. تصویر صحیح

اشاره

۷۹. آنچه راجع به تصویر صحیح در ص ۱۷۱- نگاشته نیز نا صحیح است، زیرا با توجه به اینکه امام شهادت خود را پیش‌بینی می‌فرمود، و از آن آگاه بود، و با توجه به این که اصلًا تأسیس حکومت جزء برنامه کار امام نبود، آنچه در اطراف این مراحل چهارگانه نوشته است بی‌پایه و نقش بر آب است، و این همه شرح و بسطی که در این بخش داده است جوابش به همین جمله ختم می‌شود، مع ذلک چون می‌خواهیم با او تا پایان کتاب برویم هر چند پاسخ‌های بعدی به مطالب او بیشتر جزیی و فرعی می‌شود ولی چون مستقیم نبود طرح این نویسنده را آشکار می‌سازد سخن را دنبال می‌کنیم، و در همین جا عرض می‌کنیم در مرحله دوم که می‌گویید نیرو و شرایط پیروزی فراهم شد و در اینجا قیام و فکر تشکیل حکومت جلو آمد، مقصودتان چیست؟

اگر تهیه نیرو همان دعوت مردم کوفه و نامه‌ها و فرستادگان آنها بود، محتاج به بررسی نبود، زیرا امام و دیگران همه اینرا می‌دانستند که مردم کوفه این تقاضا را می‌کنند، و پیش از وقت در زمان معاویه هم تقاضا کرده بودند، پس چگونه شد که فکر تشکیل حکومت در مکه جلو آمد؟ و در مدینه این فکر محتاج به بررسی بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام ؛ ص ۲۴۰

ر حضرت اتکاء به وعده و درخواست مردم داشت این قول و وعده‌ها در مدینه هم بود و اگر این وعده‌ها و در خواست‌ها زمینه تأسیس حکومت اسلامی نبود، چنانچه همه پیش‌بینی می‌کردند همانطور که در مدینه نبود، در مکه هم نبود.

دلیل عقلی

۷۱. در ص ۱۷۳- آنچه زیر عنوان دلیل عقلی نوشته، دانش و بصیرت و اطلاع امام از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی بیشتر از آن است، و وسعت دائره اطلاعات امام حتی بر طبق مجاری عادی بیشتر از همه کس بوده است، ولی استنتاجی که

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۱

کرده صحیح نیست. زیرا می‌گوید از خرد و درایت امام دور بود که در مرحله اول و سوم با نداشتن نیروی کافی دست به قیام ابتدایی که سرانجام آن شکست تلخ بود بزنند.

ما هم می‌گوییم همینطور است در هر سه مرحله از اطلاعات و آگاهی‌های امام بر اوضاع دور بود که شرایط را در مرحله اول و دوم و سوم برای قیام ابتدایی جهت تأسیس حکومت مساعد تصور کند، زیرا شرایط مساعد نبود و قیام جز شکست نتیجه‌ای نمی‌داد ولی شما چون روی این سه فرض باطل ایستاده‌اید:

۱. امام از پایان این قیام آگاه نبود.

۲. قیام برای تأسیس حکومت بود.

۳. شرایط برای چنین قیام مساعد و موازنه قوا برقرار بود.

و فرض می‌کنید که وضع امام در مکه با وضعی که در مدینه داشت تغییر کرد، و نقطه تحول و تغییر وضع که نامه‌ها و دعوت‌های منافقانه مردم کوفه (جز معدودی) بود در مکه پیدا شد و نمی‌دانید که این موضوع سابقه داشت و وصول این نامه‌ها در مدینه پیش‌بینی می‌شد می‌گویید قیام در مرحله اول و سوم ابتدایی نبود چون عقلایی نبود و در مرحله دوم چون شرایط مساعد شد عقلایی شد، روی این اشتباهاتی که دارید و مکرر بطلان آن را آشکار ساخته‌ایم، دامنه کلام را طولانی می‌سازید.

توضیحاً عرض می‌شود اگر جواز قیام و بیعت نکردن امام مشروط به عدم توجه خطر جانی فرض شود، چنانچه شما فرض می‌کنید و می‌گویید سرانجام برای جلوگیری از کشته شدن خودش پیشنهاد داد به او اجازه دهند به شام برود و با یزید بیعت کند.

در این صورت بدون تجهیزات نظامی دست به قیام زدن هم در مرحله اول و هم دوم و هم سوم غیر عقلایی بود، و معلوم است که

چنین شخصی در امتناع از بیعت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۲

به طور مطلق ثابت و مصمم نیست و تا سرحد جان نایستاده است.

ولی حقیقت این نبود، حقیقت این بود که امـام می‌خواست با یزیـد بیعت نکنـد و تکلیف خود می‌دانست به خلاف و امارت مؤمنان حتی به عنوان تقیه بر او اسـلام ننمایـد، و اعلام خطر کند، و خلافت او را، حتی (به طرق معموله) آن زمان غیر شـرعی اعلام فرماید، برای این منظور قیام کرد و پای این حرف، و عواقب دلخراش آن ایستاد و بیعت نمی کرد، خواه مردم کوفه او را دعوت می کردند، و خواه دعوت نمی کردند.

آن حضـرت می‌دانست اگر بیعت کند و به قول نویسـنده شـهید جاوید بخواهد با سازش تا حدودی از جنایات آنها جلوگیری نماید آنچه را بـا تصـویب حکـومت یزیـد از دست می‌دهـد هزاران بـار بیشـتر است از آنچه در فرض بیعت نگاهـداری می‌شـد به علاـوه حکومت معاویه نشان داد که مجرد سازش با بنی‌امیه، مانع از انحرافات و مظالم آنها نمی‌شود.

و حساب زمان امیرالمؤمنین، علیه السـلام، و پس از رحلت پیغمبر، صـلی اللّه علیه و آله و سـلم، صـلح امام حسن، علیه السلام، با این حساب کاملًا جـدا است، و وجوه فارقه آن زیاد است، و یک علت آنکه امیرالمؤمنین، علیه السـلام، در برابر خلفاء خصوص در آغاز کار قیام نکرد، خطری بود که اساس اسـلام و توحید را تهدید می کرد، و اگر قیام می کرد جنگ داخلی در آن موقع شروع می‌شد و اکثر قبایل مرتـد می‌شدنـد و وضع طور دیگر می‌شـد. چنانچه یکی از علل صـلح امام حسن، علیه السـلام، هم همین بود که با تسـلط معاویه، و اوضاع و احوالی که پیش آمده بود جنگ اگر فرضاً ادامه پیدا می کرد دها هزار افراد و سـرباز مسـلح دیگر کشته می‌شدند و سـرانجام هم قوای امام شـکست می‌خوردنـد و بـدون اینکه عکس العمل مساعدی برای اهل حق داشـته باشد، موضوع خاتمه پیدا می کرد و جزء سایر حوادث تاریخی فراموش می‌شد.

در حالیکه در عصر امام حسین، علیه السلام، و حکومت یزید هیچ یک از این موانع برای

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۳

قیام نبود، و بیعت نکردن امام با یزیـد آن محذورات را نداشت و آنها هر چه فشار می‌آوردند عکس العمل قیام در دل‌ها مساعدتر و موافق‌تر بود، نه اینکه بگوییم امام خود را به کشتن داد تا عکس العمل مساعد در قلوب نسبت به اهداف و مقاصد خودش و عکس العمل مخالف نسبت به برنامه‌های یزیدی ایجاد کند، بلکه غرض این است که امام حساب عمل و اقدام خود و اطراف و جوانب آنرا از هر جهت در نظر داشت، و می‌دانست که روی عمـل او حسـاب می‌شود، و این برنـامه‌ای که دارد چه آثار عالی و نتایـج درخشان خواهد داشت.

۷۲. آنچـه در ص ۱۸۰ نگاشـته که امام نمی‌توانست بر خلاف عقیـده خود و واقع در حالیکه قـدرت بر دفاع دارد، حکومت یزیـد را قانونی اعلام کنـد و بی‌قیـد و شـرط تسـلیم شود، مفهومش این است که اگر قـدرت دفاع نداشت و می‌دانست سـرانجام کار به کجا منتهی می‌شـود حکـومت تحمیلی بـه یزیــد را قـانونی اعلاـم و برخلاـف عقیـده خـود و خلاـف واقع خلاـفت ضـد اسـلام یزیـد را می‌پذیرفت.

این گفتار هم صـحیح نیست هر کس تاریـخ را مطالعه کند می‌فهمد که امام در بیعت نکردن با یزید ثابت و بی‌شـرط بود، و مصـمم بود به سـقوط کشور و جامعه اسـلام رأی ندهـد، و این زمان با زمان معاویه فرق‌ها داشت، و معاویه هم اگر چه از یزیـد بدتر بود اما آلوده دامانی به شـنایع و رذالت و بـدنامی یزیـد و شـهرتش به فسق و فجور و سـگبازی و می گساری، و لهو و غنا بیشتر بود. یزید را خواص و عوام می‌شناختند و مشهور به معاصی بود، و بیعت با او همان وداع با اسلام بود که روایت است فرمود:

وَ عَلَی الاسلامِ السَّلام اذقَد بلیَتِ الامّهُ بِراعٍ مِثلَ یزید

یزید واجد هیچگونه لیاقتی از هیچ نظری نبود، لذا امام تصـمیم داشت با او بیعت نکند، و بیعت هم نکرد، و حساب قدرت دفاعی، و نیروی نظامی و امکان تأسیس

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۴

حکـومت در ایـن موضـوع در بیـن نبـود، و همـان طـور که نوشـته‌اید دین و شـرف ا مـام و مسـئولیتی که داشت به او اجـازه نمی‌داد حکومت یزید را بپذیرد باید این را هم اضافه کنید هر چند به قیمت جانش تمام شود و هر چند یار و یاوری نداشته باشد.

اگر امام بیعت می‌کرد در افکار توده مردم تفاوت نداشت، نیروی نظامی نداشته باشد، یا داشته باشد، در هر دو صورت افکار گمراه، و اسـلام پایمـال، و یزیـد بـا اطمینـان خـاطر دست به کـار محو اسـلام می‌شـد، و به فرض شـما این تفاوت بود که اگر ابتـداء سازش می‌کرد، و از ایـن احتمـال ضـعیف تهیـه نیروی نظـامی صـرف نظر می‌نمـود یزیـد ممنـون می‌شـد، و ممکن بـود بعض سـفارش‌ها و ارشادات امام را بپـذیرد (هر چنـد به عقیـده ما این احتمال هم در بین نبود) ولی سازش بعدی که امام به قول شـما پیشـنهاد داد، قرن ذلت و نگونسازی و با شأن امام سازگار نبود.

پس آنچه مسـلم است این است که، امام در امتناع از بیعت هیـچ شـرطی نـداشت و سازش با یزیـد در اندیشه او نمی‌آمد، و پای این رأی خود ایستادگی داشت و هرگز حاضر نبود به خاطر حفظ جان تن به بیعت و ذلت بدهد، و از دین خدا چشم بپوشد، و حکومت یزید را امضا کند.

خطر شدید می‌شود!

۷۳. در ص ۱۸۲- با آب و تاب زیاد شـرحی راجع به هجرت امام، علیه السـلام، نوشته که چون در فکر این بود راهی برای رهایی از فتنه‌ای که در آن گرفتار شـده پیـدا کند راه هجرت به مکه را پیش گرفت تا در آنجا هم از خطر دور باشد، و هم از فتنه و خونریزی جلوگیری شود و هم اوضاع را بررسی فرماید.

این موضوع اینقدرها فکر امام را مشغول نمی‌ساخت و راهی بود که پیش از امام عبداللَّه زبیر هم آنرا انتخاب کرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۵

تدبیر امام (ع)!

۷۴. در ص ۱۸۴- می‌نویسد: آیا ممکن است بدون نقشه صـحیح و بدون تدبیر دقیق از یک برنامه کور و نقشه در هم و برهم پیروی کند، و دست به اقدامی زند که پشیمانی بیار آورد.

جواب

صحیح است هرگز امام کورکورانه راهی نرفت و قدمی برنداشت که پشیمان شود، کور کسی است که نقشه حقیقی امام را نمی‌بیند و خودش برای امام در برنامه انجام شده نقشه می‌کشد.

نقشـه امـام مبهـم و درهـم و برهـم نبـود ولی نقشـه‌ای کـه شـما برای امـام می‌کشـید هم مبهم است، و هم به نظر سیاسـتمداران وقت امیدبخش نبود، و هم پشیمانی پیش می‌آورد.

زیرا وقتی به فرض شـما امام پیشـنهادهای سه گانه را که از جمله بیعت با یزید است داد، و از تشـکیل حکومت اسلام که مقصودش بود مأیوس گردید ناچار از این قیام و اقدام پشـیمان گردیده است (العیاذ باللَّه)، و شما هم باید در این فرض و بنابراین زمینه پشیمان شویـد و تـأسف بخوریـد، و بگوییـد کـاش امـام خودداری از بیعت نکرده بـود، و به فکر تشـکیل حکومت نیفتـاده بود، ایکـاش در اسـتانداری مـدینه زیر برق شمشـیر از او بیعت گرفته بودنـد، و اقلًا می‌گویید ایکاش پیشـنهاد او را پذیرفته بودند تا او پیش یزید رفته

بود و با او بیعت کرده بود و این حادثه غم‌انگیز پیش نمی‌آمد.

ولی بنا به آنچه دیگران شهادت امام را به آن تعلیل می‌نمایند، هرگز این سخن را نمی‌توانیم بگوییم. نمی‌توانیم بگوییم کاش امام با یزید بیعت کرده بود کاش تسلیم شده بود، کاش پیشنهاد بیعت داده بود، و پیشنهادش پذیرفته شده بود زیرا این تسلیم و بیعت با مقام امام منافی بود، و امام هیچگاه از کرده خود پشیمان نشد، و ما هم از کار امام و استقامت و مقاومت او ناراحت نیستیم و به آن افتخار می‌کنیم. هر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۶

چند با تشکیل مجالس سوگواری ظلم و ستم بنی‌امیه را محکوم و در مصیباتی که از ناحیه آن اشقیا بر اهل‌بیت وارد شد عزاداری می‌نماییم.

اگر امام پیشنهاد بیعت داده بود و قبول شده بود و نزد یزید رفته و (العیاذ باللّه) از او تقاضای عفو کرده بود اسلام پایمال شده و شریعت، شریعت یزیدی و دین ابوسفیانی می‌شد، و این همه برکات از این امت سلب می‌گشت.

امروز نه کربلائی بود و نه سیدالشهداء، و نه سرور آزادمردان، و نه این مکتب اسلام نگهدار حسینی، نه قصیده فرزدق بود، و نه قصیده دعبل و کمیت، و نه هزارها کتاب و نه این همه احساسات شورانگیز.

اگر این طرحی که شما می‌گویید جداً عمل شده بود امام اگر چه زنده می‌ماند، امام تمام مآثر و مفاخر دودمان اهل بیت را در شام دفن می‌کرد و به مدینه با دست خالی بر می‌گشت.

۷۵. در ص ۱۸۵ می‌نویسد اولین اقدام برای دفاع این بود که بی‌درنگ با خانواده و بستگان نزدیکش الخ.

اینجا ممکن است از این نویسنده پرسش شود خانواده و بستگان نزدیکش را چرا با خود همراه برد، با اینکه خطر برخورد با قوای نظامی حکومت برای بازگشت دادن آنان به مدینه در بین بود، و با اینکه آنها در مدینه راحت بودند و کسی متعرضشان نمی‌شد؟

اگر انَّ اللَّهَ شاءَ انْ یَریهُنَّ سَبایا در کار نبود بچه علت زن و بچه را با خود همراه برد؟

کسیکه هنگام خروج آیه فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّب را تلاوت می‌فرمود چرا زن و بچه را با خود در این خوف و نگرانی و ناراحتی شریک ساخت؟ غیر از امر خدا و تکلیفی که داشت و برنامه‌ای که مکلف به اجراء آن بود چه سببی برای این کار بود؟

۷۶. در ص ۱۸۷ می‌گوید: بنابراین اگر حکومت یزید مزاحم الخ.

می‌گوییم: اوضاع به بررسی و ارزیابی، آن هم برای شخصیتی مثل امام حسین نیاز

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۷

نداشت، و بر هر کس معلوم بود که فراهم شدن نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای که بتواند نیروی حکومت را بکوبد بسیار بعید است، چیزی که بود این بود که امام و دیگر سران و بزرگان در برابر یک محذور بسیار بزرگ شرعی و اخلاقی و عرفی واقع شده بودند که ارتکاب آن محذور برای تمام آنها تا چه رسد امام جایز و شایسته نبود، و آن بیعت و امضاء خلافت یزید بود.

امام از یکسو ملاحظه می‌کرد با یزید نمی‌تواند بیعت کند، و از سوی دیگر می‌دید قدرت نظامی کافی برای درهم شکستن نیروی ضد اسلام حکومت فراهم نمی‌شود، ناچار باید بیعت نکردن و تسلیم نشدن را اختیار کند، و تمام خطرات شدیده و عواقب غم‌انگیز آنرا خریدار شود.

اما اینکه می‌گوید: اگر حکومت یزید تهاجم به امام نمی‌کرد امام چه برنامه‌ای را اجرا می‌نمود؟

جوابش این است: (۱۷) حکومت یزید حکومت تهاجم بود یعنی ماهیت آن ماهیت تهاجمی بود زیرا تهاجم منحصر به بیعت خواستن و انتخاب و رأی گرفتن فرمایشی و دستوری با تهدید و ارعاب نیست.

حکومت یزید به تمام آزادی‌های اسلامی، و حرّیت‌های فکری و فردی و اجتماعی تهاجم داشت، حق مسلّمی را که برای هر کس

در اجتماع اسلام ثابت بود، یعنی حق امر به معروف و نهی از منکر را از همه سلب کرده بود، و همه جا محدودیت و تضییق و ممنوعیت بود، مقربان درگاه و مشاوران او بیگانگان و مسیحی‌ها بودند.

بنابراین فرضاً اگر از امام بیعت نمی‌طلبید، اما از محدود کردن آن حضرت، چنانچه طبع این گونه حکومت‌ها است، دست بردار نبود، بنابراین امام، و هر فرد مسلمان دیگر حق داشت برای دفاع از حقوق خود و عموم مسلمانان و رفع این همه محدودیت‌ها و سلب آزادی‌ها قیام کند، و تهاجم حکومت یزیدی را دفع نماید.

پس اگر قیام امام را در هر شرایطی بررسی کنیم قیام دفاعی می‌شود و اصولًا قیام

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۸

ابتدایی جز برای کسانیکه ریاست و سلطنت باشند مصداق پیدا نمی کند.

بلی شدت تهاجم و نزدیک شدن خطر به حسب ظاهر سبب شد که امام از مدینه به مکه هجرت فرماید.

۷۷. آنچه در ص ۱۸۸ تا ۱۹۱ نگاشته محتاج به نوشتن نبود زیرا معلوم بود که علی الظاهر امام برای دفع خطری که در مدینه به او متوجه شده بود به مکه هجرت فرمود.

استناد نویسنده شهید جاوید به تاریخ ابن اعثم

۷۸. در ص ۱۸۸ و ۱۸۹ به سخنرانی سلیمان بن صرد که مقتل خوارزمی ص ۱۹۳ ج ۱- از تاریخ ابن اعثم روایت کرده استناد جسته است و ابن اعثم که خودش و کتابش از نظر نویسنده شهید جاوید بی‌اعتبار بودند با اعتبار و مورد اعتماد می‌شوند، و نقل مقتل خوارزمی از ابن اعثم این همه سر و صدا پیدا می کند، و از دلیل‌های محکم مرحله اول می‌شود، و کنفرانس مهم و پرمعنای رجال برجسته سیاسی را شرح می‌دهد!

این سخنرانی را مقتل خوارزمی از ابن اعثم گرفته و در ترجمه تاریخ ابن اعثم ص ۳۴۹ هم موجود است، و بنا به حدس‌های نویسنده شهید جاوید مثیرالاحزان نیز آنرا از ابن اعثم گرفته است، ما نه در اعتبار این سخنرانی حرفی داریم، و نه در متن آن، فقط می‌خواهیم از نویسنده شهید جاوید بپرسیم چگونه شد که در موضوع خواب امام، علیه السلام، ابن اعثم و تاریخش را از اعتبار انداختید، و در اینجا با این قاطعیت بدون اینکه بروی مبارک بیاورید که این نقل ابن اعثم است به آن اعتماد می کنید؟ این هم یک نمونه دیگر از تحقیقات عمیقه شما است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۴۹

باز هم استناد به تاریخ ابن اعثم

۷۹. در ص ۱۹۰ به فرمایش امام، علیه السلام، در پاسخ ابن عباس از مقتل خوارزمی ص ۱۹۱ ج ۱ که از ابن اعثم روایت نموده استناد کرده است و برای دومین بار در این دو صفحه (۱۸۹ و ۱۹۰) به اعتبار تاریخ ابن اعثم اعتراف کرده است.

این فرمایش در ترجمه تاریخ ابن اعثم ۳۴۷ موجود است و خوارزمی در ص ۱۹۰ که مقابل چشم نویسنده شهید جاوید بوده است به این عبارت، قال الامام احمد بن اعثم الکوفی نقل کرده است.

مع ذلک این نویسنده پس از هفت سال تحقیق عمیق چشمش را از آن برداشته و به همان نقل از خوارزمی اکتفا کرده و از حدود امانت ادبی و علمی خارج شده است.

این هم یک تحقیق عمیق دیگر!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۰

۲- ۴. دلیل‌های مرحله دوم

اشاره

۸۰. آنچه در ص ۱۹۲ تا ۱۹۳- از دلیل‌های مرحله دوم در قسمت سوء قصد به آن حضرت نگاشته مورد اتفاق تواریخ است، ولی بایـد بگوییم که امام در مدینه هم مورد سوء قصد بود، و طبق نقل یعقوبی ۱۱۳] یزید صریحاً دستور قتل حضرت را داده بود، لذا حضـرت به مکه هجرت کرد وقتی در مکه نیز مورد سوء قصد واقع شد ناچار از مکه هم خارج گردید، و رهسپار عراق شد همان علتی که به ظاهر سبب هجرت به مکه شد سبب خروج از مکه گردید.

بلی اینجـا مسئله پیشـنهاد مردم کوفه و دعوت آنهـا بـا آن زبان‌هـای چرب و نرم و اتمـام حجت‌های بلیغه بر امام و سوگنـدهایی که می‌دادند امام را ناچار به اجابت دعوت آن‌ها کرد، تا معنی

احَسِبَ الناسُ انْ یُتْرَکوا انْ یَقْولُوا آمنّا وَ هُم لایُفْتَنُون و لِیَمیزَ اللَّهُ الخَبیثَ مِنَ الطّیب

ظاهر شود.

و با اینکه اصلًا و ابداً به تاسیس حکومت اسلامی امیدی نبود برای اتمام حجت و بر حسب وظیفه امامت و (مَعْذِرةً الی رَبّکُمْ) مردم را دعوت می‌کرد و نامه می‌نوشت، و خطبه می‌خواند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌فرمود، مانند آنکه پیغمبر، صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم، کفاری ماننـد ابوجهل را دعوت به اسـلام می‌کرد، و خدا نوح و گروهی از انبیا را به دعوت کفاری که می‌دانست ایمان نمی‌آورنـد مـأمور می‌کرد. این سـخنان امـام و نامه‌هـا و خطبه‌هـایی که فرمـود به هیـچ وجه دلیـل بر قصـد تأسـیس حکومت نیست، خصوصاً که از کلمات صریح دیگر آن حضرت نبودن این

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۱

مقصـد در برنـامه قیـام ظـاهر و آشـکار و غیر قابل انکار است علاوه بر تمام اینها این فرمایش امام، علیه السـلام، (مَن خادَعنا فِی اللَّهِ انخَذَ عنالَه)[۱۱۴] سر اجابت دعوت مردم کوفه را آشکار می‌سازد.

باز هم اعتراف به اعتبار تاریخ ابن اعثم

۸۱. نمی‌دانم نویسـنده شـهید جاویـد راستی آنچه را در عـدم اعتبـار تاریـخ ابن اعثم و کتاب لهوف در کتابش نگاشه است فراموش کرده است یا عمـداً خود را به فراموشـی می‌زند، که باز در ص ۱۹۳ به نقـل مقتـل خوارزمی از ابن اعثم و نقل لهوف و مثیر الاخران که مأخـذ آنها نیز بنابر حـدس‌های او در مثل این مورد تاریـخ ابن اعثم است اسـتناد می‌کنـد.[۱۱۵] با چنین نویسـنده‌ای چه می‌توان گفت.

اگر تاریخ ابن اعثم اعتبار ندارد چرا به آن استناد می‌کنی؟ اگر دارد چرا در هر کجا موافق میل جنابعالی نیست آنرا رد می‌نمایی؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۲

۲- ۵. دلیل‌های مرحله سوم

اشاره

۸۲. از ص ۱۹۶ شـروع کرده به دلیل‌های مرحله سوم و قاعـدةً و به حسب وضع حوادثی که جلو آمد باید آغاز مرحله سوم را هنگام رسـیدن خبر شـهادت حضـرت مسـلم وهانی و دیگرگون شدن اوضاع کوفه و بر بادرفتن امید به همکاری آن مردم قرار دهد، یا اگر

در اینجا هم امید را مبدل به یأس نمی‌بیند چون به قول او شورای صحرا تشکیل شد، در منزل زباله که خبر شهادت عبداللَّه بن یقطر رسید و برحسب نقل تواریخ معتبره فرستاده ابن سعد و ابن اشعث نامه آنها و پیام مسلم را رسانید، اگر هر امیدی به تأسیس حکومت و پیروزی نظامی بود از بین رفت و امام هم به همراهان اذن بازگشت داد، و جمع بسیاری از گرد آن حضرت متفرق شدند.

پس بنابراین طرح و مراحل چهارگانه کتاب شهید جاوید باید آغاز مرحله سوم منزل زباله قرار داده شود، ولی چون دیده است اگر موضوع عدم امکان پیروزی نظامی را پیش از برخورد با سپاه حر قرار دهد گرفتار ایراد می‌شود که پس چرا امام برنگشت؟

و چرا عائله خود را به مدینه نفرستاد؟ و اگر در برگشت احتمال برخورد با قوای حاکم مدینه بود اینجا برخورد با سپاه ابن زیاد که جرثومه رذالت و خیانت بود قطعی بود. پس چرا امام که به قول شما پای بیعت نکردن تا سرحد شهادت نایستاده بود از اینجا برنگشت، و خطر قطعی را دفع نفرمود؟ چرا کسیکه در منزل دیگر وقتی با سپاه حر روبرو شد پیشنهاد بازگشت داد از اینجا که مانعی نبود برنگشت؟

چون نویسنده شهید جاوید می‌بیند به این ایرادات پاسخی نمی‌تواند بدهد مرحله سوم را به دلخواه خودش از هنگام برخورد با سپاه حر شروع کرده است و از خیانت به تاریخ پروا ننموده است.

باا ینکه از همین جا، بطلان طرح نویسنده شهید جاوید آشکار می‌شود و حاجتی با اینکه بیشتر با او برویم نداریم از اینجا هم می‌گذریم و به سوی پایان کتاب پیش

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۳

می‌رویم و با فرض اینکه مرحله سوم از هنگام برخورد با سپاه حر شروع شده باشد می‌گوییم.

اینکه می‌گویید هر تکلیفی مشروط به قدرت است و وظیفه تشکیل حکومت چون مقدور نبود خود به خود در مرحله سوم از میان برخواست، صحیح است، ما هم همین را می‌گوییم، نهایت این است که نظر ما این است که از اول این تکلیف مقدور نبود، و شما می‌گویید از مرحله سوم غیر مقدور شد این یک مباحثه‌ای است که با شما داشتیم و مکرر بطلان نظر شما را ثابت کردیم.

اما ادله‌ای که اقامه کرده‌اید دلیل اول و دوم و سوم خلاصه‌اش این است که امام مکرر فرمود! اگر کراهت دارید، مرا آزاد گذارید تا برگردم یا به مأمن خود بروم، و این پیشنهاد صلحجویانه را داد تا از تصادم جلوگیری کند، و نیروهای او به حال ذخیره برای فرصت‌های دیگر باقی بماند.

جواب این است که البته امام باید این پیشنهاد را بدهد، و اگر آنها مانع نمی‌شدند حضرت برمی‌گشت ولی امام می‌دانست و معلوم بود که مانع می‌شوند، و بازگشت آن حضرت صورت وقوع نخواهد یافت.

مطلب از دو گونه بیرون نیست: یا امام نمی‌دانست و احتمال می‌داد پیشنهادش را بپذیرند، یا می‌دانست که پیشنهادش پذیرفته نمی‌شود، و اثرش یک اعلام مظلومیت، و صلح‌طلبی، و اثبات جنایت و شدت آنها است اگر به ملاحظه قرائن متعدده و ادله‌ای که مکرر اقامه کرده‌ایم بر اینکه امام از شهادت خود در این سفر آگاه بود، اگر نگوییم فقط صورت دوم صحیح است لااقل احتمال اول رجحان ندارد و نمی‌توان این سخنان امام را دلیل بر آن گرفت که امام مرحله به مرحله و روز به روز بدون هیچگونه پیش‌بینی قبلی جلو می‌آمده، و برنامه را عوض می‌کرده است.

در حقیقت این یک اظهار مظلومیت فوق العاده است که می‌فرماید: شما مرا دعوت کردید و نامه‌ها نوشتید، و سوگند دادید که بیایم حال اگر بر سر دعوت خود نیستید،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۴

بر می‌گردیم دیگر چرا مرا که میهمان شما هستم محاصره کرده‌اید مخاطب حضرت در این خطابات اهل کوفه هستند. این خطاب به عکس گمان نویسنده نه فقط صلح جویانه نیست بلکه شورانگیز و انقلابی و اتمام حجت است.

امام با این جمله‌ها آن مردم را در برابر وجدان خودشان قرار داده و از خطر موقفی که دارند، و امتحانی که برایشان پیش آمده آگاه می‌سازد، و از آنها می‌خواهد حداقل به کنار روند، و او را به حال خود گذارند، حال از دو قسم خارج نبود: اگر امام را آزاد می‌گذاردند باید ابن زیاد و یزید را ترک کنند، و اگر نه شماتت و سرزنش وجدانی را برای خود بخرند.

این منطق منطق صلح نیست، منطق انقلاب، منطق تهییج، منطق بسیج، افکار علیه حکومت ظلم و بیدادگری، منطق اعلام مظلومیت به آیندگان، منطق اعلام نفاق و قساوت مردم کوفه است.

به هر حال معلوم است که امام در مثل روز عاشورا اگر چه اینگونه خطاب را به اهل کوفه فرموده اما با بیانات شب عاشورا و با سخنان صریحی که فرموده بود، و با دستور اکیدی که از کوفه رسیده بود، امیدی به عوض شدن اوضاع نداشت، که این پیشنهاد، پیشنهاد حقیقی صلح باشد.

امام می‌دانست در مثل روز عاشورا هرگز این پیشنهاد قبول نمی‌شود لذا به طور یقین این بیانات برای اتمام حجت بوده است.

یک تذکر

و اشکالی که راجع به اتمام حجت کرده است (در صفحه ۲۰۰) نیز صحیح نیست زیرا غرض از اتمام حجت این است که: گفته نشود، اگر این پیشنهاد شده بود پذیرفته می‌شد، مثل اتمام حجت خدا بر کفار، که با علم به اینکه ایمان نمی‌آورند، مع ذلک به وسیله انبیا آنها را هدایت و دعوت می‌نماید. اینجا دیگر این مطرح

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۵

نیست که اگر آنها می‌پذیرفتند حجت بر آنها تمام نمی‌شد زیرا بر چنان مردم اتمام حجت معنی ندارد، اتمام حجت به کسانی می‌شود که در طریق عناد و لجاج مصرّ هستند.

و اما اینکه می‌گویید اگر از روی واقعیت می‌فرمود پس توجیه معنی ندارد.

جواب این است که فرمایش امام از روی واقعیت بود، یعنی می‌فرمود اگر مرا آزاد بگذارید بر می‌گردیم، این صدق و حقیقت بود، اما صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست، پس باصدق و واقعیت این قضیه می‌دانست که او را آزاد نمی‌گذارند، و بر نخواهد گشت وانگهی در مورد اتمام حجت‌های انبیا و خداوند متعال هر جوابی از این ایراد می‌دهید در اینجا هم همان جواب داده می‌شود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۶

۲- ۶. خلاصه آنچه گذشت

۸۳. در ص ۲۰۰ زیر این عنوان آنچه را نوشته خلاصه می‌کند.

پاسخ: خلاصه انتقادات مطالبی که ما در جواب گفتیم این است که: از آغاز کار خطر بیعت نکردن با یزید معلوم بود و خودداری شخصیتی مانند امام با تمام صلاحیت و لیاقتی که برای رهبری و زمامداری مسلمین داشت برای یزید قابل تحمل نبود، لذا از ابتداء به گفته یعقوبی دستور قتل امام را صادر کرد، و در مکه نیز کسانی را محرمانه گماشت تا امام را به قتل برسانند، حضرت از مکه رهسپار عراق شد.

تهاجم به این معنی در همه مراحل بود که حکومت تصمیم داشت به هر شکل باشد خیال خود را از جانب امام راحت کند، و اولتیماتوم بیعت هم شاید بهانه جویی برای قتل بود، چون می‌دانست امام بیعت نخواهد کرد، و اگر به فرض محال امام بیعت می‌کرد باز از دست بنی‌امیه راحت نمی‌شد، و چون نمی‌توانست در ردیف همکاران و نیایشگران و تصویب کنندگان اعمال و کردار آنها و

دار و دسته دستگاهشان قرار بگیرد، سرانجام شهید می‌شد، و در هیچ یک از مراحل ۱ و ۲ و ۳ شرایط مساعد با تشکیل حکومت نیرومندی که بتواند حکومت یزید را که سراسر جهان اسلام را زیر چکمه ظلم و ستم عمال خونخوار و جلاد خود قرار داده بود ساقط کند نبود.

و اگر چه سخنان، و نصایح امام دعوت به صلح، و ترک جنگ بود اما پیشنهادی نبود که امیدواری به قول آن باشد و غیر از ساختن مستند بر ظلم و طغیان بی‌اندازه بنی‌امیه و مردم کوفه، و قطع عذر، و اظهار مظلومیت اثری نداشت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۷

۲- ۷. جنگ اضطراری

۸۴. راجع به جنگ اضطراری در ص ۲۰۱ عرض می‌کنیم:

بدیهی است جنگ امام اضطراری بود بلکه جنگ به معنی حقیقی نبوده و دفاع بوده است، و با اتمام حجت‌هایی که از طرف امام شد معلوم گشت: سپاه کوفه، و سربازان حکومت، جنگجو، و خون آشام و کینه توز، و بی‌بهره از عوالم انسانیت می‌باشند، و قتل و اسارت اهل بیت پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، را خواهانند، و راستی تصور این منظره که اگر امام در برابر این مصیباتی که به او هجوم آورد و هر یک برای آنکه قهرمانان بزرگ شجاعت و فضیلت را از پا در آورد کافی بود، از پا درآمده و تسلیم شده بود، و او را به کوفه یا به شام برده بودند، و با ابن زیاد یا یزید به حال تسلیم روبرو شده بود، وحشتناک، و به مراتب از مصیباتی که در کربلا وارد شد جانگدازتر بود.

درود بر امام که شرافت و حیثیت خاندان رسالت، و آبروی جدش پیغمبر، و مادرش فاطمه، و پدرش علی، و دودمان بنی‌هاشم، و کرامت و عزت نفس خود را حفظ کرد، و فرمود:

الا وَ انَّ الدَّعِیَّ ابنَ الدَّعِیّ، قَدْرَ کَزَبَینَ اثْنَتَینِ: بَینِ السّلَّةِ و الذّلَـة، وَ هَیهاتَ مَنّا الذِلة، یابَی اللَّهُ ذلکَ لَنا وَ رَسُولُه وَ المُؤمِنُونَ وَ حُجُو رُطابَتْ وَ طَهُرَتْ و انُوفٌ حَمیّةٌ وَ نُفُوسٌ ابِیَّةٌ مِنْ انْ تُؤثِرَ طاعِهُ اللِئام علی مَصارِعِ الکِرام.

رُوحِی وَ ارواحُ العالمین لَکَ الفِداء یاا باعبداللَّهِ وَ بابِی انتَ وَ امّی یابنَ رَسُولِ اللَّه.

یقیناً اگر امام تسلیم شده بود، پس از یک سلسله اهانت‌هایی که از داغ جوانان سخت‌تر بود، سرانجام شهید می‌شد، و امام بهتر از هر کس بنی‌امیه و یزید را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۸

می‌شناخت که عهد و وفاء و انسانیت، و شرف و احترام از مقام نبوت در قاموس آنها وجود ندارد.

و اما اینکه نویسنده شهید جاوید نوشته است سرانجام مقاومت در مرحله چهارم یکی از دو چیز بود موفقیت، یا شهادت با افتخار.

باید گفت شهادت هم برای امام موفقیت محسوب می‌شد و احتمال پیروزی نظامی به غیر از طریق معجزه اصلًا در بین نبود، و امام، علیه السلام، هم به احتمال پیروزی جنگ نکرد، اینجا جنگ فقط جنبه دفاعی داشت نهایت این است که، نویسنده چون از این حرف که امام قصد تأسیس حکومت داشت خیلی خوشش آمده است، اصرار دارد که اقدامات امام را مردّدانه و پیش‌بینی نشده وانمود کند، و بگوید، که تا روز عاشورا هم فکر تشکیل حکومت اسلامی خاطر امام را به خود مشغول داشته بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۵۹

۲- ۸. در راه صلح!

۸۵. در ص ۲۰۲- بنام پاسخ از یک سؤال شروع به زمینه چینی برای الصاق یک تهمت به کرامت و قدس قیام امام نموده است.

سئوال که در ذهن هیچ روشنفکری نیامده این است که، چرا آنگاه که دیگر پیروزی نظامی میسر نبود امام اقدام به صلح نکرد و پیشنهاد نداد تا در یک محیط آرام مذاکرات صلح شروع شود؟

سپس از این سئوال پاسخ می‌دهد، که در مدینه رابطه امام با حکومت قطع بود. و در مکه پیروزی نظامی امکان‌پذیر بود، و پس از برخورد با سپاه حرّ مکرر امام پیشنهاد صلح و سازش داد.

اما جواب از اصل سئوال این است که پیشنهاد صلح با حکومت یزید در وضعی که امام داشت و نسبت قوای طرفین به یکدیگر که از یک به صد هم کمتر بود، خصوص پس از برخورد با سپاه حرّ که امام تحت نظر مستقیم مأمورین حکومت واقع و تقریباً دستگیر شده بود پیشنهاد تسلیم و تقاضای عفو و موافقت با حکومت یزید بود که منافی با شأن امام و مصالح مسلمین بود، و حتی نویسنده نیز چون نمی‌توانسته است آشکارا و بی‌پرده این لفظ را بگوید از آن تعبیر به صلح کرده است و پیشنهاد مراجعت که مکرر از آن حضرت صادر شد پیشنهاد صلح با حکومت نبود، پیشنهاد به مردم کوفه بود، که اگر از دعوت خود پشیمان هستند بگذارند امام مراجعت کند، این اتمام حجت و پیشنهاد هر چه بود متوجه به مردمی بود که او را دعوت کرده بودند و گرنه با حکومتی که امام علیه آن قیام کرده این پیشنهاد سازش نیست، که بگذارید من از این نقطه به نقطه دیگر بروم و با این ترتیب صلحی بین امام و حکومت برقرار نمی‌شد.

و اما جواب. از پاسخ نویسنده شهید جاوید:

اولا پیروزی امام از آغاز عادةً میسر نبود، و اگر امام می‌خواست سازش نماید باید

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۰

پیش از اینکه مساعد نبودن اوضاع و احوال علنی گردد در همان مجلس ولید در استانداری مدینه بیعت را بپذیرد و دستگاه را از خود مطمئن سازد.

ثانیاً وقتی رابطه قطع شد باز هم پیشنهاد صلح امکان‌پذیر است و اگر امام پیش از برخورد با سپاه حر به مدینه یا مکه برمی‌گشت در آنجا ممکن بود با وساطت و میانجیگری شخصیت‌هایی مانند ابن عباس و ابن عمر صورت صلحی که به نظرما آن هم تسلیم بود فراهم شود ولی امام برنگشت و رهسپار کربلا شد.

ثالثاً چنانچه گفتیم، پیشنهاد امام، پیشنهاد صلح نبود، زیرا پیشنهاد صلح واقعی از کسیکه بدون نیرو و قوه مادی در دست دشمن مصحور شده و هر آن بخواهد او و کسانش را قتل عام می‌نماید مسخره می‌شود.

لذا امام پیشنهاد صلح نکرد چون زمینه‌ای برای آن نبود، و پیشنهادی هم که داد پیشنهاد صلح با حکومت نبود، بلکه دعوت و اتمام حجتی به مردم کوفه بود که سوء باطن و دنیاپرستی و بی‌وفایی آنها را آشکارتر ساخت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۱

۲– ۹. مذاکرات مقدماتی صلح!

۸۶. راجع به مذاکرات (به قول نویسنده) مقدماتی صلح توضیح می‌دهیم:

۱. چون نویسنده راضی نمی‌شود این حرف را در هیچ کجا رها کند که امام طالب حکومت بود در اینجا هم که مذاکرات صلح را عنوان کرده و قبول دارد که دیگر پیروزی نظامی امام میسر نبود باز سخن از جنگ و گرفتن حکومت به میان آورده و می‌گوید امام در مذاکرات محرمانه خود برای صلح با عمر سعد که نماینده حکومت و فرمان استانداری ری را در بغل داشت درخواست همکاری برای برانداختن حکومت کرد در حالکیه به نظر ما در موقع طرح مذاکرات صلح این درخواست ناراحت کننده، و ذهن طرف را به اینکه پیشنهاد دهنده حقیقةً طالب صلح باشد مشوب می‌سازد، پس یا مذاکرات را مذاکره صلح نگویید و مذاکره موعظه و ارشاد و

اتمام حجت و دعوت به حق بدانید و یا اگر مذاکرات صلح می گویید به این شکل نقش آنرا نکشید.

۲. آنچه از اوضاع و جریان‌های طی راه کربلا معلوم می‌شود امام در دعوت به حق، و اتمام حجت که یکی از شئون بزرگ انبیا و اولیا است کوتاهی نداشته و حتی از دعوت یک نفر نیز چشم‌پوشی نکرد، و دعوت زهیر برای همین منظور بود، و عبیداللّٰه الحرّ جعفی را پس از آنکه دعوتش را نپذیرفت، شخصاً به همین ملاحظه به دیدارش رفت، با حر و عمر سعد و سپاه کوفه نیز همین روش را داشت، و توبه حرّ را با اینکه ملحق شدن او به امام در پیروزی نظامی حضرت ثمری نداشت چون هدایت شده بود قبول فرمود.

امام همان شخصیتی که به دیدار عبیداله حرّ رفت هیچ مانعی نمی‌بیند با ابن سعد نیز ملاقات‌هایی بنماید و اتمام حجت کند که او را هدایت کند که به حق بپیوندد، و یا لااقل مثل عبیداللّٰه حر کنار برود.

۳. به نظر می‌رسد که ملحق شدن و سعد اگر واقع می‌شد مثل ملحق شدن حرّ سبب

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۲

الحاق اردو نمی‌شد، زیرا سران لشگر از او اطاعت نمی کردند و سپاه سپاهی بود که از جانب عبیداله زیاد به کربلا اعزام شده بود، فرضاً عمر سعد کنار می‌رفت دیگران داوطلبانه پیش می‌آمدند، و چنانچه روش ستمگران و همکارانشان است، کار او را عهده‌دار می‌شدند، و بیشتر خوش رقصی می کردند، و در کتب مقاتل ندیده‌ام که امام به عمر سعد فرموه باشد، تو با لشگرت به من ملحق شو تا با هم برویم کوفه ابن زیاد را از بین برداریم، و یزید را ساقط کنیم، زیرا امام می‌دانست او جواب می‌دهد این سپاه تحت فرمان ابن زیاد هستند و تصرف کوفه و سقوط حکومت یزید فعلًا امکان‌پذیر نیست.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۳

۲- ۱۰. دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده

اشاره

۸۷. راجع به پیشنهادهایی که به امام نسبت داده شده است، شخصی مطلع و آگاهی مانند عقبهٔ بن سمعان جداً و با سوگند آنرا تکذیب می کند، و نویسنده با آب و تاب تمام آنرا از ص ۲۰۴ به بعد تأیید کرده و پیشنهاد صلح می‌شمارد؛ نیرنگ عجیبی بکار برده شده است.

زیرا چون می‌دانسته است که در محیط شیعه، و دیگران از آشنایان به روح تزلزل ناپذیر، و تصمیم قاطع، و اهداف و اخلاق امام سبب نگرانی و ناراحتی و توهین به مقام امام، علیه السلام، شمرده می‌شود، و نمی‌توانند این موضوع را باور کنند که حسین شجاعت و حمیّت و فضیلت و مردانگی به چنین ذلت و ننگی العیاذ باللّٰه تن در دهد که پس از انتشار خبر قیامش بوسیله حجاج و دیگران در عالم اسلام، و پس از آن همه خبرهایی که از شهادت خود می‌داد، و پس از آنکه پیشنهاد بزرگان را در ترک سفر عراق نپذیرفت، و به آنان خبر داد مأموریتی را که داد باید انجام داد[۱۱۶] اکنون پیشنهاد تسلیم شدن بنماید، و التماس کند اجازه دهند خودش به نزد یزید برود و او را از خود راضی سازد و با او بیعت کند!!

بدیهی است اگر این پیشنهادها قابل طرح بود، و کتابش را در انظار عموم از درجه اعتبار ساقط نمی کرد، لازم بود عین آنرا در کتاب درج نماید تا خوانندگان سخن او را بهتر تصدیق کنند، نه اینکه فقط اشاره‌ای بنماید و بگذرد، ولی چون می‌دانسته است، درج آن سبب می‌شود: که سیل اعتراض بیش از اینها به سوی او متوجه شود، و همه بر فساد نظر او آگاه شوند، و کتابش بیش از آنچه منفور شده است مورد تنفر شود، با این همه شرح و بسطی که در اطراف این سه پیشنهاد داده از درج عین

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۴

آن خودداری کرده تـا با این کیفیت هم نظر باطل خود را در اذهان وارد سازد، و هم مشت خود را باز نکنـد[۱۱۷] این هم یک نوع بررسی و تحقیق است.

برای اینکه خوانندگان ارجمند بدانند این نویسنده در این فصل چه هدفی دارد و از روی این اشـتباه پرده برداشـته شود نخست متن سه پیشـنهاد را از تاریخ طبری با کلام عقبهٔ بن سـمعان نقل می‌کنیم و سپس مؤیدات گفته عقبهٔ بن سمعان را ذکر می‌نماییم و آنگاه به سخنان نویسنده پاسخ می‌دهیم.

طبری در تاریخ (ج ۵ ص ۴۱۳ طبع دارالمعـارف و در ص ۳۱۴ ج ۷ طبع انتشـارات جهان) از ابی مخنف روایت کرده است که امام فرمود: سه پیشنهاد را از من بپذیرید:

یا اینکه بر می‌گردم به سوی مکانی که از آنجا آمده‌ام.

یا دستم را در دست یزید می‌گذارم تا او در آنچه میان من و او روی داده رأی دهد «حاشا و کلا که این کلام از امام باشد».

یا اینکه مرا به سوی هر مرزی از مرزهای مسـلمین می‌خواهیـد بفرستیـد (تبعید کنید) تا یک نفر از آنان باشم، و آنچه برای آنها و بر آنها است برای من و بر من باشد[۱۱۸] (حاشا و کلا ...).

سپس در ص ۴۱۳ و ۴۱۴- از ابی مخنف روایت کرده است که گفت عبـدالرحمن ابن جندب از عقبهٔ بی سـمعان برایم نقل کرد که گفت:

مصاحب امام حسـین، علیه السـلام، بودم از مدینه با آن حضرت بیرون شدم تا مکه و از مکه تا عراق و از او جدا نشدم تا وقتی شهید شد هیچ فرمایشی در مدینه و در مکه،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۵

و در راه، و در عراق و در لشگر تا روز شهادتش نفرمود مگر آنکه آنرا شنیدم.

به خـدا سوگنـد آنچه را مردم می‌گوینـد و گمـان می‌کننـد از اینکه دسـتش را در دست یزیـد گـذارد یا او را به یکی از سـرحدات مسلمانان بفرستند نفرمود و نپذیرفت غیر از این که فرمود: مرا بگذارید در این زمین پهناور بروم تا ببینم امر مردم چگونه می‌گردد.

این پیشـنهادها یعنی پیشـنهاد اول و دوم که صریحاً مورد تکذیب عقبهٔ بن سمعان واقع شده چیزی غیر از پیشنهاد تسلیم و درخواست عفو (العیاذ باللّه) نیست:

مؤیدات نقل ابن سمعان.

۱- با مراجعه به سـخنان امام و شدت و تصمیم آن حضرت برخورداری از بیعت به یزید، و مخالفت از زمان معاویه تا حال این معنی موافق عقـل، و منـاسب شأن امام نیست که اکنون ذلیلانه راه شام پیش بگیرد و بلکه مأموران حکومتی او را تحت نظر بگیرنـد و مثل اسیران به دمشق ببرند تا یزید او را بار دهد و بپذیرد، و بیعت آن حضرت را قبول کند، و از سر تقصیرش (العیاذ باللّه) بگذرد.

یَابَی اللّهُ ذلکَ لنا وَ رَسولُهُ وَ المؤمِنون

این منطق امام بوده است و این صـدا و فریاد پر از غیرت و حمیت از او تا حال در دنیا بلنـد است، و احتمال اینکه چنین پیشـنهادی را داده باشد باطل می‌سازد.

نویسـنده شهید جاوید شاید تحت تأثیر تبلیغاتی حکومت‌ها و قلم‌های مزدور آنان که به عنوان لزوم حفظ نظم و برقرار ماندن صلح و امنیت و پرهیز از خـونریزی هر قیـامی را علیه حکومت‌هـای جنایتکـار محکـوم می‌سازنـد برای اینکه سـاده لوحـانی را که فریب این تبلیغات را می‌خورند خوشـحال و خوشنود سازد، امنیتی را که زیر پرچم حکومت یزید فراهم شده محترم می‌شمارد، و دفاع از نفس را بر امام اگر چه به قیمت ذلت و ننگ بیعت یزید و تقاضای این شکل تسلیم باشد واجب می‌داند؛ و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۶

امام را در این افقی که دون شأن او است قرار می‌دهد!

پس معنای

(لا اری الموتَ الّا سعادَةً، و لَا الحیاةَ مَعَ الظالِمینَ الّا بَرَماً)

چیست؟

۲. پیشنهاد دوم نیز با پیشنهاد اول تفاوتی ندارد و تقاضای تسلیم است و معلوم است که چنین پیشنهادی از طرف امام داده نشده است که خود را در اختیار پسر مرجانه قرار بدهد تا به هر سرحدی بخواهد او را تبعید کند.

۳. این دو پیشنهاد با پیشنهاد تسلیم بابن زیاد که به اتفاق امام آنرا نپذیرفت عملًا زیاد فرقی پیدا نمی‌کرد.

زیرا قهراً وقتی بنا به رفتن آن حضرت به شام یا به یکی از مرزها می‌شد تحت نظر مامورین ابن زیاد قرار می‌گرفت و خود به خود تسلیم به او می‌گردید، و می‌توانستند او را به هر کجا بخواهند حتی نزد ابن زیاد ببرند و هر اهانتی بخواهند بنمایند.

چگونه می‌شود که این معانی بر امام پوشیده بماند؟ و چطور ممکن است امام به قول آنها اعتماد نماید؟ و کدام قشون و لشگر تحت نظر امام بود که اطمینان داشته باشد او را به شام خواهند برد و به جای دیگر نمی‌فرستند؟

در این پیشنهاد هم تسلیم هم بیعت و هم همه گونه اهانتی پیش‌بینی می‌شد، به علاوه چنانچه گفتیم تسلیم به یزید عملًا با تسلیم به ابن زیاد فرقی نداشت و مخاطراتی که در تسلیم به ابن زیاد بود در تسلیم به یزید نیز بود.

پس بگویید اگر امام به قول شما صلح جویی را پیشه کرده و برای خاطر این صلح موهوم (العیاذ باللَّه) تن به زیر بار تسلیم به یزید داده بود، چرا به ابن زیاد تسلیم نشد، و آن مصیبات جانکاه را از خود و اهل بیتش دفع ننمود، تا افراد بی‌اطلاع و کم معرفت او را بیشتر صلح‌جو بخوانند؟

پس معلوم شد که باید روایت معقول و منطقی و معتبر طبری و جز ری را از عقبهٔ بن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۷

سمعان که حاضر آن حوادث و وقایع بوده و با شخص امام و برادران و فرزندان و اصحابش متصل در تماس بوده روی چشم بگذاریم و عین حقیقت بدانیم، و اگر این دو پیشنهاد توهین به شأن امام و مقام رفیع آن حضرت نبود ممکن بود احتمال بدهیم که به صورت اتمام حجت نه جدّی و واقعی از آن حضرت صادر شده باشد، ولی روحیه امام و ابایی که از ذلت و زبونی داشت و شدتی که در اعلام بطلان حکومت یزید و امتناع از کنار آمدن با آن دستگاه داشت مانع از این بوده است که حتی به صورت اتمام حجت چنین پیشنهادی را (که متضمن جواز بیعت مثل آن حضرت به یزید است) بدهد حاشا و کلا.

گزارش غلام بی‌اطلاع!

۸۸. چون نویسنده دیده است عقبهٔ بن سمعان این دو پیشنهاد اهانت‌آمیز را صریحاً با اطلاعات وسیعی که داشته رد کرده است، و هیچ یک از تاریخ نگاران هم بر این رد او حاشیه ننگاشته، بلکه همه، از ابومخنف گرفته تا طبری و ابن اثیر با نقل این تکذیب صریح از عقبهٔ بن سمعان ضمناً نقل پیشنهادها را تأیید نکرده و بلکه رد کرده‌اند، خودش زیر عنوان (گزارش غلام بی‌اطلاع) از ص ۲۰۶- در مقام اقامه دلیل بر رد عقبهٔ بن سمعان برآمده است و پس از یک هزار و سیصد و سی سال کسی را که در تمام وقایع قیام امام حاضر بوده بی‌اطلاع شمرده و خودش را مطلع قلمداد می‌کند.

اما ادله‌ای که اقامه کرده است پس از اینکه سخنان عقبهٔ بن سمعان را مختصر کرده و آن تأکیدات بلیغه و سوگند و دو پیشنهادی را که عقبه ردّ کرده برای اینکه خواننده بی‌اطلاع متوجه نشده اسقاط کرده به این شرح است.

۱. گفتار عقبهٔ بن سمعان با سخنرانی جناب حر مخالفت دارد، که از آن معلوم می‌شود، امام چند پیشنهاد داشته است نه یک پیشنهاد، و بدون تردید حرّ که از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۸

فرماندهان سپاه ابن سعد بود از عبهٔ بن سمعان که فرمان‌بر بوده، اطلاعاتش از مذاکرات محرمانه بیشتر است.

جواب

اولا این جمله در ضمن خطبه حرّ در بعض کتب معتبره مقاتل مثل ارشاد نیست.

ثانیاً این مذاکرات اگر محرمانه بوده، و فرضاً حر از آن بااطلاع بوده دیگران و سپاهیان عمر سعد از آن چگونه اطلاع داشته‌اند زیرا این جمله الا تقبلون من الحسین که خطاب به لشگر کوفه است صریح است بر اینکه همه از این پیشنهادها اطلاع داشته‌اند، و چگونه می‌شود که لشگر همه از موضوعی اطلاع پیدا کنند، و عقبهٔ بن سمعان از آن خبر نداشته باشد؟

ثالثاً اینگونه مذاکرات محرمانه تا پیش از تعیین نتیجه معمولًا پنهان نگاه داشته می‌شود ولی پس از رسیدن به نتیجه یا شکست مذاکرات افشا می‌شود، و مثل عقبهٔ بن سمعان از آن اطلاع پیدا می‌کند پس تکذیب این موضوع که در السنه و افواه منتشر بوده، پس از سالها از جانب چنان شخصی که در خدمت امام بوده است، در نهایت اعتبار است.

رابعاً عقبهٔ بن سمعان اگر چه غلام بوده اطلاعاتش از جریان امور بیش از حر بوده است، به جهت آن که غلامها نوعاً محرم اسرار و مورد اعتماد بوده‌اند، و در فاصله شکست مذاکرات فی‌مابین تا روز عاشورا یقیناً به حسب عرف و عادت در مثل چنین موضوع نگران کننده‌ای او و دیگران از زن و مرد از مذاکرات اطلاع پیدا کرده‌اند.

خامساً همانطور که نوشته است حر تا روز عاشورا از فرماندهان سپاه ابن سعد بوده، و آنچه اطلاع داشت از منابع حکومتی بود، و معلوم است که طبعاً وقتی عمر سعد نامه به ابن زیاد نوشت، و نامه او در کوفه مطرح شد و بین دستگاه‌های حکومتی شهرت پیدا کرد، دروغ مجعول عمر سعد را باور کردند، و به طور تحقیق اگر مراد حرّ

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۶۹

از کلامش این سه پیشنهاد بوده مدرکش همان مکتوب عمر سعد به ابن زیاد بوده است و از امام این موضوع را نگرفته است، زیرا روز عاشورا پس از ملحق شدنش به امام فرصت این گونه کسب اطلاعات از آن حضرت نبوده است، پس این سخن حر را اگر قبول کنیم اشاره به پیشنهادهای سه گانه است، منشأش همان نامه عمر سعد و لشگر او بوده است.

سادساً محمد بن ابیطالب به نقل نفس المهموم ص ۱۱۴ روایت می‌کند که عمر سعد نامه‌ای را که ابن زیاد راجع به گرفتن بیعت از امام برای یزید به او نوشته بود به حضرت نشان نداد زیرا می‌دانست امام ابداً با یزید بیعت نخواهد کرد.

سابعاً جمله‌ای در خطبه حر هست که از آن استفاده می‌شود پیشنهادهای امام اگر متعدد بوده است از درخواست عدم مزاحمت، و ترک تعرض بیرون نبوده است، و سخن از تسلیم یا رفتن نزد یزید یا تبعید به مرزها در میان نیامده است، و آن جمله این است که به لشگر خطاب می‌کند.

فَمَنَعْتُمُوهُ التّوَجه فِی بِلادِ اللَّهِ العَرِیضَهِٔ حَتّی یَأمَنَ وَ یَأمَنَ اهلُ بَیتِهِ

بدیهی است اگر بیش از درخواست عدم مزاحمت و آزادی درخواست دیگر فرموده بود، و قبول نکرده بودند حر در اینجا تذکر می‌داد.

پس ممکن است با این قرائن بگوییم اصلًا این پیشنهادهایی که حر به آن اشاره کرده چیزهای دیگر بوده است مانند ۱- بازگشت به حجاز ۲- رفتن به یکی از مرزها به اختیار خود نه با اعزام و تبعید عمال حکومت ۳- رفتن در بلاد عریضه مانند یمن.

دلیل دوم- نویسنده بر ردّ گفتار عقبهٔ بن سمعان، گفته آن عده سی نفری است که به امام ملحق شدند، و می گفتند:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۰

یَعرِضُ عَلَیکُم ابنَ بِنتِ رَسُولِ اللَّهِ ثَلثَ خِصال الخ.

جواب

ممکن است این سه خصلت غیر از ان سه پیشنهادی باشد که منظور شما است، و عقبهٔ بن سمعان آنرا رد کرده است، و فرضاً هم اشاره به این سه پیشنهاد باشد منشأش همان نامه عمر سعد و شایعاتی است که بین لشگر بوده است.

و دلیل سوم گفتار ابراهیم بن مالک اشتر است در هنگامی که قشون خود را برای جنگ با ابن زیاد تحریص می‌کرد.

جوابش این است که ابراهیم آنچه گفته بر اساس همان گفته‌ها و شایعاتی بود که عقبهٔ بن سمعان همه را رد کرد، و امثال ابراهیم اطلاعاتشان در این موضوع از همین شایعات بوده و گرنه از طریق امام و اهل بیت اطلاع مثبتی به ما داده نشده است. به علاوه بعید نمی‌دانم که ابراهیم در این موقع این کلمات را به قصد تهییج و تحریک احساسات علیه ابن زیاد گفته باشد بدون اینکه صحت و سقم آنرا بررسی کرده باشد.

به هر صورت مسلم است که تکذیب صریح و مؤکد این شایعات از طرف عقبهٔ بن سمعان که یقیناً در تمام این جریان‌ها حضور داشته، و غلام و محرم اسرار بوده، و مأخذ اطلاعاتش دیدن و شنیدن خودش بوده، و علاوه با تمام اصحاب و یاران و کوچک و بزرگ اهل بیت دائماً در تماس بود، در نهایت اعتبار و حجت است، و بر نقل‌های مجمل و مبنی بر حدس و شایعات ترجیح دارد، و فرضاً حین اینجام مذاکرات چون به قول شما سرّی و محرمانه بوده از آن اطلاع پیدا نکرده باشد، پس از شکست مذاکرات عموم اصحاب و یاران امام اطلاع پیدا کرده، و داعی بر اطلاع دادن به آنان و افشاء موضوع هم بوده است، و عقبهٔ بن سمعان نیز از جریان مذاکرات هر چه بوده اطلاع یافته است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۱

۲- ۱۱. ثمرات صلح و تسلیم، و دلایل پیشنهاد نشدن آن از جانب امام

۸۹. در ص ۲۰۸- از ثمرات این صلح فرضی یا تقاضای عفو و تسلیم چهار ماده نوشته است که چون نیازی به ردّ آن نیست فقط زیان‌های آن را اگر فرضاً واقع می‌شد با نظر عمیق و دقت بررسی می‌نماییم.

۱. اگر صلح به این وضع زننده و موهنی که نویسنده شهید جاوید نگاشته پیش می‌آمد امام آن ذخیره بزرگ الهی، و رئیس خانواده رسالت با یک اهانت‌های فوق العاده، و تحقیرهای امثال ابن زیاد و یزید و جسارت‌های آنان که برای روح بزرگ و شرافتمندی مثل روح امام قابل تحمل نبود، چنانچه نایب او مسلم هم نتوانست تحمل کند روبرو می‌شد، و چه نزد یزید می‌رفت یا پیش ابن زیاد یا هر کجای دیگر یک نفر حقیر و آزاد شده و مورد عفو حکومت یزید و ابن زیاد معرفی می‌شد، و معلوم است برخورد عمال و کارمندان حکومت با چنین شخصی چگونه اهانت‌آمیز می‌شود، دیگر زمینه اینکه بتواند ملت اسلام را رهبری کند به کلی از میان می‌رفت، و از موقعیت و محبوبیت و مقام اجتماعی بی‌نظیری که داشت ساقط می‌شد.

۲. این مطلب مسلم است که زندگی امام با این تسلیم حقیرانه که شما آنرا صلح می‌نامید، از دو قسم خارج نبود: اگر فرضاً متعرض او نمی‌شدند و از امام اطمینان پیدا می‌کردند که (العیاذ باللَّه) مانند جیره خواران دستگاهی نشده این زندگی، پر از ننگ و مذلت برای آن حضرت و برای خاندان رسالت بود، و یزید افتخار می‌کرد که اگر پیغمبر آباء و اجداد و قبیله ما را مورد عفو قرار داد و آزاد کرد ما هم همینکار را کردیم و حسین آزاد شده ما است، و به هر اندازه که امام به دستگاه نزدیک می‌شد از خدا و مردم (العیاذ باللَّه) دور می‌گشت، و معلوم است چنین وضعی برای امام تحملش شرعاً و عقلًا ممکن نبود، و صلحی که این نتیجه را داشته باشد هرگز مورد

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۲

درخواست امام نخواهد شد.

و اگر متعرض او می‌شدنـد، او را تحت نظر می‌گرفتنـد، و به کوفه می‌بردنـد یا به شام روانه می‌کردنـد، و به آن حضـرت جسارت و بی‌ادبی می‌نمودنـد، و یقیناً هم اینکارها را می‌کردند و چون اهانت‌ها و جسارت‌هایشان از جانب امام بی‌جواب نمی‌ماند سـرانجام او را شهید می‌کردند و پس از تسلیم و قبول بیعت کشته شدنش انعکاس فوق العاده‌ای در قلوب نمی‌کرد.

پس در هر دو صورت امـام از این صـلح ضـرر می‌کرد، و اسـلام و مسـلمانان نیز چون شـرافت و شخصـیت معنوی امام لااقل در نظر مردم بی‌ارزش می‌شد از این صلح زیان می‌بردند، و پیش‌بینی امام که فرمود (وَ لا الحَیاةَ مَعَ الظالِمینَ الّا بَرَماً) صادق می‌شد.

۳. نیروهایی که نویسـنده برای امام در صورت این صـلح موهوم فرض می‌کنـد، وقتی می‌دیدنـد رهبرشان آنگونه موهون و سـبک و خفیف شده روحیه خود را می‌باختند، و اصولًا مسئله رهبری امام از بین می‌رفت و از طرح ساقط می‌شد، و شخص جدید، و تازه کار و لااقل امتحان نداده‌ای باید روی کار بیاید و اگر امام تسلیم شده بود و به قبول شما این صلح را کرده بود زمینه‌ای برای قیام توابین، و ابن زبیر، و عبداللّه بن غسیل هم باقی نمی‌ماند و افکار گمراه شده هر قیام را محکوم می‌ساخت.

انعکـاس شـهادت امـام بـود که روح فـداکاری، و جانبـازی، و اسـتقامت را در مردم ایجـاد کرد، که مصـعب بن زبیر به سـکینه بنت الحسین گفت:

لم یبق ابوک لابن حرة عذراً.

۴. به عکس آن که شـما می‌گوییـد: می‌توانست دور از چشم رقیب نیروهای خود را متشکل‌تر سازد. در زمان سازش دسـتش بسـته می‌شد، و نمی‌توانست به فعالیت‌های

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۳

سیاسـی بپردازد، اولًا عیون و کارآگاهان حکومت مراقب امام بودند، و ثانیاً با این صـلح و تسـلیم کذایی شخصـیت او از ارزش و از آنکه مطمـح آمال و مرکز تحقق آرزوی آزادیخواهان مسـلمان باشـد می‌افتاد، و ثالثاً اینکار دون شأن امام، و غـدر و خیانت بود که پیمان صـلح به بندد و در نهان برخلاف آن رفتار کند. مگر امام (العیاذ باللّه) مثل معاویه بود که غدّارانه و خائنانه تمام شـروط صلح را پایمال کرد.

۵. این صـلح زمینه قیـام را بعـد از مرگ یزیـد هم برای امام از بین می‌برد، و طبعاً افکار متوجه شخصـیت دیگر می‌شـد. این صـلح به قدری شخصـیت امام را می‌شـکست که به هیچ وجه امام نمی‌توانست از نو پرچم رهبری اسـلامی را به اهتزاز درآورد و با این سابقه مردم از او مأیوس می‌شدند، و چه بسا که می‌گفتند اگر ایستادگی کرده بود مردم بدورش جمع می‌شدند، و کوفه انقلاب می‌شد، و ابن زیاد ساقط می‌گشت، و تعجب است که در اینجا با اینکه نویسـنده می‌گوید مرگ یزید پیش‌بینی نمی‌شد از اثر قهری آن سـخن به میـان آورده است و نمی‌گویـد حیات امام هم تا بعـد از مرگ یزیـد پیش‌بینی نمی‌شـد، و بر اساس دو موضوع به قول او پیش‌بینی نشده نمی‌توان وارد مذاکرات تسلیم و تقاضای عفو یا صلح شد.

کسـی که موضوعی را پیش‌بینی نکرده نمی‌توانـد کار خود را بر آن پایه‌ریزی کنـد و بایـد همان روی فرض بقاء وضع موجود اقدام کند.

ولی ما می‌گوییم امام با اینکه می‌دانست یزیـد به زودی می‌میرد، از راه اینگونه صـلح که تقاضای عفو و تسـلیم بود وارد نشـد، چون علاوه بر آنکه زمینه قیام را برای شخص آن حضرت از بین می‌برد، بیعت یزید عمل خلاف وظیفه‌ای بود که هیچ تقیه و هیچ خطر و مصیبتی آنرا برای امام جایز و مباح نمی‌کرد.

پس طبق همین دلایـل هم که برویم ساحت مقـدس امام که به اعتراف نویسـنده شـهید جاویـد هم یکی از نوابغ بزرگ علم و فکر و

عقل بوده است از تقاضای اینگونه صلح که ماهیت آن تقاضای عفو و تسلیم و دارای این عواقب سوء و غیر قابل تحمل بود

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۴

منزه و مبرا است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۵

۲- ۱۲. یک سؤال

۹۰. در ص ۲۰۹ تحت عنوان یک سؤال آنچه را در جواب این پرسش که چرا امام در همان ایام توقف در مکه پیشنهاد صلح نداد نوشته است، به چند جهت فاقد ارزش است.

۱. این صلحی که شما عنوان کرده‌اید طرحش در مکه معنی نداشت زیرا این صلح قبول بیعت و اعلام رسمیّت حکومت یزید بود و روح این سؤال این است که اگر امام می‌خواست بیعت کند چرا از اول بیعت نکرد و تسلیم نشد تا آن موقع که محاصره شد. و دشمن بر او چیره گردید؟ و جوابش این است که امام نمی‌خواست بیعت کند و هیچگاه هم پیشنهاد بیعت و تسلیم شدن نداد، و صلح به معنی واقعی نه در مکه قابل طرح بود و نه در کربلا چون در مکه عنوان بیعت، و پذیرفتن خلافت یزید را داشت و در کربلا هم تقاضای عفو و تسلیم بود.

۲. پیروزی حق بر باطل به نام پیروزی نظامی در مکه هم زمینه نداشت.

۳. قیاس اینجا به جنگ صفین و صلح امام حسن مجتبی، علیه السلام، مع الفارق است، زیرا در جنگ صفین پیروزی با آن سپاه مجهز، و با آنکه به جز شام تقریباً تمام ممالک اسلام قبول بیعت امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، را کرده امکان‌پذیر بود، و پس از جریان رفع مصاحف نیز که صلح بین دو طرف متخاصم برقرار شد طرف قویتر یعنی علی، علیه السلام، تا سرحدّ پیروزی پیش رفته، و می‌توانست شرایط و مقررات صلح را تا حدودی اجرا کند، و به علاوه پیشنهاد صلح که خود قبول شکست است از طرف معاویه شد.

و صلح امام حسن، علیه السلام، هم با پیشنهاد معاویه، و تقریباً در شرایط متساوی با داشتن نیروی قابل توجه انجام گرفت، و عنوان صلح بر آن صحیح بود، و به عبارت دیگر صلح بود نه تسلیم.

اما این پیشنهاد و صلحی که شما به امام در کربلا نسبت می‌دهید صلح نیست.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۶

تسلیم و قبول بیعت و تقاضای عفو است، و امام حسین، علیه السلام، کسی نبود که چنین پیشنهادی را بدهد یا معانی این پیشنهاد و لوازم، و آثار سوء، و عواقب دردناک آن را درک ننماید.

بنابراین روش سیاسی امام با پدرش، و برادرش در شرایط متساوی تفاوتی نمی‌کرد اما در شرایط غیر متساوی، روش‌ها تفاوت پیدا می‌کند، و اگر شرایط در عصر امام با شرایط عصر پدر و بردارش مطابق نبود این تفاوت روش سیاسی نیست.

تفاوت روش سیاسی این است که در شرایط متساوی هر کدام یک روش جداگانه‌ای را گرفته باشند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۷

۲- ۱۳. گمراهی عجیب!

۹۱. در ص ۲۱۱- زیر عنوان گمراهی عجیب شرحی نگاشته و باز سخن از صلح جویی امام به میان آورده است.

جواب این است- که همه انبیاء و اولیاء و مردان خدا صلحجو بوده و اصل (الصلح خیر) را اجرا می‌کردند ولی آنچه شما در اینجا به

امام نسبت داده‌اید و زیر عنوان صلح به شخصیت و عظمت، و استقامت و شجاعت و شهامت امام ضربت می‌زند، ساحت امام از آن منزه است، و جواب این شبهه و گمراهی این نیست که امام حسین، علیه السلام، هم پیشنهاد صلح داد تا کسیکه این شبهه را می کند بگوید این پیشنهاد صلح نبوده و تقاضای عفو و تسلیم است، بلکه جوابش این است که هر کجا شرایط صلح موجود بود این بزرگواران همه صلح‌جو بودند و سرّ اینکه امام حسین پیشنهاد صلح نداد برای این بود که شرایط آن موجود نبود، و صلح به معنی واقعی مفهوم پیدا نمی کرد، به علاوه این شبهه کننده اگر شیعه است می‌داند که این بزرگواران هر کار انجام داده‌اند مصلحت وقت و خیر اسلام و مسلمین را در نظر گرفته و از طرف خدا در اجراء برنامه‌ای که داشتند مأمور بودند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۸

۲– ۱۴. نگرانی بیجا

۹۲. در ص ۲۱۲ هم آنچه در رفع نگرانی بیجا نگاشته بر اساس همان سخنان پیش و تکرار مکررات است.

و پاسخش این است که: البته امامان در روش سیاسی اختلاف نظر نداشته، و همه از سیاست حق خواهی، و عدالت پروری اسلام پیروی می کردند، و در هر کار و اقدام به سوی حق بودند، و ماهیت قیام امام حسین، علیه السلام، و صلح امام حسن، علیه السلام، هر دو از این جهت یک ماهیت است یعنی هر دو برای خدا عمل کردند، و هر دو یک هدف داشتند، و آن حق، و انجام وظیفه و تکلیف است.

ولی این حق خواهی و نصرت دین، در شرایطی به صورت صلح تجلی می کند، و در شرایط دیگر به چهره قیام جلوه می‌نماید امام اگر ما شرایط و موانع را در عصر این دو امام به دقت بررسی کنیم می‌فهمیم، در آن شرایط و اوضاع کار مطابق و موافق مصلحت همان بود که از هر یک از آنها صادر شد، و همانطور که نباید به علت انعکاس مظلومیت امام حسین، علیه السلام، ارزش صلح امام حسن، علیه السلام، را برای اسلام و مصلحت مسلمین فراموش کنیم، نباید قیام امام را به این نسبت‌های ناروا و دون شأن امام آلوده و متهم سازیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۷۹

۲– ۱۵. مطلوب درجه ۱ و ۲ و ۳

۹۳. در زیر این عنوان در ص ۲۱۳ باز شرحی از همان قماش مطالب گذشته نگاشته که هم با اخبار دیگر منافات دارد، و هم واقع امر غیر از آن است که تصور کرده است.

در اینکه امام خود را اولی و یگانه فرد صالحی که باید به امر خدا زمامدار و عهده‌دار امور باشد می‌دانسته هیچ شکی نیست، ولی امر واقعی او بود، و در اینکه باید مردم را به حق دعوت و ارشاد کند، و از آنها بخواهد علیه حکومت خطر و حکومت ضد اسلام بپاخیزند، و از آن اطاعت نکنند و فرمانش را نبرند، و امر به معروف و نهی از منکر نماید نیز شبهه‌ای نیست.

بیانات امام از قبیل:

نَحنُ اولی بِولایةِ هذا الامر مِنْ هؤُلاء

علاوه بر آنکه بیان واقع و حقیقت است دعوت به گرویدن به آن حضرت و اتمام حجت است.

اگر امام این بیانات را نمی کرد، و در خانه می‌نشست، و قفل سکوت بر دهن می‌زد، و یا با یزید بیعت می کرد معنای امامت باطل می‌شد، و همه می‌توانستند بگویند خلافت یزید شرعی و بی‌اشکال است، و جز او کسی خود را نامزد و آماده برای قبول مسئولیت زعامت و رهبری عالم اسلام نکرد، و ما یک فرد شایسته و صاحب وجهه‌ای را پیدا نکردیم که علیه او قیام کنند. تا ما هم او را یاری

کنیم لذا دست به دست او دادیم.

این بیانات امام پاسخ به این گونه سخنان است، و دلالت بر آن ندارد که آن حضرت تصمیم داشت حکومت اسلامی را تأسیس کند، یا امکان آنرا پیش‌بینی می کرد.

نه این بیانات مانند احتجاجات امیرالمؤمنین، علیه السلام، در ابتداء خلافت ابی بکر و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۰

عمر و عثمان و مانند خطبه شقشقیه می‌باشد که غرض آشکار شدن حق و ابطال باطل، و بیان این وظیفه است که مردم باید رهبری امامان به حق را بپذیرند.

بیانات دیگر امام نیز مانند (دَعَونِی انصَرِف) نیز اتمام حجت و تهییج احساسات و اعلام قساوت و شرارت و بی‌وفایی کوفیان است نه صلح، زیرا چنانچه گفتیم در این گونه بیانات مخاطب مردم کوفه بودند که حضرت را دعوت کرده و اکنون باید به وظیفه میزبانی رفتار نمایند. امام از آنها خواستار می‌شود حال که از پذیرفتن میهمان عزیزی مثل من خودداری می کنید بگذارید برگردم، دیگر این اجتماع و همدستی برای کشتن من چرا؟

این پیشنهاد مربوط به صلح با حکومت نیست، و باید از طرف امام چنین پیشنهادی بشود، و دلیل روشن نبودن آینده بر امام یا تقاضای صلح نیست، این پیشنهاد برای تأمین دلیل بر شقاوت آن مردم است، بلی اگر با دو پیشنهاد دیگر که از طرف امام داده نشد و عقبهٔ بن سمعان آنرا رد کرد ضمیمه شود طرف پیشنهاد حکومت، و چنانچه مکرر گفتیم اگر جدی باشد و به قصد اتمام حجت نباشد پیشنهاد تسلیم و تقاضای عفو می‌شود نه صلح!

و جواب از اینکه می‌نویسد جمله

(انی لااری الموت الا سعادهٔ)

مربوط به درجه سوم است. این است که، امام چنانکه مکرر تذکر داده‌ایم و از بیان خود امام شاهد آورده‌ایم در مدینه و در مکه و در بین راه، و پس از شهادت مسلم تا روز عاشورا، می‌دانست که او را تا نکشند رها نمی‌کنند، و این جمله را در هر کجا امام فرموده باشد زبان حال آن حضرت در هر یک از این اماکن و مقامات است، زیرا از اول، امر دائر بین بیعت و تسلیم یا شهادت بود، و عللی که حضرت در رغبت مؤمن به لقاء الله تعالی در همین خطبه که این جمله یکی از جمله‌های آن است بیان فرموده، از اول یعنی در مدینه موجود بوده است، و همین خطبه ثابت می کند که

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۱

امام شهادت را بر حیات اختیار فرموده و کسیکه با این منطق سخن می گوید پیشنهاد صلح و تسلیم و بیعت و رفتن پیش یزید نمی‌دهد علاوه بر این پس از این جمله، جمله دیگر است، و آن این است

(و لا الحیاهٔ مع الظالمین الا برماً)

بفرمایید بدانیم این جمله با کدام یک از مراحل چهارگانه و درجات سه گانه‌ای که شما ذکر کرده‌اید منطبق نیست این ستمگرانی که امام می‌فرماید زندگی با آنها را غیر از ننگ و خواری نمی‌بینم غیر از یزید و مزدوران و افراد و عمال ستمگر او بوده‌اند؟

آیا این جمله صریح نیست بر اینکه امام شهادت را بر زندگی با این ستمگران و تسلط آنها بر اوضاع برگزیده است؟

آیا پیشنهاد صلح با یزید به معنی عرف پسند هم اگر امکان داشت، با این اعلام قاطع

(لاارَی الموتَ الّا سَعادهً وَ لَا الحَیاهً مَعَ الظّالِمینَ الّا بَرَماً)

مخالفت ندارد؟

پیشنهاد صلح یعنی زندگی با یزید، زندگی با استاندار مدینه، زندگی با مسلم بن عقبهٔ جنایت پیشه تاریخ، زندگی با همه ستمگران

جیره خوار یزید.
و این جمله طلائی امام معنایش: مرگ بر زندگی با یزید. نفرین و ننگ بر صلح و سازش با خلیفه شرابخوار سگباز. زهی شهادت و نجات از یوغ ننگ قبول بیعت یزید. زهی شهادت و چشم از دنیا پوشیدن و مناظر کفر و شرك و فحشا و فساد و باطل را ندیدن.
شما چگونه می‌گویید این کلام فقط راجع به مقصد درجه سوم آن حضرت است و فقط حیات با ستمگران را در این موقع خواری و ذلت می‌بینید؟
مگر واجب است شعر بگویید که در قافیه‌اش گیر کنید؟
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۲
چرا مثل همه علماء و اهل تحقیق نمی‌گویید تا در این همه اشکالات و مغلطه کاری‌ها واقع شوید.
مثل اینکه نویسنده هم متوجه به این اشکال بوده است که این کلام هر کجا صادر شده باشد خصوصیت ندارد و یک اصل کلی و برنامه‌ای بوده است که امام از آن تبعیت و پیروی داشته است، لذا هم در اینجا و هم در ص ۱۵۲- جمله دوم را ذکر نکرده است.
این است بررسی و تحقیق عمیق او در موضوع قیام شهید جاوید!
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۳

۲- ۱۶. یک نکته

۹۴. آنچه در ص ۲۱۶ ذیل (یك نکته) نوشته است عجیب است زیرا هیچ کس نگفته است کشتن امام از این نظر که ضربتی بود به اسلام، مطلوب امام بود. کشتن امام کار کشندگان آن حضرت بود و مغبوض خدا و رسول و امام بود، چگونه می‌شود مطلوب امام باشد. کشتن حمزه و کشتن جعفر طیار و کشتن هر مسلمان مجاهد فی سبیل الله ضربت به اسلام است و مطلوب و محبوب نیست، ولی شهادت فی سبیل الله و کشته شدن در راه خدا مطلوب و محبوب است، این حرف‌ها چیست؟ مگر امام را شهید فی سبیل الله نمی‌دانید؟ اگر می‌دانید آنچه مطلوب امام بود شهادت است و کشته شدن در راه خدا، در راه دین، این فضیلتی است که امام و هر شخص با ایمان طالب آن است، و آیات و احادیث بر فضل آن دلالت دارد حارثهٔ بن مالك انصاری به پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، عرض کرد
(ادعُ الله لِی ان یَرزُقَنِی الشَّهادَهَ مَعَکَ)[۱۱۹]
امیر المؤمنین، علیه السلام، می گوید
(نَسألُ اللّه منازِلَ الشُّهداء)[۱۲۰]
در پایان عهدنامه مالك اشتر مرقوم می‌فرماید،
(وَ انْ یَختِمَ لِی وَ لَکَ بِالسَّعادَهِ وَ الشَّهادَهْ).[۱۲۱]
و در یکی از خطبه‌ها پس از آنکه می‌فرماید پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، از من پرسش کرد که صبر تو بر شهادت و کشته شدن چگونه است
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۴
فَقُلتُ یا رَسُولَ اللَّهِ، لَیسَ هذا مِنْ مَواطِنِ الصَّبر، وَ لکِن مِن مَواطِنِ البُشری وَ الشُکْر)[۱۲۲]
پس شما بگویید دعا برای شهادت چه معنی دارد؟ کشته شدن حارثهٔ بن مالك، کشته شدن مالك اشتر، کشته شدن امیرمؤمنان، علیه السلام، اگر ضربت به اسلام است چگونه محبوب است و از خدا طلب می‌شود؟ به اینگونه مغلطه‌ها یک مطلب بدیهی را انکار می‌نمایید و معنی مصدری را با اسم مصدری فرق نمی‌گذارید. کشتن معنی مصدری دارد و کشته شدن معنی اسم مصدری، آنکه

ضربت به اسلام است و مذموم است و کیفر دارد، کشتن است، و آنکه محبوب و مطلوب خدا است، کشته شدن در راه خدا و شهادت است.

شما بگویید شهادت هر مؤمن و مسلمانی مطلوب خدا هست یا نیست؟ مطلوب خود ما هست یا نیست، اگر هست آیا می‌توانید بگویید شهید شدن چه فایده‌ای دارد؟ و چه فضیلتی است که کسی آن را طلب کند یا از خدا بخواهد؟ زیرا نیروی اسلام و ذخیره مسلمین کم می‌شود، قدرت دشمن زیاد و جسور و گستاخ می‌گردد اگر این را می‌گویید این سخنی است خلاف صدها آیه و حدیث و عبارات ادعیه معتبره و رد کلام پیغمبر و امیرالمؤمنین است، و اگر نمی‌گویید پس بگویید بدانیم امام طالب شهادت بود یا نبود؟ اگر طالب شهادت نبود چطور می‌شود امام طالب شهادت نباشد و اگر می‌گویید این قتل و کشته شدن او شهادت نبود و همانطور که در ص ۲۱۶ نوشته‌اید برای این مطلوب امام بود که از زندگی پر رنج و عذاب دنیا راحت می‌شد، پس چرا اسم کتاب خود را (شهید جاوید) گذارده‌اید؟ کشته شدن برای خلاص شدن از رنج و عذاب دنیا سبب این همه افتخار و سربلندی نمی‌شود.

اگر می‌گویید امام طالب شهادت بود و شهید شد پس چه مانعی دارد که از اول

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۵

طالب شهادت باشد، و راهی را که می‌دانست منتهی به شهادت می‌شود رفته باشد؟

بلی شما می‌گویید: اگر پیشنهادهای امام را در موضوع تسلیم و قبول بیعت و یا تبعید می‌پذیرفتند، و امام باز هم مقاومت می‌کرد جا نداشت و کشته شدنش شهادتش نبود.

ولی ما می‌گوییم: امام چنین پیشنهادی نمی‌کرد، و اگر آنها خودشان هم این پیشنهاد را می‌کردند، امام نمی‌پذیرفت و در این فرض هم اگر کشته می‌شد شهید بود.

کشته شدن امام مصیبتی جبران‌ناپذیر بود و بیش از حد تصور برای عالم اسلام گران تمام شد اما این دلیل آن نمی‌شود که امام باید برای حفظ خون خود به تسلیم و بیعت تن در دهد، و از تکلیف شرعی خود که از هر کس بهتر عالم به آن بود بگذرد، و از شهادت که اعظم قربات است صرف نظر نماید.

امام، علیه السلام، تکلیف خدایی را رعایت می‌کرد، از خودش دفاع می‌کرد، چون تکلیف داشت و در جهاد تا سر حد امکان باید کوشش کرد، و شهادت فی سبیل اللّٰه که محبوب اولیاء خدا و طالبان لقاء اللّٰه است در صورتی است که تا آخرین حد امکان مدافعه و جهاد کرده باشد. نه اینکه دستش را روی دست بگذارد، تا دشمن بیاید او را بکشد، یا دستگیر سازد. اینها مطالبی است که در این کتاب به هم خلط شده، و نویسنده نتوانسته یا نخواسته است از هم جدا کند لذا در این همه اشتباه افتاده است!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۶

۲- ۱۷. یک گمان بی‌مورد

۹۵. راجع به مقایسه جنایات معاویه با جنایات یزید و علت عدم قیام امام حسین، علیه السلام، پس از وفات حضرت مجتبی، علیه السلام، زیر عنوان گمان بی‌مورد از ص ۲۱۶ مطالبی نگاشته، و نتیجه گرفته است: که معاویه خطرناک‌تر از یزید بوده، و علت عدم قیام امام در زمان معاویه فراهم نبودن شرایط پیروزی و تشکیل حکومت بوده است، و در زمان یزید مجوز قیام فراهم شدن شرایط بود!

اما در قسمت مقایسه معاویه با یزید در اینکه یزید هم سیئه‌ای از سیئات معاویه است شکی نیست، و در اینکه هر دو برای اسلام خطرناک بوده، و نقشه محو اسلام را اجرا می‌کردند، نیز شبهه‌ای نیست، ولی طول مدت حکومت معاویه، و کوتاهی زمان یزید را نمی‌توان میزان گرفت، اگر یزید هم به مقدار معاویه سلطنت می‌کرد جنایاتش بیش از اینها می‌شد، و مع ذلک جنایاتی که در این

مدت کوتاه مرتکب شد، از جنایت کشتن سیدالشهداء و سایر رجال خاندان نبوت و اسارت اهل بیت رسالت، و جنایات وحشتناک در مدینه، و قتل عام مردم، و گرفتن بیعت، به اینکه غلام و غلام زاده او هستند، و هتک اعراض و نوامیس و هتک حرمت روضه رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و جنایات تعرض به حرم خدا بی‌سابقه و بی‌نظیر بود.

یزید متهتک، و بی‌باک و بی‌ملاحظه بود، و اگر دوران حکومت او دیری نمی‌پایید چیزی از اسلام و سنن و شعائر آنرا باقی نمی‌گذارد.

هر چه بود این بود که معاویه را به اخلاق زشت و رفتار ناپسند یزید سرزنش و توبیخ می‌کردند، و اشتهاری که یزید به شنائع و قبائح اعمال و تجاهر به معاصی داشت هیچ کس نداشت.

فرق افرادی مانند یزید، و افرادی مثل معاویه این است که دسته اول تصمیمات خائنانه، و جنایتکارانه خود را با شتاب، و بدون ملاحظه انجام می‌دهند، و تهتک آنها که دلیل بر علیل بودن فوق العاده هوش و فکر آنها است، خطر را فوری و سریع

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۷

می‌سازد.

ما نه از جرائم یزید در برابر معاویه دفاع می‌نماییم، و نه معاویه را نسبت به یزید تبرئه می‌کنیم.

فَعَلی یَزید لَعَنةٌوَ عَلی ابیهِ ثَمانیةٌ

معاویه مکار و حیله‌گر، و فریبکار، و سالوس بود. یزید متجاهر به فسق و فحشاء و می‌خواری و مصاحب سگ و میمون حتی در مدینه هم که می‌آمد شراب خوردن را ترک نمی‌کرد، در نقاط ضعف و عیوب و آلودگی‌ها اگر چه مقدار مشترک زیاد داشتند ولی تفاوت‌هایی هم داشتند.

امام به معاویه فرمود:

یزید خودش را معرفی کرده، برای یزید همان چیز را بگیر که خودش گرفته، که سگ‌ها را برای آنکه به جنگ هم اندازد، و کبوترها را برای کبوتر بازی، و زن‌های آوازه خوان، و مغنیه، و صاحبات آلات طرب را جمع آوری کرده است.[۱۲۳] پس شکی نیست که روش یزید در ظاهر تندتر و هتاک‌تر، و مخالفتش با شرایع اسلام آشکارتر بوده، و پلیدی و کثیفی و رذالتش بر احدی پوشیده نبود، و بیعت با صلح و آشتی با او در عرف و عادت بیعت و صلح با شراب، و بوزینه، و سگ، و فحشاء و منکرات بود.

چنین بیعتی از یگانه شخصیت سرشناسی مثل حسین، علیه السلام، با آن همه ارزش‌ها و پایه‌های معنوی، و اخلاقی و حسن شهرت اجتماعی، هدم معالم اسلام، و محو شعائر دین و شرف و کرامت خاندان نبوت شمرده می‌شد.

چنین بیعتی بازیچه شمردن تمام مقدسات و احکام دین و توهین به آیات قرآن مجید بود، و برنامه‌های اسلام و سنن آنرا مسخ می‌کرد، و برای همیشه پیروی از فسّاق و فجّار، و تعظیم در برابر آنها، و لزوم اطاعت آنان را یک کار مشروع و صد در

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۸

صد صحیح و اصیل معرفی می‌کرد.

عبداللَّه بن حنظله غسیل الملائکه رهبر شورش مدینه یزیده را به اینگونه توصیف کرد.

به خدا سوگند ما بر یزید خارج نشدیم و علیه او قیام نکردیم مگر اینکه ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ ببارد او مردی است که با کنیزان امهات اولاد، و دختران و خواهران خود هم بستر می‌شود، و شراب می‌نوشد، و نماز نمی‌خواند[۱۲۴] اکنون هم شهرت یزید از معاویه در این گونه جرائم، و گناهان، و شنایع بیشتر است.

به هر حال با صرف نظر از اینکه چنانچه مکرر یادآور شده‌ایم برنامه کار امام از طرف خدا معین شده، و امام در حکومت معاویه و یزید طبق همان برنامه رفتار فرمود به چند جهت از جهاتی که موجب شد این قیام و نهضت بی‌نظیر و فداکاری تاریخی در حکومت

یزید انجام بگیرد به طور اجمال ذیلا اشاره می کنیم.

۱- شرایط نهضت و اجراء برنامه‌ای که پایان آن شهادت بود، و برای اسلام منشأ آن همه نتایج و برکات گردید، در زمان معاویه فراهم نبود، ولی پس از مرگ او در زمان یزید فراهم شد.

اگر امام در زمان معاویه قیام می‌فرمود، قیام و شهادت در قلوب مردم این انعکاس شدید و فوق العاده را پیدا نمی کرد، و شهادتش برای اسلام ثمربخش نمی‌شد، و علاوه معاویه حیله گر می توانست با وسایلی که در دست داشت، و دستگاه تبلیغاتی وسیعی که در ختیارش بود، و به قوه پول و رشوه به افراد متنفذ، از انعکاس آن جلوگیری، و خود را بی‌تقصیر قلمداد کند خصوصاً که حکومتش به عرف آن زمان رسمیت یافته، و امام طبق معاهده برادرش کناره گیری اختیار کرده بود، و همین دستاویزی برای معاویه می‌شد که حقایق را بر مردم بپوشاند، و اشتباه کاری کند.

در حالیکه در عصر یزید این وضع نبود، هم حکومت یزید بر خلاف مقررات

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۸۹

معاهده بود، و هم مورد مخالفت شخصیت‌های دیگر نیز بود، و هم یزید آن حیله و مکر ابلیسی را مثل پدرش نداشت که بتواند از آثار این نهضت بی‌مانند چیزی بکاهد.

هر چه کرد و هر چه عمالش انجام دادند عظمت نهضت و دائره نفوذ آن را در قلوب زیاد کرد.

۲- ماده‌ای که امام را به قیام برانگیخت حکومت یزید بود و امام مخالفت خود را با این ماده از همان زمان معاویه اعلام کرد وقتی یزید روی کار آمد قهراً چون در مقام گرفتن بیعت از امام برآمد، این تصادم بوجود آمد.

۳- قیام علیه معاویه باید هدفش تأسیس حکومت باشد و چون شرایطش موجود نبود چنانچه در زمان یزید هم موجود نشد، لذا امام قیام نفرمود، ولی در زمان یزید چون حکومت امام را در فشار گذارد که با یزید بیعت کند و تصمیم داشت، به هر شکل شده این موضوع را تمام نماید یا امام را از میان بردارد، قیام به عنوان امتناع از بیعت کاملًا منطقی و معقول بود، و این حرف خریدار داشت که امام بفرماید: من که پسر پیغمبرم و از همه برای حمایت از دین جدم اولی و سزاوارترم، نمی‌توانم با شخص پلیدی مثل یزید به خلافت بیعت کنم، و اسلام و مسلمانی را مسخره کرده و او را امیرالمؤمنین بخوانم.

معاویه وقتی ولایتعهدی یزید را مطرح کرد و وارد اقدام شد، به همان نیرنگی که در مکه زد و مشتش هم باز شد اکتفا کرد و اگر او هم اصرار بر گرفتن بیعت از امام می کرد بیش از کشتن امام کاری نمی‌توانست انجام دهد و امام این بیعت را نمی‌پذیرفت، لذا زمینه‌ای برای قیام با عدم تعرض حکومت نبود.

اما در زمان یزید چون در گرفتن بیعت از امام حکومت به تمام قوا ایستادگی داشت و از همان اول طبق روایت یعقوبی به قتل امام فرمان داد قیام امام به این نحو منطقی بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۰

۴- اما مسئله شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی، نه در زمان معاویه مساعد بود، و نه در زمان یزید مساعد شد، مرگ معاویه اگر چه ضربتی بر پیکر حکومت اموی بود، اما با نفوذی که در طول مدت حکومت معاویه پیدا کرده بود و طرفداران آنها در شهرها و استان‌ها متفرق و مصدر کار بودند، و با پیش‌بینی‌هایی که معاویه کرده بود، روی هم رفته تغییر چشم‌گیری جز مرگ معاویه در اوضاع ظاهر نشد، و کارگردانان همه امور را در دست داشته، و کنترل می کردند، و حتی معاویه مکّار نیز اگر چه قیام امام را پیش‌بینی می کرد، اما آنرا برای حکومت یزید تهدید نمی گرفت، بنابراین برای تأسیس حکومت اسلامی نه در زمان معاویه و نه در زمان یزید شرایط قیام فراهم نبوده و با الفاظ و خطابه نمی‌توان امکان آنرا ثابت کرد.

و جواب از اینکه چرا امام در زمان معاویه قیام نکرد، از آنچه گفتیم معلوم شد، زیرا علاوه بر اینکه مقتضی قیام در آن زمان موجود

نبود شرایط برای حصول هدف‌های عالی امام نیز مساعد نبود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۱

۲– ۱۸. تهمت‌هایی که به امام زدند

۹۶. در ص ۲۲۷- راجع به تهمت‌هایی که به امام زدند و پاسخ آن شرحی نگاشته است.

به نظر ما این بحث آن هم تحت این عنوان موهم قابل طرح نبود، زیرا بـدیهی است تهمت آشوبگری و فتنه انگیزی و اخلال گری و بهم زدن نظم تهمت تازه‌ای نبود که فقط به آن حضـرت زده باشـند. عموم انبیا و مصـلحین هدف این تهمت واقع شده، و نمرودها و فرعون‌هـا و یزیـدها و دیگر اسـتثمارگران، همیشه بـا این حربه، علیه نهضت‌های اصـلامی و آزادیخواهی برخواسـته، و افکار عوام را گمراه می‌کردند، ولی اگر زیرقدرت سـر نیزه، چند روزی با این تبلیغات مسـموم از خود دفاع کنند، سـرانجام پرده از روی کار آنها برداشـته می‌شـد بلکه در عصـر خودشـان نیز این تبلیغـات ثمربخش نمی‌گردیـد، و آنها را در وجـدان مردم تبرئه نمی‌ساخت چنانچه مکرر دیـده شـده و تاریـخ نشـان می‌دهـد، اگر مردم چیزی نمی‌گفتنـد و این تهمت‌ها را می‌شـنیدند، و خاموشـی می‌گزیدنـد از بیم زندان، و شکنجه، و اعدام، و قطع مستمری، و محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی، و اقتصادی بود، و گرنه این گونه تهمت‌ها در مزاج ملت آن هم ملت مظلوم و ناراضی، و ستمکش تأثیر نمی‌کند.

و همـان مظلومیت اهـل بیت و اسـارت خانـدان رسـالت و بردن آنهـا به شـام با آن وضع رقت‌انگیز و دلخراش پرده از روی کار آنها برداشت، همان خطبه‌های عقیلهٔالقریش خصوص خطبه تاریخی او در مجلس یزید، و خطبه شورانگیز، و مشحـون از فضایل اهل بیت و سوابق درخشـان دودمـان علی، علیه السـلام، که امام زین العابـدین، علیه السلام، در جامع دمشق انشا فرمود قویترین پاسـخ دنـدان شکن به این گونه تهمت‌ها بود.

این تهمت‌ها اثری نکرد و یزید مورد تنفر و طعن و توبیخ جهان اسلام شد، که حتی پسرش بر منبر دمشق گفت:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۲

انَّ اعظَمَ الامُور عَلَینا عِلْمُنا بِسُوء مَصرَعِه، وَ قُبح مُنقَلَبه، وَ قَد قَتَلَ عِترَةَ الرَّسُولِ صَلَّی اللَّه علیه و آلِه و سَلَّم الخ.[۱۲۵]

این تهمت‌ها اینقـدر هم اثر نکرد که در بین خود بنی‌امیه‌برای یزیـد عذر باشد و مثل عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی، اگر کسـی یزید را امیرالمؤمنین می‌گفت تازیانه می‌زد و تعزیر می‌کرد.[۱۲۶]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۳

۲– ۱۹. اهل سنت چه می‌گویند؟ (۱۸)

اشاره

۹۷. در فصل (اهل سنت چه می‌گویند ص ۲۳۲) سخنان غیر مسنجم بسیار گفته، و نتوانسته است پاسخ مقبول به ایرادات آنها بدهد، و یکی از نقاط ضعف مهم کتاب شهید جاوید همین موضوع است زیرا اگر پذیرفته شد، که قیام امام برای تأسیس حکومت اسلامی بوده و هیچ هدف دیگر در آن فرض نمی‌شود، رأی ابن العربی و امثال او تأیید می‌شود، و پرسش‌هایی به این شرح جلو می‌آید.

۱. اگر امام در صورت مواجه شدن با خطر از بیعت امتناع نداشت چنانچه شما قبول کرده‌اید که در مرحله سوم پیشنهاد آنرا داد، چرا از آغاز کار حساب خطرات این موضوع را نفرمود با اینکه معلوم بود بیعت نکردن او حکومت را نگران می‌سازد و سـرانجام بایـد یا بیعت کنـد یا کشـته شود؟ و اگر بگوییـد، امام نخست مشـغول مطالعه و بررسـی اوضاع شد، و سـپس نیروی نظامی کوفه خود را در

اختیار آن حضرت گذارد و امام به اتکاء به آن قیام کرد، وقتی هم اوضاع دیگرگون شد، پیشنهاد صلح داد، جواب می‌دهند: نیروی نظامی امام از نیروی نظامی برادرش که به ظاهر تحت فرمانش هم بودند، و او را امیرالمؤمنین و خلیفه رسمی می‌دانستند بیشتر نبود، جائیکه برای برادرش با آن نیروی نظامی که در اختیار داشت نجات حکومت اسلامی امکان‌پذیر نشد، چگونه با نیروی وعده‌ای که معلوم نبود به وعده وفا کنند و بلکه بر حسب سوابق معلوم بود وفا نمی‌کنند حکومت رسمیت یافته، و مسلط بر اوضاع ساقط می‌گردید، و حکومت اسلامی، تأسیس می‌شد؟

۲. چگونه شد که امام به رأی و نظر سران و بزرگانی که او را از رفتن به عراق منع می‌کردند، و صریحاً کشته شدنش را مطرح می‌ساختند توجه نفرمود، و رأی خود را که عاقبت منتهی به شهادت شد دنبال کرد؟ اگر بگویید آنها اشتباه می‌کردند و نیرویی که برای امام فراهم شد برای شکست نیروهای دولتی کافی بود. ولی حوادث پیش‌بینی نشده سبب که بر سبیل اتفاق پیش‌بینی ابن عباس و دیگران

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۴

درست جلوه کند، پاسخ می‌دهند، کدام حوادث؟ هیچ حادثه پیش‌بینی نشده‌ای در کار نیامد جز اینکه اکثر اهل کوفه دروغ می‌گفتند و استعداد قیام و مقاومت با نیروهای حکومتی در آنها نبود و ضعف اخلاقی و اجتماعی آنها بیشتر شده، و علاوه آخرین گزارش جناب مسلم صریحاً پیش‌بینی کسانی را که امام را منع از سفر می‌کردند تأیید کرد، و در برابر این گزارش که کاملًا مطابق پیش‌بینی سران و رهبران سیاسی مکه و مدینه بود شما هر چه بگویید پذیرفته نیست. مسلم پیغام به امام داد

ارْجِع بِاهْلَ بیتِکَ، وَ لایَغُرَّکَ اهلُ الکُوفَهَ فَانَّهُم اصحابُ ابِیکَ الذِی کانَ یَتَمَنی فِراقَهُم بِالمَوتِ اوِ القَتْلِ، انَّ اهل الکُوفهَ قَد کَذَبُوکَ، وَ کَذَبُونِی وَ لَیسَ لِمکذُوبٍ رَأی.[۱۲۷]

۳. نویسنده می‌گوید: اعتراض کنندگان به روش امام تهاجم حکومت را به امام از نظر دور داشته‌اند، و لذا امام را عامل این حادثه خونین شمرده‌اند در حالیکه امام همواره از یک روش مستقیم و بی‌شائبه پیروی می‌کرد.

ولی نویسنده توجه نکرده که اشکال و ایراد آنها این نیست. آنها می‌گویند امام اگر حاضر بود در صورت توجه خطر (طبق رأی نویسنده شهید جاوید) بیعت کند، چرا بیعت را از اول نپذیرفت؟ و چرا از اول به عواقب این کار، و قدرت مادی بنی‌امیه و قساوت و بی‌رحمی، و سوابق جنایات، و دشمنی آنها با خاندان رسالت توجه نفرمود.

آنها نمی‌گویند حکومت یزید چون یک حکومت شرعی بود بدون تهاجم و تعرض قبلی، قیام مثل امام حسین، علیه السلام، علیه او جایز نبوده است، پس عامل اصلی حادثه کربلا امام بود که بدون تهاجم حکومت قیام کرد، تا شما بگویید، امام در همه مراحل مورد تهاجم بود. نه، آنها اینرا نمی‌گویند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۵

مگر نویسنده، مثل عبدالوهاب نجار یا محب الدین خطیب ناصبی و طرفدار بنی‌امیه، و دشمن خاندان رسول و مزدور استعمار و شاگرد لامنس بلژیکی، و منکر فضایل اهل بیت، بلکه منکر فرمایشات پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، باشد.

نه آنها که تا حدی به مقام امام و فضیلت و معنویت آن حضرت آشنا هستند و تعصب نواصب را ندارند، نمی‌گویند امام مورد تهاجم نبود زیرا معلوم است حکومت می‌خواست بزور از او رای بگیرد، و نه می‌گویند قیام امام علیه او جایز نبود، بلکه از بعضی اهل سنت اتفاق امت بر تحسین قیام امام نقل شده است ۱۲۸] دیگر جواز آن به طریق اولی ثابت است.

آنچه این نویسندگان از راه دلسوزی می‌گویند این است که در مقام حساب اوضاع (العیاذ باللَّه) اشتباه روی داد، و قساوت قلب و سختی بنی‌امیه و نیروی نظامی مقتدر حکومت چیزی حساب نشد و امام در معرض آن همه ظلم و ستم و جنایات قرار گرفت.

و این اشکالی است که کتاب شهید جاوید چون قیام را برای تأسیس حکومت شمرده از عهده جوابش بر نیامده بلکه بر این اساس

پایه‌های آنرا با قطع نظر از جواب‌های منطقی و مستدل دیگران محکمتر کرده است.

آنها که به قیام حسین، علیه السلام، اعتراض می‌کنند منشأش همین است که هدف قیام را حکومت و خلافت می‌دانند، و چون با بررسی عمیق تاریخی اوضاع را مساعد با چنین قیامی نمی‌بینند زبان به گله و اعتراض باز کرده گاهی مردم کوفه را مقصر قلمداد می‌کنند که امام را العیاذ بالله با وعده‌های همکاری دلگرم به قیام کرده و به وعده وفا نکردند، گاهی هم آرزومند می‌شوند که کاش امام به قول آنها با آن امتحاناتی که از بی‌وفایی خود داده بودند اعتماد نکرده بود فرضاً هم آنها پای قول خود می‌ایستادند باز هم نیروی کوفه تاب مقاومت با نیروهای متشکل حکومتی که

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۶

بیت المال کشورهای اسلامی را در اختیار داشت نداشت، آنها این نقطه یعنی برابر نبودن نیروی وعده‌ای و فرضی امام را با نیروی بنی‌امیه مسلم می‌گیرند روی این اساس که شما هم آنرا تأیید و تثبیت می‌کنید (یعنی اساس قیام برای طلب حکومت) شکست قیام را مستند به اشتباه در ارزیابی نیروی کوفه و موازنه قوا می‌دانند، و چنانچه می‌بینید معنی این حرف این نیست که بنی‌امیه‌یا یزید مرد خوب و لایقی بود، و اصل قیام علیه او جایز نبود، و جواب این ایراد به این داده نمی‌شود که نویسنده شهید جاوید بگوید شما اشتباه کرده‌اید و نیروی امام با نیروی دشمن برابر بود، و مردم کوفه امام را تا سرحد پیروزی یاری می‌کردند زیرا طرف می‌تواند آنرا نپذیرد، و بگوید موازنه قوا به هیچ وجه برقرار نبود، و دلایلی که نویسنده اقامه کرده از جنبه تحقیق و تاریخ قویتر از ادله آنها نیست اگر نگوییم ضعیف‌تر است.

و نتیجه این اصرار نویسنده به اینکه قیام امام به قصد تأسیس حکومت بود این می‌شود: که موضوع را یک موضوع نظری تاریخی قرار د اده که بر هیچ یک از طرفین آن دلیل قاطع و قانع کننده‌ای نداشته و فرضاً هم ادله او پذیرفته شود، نتیجه‌اش این می‌شود که امام معذور بود، و پیش‌بینی حوادثی را که بعد روی داد نمی‌کرد و گرنه از همان روز اول در مجلس حاکم مدینه بیعت می‌کرد، و از خلافت او استقبال می‌نمود تا بلکه بتواند جلو بعض منکرات جزئیه را بگیرد، و جان خودش را حفظ کند، و فرقش با سخن اعتراض کنندگان این است که: آنها به طوری دلسوزی قیام را یک خودکشی غیرعمدی شمرده، و امام را برای اینکه با عدم امکان پیروزی ظن به پیروزی پیدا کرد معذور می‌دانند.

و شما امام را معذور می‌دانید که با اینکه مطالعاتش در موازنه قوا و شرایط قیام مطابق واقع بود حوادث پیش‌بینی نشده که بیرون از حیطه علم و اختیار است سبب شکست قیام شد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۷

شما می‌گویید امام به حوادث پیش‌بینی نشده جاهل بود، ابن خلدون هم می‌گوید در حساب قدرت و نیروی نظامی خود و حکومت اشتباه کرد، و جاهل به واقع اوضاع بود، و روی ظن به غلبه نظامی قیام کرد و شکست خورد، از این جهت معذور است. و به هر حال مقصر نیست، و در حکم شرعی اشتباه نفرمود، و کسی از آن حضرت عادل‌تر نبود.[۱۲۹]

پس شما در این کتاب چه کردید؟

بعد از هفت سال زحمت نتیجه این می‌شود: که شما می‌گویید امام معذور بود و مقصر نیست! ابن خلدون هم می‌گوید امام معذور بود و مقصر نیست! پس نتیجه زحمت شما چه شد؟ شما می‌گویید امام از حوادث پیش‌بینی نشده آگاه نبود. ابن خلدون می‌گوید از واقع اوضاع و شرایط.

انکار نمی‌کنیم که نظر شما اندکی بهتر از نظر ابن خلدون است، و اگر ثابت شود طبق رای شما نظر امام در بررسی اوضاع مصاب بوده و نظر دیگران اشتباه و طبق نظر ابن خلدون به عکس است به هر حال این کاری نیست، و نسبت به ساحت قدس امام که

مقامش اجلّ از این سخنان و بحث‌ها است خدمتی انجام نداده‌اید.

نکته‌ای که تذکرش لازم است اگر چه قبلًا هم تذکر داده شد این است که تشبیه قیام و نیروی امام به نیروی پدرش امیرالمؤمنین، علیه السلام، یک مغلطه عجیب است! زیرا امیرالمؤمنین، علیه السلام، رسماً با اصرار مردم به خلافت ظاهریه هم برگزیده شد، و شخصیت‌هایی که حکومت عثمان را ساقط کرده بودند، و اصحاب پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، به خلافت با او بیعت کرده و از او دفاع می‌کردند، و جز دمشق، جهان اسلام در قلمرو فرمان او بود و معاویه به عنوان یک نفر خارجی به اسم طلب خون عثمان

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۸

علیه حکومت اسلامی شورش کرد، و از هر نظر ملاحظه کنیم نیروی امام از نیروی معاویه قویتر و پیروزی او امکان پذیرتر بود آن نیرو را نمی‌توان با نیروی امام مظلوم هم ردیف قرار داد و این را به آن تشبیه کرد، و معترضین این تشبیه را نمی‌پذیردند و نویسنده نه در بخش اول و نه در این بخش با این منطقی که پیش گرفته نتوانسته جواب معترضان را بدهد.

۴. ایراد دیگر افرادی مانند ابن خلدون به نویسنده این می‌شود: چرا امام وقتی اوضاع کوفه معلوم شد و خبر قتل هانی و مسلم و عبداله یقطر رسید مراجعت نکرد؟

شما می‌گویید شورای صحرا تشکیل شد ما که از این شوری چیزی سر درنیاوردیم و اظهار نظر بنی عقیل را سبب ادامه سیر و بازنگشتن نمی‌شماریم، و گرنه در منزل بعد که امام رسماً به همراهان اذن بازگشت داد و معلوم شد نظر بنی عقیل هم تأمین نخواهد شد چرا برنگشتند؟ این مطالب که شوخی و مزاح نبوده است که شخصیتی مثل امام بی‌نقشه در آن اقدام کند.

اینها یک سلسله پرسش‌هایی است که بنا بر فرضیه قیام برای تشکیل حکومت اسلامی جلو می‌آید، و نویسنده شهید جاوید جواب قانع کننده‌ای ندارد، فرضاً هم پاسخ‌هایی بدهد بیش از یک اجتهاد شخصی که مورد قبول دیگران نیست ارزش ندارد.

جواب به ایرادات

اگر چه طبق نظری که در مقدمه این انتقاد و ضمن بررسی مطالب کتاب مکرر به آن اشاره کرده‌ایم این پرسش‌ها همه بی‌جا و بی‌موضوع است مع ذلک برای اینکه این پرسش‌ها در اینجا بی‌جواب نماند در نهایت اختصار به همان ترتیبی که ذکر کردیم جواب می‌دهیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۲۹۹

۱. مطلب همانطور است که شما می‌گویید و نیروی نظامی امام از نیروی نظامی برادر بزرگوارش کمتر بود، ولی غرض امام از امتناع از بیعت، و مخالفت با یزید تأسیس حکومت اسلامی، و ساقط ساختن او با نیروی نظامی نبود، و می‌دانست نیرویی که بتوان حکومت را با آن از میان برداشت فراهم نمی‌شود.

بنابراین خطر امتناع از بیعت، را از اول پیش‌بینی کرده، و مکرر از کشته شدن خود خبر داد، و هیچگاه پیشنهاد تسلیم و بیعت نداد، و اگر چنین پیشنهادی داده بود در یکی از خطبه، و سخنرانی‌های جانسوز و پر از اظهار مظلومیتش به آن اشاره‌ای می‌کرد.

آن حضرت بیعت یزید را خلاف دین، خلاف شرف، و موافقت با متروک شدن برنامه‌های اسلام، و بر باد رفتن آبروی دین و احکام می‌دانست. نمی‌توانست حکومت او را تأیید کند، و به آلوده شدن مسند خلافت تا این حد و به این رسوایی آشکار رای بدهد.

وظیفه دار بود بطلان خلافت یزید را اعلام کند، و در این موضوع هیچگونه تقیه‌ای ننماید، و استقامت ورزد، و جانش را در راه خدا و انجام وظیفه بدهد، اگر امام بیعت می‌کرد تمام آرمان‌های مسلمین بر باد می‌رفت، و حتی زمینه انقلاب و مخالفت دیگران را با حکومت از بین می‌برد.

۲. امام رای و نظر بزرگان را رد نمی‌کرد و بلکه گاهی هم صریحاً قبول می‌فرمود، آنها از جنبه عاطفه و علاقه‌ای که به امام داشتند مصلحت دنیای او را می‌گفتند، و امام مصلحت دین خود و مصلحت اسلام را می‌دید، پاره‌ای هم گمان می‌کردند می‌شود به بعض عذرها بیعت کردن به یزید را جایز شمرد اگر چه ندیده‌ام کسی از بزرگان به امام پیشنهاد بیعت داده باشد، بعض دیگر هم قضایا را روی ظاهر می‌دیدند و در مقام منع امام از بی‌وفایی کوفیان و عدم امکان پیروزی نظامی سخن می‌گفتند، ولی امام هیچ بهانه‌ای برای خود در بیعت یزید نمی‌دید، و مسئولیتی که داشت بسیار

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۰

بسیار خطیر بود، و نمی‌توانست از مصالح ا سلامی برای حفظ جان خود و کسانش صرف نظر نماید، و بیعت خود را با یزید بیعت اسلام به کفر و حق به باطل می‌دید.

پس امام با سران و بزرگان مکه و مدینه اختلاف نظر نداشت، نهایت این بود که او خود را مأمور به امری می‌دانست که باید انجام دهد و آنها هم در برابر این منطق امام حرفی نداشتند.

۳. امام از قدرت مادی و نظامی بنی‌امیه آگاه بود، و قساوت قلب و سوابق دشمنی آن‌ها را با آیین توحید و خداپرستی و دودمان رسالت فراموش نکرده بود، خودش می‌فرمود: تا مرا نکشند رها نخواهند کرد، لذا چون می‌دانست با نیروی نظامی نمی‌توان بنی‌امیه‌را کوبید تصمیم گرفت با نیروی سلبی و خودداری از بیعت و قبول شهادت و مظلومیت آنها را در افکار محکوم، و از اینکه نماینده اسلام و روحانیت و معنویت اسلام و نمونه نظام حکومتی اسلام باشند خلع فرمود.

مسئله در نظر امام، مسئله تغییر مسیر تاریخ اسلام، و انحراف افکار عامه، و به هدر رفتن زحمات رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، بود، و امام کسی نبود که در این امور مسامحه و سهل‌انگاری داشته باشد و برای حفظ جان خود و عزیزانش دین و قرآن و شرافت دودمان نبوت و وظایفی را که بر حسب مقام امامت دارد ترک کند.

این موقف و این شرایط اگر برای پدرش علی، علیه السلام، یا برادرش حضرت مجتبی، علیه السلام، یا هر یک از امامان دیگر جلو می‌آمد همان برنامه حسین را اجرا می‌کردند.

این خطرات یک انکار علنی و مخالفت حاد و آشکار، و جانبازانه و فداکارانه می‌خواست.

امام چاره‌ای جز قیام نداشت، هر کس اوضاع و احوال عالم اسلام را مقارن خلافت یزید ملاحظه کند می‌بیند چگونه در سراشیبی سقوط افتاده بود، و می‌داند که برای تکان دادن افکار مردم یک حرکت فوق العاده و هیجان انگیز و پرشور و با سر و صدایی لازم بود تا مردم را به هوش بیاورد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۱

خلافت در آن روزگار به عنوان محقق آمال و اهداف اسلام معرفی می‌شد که به آن صورت درآمد، و اسلام را همان می‌دانستند که خلیفه به آن عمل می‌کند، و به حسب ظاهر هیچ مرجع دیگر که مردم به کار و عمل او نگاه کرده و ملتزم به متابعت از او باشند در بین نبود.

اگر خلافت یزید بی سر و صدا با موافقت یا سکوت شخصیتی مثل امام رسمیت می‌یافت، در آینده نزدیک چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند، و اسلام وسیله و اسباب دست حکومت و استثمار امثال یزید می‌شد، لذا امام، علیه السلام، تصمیم گرفت با این انحراف فکری هم مبارزه کند، و قدم اول آنرا از خودداری از بیعت یزید شروع کرد، و قدم دوم استقامت و مقاومت در برابر تهدیدات دشمن و مصائب جانکاه بود و راه دیگر برای نجات اسلام نبود، و با سازش و صلح کاری از پیش نمی‌رفت، بلکه مقصود حکومت تأمین می‌شد.

۴. جواب از ایراد چهارم این است که چنانچه مکرر گوشزد کردیم امام نیامده بود که برگردد، و دلیلش هم همین است که وقتی

هم وضع تغییر کرد، و بر همه معلوم شد رفتن به کوفه امکان ندارد برنگشت، و به سیر خود ادامه داد، امام کجا برگردد، هر کجا بر می‌گشت کارش دائر بین بیعت و شهادت بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۲

۲- ۲۰. پیرامون سخنان خطیب

۹۸. از ص ۲۴۱- آنچه پیرامون سخنان خطیب ناصبی نوشته است صحیح است، ولی اینکه نوشته است امام برای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی کوشش فراوان کرد صحیح است به این معنی که حجت را بر آنها تمام کرد و آنها را به حق و ترک جنگ دعوت فرمود هدایت کرد و ابتداء به جنگ نفرمود، و از ابتداء این روش و برنامه را داشت و اگر مقصودش باز پیشنهادهای سه گانه است صحیح نیست.

حکومت بنی‌امیه متعرض امام و آزادی رأی او شده و می‌خواست بزور سرنیزه از آن حضرت بیعت بگیرد، و امام که بیعت با یزید را با ورود در آتش برابر می‌دانست بیعت نکرد، تا او را شهید کردند، این کار غیر صلح‌جویانه نیست، و این بنی‌امیه بودند که خلافت اسلام را غصب کرده و به زور می‌خواستند از امام بیعت بگیرند و امنیت جانی را از او سلب کردند و سرانجام هم به آن نحو فجیع به جرم پایداری و استقامت در طریق حق شهید کردند.

آنچه برای اسلام و مسلمین زیان آور بود، این اعمال و رفتار حکومت اموی بود.

محب الدین خطیب بدان: سفر امام برخودش و بر اسلام و بر امت اسلام تا قیام قیامت میمون و با برکت بوده و خواهد بود، و ملت اسلام از برکات این سفر برخوردار هستند.

این سفری بود که خداوند متعال و فرشتگان و پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، (اگر تو معتقد به او باشی) مکرر از آن خبر دادند و آنرا برای حسین و برای اسلام نه فقط نامیمون نشمردند بلکه منشأ برکات و فیوض و درجات معرفی کردند، نامیمون بر اسلام و بر ملت اسلام خلافت و ولایتعهدی یزید و جنایت‌های معاویه یاغی و دشمن دین و مظالم یزید در کربلا و در واقعه حرّه بود.

نامیمون کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق، و اصحاب رسول اللّٰه بود. نامیمون بغی معاویه و مخالفتش با خلیفه به حق بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۳

عدو الدین خطیب: نامیمون بر اسلام امثال تو نویسندگان مزدور، و دشمن شرف و آزادی است که عمر خود را در خیانت به اسلام، و کمک به استعمار، و هدف‌های صهاینه، و تفرقه و جدایی انداختن بین مسلمانان و توهین به رجال علم و فکر اسلام تمام کردی. خدا تو را با یزید و شمر و با مسلم بن عقبهٔ محشور سازد.

عدو الدین خطیب: اگر فهم داری خلافت‌های جائره و حکومت امثال یزید و ولید و شرابخواران و سگبازان، و کسانیکه کنیزان خود را با حال جنابت به مسجد می‌فرستادند تا به افرادی مثل تو امامت کنند، و می‌خواستند بر بام کعبه بزم شراب بچینند و به قرآن تیر زدند بر اسلام نامیمون بود.

قیام علیه این حکومت‌ها و شهادت د رراه خدا برای مجاهدین پر از میمنت و خیر و برکت است

(فَرِحین بِما آتیهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضلِه)

پس از هجرت پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، هیچ سفری به قدر این سفر امام حسین، علیه السلام، خیر و برکت تا روز قیامت برای این امت نداشته است، شما جماعت نصّاب و دشمنان خاندان پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، نمی‌خواهید از این برکت‌ها بهره‌مند شوید، و می‌خواهید جیره‌خوار و دست‌پرورده، مکتب‌های یزیدی، و مدرسه‌های ابوسفیانی بمانید و اکنون هم پس از هزار و سیصد سال مداح یزید و شمر و سنان و حجاج باشید، و آن حکومت‌ها را واجب الاطاعه بدانید مختارید در ظلالت و گمراهی

بمانید!

عدوالـدین خطیب: اگر تو اینطور می گویی، بشـنو به بین علماء و دانشـمندان اهل سـنت که با افکار باز و مترقی و اسـلامی تاریـخ را مطالعه می کنند چه می گویند، معاصرین تو در مصر چطور نظر می‌دهند:

شیخ محمد محمود مدنی استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه الازهر می گوید: حسین شهید نمونه و برجسته مجاهدین راه خدا، دید بال و پرحق

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۴

شکسته، و باطل از چهارسو راه را بر آن بسته است.

خود را دید که شاخ درخت نبوت و پسر آن امام شیردلی است که هرگز از بیم و ذلت سر بزیر نینداخت.

خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندوه، و از میان بردن این تاریکی‌ها به او حواله شده و از او خواسته شده است.

صدایی از اعماق دلش او را ندا می کرد.

تو، ای پسر پیغمبر برای رفع این شدائد هستی.

خدا به جدّ تو تاریکی‌ها را برطرف، و حق را ظاهر، و باطل را باطل ساخت تا بر او نازل شد (اذا جاء نصـر اللَّه و الفتح) و مردم گروه گروه در دین خدا وارد شدند.

پدر تو همان شمشیر برنده، و قاطعی بود که در نیام نرفت، تا گردن‌های مشرکین را ذلیل توحید ساخت.

برخیز. اباعبداللَّه، مانند پدر و جدّت جهاد کن و از دین خدا حمایت کن و ستمکاران را دفع ده و زمین را از پلیدی بغی و ستم پاک ساز.[۱۳۰]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۵

بخش (۳)

اشاره

مراحل قیام

۳- ۱. مراحل اول.

۳- ۲. عکس العمل امام.

۳- ۳. مأموریت مسلم.

۳- ۴. مصالح اعزام مسلم.

۳- ۵. باز هم توقف.

۳- ۶. مرحله دوم/ حرکت ناگهانی امام.

۳- ۷. بسوی کوفه.

۳- ۸. چرا کوفه را انتخاب کرد.

۳- ۹. یکخبر ناگوار- و مغلطه کاری.

۳- ۱۰. شورای صحرا چه بود؟

۳- ۱۱. یک نامه و یک خبر، و ترک امانت نویسندگی.

۳- ۱۲. صراحت روایت طبری ....

۳- ۱۳. خطبه امام علیه السلام.

۳- ۱۴. نقطه تحول.

۳- ۱۵. مرحله سوم.

۳- ۱۶. دستور مراجعت.

۳- ۱۷. پیشنهاد حر.

۳- ۱۸. تغییر مسیر.

۳- ۱۹. یک سئوال.

۳- ۲۰. اجتهاد مقابل نص.

۳- ۲۱. دو سؤال دیگر.

۳- ۲۲. این واقعه را ننوشته.

۳- ۲۳. پیشگویی علی (ع).

۳- ۲۴. عبارت ابن اعثم.

۳- ۲۵. نتیجه این بحث.

۳- ۲۶. خطر جدید- حکم بیخردانه.

۳- ۲۷. نکته.

۳- ۲۸. باز هم پیشنهاد مسالمت/ تناقض گویی.

۳- ۲۹. دلسوزی و ارشاد.

۳- ۳۰. مرحله ۴-اسیری بازماندگان نتیجه بجای هدف.

۳- ۳۱. چند نکته پیرامون فلسفه همراهی اهل بیت (ع).

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۷

۳- ۱. مراحل قیام

اشاره

۹۹. در این بخش مطالب گذشته را، و اینکه هدف امام تشکیل حکومت اسلامی بود تکرار کرده که ما به یاری خدا به آن پاسخ دادیم و با ردّ این نظر خودبخود بیشتر مطالب این بخش مردود می‌شود.

مع ذلک ما مراحل قیام را طبق تقسیم او در نظر می‌گیریم، و آنچه را انجام شد به طور اختصار بیان می‌کنیم.

مرحله اول:

این مرحله امام با امتناع از بیعت مخالفت خود را با حکومت یزید آغاز فرمود، و برای اینکه ناگهان در مدینه دستگیر و کشته نشود به مکه که به حکم (من دخله کان آمناً) مأمن بود هجرت فرمود، و هجرتش در جهان اسلام تا حدودی که اوضاع و احوال، و

وسایل ارتباط آنروز اقتضا داشت منتشر شد، و همه دانستند که بر پسر پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، سخت گرفته‌اند، تا از او بیعت بگیرند، و آن حضرت از بیعت خودداری کرده و به حرم خدا هجرت فرموده است.

در مکه شخصیت‌های مذهبی و سیاسی دیگر نیز بودند که پس از ورود امام همه تحت الشعاع واقع شده، و به آمد و شد، و ملازمت خدمت آن حضرت پرداختند.

حفلات علمی و مذهبی امام در نهایت رونق بود، و مردم معتکف دربار ولایت مدارش شده، و از دریای علم، و معرفت و بینش پسر پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، هر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۸

کس به قدر خود اغتراف، و استفاضه می‌کرد.

وقتی خبر هجرت امام به عراق رسید سیل نامه‌های دعوت و الحاح و اصرار آنها به سوی مکه به عالی محضر امام سرازیر شد، و با سوگند، و اتمام حجت آن حضرت را می‌خواندند.

شهر کوفه بیش از شهرهای دیگر از ظلم و ستم معاویه رنجیده و کوبیده شده بود.

احساسات مردم آن علیه حکومت اموی بسیج بوده و مانند آنکه منتظر فرصت باشند خود را آماده قیام و انتقام‌گیری می‌شمردند.

خسارات مادی و معنوی این شهر از ناحیه حکومت بنی‌امیه‌و زنازاده‌ای چون زیاد بیش از حد شده بود، و آنجا را در نظر مأموران بنی‌امیه به صورت یکی از مراکز حساس، و ناراحت جلوه می‌داد، و لذا همواره استانداران دژخیم مانند زیاد، و مغیرهٔ بن شعبه را در آنجا حکومت می‌دادند تا آنچه بتوانند روح انقلابی این شهر را خفه کنند.

شیعیان علی، علیه السلام، در این شهر سخت‌ترین شکنجه‌ها را دیدند. کشته شدن و زندان رفتن، و زیر شلاق و تازیانه مردن، و مثله کردن از جمله کیفرهایی بود که درباره هر کس دوستی خاندان پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، را داشت اجرا می‌شد. به جز آنها که با بنی‌امیه ارتباط برقرار کرده، و مزدوری و جیره‌خواری آنها را پذیرفته بودند، همه از دست ستمشان به جان آمده بودند.

در عین حال روحیه اکثریت بسیار ضعیف، و مرعوب نظامیان و سربازان بنی‌امیه بودند، و شورش‌هایی که می‌کردند بواسطه همین ضعف روحیه نافرجام می‌شد، و مثل انقلابات ناگهانی که بزودی خاموش می‌شود فرو می‌نشست، نارضایتی آنها باعث می‌شد که به فریادهای انقلابی با زبان پاسخ بدهند، و دور پرچم شورش را اگر خطر و زحمتی نباشد بگیرند، و ترس و بیم، و نفاق و دودستگی و طمع و حب جاه و مال سبب می‌گشت که زودتر متفرق شده، رهبر انقلاب را تنها گذارده، و در

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۰۹

دستگیری او با مأمورین حکومت همکاری کرده، و در بی‌وفایی مسابقه بدهند.

این مردم با این روحیه نحیف و بی‌ارزش، و شکست خورده خود را تشنه انقلاب می‌شمردند و برای اینکه عذری داشته باشند، پیش خود می‌گفتند اگر رهبری داشتیم بپا می‌خواستیم، و دیکتاتور را ساقط می‌کردیم، و روز حکومت استبدادی، و ضد اسلام یزید را سیاه می‌ساختیم، و کارها را بدست پاک‌ترین دستها می‌سپردیم.

برخی از آنان که انگشت شمار بودند در این ادعا واقعاً راستگو و باوفا و با استقامت بودند، و در حکومت معاویه و یزید و عبدالملک و حجاج خوب امتحان دادند.

برخی هم که اکثریت بودند نان را به نرخ روز می‌خوردند در دل طرفدار حکومت حق و در عمل سپاه و نیروی حکومت باطل بودند با امام حسین، علیه السلام، رابطه برقرار می‌کردند، و برای اینکه تا ممکن است جنبه ملی آنها خراب نشود، و دستگاهی و اموی معرفی نگردند خود را در ردیف آزادیخواهان قرار داده دعوت نامه می‌نوشتند، و چه بسا که در همان حال با دستگاه بنی‌امیه‌همکاری داشته، و بلکه برای آنها جاسوسی می‌کردند.

به هر صورت زبان حال مردم کوفه این مضمون بود:

رَبَّنا لَولا ارْسَلْتَ الَینا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ انْ نَذِّلِ وَ نَخْزی.

عرضشان به امام این بود چرا به جانب ما نمی‌آیی تا تو را یاری کنیم، و جان و مال در راهت نثار نماییم، و دین خدا را زنده سازی و به حکم قرآن در میان ما حکومت کنی.

امام وظیفه خود می‌دانست این دعوت را جواب بدهد، و حجت را بر آنها تمام کند.

آنها می‌گفتند باید امام قیام کند، و جلو یزید را بگیرد، و اگر قیام نکند و سکوت اختیار نماید از دیگران هیچ توقعی نباید داشت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۰

حقاً هم همینطور بود اسلام با یک وضع بی‌سابقه و خطرناکی روبرو شده بود که نجات از آن وضع جز با فداکاری، و گذشت امکان نداشت. بر امام بود که سوء وضع را به مردم بفهماند، و اعلام خطر کند، و عموم را از بزرگی گناه قبول بیعت یزید آگاه سازد.

قبول نکردن دعوت مردم کوفه با آن حرارت، و احساساتی که اظهار می‌کردند، سبب می‌شد که آنان بر امام حجت داشته باشند یا اقلًا خود را معذور بدانند.

لذا امام با اینکه آینده را پیش‌بینی می‌فرمود دعوت آن مردم را که به عکس تصور نویسنده شهید جاوید در ص ۲۵۳ جزعده کمی همه بی‌شخصیت بودند پذیرفت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۱

۳- ۲. عکس‌العمل امام

۱۰۰- عکس‌العمل امام در برابر این نامه‌ها و اتمام حجت‌ها قبول دعوت و اعزام جناب مسلم بود و اینکه در ص ۲۵۶ نگاشه است: امام تا این تاریخ درباره سفر کوفه تصمیمی نگرفته بود صحیح نیست از اول امام تصمیم رفتن به عراق را داشت، و برنامه کارش معین بود، و اینطور که منزل به منزل برنامه تنظیم کند نبوده است.

شما از کجا می‌گویید امام پیش از دریافت نامه‌های کوفه تصمیم رفتن به عراق را نگرفته بود؟ مگر خودتان نقل نکردید که امام فرمود رسول خدا در خواب به من امری فرموده است که من آن امر را انجام می‌دهم حرکت امام به سوی عراق بر حسب امر پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، بود، و طبق همین خواب شما نمی‌توانید بگویید امام پیش از دریافت نامه‌ها تصمیم نداشت، زیرا ممکن است این خواب را پیش از دریافت نامه‌ها و بلکه ممکن است در مدینه دیده باشد، و اگر مردم عراق هم دعوت نمی‌کردند امام ناچار بود از مکه خارج شود، چنانچه در روایات است، وقتی فرستادگان یزید برای کشتن حضرت به مکه آمدند امام ناگهان عازم عراق شد تا هتک خانه کعبه و حرم خدا نشود علاوه بر اینها وصول نامه‌ها از عراق معلوم بود و با علم به مراجعه مردم عراق و وصول نامه‌های آنها گرفتن تصمیم قبلی بی‌مورد نبود و لازم بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۲

۳- ۳. مأموریت مسلم بن عقیل

۱۰۱. راجع به مأموریت حضرت مسلم در ص ۲۵۷- شرحی نگاشته و جمله

فَانّی اقْدِمُ الَیْکُم وَ شیکاً

که در نامه امام است برای اینکه صریح در آنچه خودش اراده کرده باشد به این نحو معنی کرده است.

(آنگاه به خواسته‌های شما جواب مثبت خواهم گفت: و به زودی به کوفه خواهم آمد) در حالیکه این فرمایش امام بر آمدنش به سوی عراق، و ورودش در کربلا- بر آن میزبانان بی‌وفا و بی‌آزرم نیز منطبق و صادق است لذا خود امام در خطبه‌ای که هنگام برخورد با سپاه حرّ خواند می‌فرماید

فَانِ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَد جِئتُکُم

به هر حال این چندان مهم نیست، در بعض موارد دیگر نیز با اینکه لفظ کوفه در متن روایت نبوده است آنرا در ترجمه آورده است.

مطلبی که در اینجا تذکر می‌دهیم این است که جمله

فِانِ کَتَبَ الّی انَّهُ قَد اجتَمَع رَأیُ ملائِکُم الخ

مفهوم ندارد، زیرا مقصود این است که مسلم را می‌فرستم و خودم هم پس از وصول نامه او می‌آیم یعنی آمدن من در این زمینه در آن هنگام است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۳

۳- ۴. مصالح اعزام مسلم،

علیه السلام

ممکن است کسی بگوید این جمله مفهومی ندارد پس در اعزام مسلم چه مصلحتی بوده است؟

جواب

سیدالشهداء، علیه السلام، با خلافت یزید مخالفت داشت، و این مخالفت علاوه از آنکه یک وظیفه فردی بود، امام از جهت شخصیت بارزه معنوی و خانوادگی، و اینکه حفظ میراث نبوت را عهده‌دار بود، و عموم مردم نگهبانی و پاس شریعت را در درجه اول در عهده آن حضرت می‌دانستند نیز لازم بود مخالفت داشته باشد و مخالفت خود را آشکار سازد که صدایش در جهان اسلام به پیچد تا بر همگان ظاهر باشد که امام و خاندان رسالت با این بازی‌ها و تلویث مسند زمامداری اسلام به وجود نحس و نجس یزید جداً مخالفت دارند. باید آشکار شود که امام، و یگانه شخصیت ممتاز جهان اسلام تصمیم قطعی به مخالفت گرفته، و این سدی را که بنام خروج از جماعت، و قیام علیه حکومت جلو اعتراض و عکس العمل مردم کشیده‌اند، و در پناه آن، حکومت‌های جبّارانی چون یزید، و ولید و حجاج و زیاد، و ابن زیاد را نگاهداری کرده، و خروج بر آن‌ها را خروج از طاعت شرعی می‌شمارند شکسته است. باید این دیوار ویران شود و حق و باطل از هم جدا گردد، و حکومت‌های باطله از قانون کیفر قیام کنندگان علیه حکومت اسلامی سوء استفاده ننمایند لذا اقدام امام در هجرت از مدینه به مکه تا حدی بانگ مخالفت او را بلند ساخت، و به گوش دور و نزدیک رسانید.

توقف آن حضرت در مکه از مراکز مهم آمد و شد بود خصوص در ماه حج، و ملاقات‌ها، و شرفیابی‌هایی که شخصیت‌ها و رجال به حضورش داشتند و این موضوع را حضرت با آنها در میان می‌گذاشت، و دلایل و مواد مستندات خود را در

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۴

تخلف از بیعت بیان می‌فرمود، و به همه اعلام می‌کرد:

سکوت در برابر این وضع نابود کننده اسلام جایز نیست، و گلزار دین محمدی گلزاری نیست که این زاغ و زغن‌ها در آن لانه بسازند، و مسند خلافت اسلامی، مسندی نیست که یزید لیاقت داشته باشد به آن تکیه زند و آنها را به مسئولیت خطیری که در این موقع دارند متوجه می‌ساخت.

پس از اینکه نامه‌های دعوت و فرستادگان کوفیان پی‌درپی به محضر مبارکش رسید، و الحاح و اصرار آنان از حد گذشت، و حتی

نوشتند اگر دعوت ما را نپذیری شکایت تو را در محضر جدّت خواهیم کرد مسلم را به کوفه اعزام فرمود. امام در اقداماتی که داشت طبق برنامه نواحی مختلفه را رعایت می‌کرد، در اعزام مسلم به کوفه این مصالح تأمین می‌شد.

۱. صدای مخالفت امام، و امتناع او از بیعت موجش قوی‌تر، و وسیع‌تر و چشم گیرتر می‌شد، و اولین چیزی که از آن هر کسی می‌فهمید عدم رضایت امام به حکومت یزید. و لزوم خودداری از بیعت، و حرمت همکاری، و عدم امکان هیچگونه سازشی با یزید بود.

بیعت گرفتن از مردم برای امام، فعالیت برای برانداختن حکومت یزیدی، همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزید بود.

۲. اخبار بیعت مردم کوفه به مسلم، و خروج او، و عهدشکنی مردم کوفه و شکستن بیعت، و شهادت مسلم و هانی در آغاز حکومت یزید که منتشر می‌شد و دست به دست می‌گشت انظار را متوجه مخالفت امام کرده، و به عنوان مهمترین حادثه و رویدادهای آن زمان تلقی می‌شد، و گوش‌ها را برای شنیدن نتیجه مخالفت امام با یزید آماده ساخته، و اخبار این واقعه نگران کننده در مجالس و محافل همه جا مطرح بود، و قدر مسلم، علی رغم تبلیغات دستگاه که خروج بر حکومت را اخلال به نظم و سبب تفرقه دانسته و جایز نمی‌شمردند، عمل امام جواز بلکه وجوب آنرا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۵

ثابت ساخت، و معلوم است در برابر عمل امام که پیغمبر او را سید جوانان اهل بهشت فرموده، و در حق او و برادرش فرموده بود

اَلحَسنُ وَ الحُسَیْنُ امامانِ قاما او قَعَدا

تبلیغات یزیدی اثری نداشت.

۳. اعزام مسلم به کوفه کمترین فایده‌اش این بود که امام به نام یگانه خلیفه رسمی و شرعی عالم اسلام در اصطلاح عموم مسلمانان معرفی و اطاعت او بر همه واجب شناخته شود. زیرا بعد از اینکه خلافت یزید از جهات متعدده باطل و غیرشرعی باشد، و جایز الاطاعه نباشد، و علاوه بیعت مردم با او بر اساس تحمیل و تطمیع و تهدید، و زیر برق شمشیر و سرنیزه انجام گرفته باشد.

در جهان اسلام یگانه کسی که با داشتن صلاحیت و لیاقت طبقات مختلف مردم یا به اصطلاح اهل حل و عقد آزادی به او رای داده و بیعت کرده‌اند امام بود، که مردان و شخصیت‌های نامی امثال حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجه و انس بن حارث و عبدالرحمن بن عبدرب الانصاری و دیگران از اصحاب پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و غیر ایشان با آن حضرت بیعت کردند، بنابراین امام خلیفه رسمی، و یزید غاصب، و خارج بر امام بود، و به ملاحظه همین بیعت صحیح، بعض اهل سنت آن حضرت را نیز امیرالمؤمنین می‌خواندند، پس در این جهت امام از اعزام مسلم به کوفه فاتح شد، زیرا خلافت اسلامی رسماً اعلام، و یزید خودبخود برکنار شد و نتیجه این می‌شود که یزید با قهر و غلبه بر خلیفه منصوص که واجد تمام شرایط زعامت بوده، و مردم هم او را انتخاب کرده، و آراء عموم به نفع او بود خروج کرده، و امام را که واجب الاطاعه همه بود شهید کرد.

۴. اعزام مسلم به کوفه این موضوع را هم روشن کرد که افکار، و قلوب در دست خاندان پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، است، و مردم بالطبع مایل به آنها و خواهان

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۶

حکومت آنها هستند، و وجهه ملی صددرصد با آنهاست، و اگر آزادی رأی بود همه یا اقلًا اکثریت قریب به اتفاق به امام رأی می‌دادند، ولی قدرت نظامی، و سرنیزه افکار جامعه را کوبید.

۵. این دعوت مردم کوفه، و اصرار و الحاحی که داشتند در درجه اول این مقدار عکس‌العمل را از جانب امام لازم داشت، که شخصیتی را به جانب آنها بفرستد، و حجت را بر آنها تمام کند، و حضور، و آمادگی خود را برای ساقط کردن حکومت جابرانه یزید به آنها و دیگران ثابت کند، تا همه بدانند رهبر واقعی مردم و امام منصوص از جانب خدا و پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم،

در برانداختن حکومت، و دفع خطری که متوجه اسلام شده پیشقدم و آماده است.

و اگر امام به آن نامه‌ها اعتنا نمی کرد، نه تنها اهل کوفه بلکه عموم مردم می‌توانستند بگویند وقتی مثل پسر پیغمبر، با مسلمانان آزادیخواه در دفع مثل یزید همکاری نکند از ما چه بر می‌آید و سکوت یا همکار نبودن او علاوه بر آنکه جبهه ما را ضعیف می‌سازد جبهه دشمن و تبلیغاتش را قوی می کند، وقتی امام در برابر آن اوضاع بی‌تفاوت باشد دیگران چگونه سنگ دین به سینه بزنند، و غصه احکام دین، و اضمحلال اسلام را بخورند.

وقتی پس از سیزده قرن با اینکه با اعزام مسلم و تشریف آوردن خود امام به کربلا، و آن مصائب دل خراش وضع روشن، و نفاق اهل کوفه معلوم گردید، نویسنده می گوید شرایط مساعد بود، و امام صدهزار نفر سرباز مسلح داشت اگر امام نیامده بود و وضع روشن نشده بود چه می گفت؟

غیر از این بود که می گفت: صدهزار نفر سرباز مسلح که حکومت یزید با آن همه ضعف برایش یک لقمه بود خود را در اختیار امام گذاردند تا حکومت اسلامی را تأسیس کند ولی امام در خانه نشست، و این فرصت بی‌مانند را از دست داد!

لذا امام مسلم را فرستاد، و مسلم هم شروع به کار کرد، و از مردم بیعت گرفت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۷

و به امام هم گزارش کارهای خود را داد، تا وقتی اوضاع دیگران دیگر گون شد و نفاق آن مردم آشکار گشت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۸

۳- ۵. باز هم توقف!

۱۰۲. آنچه در ص ۲۶۱ و ۲۶۲ راجع به تأخیر حرکت به سوی عراق، بعد از وصو نامه مسلم و علت توقف آن حضرت نگاشته است به نظر می‌رسد صحیح نباشد.

اولا- حساب‌هایی که نویسنده در اینجا با استناد به مروج‌الذهب و ارشاد کرده قابل تأمل، و محتاج به دقت بیشتر است زیرا طی مسافت دو هزار کیلومتری بین مکه و مدینه بر حسب آنچه در ص ۲۶۵ نگاشته در ظرف دوازده روز که تقریباً روزی یکصد و هفتاد کیلومتر نمی‌شود بعید به نظر می‌رسد، بنابراین اگر نقل مسعودی صحیح باشد، موضوع گم کردن راه، و مردن دو نفر راهنما مورد تضعیف واقع می‌شود و شاید همانطور که ظاهر عبارت مسعودی است، مسلم بدون برخورد به این مانع در ظرف بیست روز این مسافت را طی کرده باشد که باز هم به طور مرتب روزی صد کیلومتر می‌شود. از طرفی می‌بینم امام، علیه السلام، این مسافت را در حدود بیست و چهار پنج روز طی فرمود.

بنابراین معلوم نیست پس از وصول نامه مسلم توقف امام در مکه زیاد شده باشد، و ما قویاً احتمال می‌دهیم که امام به واسطه آنکه خونش در حرم ریخته نشود و هتک احترام کعبه نگردد پیش از وصول نامه مسلم عازم عراق شد.

ثانیاً توقف امام در مکه پس از وصول نامه مسلم به فرض کتاب شهید جاوید اگر چهارده روز شده باشد برای این بوده که امام، علیه السلام، می‌دانست در هر حال ورودش به کوفه بعد از شهادت مسلم خواهد بود، و اگر با عجله و دوازده روزه هم می‌آمدند تقریباً مصادف با شهادت مسلم می‌شد، و در این صورت برنامه واقعی امام که منتهی به کربلا می‌شد به هم می‌خورد، و در کوفه آن حضرت را شهید می کردند، و برنامه‌هایی که در کربلا- انجام شد در کوفه امکان اجرا نداشت و جنگ و خونریزی بسا زیادتر می‌شد، و عمال حکومت آنرا دستاویز تبلیغات مسموم خود قرار می‌دادند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۱۹

به هر حال عللی را که برای تأخیر حرکت امام ذکر کرده پذیرفته نیست، و چنین موضوع مهمی را که هر آن ممکن است حوادث

پیش‌بینی نشده به قول شما در آن اثر بگذارد نمی‌توان به این علل عقلًا و شرعاً تأخیر انداخت.
اما علت اول به این جهت صحیح نیست که فعل یک مستحب را نمی‌شود بر فعل واجب مهم فوری مانند تشکیل حکومت اسلامی مقدم داشت که یک آن اگر زودتر انجام می‌گرفت، بر هر مستحب، بلکه بسیاری از واجبات در مقام تزاحم مقدم است.
علت دوم جز یک مشت الفاظ چیزی نیست. امام، علیه السلام، چه کسی را ببیند؟ و با کی مشورت کند؟ و از حاجیانی که از خراسان و آذربایجان، و مصر و افریقا، و نقاطی که مسخر بنی‌امیه بود چه کاری بر می‌آمد، و تازه تا چه حدّ اظهار حضور می‌کردند.
اهل کوفه که آن همه ابراز علاقه کردند، و نامه نوشتند چگونه معامله کردند؟
به علاوه با شخصیت‌های بزرگ اسلامی غیر از مردم کوفه در این مدت در تماس و گفتگو بود. همه یک قول می‌گفتند رفتن به عراق خطرناک است و بلکه صریحاً شهادت امام را پیش‌بینی می‌کردند: امام به آنها چه جواب داد؟ با دیگران اگر تماس می‌گرفت غیر از این نتیجه‌ای نمی‌داد.
این یک تصمیمی بود که امام گرفته بود، و به سوی هدفی که داشت جلو می‌رفت.
و اما علت سوم اصلًا قابل ذکر نیست زیرا تبلیغات بنی‌امیه در هر حال بود آنها حضرت را (العیاذ بالله) اخلالگر می‌شمردند، و این موضوع ماده مهمی برای قوت تبلیغات آنها نمی‌شد، و در نفوس اثری نمی‌کرد.
پس معلوم شد هیچ یک از علل مذکور کافی برای توجیه توقف امام در مکه نیست بلکه می‌توان گفت این تأخیر حرکت نشانه این است که امام از اوضاع آگاه بود، و قصدش تأسیس حکومت نبوده است، و الا اگر قصدش تأسیس حکومت بود، و از
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۰
آینده بی‌اطلاع بود و منشأ اطلاعش همان گزارش مسلم بود، چرا فوراً و بی‌درنگ طبق گزارش او عمل نکرد، و حرکت نفرمود؟
اینگونه سئوالات غیر از اینکه امام می‌دانست که عاقبت این قیام به کجا منتهی می‌شود، و ماموریت الهی داشت که تا پایان کار ایستادگی، و مقاومت کند هیچ پاسخی ندارد.
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۱

۳– ۶. مرحله دوم حرکت ناگهانی امام

۱۰۳. آنچه را از ص ۲۶۵ تا ۲۶۸ نوشته است دورنمایی است از تسلط حکومت اموی بر اوضاع، و عدم موازنه قوای طرفین، و اینکه تمام ارزیابی‌هایی که در بخش‌های گذشته راجع به موازنه قوای طرفین کرده باطل بوده، و دستگاه حکومت از هر جهت می‌توانسته است اوضاع را کنترل نموده، و مانع از تأسیس حکومت جدید شود، و در مکه و کوفه پیش‌بینی‌های لازمه را کرده بود.
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۲

۳– ۷. بسوی کوفه!

۱۰۴. در ص ۲۶۹ می‌نویسد همه فکر امام این است هر چه زودتر به کوفه برسد، و با پشتیبانی نیروهای داوطلب و متشکل حکومت آزادی بخش اسلامی را تشکیل دهد.
اگر همه فکر امام به کوفه رفتن و تشکیل حکومت بود پس چرا زودتر حرکت نفرمود، و تأخیر کرد تاوقتی خطر قطعی شد حرکت کرد، تأخیر چهارده روزه در حرکت به سوی کوفه بنا به نظر شما با فکر تأسیس حکومت و گزارش صریح مسلم سازگار نیست. و این نیروهای متشکل که شما هی دم از آن می‌زنید کجا ظاهر شدند و کجا تشکیل یافتند و اگر متشکل بودند چرا در وقت انقلاب

کوفه به کار نیافتادند، نیروی متشکل که به این زودی عقب نشینی نمی‌کند و اطراف فرمانده خود را خالی نمی‌سازد.
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۳

۳- ۸. چرا کوفه را انتخاب کرد؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام ؛ ص۳۲۳

۱. چرا کوفه را انتخاب کرد؟ (صفحه ۲۷۰)

پاسخ می‌دهیم: برای اینکه به کربلا برود، و اگر سرّی و مأموریتی در کار نبود یقیناً همان پیشنهاد ابن عباس را می‌پذیرفت، و اهل یمن اگر چه از حضرت دعوت نکرده بودند (شاید برای همین جهت که می‌دیدند از عهده یاری امام تا سرحد پیروزی بر نمی‌آیند) ولی اگر به آنجا رفته بود علی الظاهر شاید به این آسانی تنها و بی‌کس کشته نمی‌شد. آنجا مرکز شیعیان امام و پدرش بود و در جنگ صفین همین یمنی‌ها بودند که در رکاب علی، علیه السلام، فداکارانه جهاد می‌کردند.

سران کوفه از امثال شبث بن ربعی و حجار بن ابحر، و اشعث بن قیس، و در این زمان پسرهایش، و عمرو بن حجاج منافق بودند هر چند امام هر کجا می‌رفت شهید می‌شد، و بنی‌امیه او را رها نمی‌کردند اما رفتن به کربلا جزء برنامه‌ای بود که امام باید اجرا کند.

و شما هم اینقدر را قبول کردید که امام در پاسخ بعض بزرگان فرمود پیغمبر، صلی الله علیه و آله، مرا در خواب به امری مأمور کرده است که انجام می‌دهم این امر غیر از حرکت به سوی عراق و رفتن به کربلا چه می‌تواند باشد.

این ادله‌ای که شما برای انتخاب کوفه ذکر کرده‌اید با توجه به سوء سوابق مردم کوفه، و پیشینه افتخارآمیز مردم یمن قانع کننده نیست، و اگر غرض تأسیس حکومت بود طبق همان نظر خیرخواه و سیاستمدار روشنی مثل ابن عباس باید عمل شده باشد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۴

۳- ۹. یک خبر ناگوار و مغلطه کاری!

۱۰۶- در ص ۲۷۱- چون خود را در برابر یک موضوع مسلم تاریخی می‌بینند که دلالت می‌کند بر اینکه امام تصمیم به رفتن به کربلا داشته، و نه کوفه مقصد و نه تأسیس حکومت هدف بوده بدست و پا می‌افتد و مقداری هم در ص ۲۷۲ و ۲۷۳ روضه خوانی راه می‌اندازد.

این موضوع وصول خبر شهادت مسلم و هانی به آن وضع دلخراش است. در اینجا اگر مقصد امام کوفه بود، معلوم شد که رفتن به کوفه امکان ندارد، و اگر غرض تأسیس حکومت به اتکاء نیروی نظامی کوفه بود آن هم از میان رفت، علی الظاهر فوراً باید از همین جا امام مراجعت کند، و یا برنامه عقلائی و منطقی دیگر را اعلام کند، اینجا دیگر پرونده‌های موضوع همه باید باز و رسیدگی شود، زیرا احتمال تأسیس حکومت غیر عقلائی و به نسبت یک درصد بلکه کمتر بود، و برگشتن به جانب مکه با امانی که حاکم حجاز داده بود به طور موقت دفع خطر می‌کرد.

اما ببینید این نویسنده این موضوع حساس تاریخ را چطور به هم می‌پیچد، و با لفظ شورای صحرا می‌خواهد خواننده را بفریبد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۵

۳- ۱۰. شورای صحرا چه بود؟

بنا به نقل برخی از تاریخ نگاران مورد اعتماد نویسنده شهید جاوید مانند طبری و ابن اثیر، و ابن کثیر، و ابی حنفیه دینوری امام، علیه

السلام، پس از وصول خبر شهادت حضرت مسلم و هانی موضوع برگشتن یا رفتن به حجاز را در مشورت نگذاشت، و از کسی نظر نخواست! فقط بعض اصحاب (که شاید همان هایی بودند که در منزل بعد امام را ترک کردند) و فرزندان عقیل، رضوان اللّه علیهم، ابتداء اظهار نظر کردند[۱۳۱] ولی نویسنده در اینجا به این کتاب‌ها رجوع نکرده، و به کتاب ابن قتیبه که نقلش در اینجا با نقل تواریخ دیگر موافق نیست ۱۳۲]، و به واسطه مقتل خوارزمی به تاریخ ابن اعثم ۱۳۳] که مکرر آنرا بی‌اعتبار و غیرقابل اعتماد شمرده اعتماد کرده است.

سومین کتابی که در اینجا به آن اعتماد کرده است ارشاد است. صرف نظر از تعارضی که در اینجا بین ارشاد و تاریخ طبری و ابن اثیر و ابن کثیر و الاخبار الطوال دیده می‌شود بر حسب فرمایش شیخ مفید، رضوان اللّه علیه، در ارشاد و جریان وصول خبر شهادت حضرت مسلم، و مذاکرات امام، علیه السلام، با اصحاب که نویسنده برای اینکه جهل امام را به حوادث آینده، و عجز او را از پیش‌بینی اوضاع مجسم سازد (شورای صحرا) نام گذاشته است بیش از این نبود که پس از وصول خبر قتل مسلم و هانی، و استرجاع مکرر امام، علیه السلام، آن دو مرد اسدی که کسب اطلاع کرده بودند امام را سوگند دادند از همانجا برگردد، و خود و اهل بیتش را در خطر نیندازد چون در کوفه یاور و شیعه‌ای ندارد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۶

امام به سوی بنی عقیل نگاه کرد، و از آنها نظر خواست ۱۳۴] گفتند به خدا سوگند ما بر نمی‌گردیم، تا خون خود را بگیریم یا از همان شربت که او چشید بچشیم: امام فرمود! پس از اینان خیری در زندگی نیست.

از این سخن امام، علیه السلام، معلوم شد که تصمیم به رفتن دارد، و عده‌ای هم گفتند: تو مانند مسلم نیستی، و اگر به کوفه به روی مردم با شتاب به تو ملحق می‌شوند.

امام، علیه السلام، سکوت فرمود، و با این سکوت پر معنی جواب آنها را داد. یعنی مردم کوفه با من هم مثل مسلم رفتار می‌کنند، و به این امید نمی‌توان به کوفه رفت به علاوه راه‌ها همه بسته بودند و به کوفه رفتن امکان نداشت، و اما این جمله که از ابن قتیبه نقل کرده ۱۳۵] (قد جائک من الکتاب مانثق به) صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا بی حقیقت بودن نامه‌های قبل از قتل مسلم فاش شد و دیگر وثوقی به آنها نبود بعد هم که از کوفه نامه همکاری نرسید شورای صحرا بیش از این سرگذشتش نبود.

چنانچه می‌بینید امام با اینکه در اینجا بر همه معلوم بود تأسیس حکومت اسلامی امکان ندارد، و رفتن خطر قطعی دارد از رفتن خودداری نکرد.

و آنچه نوشته است نظر اصحاب امام قابل قبول بود زیرا ارتش داوطلب امام! پس از قتل مسلم بلاتکلیف و بی‌سرپرست مانده، و فرماندهی حقیقی همه نیروهای ملی عراق با امام بود حقیقةً تعجب آور است، مثل اینکه (العیاذ باللّه) بخواهد امام را مسخره قرار دهد، و به این ارتش نداشته استهزاء کند، و گرنه کدام ارتش؟ کدام

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۷

نیرو؟

شرم‌آور نیست که این الفاظ تو خالی را شخص برای تأیید نظر نادرست خود تکرار کند. مگر مسلم فرمانده این ارتش نبود پس چرا او را تنها گذاشتند؟ امام چگونه می‌توانست به کوفه برود؟ و چرا این ارتش وقتی شنیدند امام به کربلا آمده شورش نکرده و به او ملحق نشدند؟

چرا در یک مطلبی که عقل و تاریخ، و آنچه در خارج روی داد آنرا تکذیب می‌کند این همه اصرار می‌کنید.

و اما مسئله خطر بازگشت به حجاز اصلًا در آن شورا عنوان نشد، و اگر خطری احساس می‌کردند، یا خطر بازگشت را با خطر رفتن مساوی می‌دیدند، در آن شورا مطرح می‌ساختند، و کسانیکه طرفدار رفتن بودند آنرا حجت قرار می‌دادند که ناچار باید برویم، و

چگونه شد که در اینجا موضوع بازگشت اصلًا مطرح نشد، اما بزودی در منزل دیگر موقع برخورد با سپاه حرّ مطرح گردید، و آنجا بنی عقیل سخنی نگفتند همه اینها شاهد این است که امام برنامه‌ای را که داشت اجرا می‌کرد و در منزل دیگر هم پیشنهاد بازگشت اتمام حجت بود و لذا بنی‌عقیل چون می‌دانستند اتمام حجت است سخنی نگفتند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۸

۳- ۱۱. یک نامه و یک خبر: و ترک امانت نویسندگی

۱۰۷. نویسنده از شورای صحرا که می‌گذرد و در ص ۲۷۶ کاروان را طبق تصمیم شوری به منزل زباله می‌رساند.[۱۳۶] اینجا فرستاده عمر سعد، و ابن اشعث نامه برای امام آوردند و از همان مسلمی که می‌گویید: امام به اتکاء گزارش او حرکت کرد پیغام برای امام آوردند که به کوفه نیاید و برگردد مردم کوفه تو را و مرا دروغگو شمردند.

در این منزل بود که خبر شهادت فرستاده امام نیز رسید و امام به همراهان خود اذن بازگشت داد، و مردم از گرد او متفرق شدند و غیر از کسانیکه از مدینه با او همراه شده بودند، وعده کمی کسی باقی نماند.

اینجا نویسنده برای اینکه باز فکر فرضی طلب حکومت منتفی نشود، و خواننده مشتش را نگیرد. بیانات حضرت را که به این الفاظ است

بسم اللّه الرَّحمن الرَّحیم

امّا بَعد فَانَّهُ قَد اتانا خَبِرٌ فَظیعٌ قَتلُ مُسلم بْنِ عَقیل، وَ هانی بنِ عُروَهْ، وَ عبداللّهِ بنِ یَقطر، وَ قَد خَذَلتنا شَیعَتُنا فَمَنْ احَبَّ مِنْکُمُ الانصرافَ فَلْیَنْصَرِف لَیْسَ عَلَیهِ مِنّا ذِمام ۱۳۷]

به اینگونه معنی می‌کند:

اوضاع کوفه چندان مساعد نیست زیرا مسلم بن عقیل، و هانی بن عروه و پیک مخصوص من کشته شده‌اند اینک هر کس میل دارد می‌تواند بدون هیچ مسئولیتی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۲۹

برگردد.

ما در اینجا داوری را به عهده خوانندگان می‌گذاریم و خواهشمندیم این ترجمه را با اصل مطابقت کنند تا ببینند این آقا چگونه در موضوع شهید جاوید روحی لمقدم زواره الفداء بررسی کرده است.

امام اعلام می‌فرماید که خبر بسیار ناراحت کننده قتل مسلم و هانی و عبداله بن یقطر رسیده و شیعه ما، ما را واگذارده و یاری ما را ترک کرده‌اند.

مضمون فرمایش امام این است که اوضاع کوفه بسیار نامساعد است و هیچ‌گونه امیدی به کمک و یاری آنها نیست. ولی ایشان می‌گوید اوضاع چندان مساعد نیست چون دیده است اینجا از عهده تأویل و توجیه و اشتباه کاری بر نمی‌آید و خواه و ناخواه این سئوال‌ها از او می‌شود که: چرا در اینجا امام، علیه السلام، به حجاز برنگشت؟

و چرا با اینکه بطور حتم مسئله تأسیس حکومت و به قول این نویسنده اتکاء به ارتش ملی از میان رفت باز هم به سیر خود ادامه داد؟

کجا می‌رفت؟

چرا همین جا توقف نفرمود تا وضع روشنتر شود؟

چرا به خطر خود را نزدیک‌تر می‌ساخت؟

چه مقصدی داشت؟

چرا آقای نویسنده از سرگذشت منزل بطن عقبه که بعد از این منزل بود در اینجا چیزی ننوشته‌ای؟ مگر نه در این منزل عمرو بن لوذان حضور امام شرفیاب شد و آن حضرت را قسم داد که برگردد زیرا جز بر شمشیر و نیزه وارد نخواهد شد، و امام در پاسخ فرمود بر من رأی تو پنهان نیست و صریحاً در پاسخ او به شرحی که در مقدمه یاد کردیم از شهادت خود او را باخبر ساخت.[۱۳۸] آقای نویسنده چرا در اینجا توضیحات کافی نداده‌ای؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۰

در اینجا چرا وضع تکان دهنده و نگران کننده‌ای که جلو آمد و زن و بچه را غرق ناراحتی و اندوه ساخت، از بازگشت حرفی به میان نیامد؟ با اینکه در بازگشت به طور موقت خطر رفع می‌شد.

بالاخره این سئوالات جوابی ندارد، جز اینکه تصمیم امام به رفتن قطعی بوده، واین خبرها و دگرگونی اوضاع، و اعلام خطرها امام را از پیش رفتن به سوی مقصد باز نمی‌داشت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۱

۳- ۱۲. صراحت روایت طبری بر علم امام به شهادت

اشاره

۱۰۸. موضوعی که در اینجا بسیار قابل توجه است جمله‌ای است که طبری در اینجا پس از فرمایش امام روایت کرده است، و نویسنده بعد از اینکه فرمایش حضرت را بطور دلخواه خود ترجمه کرده این جمله را نیز نادیده گرفته است.

این جمله صریح است بر اینکه امام از شهادت خود آگاه بود و به سوی شهادت می‌رفت، و هیچ گونه توجیه و تأویل در آن راه ندارد.

روایت طبری:

فَتَفَرَقَ الناسُ عَنْهُ تَفَرُقاً فَاخَذُوا یَمیناً، وَ شِمالًا، حَتّی بَقِیَ فِی اصحابِهِ الذِینَ جاؤُا مَعِهُ مِنَ المَدینَهِ، وَ انَّما فَعَلَ ذلِکَ لِانَّهُ ظَنَّ انّما اتبَعَهُ الاعراب لَانَّهم ظَنُّوا انَّهُ یأتِی بَلَداً قَد استَقامَت لَهُ طاعَهُ اهلِهِ فَکَرِهَ ان یَسیرُوا مَعَهُ الّا وَ هُم یَعلَمُونَ عَلی ما یَقدَمُونَ، وَ قَد عَلِمَ انَّهم اذا بیَّن لَهُم لَم یَصحَبهُ الّا مَنْ یُرِیدُ مُواساتَه وَ المَوتَ مَعه.

یعنی پس از فرمایش امام مردم از راست و چپ متفرق شدند و حضرت در میان آنهایی که با او از مدینه آمده بودند (و طبق روایت ارشاد- و چند نفر دیگر) باقی ماند، و امام، علیه السلام، اینکار را کرد، برای اینکه می‌دانست اعراب ۱۳۹] به گمان اینکه حضرت به شهری می‌رود که اهلش تحت اطاعت او هستند پیرو او شده‌اند، و خوش نمی‌داشت با او همراه باشند مگر اینکه بدانند هر چه وارد می‌شوند، و حضرت می‌دانست وقتی برایشان پایان کار را آشکار سازد، کسی مصاحب و همراهش نمی‌شود مگر آنکه در فداکاری با او همکاری کند، و در رکابش به سعادت

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۲

شهات نایل گردد.

این هم طبری! این دیگر نقل سید ابن طاوس قدس سره نیست نقل ابن اعثم نیست، این روایت طبری است که نویسنده به آن سخت اتکاء دارد.

بفرمایید ببینیم از این نقل طبری چه می‌فهمید؟ اینجا نه سپاه حر آمده بود، و نه به قول شما امید از کوفه بریده شده بود، و نه مانعی از بازگشت امام به حجاز بود.

مع ذلک طبری در این روایت معتبر که متنش هم سندش را تأیید می‌کند اعلام می‌کند، هدف امام شهادت بوند. امام به سوی کشته شدن می‌رفت، و می‌خواست کسانی با او همراه شوند که آماده شهادت، و صاحب همین هدف باشند، چرا نویسنده اینجا به تاریخ طبری مراجعه نکرده است؟ و به نقل ارشاد اکتفا کرده و در ترجمه آن نیز اینگونه رعایت امانت را نکرده است؟ موضوعی است ک باید در محکمه وجدان خود به آن جواب بدهد!!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۳

۳- ۱۳. خطبه امام (ص ۲۷۹)

۱۰۹. راجع به خطبه امام هنگام برخورد با سپاه حرّ: آنچه در تاریخ طبری و ارشاد نقل شده دو خطبه است: یکی بین اذان و اقامه نماز ظهر، و دویم پس از نماز عصر.

در خطبه‌ای که بعد از نماز عصر ایراد فرمود، از رفتن به کوفه سخنی نفرموده است، و طبق نقل طبری ۱۴۰] در خطبه‌ای که نخست ایراد کرد، این جمله را فرمود

(فَان تُعطُونِی ما اطمَئِنُّ الیه مِن عُهودِکُم وَ مَواثیقِکُم اقدِمُ مِصرِکُم)

و در ارشاد که از هر جهت اعتبارش از طبری بیشتر است، این جمله به این لفظ ضبط شده است

(فَقد جِئتُکم فَاعطُونِی ما اطمَئِنُّ الیهِ مِن عُهُودِکُم، وَ مَواثِیقِکُم)

ولی نویسنده در اینجا روایت طبری را تقریباً نقل به معنی کرده، و در جای ایراد خطبه نیز اشتباه نموده، و از نقل ارشاد چون با نظر او نزدیک نبوده صرف نظر کرده است ۱۴۱] با اینکه نقل ارشاد اقرب به صحت است، زیرا از سپاه حرّ که بیشتر از هزار نفر نبودند بیش از اعطاء عهد و میثاق و الحاق به سپاه امام، علیه السلام، کاری ساخته نمی‌شد و با ملحق شدن آنها رفتن به کوفه امکان‌پذیر نمی‌گشت، تا امام، علیه السلام، آنرا معلق بر عهود و مواثیق آنان بفرماید.

به هر حال این موضوع مهم نیست خواه به روایت ارشاد اخذ شود یا به نقل طبری، پاسخ این گونه جمل شرطیه در این مقامات سابقاً گفته شد: که بر آگاه نبودن امام، علیه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۴

السلام، از پایان کار و عدم امکان رفتن به کوفه دلالت ندارد و علت اینکه امام آنها را دعوت فرمود اتمام حجت بود، چنانچه عبیداللَّه حر جعفی را نیز دعوت کرد، و گرنه معلوم بود که با همراه شدن عبیداللَّه حر یا ملحق شدن سپاه حر مبارزه نظامی با حکومت یزید به پیروزی منتهی نمی‌شود.

چنانچه اعلام انصراف نیز برای اتمام حجت بود، زیرا اگر عازم انصراف بود پیش از برخورد با سپاه حر بازگشت می‌کرد، و اگر بگویید برخورد با سپاه حر را پیش‌بینی نمی‌کرد پاسخ می‌دهیم چگونه امام، علیه السلام، برخورد با یک سپاه هزار نفری را پس از رسیدن خبرهای موحش و مأیوس کننده کوفه پیش‌بینی نمی‌کرد؟ یعنی شما می‌گویید امام، علیه السلام، که وارد به تمام اوضاع و احوال بود حتی از این پیش‌بینی‌های عادی هم (العیاذ باللَّه) عاجز بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۵

۱۴. نقطه تحول!

۱۱۰. در ص ۲۸۰- آنچه را تحت عنوان نقطه تحول از وسعت حکومت یک استاندار دولت اموی، و مطلق العنانی، و جنایت و قساوت، و بی‌رحمی و خونخواری او نوشته است، دلیل عدم موازنه دو نیرو از جنبه مادی و نظامی، و تسلط بنی‌امیه بر اوضاع، و پاسخگوی نظر خود نویسنده است.

و تعبیراتش برای اشتباه کاری در این مرحله حساس واقعاً مضحک است.

نمی‌دانم واقعاً ملتفت نشده یا گمان می‌کرده خوانندگان ملتفت نیستند و تحت تأثیر این عبارات به اشتباه می‌افتند.

در اینجا چون می‌بیند، هر خواننده‌ای به او می‌گوید، اگر امام واقعاً هدفش تأسیس حکومت اسلامی، با همکاری نیروی کوفه بود، وقتی معلوم شد این هدف حاصل نمی‌شود، و نیروی کوفه بی‌وفایی کرده، و به بنی امیه، پیوسته‌اند، چرا مراجعت نکرد؟ و اگر واقعاً می‌خواست مراجعت فرماید، چرا پیش از برخورد با سپاه حر مراجعت نفرمود؟

می‌گوید: پس از رسیدن خبر قتل مسلم هم اگر چه امیدواری به کوفه کمتر شد ولی باز هم کوفه نسبت به مکه و مدینه ترجیح داشت.

آقای عزیز چرا بی‌انصافی می‌کنید؟ و چرا حقایق روشن را این گونه انکار می‌کنید؟

برای چی؟

چه فایده‌ای می‌برید؟

آخر بعد از اینکه برای حضرت خبر آوردند که پاهای مسلم و هانی را گرفته جسدهای پاک آن دو رادمرد شهید را در بازار کوفه می‌کشاندند! چه امیدی به کوفه بود، که شما می‌گویید، امیدواری به کوفه کمتر شد؟

شما در پیشگاه خدا و در محضر پیامبر اکرم، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، مسئول هستید، چه جوابی از این همه اشتباه کاری و اصرار بی‌وجه در تنزل قیام مقدس امام تهیه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۶

کرده‌اید؟ انشااله تعالی معذور باشید بعد از اینکه پیک عمر سعد و ابن اشعث پیغام مسلم را آوردند و امام، علیه السلام، فرمود: قَدْ خَذَلَتْنا شِیعَتُنا

دیگر امام از کوفه چه توقعی داشت؟

و از کجا و به چه دلیل می‌گویید کوفه نسبت به مکه و مدینه ترجیح داشت با اینکه اگر به یکی از این دو جا بر می‌گشت بزرگانی مانند ابن عباس و عبداللّٰه بن جعفر بودند که سازشی بهتر از سازش ذلیلانه‌ای را که شما قبول کرده، و عقبهٔ بن سمعان را بی‌اطلاع شمرده‌اید بین امام و حکومت بدهند، و نیازی به رفتن به شام و دست در دست یزید گذاشتن نباشد!

می‌نویسید: باز در این حال اگر امام حسین، علیه السلام، به طور آزاد وارد کوفه می‌شد ممکن بود قسمتی از نیروهای ملی به کمک آن حضرت بشتابند.

چقدر از این نیروهای ملی دروغی که آب را بر روی اهل بیت پیغمبر و اطفال بستند در این کتاب می‌نویسید؟

چطور امام به طور آزاد وارد کوفه می‌شد؟

فرضاً حرّ کنار می‌رفت، راه‌ها همه بسته و تحت مراقبت نظامیان و رذل‌ترین فرماندهان بود.

خدا می‌داند من واقعاً دلم به حال شما می‌سوزد: که چرا هفت سال عمر خود را این گونه تلف کرده، و برای خودتان اگر توجه فرمایید سبب خجلت فراهم ساخته‌اید!

آیا سزاوار است این احتمالات، و اوهام پیرامون یکی از بزرگترین و با ارزش‌ترین حوادث تاریخ نوشته شود، و به صورت کتاب در دسترس مردم قرار بگیرد؟

به هر حال ما در اینجا هیچ نقطه تحولی نمی‌بینیم، و فرضاً اگر بخواهیم نظر شما را بگیریم، و نقطه تحولی در این قیام فرض کنیم، جایش هنگام وصول خبر قتل مسلم

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۷

و منزل‌های قبل از برخورد با سپاه حر می‌باشد و چون در آنجا برنامه امام عوض نشد و برنگشت می‌فهمیم تأسیس حکومت اسلامی به کمک نیروهای کوفه در برنامه آن حضرت نبوده است. و از درایت و کاردانی و توجه امام بسیار دور بود که اگر حاضر به بازگشت بود، فرصت‌های مناسب را پشت سر بگذارد و اکنون که گرفتار شده و تحت نظر سربازان مسلح واقع شده بخواهد برگردد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۸

۳- ۱۵. مرحله سوم

۱. برنامه‌ای که در ص ۲۸۳ زیر این عنوان نسبت به امام، علیه السلام، می‌دهد برنامه تازه‌ای نیست، این برنامه واقعش اتمام حجت بوده است که جزء برنامه قیام امام از مدینه تا کربلا و تا هنگام شهادت درج شده، و امام، علیه السلام، با کمال توجه در هر موردی آنرا اجراء فرمود.

در اینجا امام می‌دانست و روشن بود که با سوار شدن، و رو به سوی حجاز کردن سربازان حکومت که مأمور جلب حضرت هستند او را رها نمی‌کنند، و ممکن نیست آنها بدون کسب تکلیف از مافوق مأموریت خود را انجام ندهند، این کار امام، علیه السلام، اتمام حجت و اظهار مظلومیت بود.

و اما اینکه نوشته است: در مرحله دوم امام همه نیروی خود را بکار می‌برد که هر چه زودتر پیش از آنکه وقت بگذرد به کوفه برسد.

جوابش این است که امام اگر زودتر هم می‌رسید نیروی کوفه کاری انجام نمی‌داد و همین معامله‌ای را که در کوفه با مسلم و در کربلا با امام، علیه السلام، کرد در کوفه هم همان جنایات را مرتکب می‌شدند.

و اگر به نظر شما امام می‌خواست پیش از گذشتن وقت برسد، پس چرا راهی را که شما گفتید در ظرف دوازده روز می‌توان طی کرد، در حدود بیست و چهار روز طی فرمود؟ و چرا به قول شما چهارده روز پس از وصول نامه مسلم در مکه توقف کرد؟

می‌توانست اهل بیت را در مکه بگذارد، و خود را با جمعی از اصحاب و یاران هر چه زودتر به کوفه برساند.

در حالیکه وضع طی راه و سیر حضرت نشان می‌دهد که طوری طی طریق می‌فرموده است که با ورودش به کربلا و برنامه‌هایی که تا روز عاشورا انجام گرفت تطبیق کند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۳۹

۳- ۱۶. دستور مراجعت

۱۱۲. در ذیل عنوان (دستور مراجعت) در ص ۲۸۴ به طور ضمنی ابن زیاد را تا حدی تبرئه، و حرّ را مقصر ساخته و مأمور بی‌تدبیر شناخته و شخص او را در منع امام از بازگشت مسئول معرفی کرده است و او را از آن مأمورینی می‌شمارد که آنچنان را آنچنان‌تر می‌کنند. زیرا امام را نگذاشت آزادانه به حجاز برگردد و ابن زیاد هم حرفی نداشت، و مورد مؤاخذه یزید هم نمی‌شد چون امام وارد حوزه مأموریت ابن زیاد نشده بود بنابراین حرّ هم بیرون از حدود مأموریت خود رفتار کرد.

جواب می‌دهیم: این اجتهادات چیست؟ در اینکه حرّ مرد پاکدل و روشن ضمیری بوده شکی نیست، بی‌انصافی است اگر حر را

بی‌تدبیر و نالایق و ابن زیاد خونخوار جنایتکار باتدبیر شمرده شود.

اولًا از کجا می‌گویید قادسیه که تا کوفه پانزده فرسخ فاصله دارد آن وقت مرز قلمرو حکومت ابن زیاد بوده و ابن زیاد که مقر حکومتش کوفه بود قادسیه و قسمت‌هایی بعد از آنرا هم تحت‌نظر نداشته است؟

ثانیاً اگر از حوزه حکومت ابن زیاد خارج بود چگونه حر وارد آن می‌شد و در آن مداخله می‌کرد.

ثالثاً چه مانعی داشت که حر سر حد عراق را تا مقداری در داخل خاک حجاز به امر ابن زیاد تحت نظر گرفته باشد، که هر کجا حضرت را بیابد به کوفه ببرد، این موضوع، موضوعی نبود که حاکم حجاز شکایت کند که ابن زیاد در خاک من دخالت کرده است و ابن زیاد را به محکمه نظامی جلب کنند و محکوم نمایند. موضوع، موضوعی سیاسی و مربوط به حکومت بود، و ابن زیاد تا هر کجا از امام تعقیب می‌کرد کسی به او اعتراض نمی‌نمود.

یقیناً حرّ بیش از مقداری که دستور داشته عمل نکرده است، و روز عاشورا هم که توبه کرد، نه برای اینکه بدون مأموریت مانع از بازگشت امام شد بلکه برای اینکه به

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۰

خاطر اجراء امر ابن زیاد، مانع شد و به این خطای بزرگ اعتراف کرد.

رابعاً عجیب است! کتاب‌های مقتل می‌گویند ابن زیاد حصین بن تمیم را مأمور قادسیه کرده بود، و به او دستور داده بود، حر را به استقبال امام، علیه السلام، بفرستد، و حر رسماً گفت.

اِمِرْتُ انْ لا افارِقَکَ حَتّی اقدمَکَ الکُوفه، فَاذا ابیتَ فَخُذ طَریقاً لایُدخِلُکَ الکُوفهٔ، وَ لایَرُدُّکَ المَدینهٔ، یَکُونُ بَینِی و بَینَکَ نِصفاً.

سپس حرّ مأمور بود هر کجا با امام، علیه السلام، برخورد نماید آن حضرت راتحت الحفظ به کوفه ببرد و نگذارد به مدینه برگردد. در اینجا به نظر ما باز حر پاکی طینت خود را اظهار کرده و بر خلاف آن مأموریتی که شما در ص ۲۸۶ توصیف کرده‌اید با این پیشنهاد تقریباً امر مافوق خود را اجرا نکرد.

خامساً اگر حر بیش از آنچه مأموریت داشت انجام داد، چرا امام به او نفرمود: من تا کنون در حوزه شما وارد نشده‌ام، بگذار برگردم، زیرا مأموریتی که تو داری این است که اگر در استان عراق وارد شدم متعرض من شوید، اما اگر پیش از ورود بخواهم بر گردم دستوری ندارد؟

سادساً فرضاً اگر حر خبر داشت که ابن زیاد گفته است (فان هو لم یرد نالم نرده) اما منافات ندارد که دستور صریح ابن زیاد به عکس این باشد، حرف ابن زیاد چه اعتباری دارد؟ به علاوه ممکن است غرضش این بوده که اگر او به ما یعنی به عمال و دستگاه حکومت یزید کار نداشته باشد به او کاری نداریم، نه اینکه غرضش شخص خودش باشد، چون امام با شخص ابن زیاد طرف نبود.

به هر حال در این قسمت از کتاب انصافاً به جناب حر ریاحی اهانت شده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۱

۳- ۱۷. پیشنهاد حر بن یزید!

۱۱۳. در ص ۲۸۸ باز هم به جناب حر حمله کرده و ملایمت‌های او را بیشتر به منظور حفظ منافع شخصی خود شمرده، و می‌گوید پذیرفتن پیشنهاد حر برای امام گران تمام شد زیرا سبب ورود آن حضرت در منطقه شر و خطر گشت.

جواب این است که امام، علیه السلام، می‌توانست در همانجا که با ا ین مغلطه‌ها و تحقیقات و بررسی‌های شما بیرون از منطقه خطر و خارج از حوزه مأموریت ابن زیاد بود بماند.

حر مأمور بود امام را از بازگشت به مدینه مانع شود و به کوفه ببرد، و چون علی الظاهر امام، علیه السلام، می‌خواسته است در حال

حرکت و طی طریق باشد حر پیشنهاد داد پس راهی را بگیرد که نه به کوفه برود و نه به سوی مدینه. و اگر امام پیشنهاد می‌داد که همین جا می‌مانیم تا فرستاده تو برود و برگردد او الزام بر حرکت نمی‌کرد، زیرا وقتی با بیراهه رفتن موافقت کرد به طریق اولی با توقف در آنجا که مسئولیتش برای حر کمتر بود موافقت می‌کرد. پس این حرف که چون امام وارد منطقه ابن زیاد می‌شد این پیشنهاد حر خطرناک بود صحیح نیست، زیرا امام می‌توانست پیشنهاد توقف بدهد، و در همانجا بماند تا خبر برسد و اگر نمی‌خواست باز هم به سوی کربلا ـ و منطقه خطر نزدیک شود، چرا خود حضرت پیشنهاد توقف را نداد؟ با اینکه می‌دانست آنجا خارج از منطقه ابن زیاد است، و طبق نظر شما که ابن زیاد را به عکس حر با تدبیر فرض کرده‌اید و می‌گویید چون گفته بود (فان هو لم یرد نالم نرده) اقداماتش از حد رفع مسئولیت از خودش تجاوز نمی‌کرد، در این صورت می‌نوشت که امام را آزاد کن، به ما چه مربوط است، من حاکم عراق هستم، و بیرون از قادسیه هم به فرض نویسنده شهید جاوید جزء منطقه من نیست!!

پس بگویید چرا در اینجا پیشنهاد توقف مطرح نشد غیر از این بود که به سرزمین موعود برود؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۲

۳- ۱۸. تغییر مسیر- بیراهه رفتن!

۱۱۴. راجع به تغییر مسیر در ص ۱۹۰ می‌نویسد: یکی از مسائل دردناک این است که معلوم نیست این راه یا به تعبیر صحیح‌تر این بیراهه به کجا می‌رود.

و اگر چه می‌گوید! از نظر مجاری عادی همه اطراف و جوانب کار مبهم بود اما در اینجا مانند اینکه سعی داشته نشان بدهد امام جاهل به پایان این راه بوده، و جاهلانه راه طی می‌کرد، و این زن و بچه را در راهی که معلوم نبود به کجا منتهی می‌شود می‌برد و از همه جهت امر مبهم و تاریک بود، و این ابهام را چنان توضیح داده که خواننده گمان می‌کند تمام اطراف کار بر امام مجهول بود، و پیش‌بینی آینده به هیچ وجه امکان نداشت، و ضمناً به این جمله از نقل غیر معتبر طبری

لانَدرِی عَلی ما تَنصَرِف بِناوَبِهِمُ الامُور

نیز استشهاد کرده است.

پاسخ

۱. چنانچه در فصل پیش گفتیم امام، علیه السلام، در این حرکت و طی طریق مقصدی داشت، و کربلا را می‌خواست، و گرنه بیراهه رفتن عقلایی نیست، و امام در اینحال که از رفتن به کوفه جداً امتناع داشت، و به مدینه هم نمی‌توانست برگردد بدون مقصد طی طریق نمی‌فرمود و عقل باور نمی‌کند که آن همه مسافت را بدون مقصد طی کرده باشد.

و به طور قطع اگر مقصدی نداشت، پیشنهاد می‌داد در همانجا توقف نمایند، تا پیک حر برای کسب دستور و دادن گزارش برود و برگردد، و یقیناً حر این پیشنهاد را قبول می‌کرد.

بلکه طبق نقل ابی الفرج اصفهانی ۱۴۲] حر اکیداً مأمور بود در هر مکان حضرت را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۳

ملاقات کرد همانجا فرود آورد، پس چرا حضرت پیشنهاد نداد که در آن مکان توقف کنند تا هم دور از منطقه خطر باشد و هم وارد منطقه حکومت ابن زیاد نشود؟

غیر از این بوده است که امام مأموریتی داشت و همانطور که در ضمن بیان آن خواب در مکه فرمود جدش او را مأمور به امری کرده بود و لااقل طبق همین یک نقل که مورد قبول نویسنده است حداقل این احتمال هست که آنچه را انجام می‌داد و راهی را که می‌رفت طبق همان مأموریت بود.

به هر حال یقین است: امام بدون مقصد نمی‌رفت که اگر یارانش از او می‌پرسیدند به کجا می‌رویم جواب نداشته باشد، این دور از شأن امام بود که کاروان را به سوی نقطه نامعلوم رهبری فرماید، و این عبارات متأسفانه توهین‌آمیز به مقام امام است.

به علاوه اگر مقصد معلوم بود یا نبود اصحاب هم آنرا می‌دانستند و حاجت به سؤال نبود.

۲. اگر چه عبارات کتاب‌ها در این جا مختلف است ولی بر حسب بعض عبارت‌ها امام راه خاصی را پیش گرفت و مقصدی را که غیر از کربلا نمی‌تواند باشد در نظر داشت و از آن عدول نفرمود.

وقتی حرّ پیشنهاد داد که امام راهی را بگیرد که نه به کوفه برود و نه به حجاز.

ابوحنیفه دینوری می گوید:

قال الحُسینُ: فَخُذهیهُنا فَاخَذَ مُتَیاسِراً مِنْ طَریقِ العُذَیب.[۱۴۳]

طبق این نقل پیشنهاد سمت چپ راه عذیب را گرفتن از جانب امام، علیه السلام، داده شد، و پس از نزول در عذیب الحمامات وقتی کوچ کردند می گوید:

ثُمَّ ارْتَحَلَ الحُسَینُ مِنْ مَوضِعِهِ ذلکَ مُتیامُناً عَن طریقِ الکُوفه ۱۴۴]

یعنی از این منزل کوچ فرمود در حالی که از سمت راست راه کوفه می‌رفت.

از این عبارات این قدر معلوم می‌شود که حر در انتخاب راهی که به کوفه و حجاز نرود نظری نداشت و امام، علیه السلام، در اختیار آن آزاد بود.

۳. از نظر مجاری عادی وضع اینقدرها که نوشته است ابهام نداشت، و خطر قتل و شهادت که در مرحله اول و دوم هم به طور جدی پیش‌بینی شده بود، در این مرحله پیش‌بینیش یک موضوع بسیار ساده‌ای بود که هرگز از نظر امام، علیه السلام، و یاران و همراهانش پنهان نمی‌ماند.

امام، علیه السلام، طبق روایت طبری در منزل قبل از منزلی که این کلمه

لانَدری عَلی ما تَنصَرِفُ بِناوَبِهِمُ الامور

را فرمود، رغبت خود را به لقاء اللّه و تصمیمی را که بر شهادت داشت برای چندمین بار به اصحاب ابلاغ کرد، آنها نیز آمادگی خود را برای شهادت با کمال تصمیم به عرض رساندند.

هر چه بود و در هر کجا آنها را پیاده می کردند آماده شهادت بودند و این موضوع که (فرضاً) به سوی یک محل پیش‌بینی نشده می‌روند این قدر دردناک نبود زیرا از نظر کسی که آماده شهادت شده است دانستن یا ندانستن محل شهادت مهم نیست.

در هر سرزمین فرود می‌آمدند امر آنها دائر بین بیعت و تسلیم و قبول ذلت، و یا قتل و شهادت باعزت بود، و از این لحاظ برنامه آینده و سفر و کارشان معلوم بود.

با اینکه امام در منزل قبل فرموده بود:

لِیَرغَبَ المُؤمِنُ فِی لقاءِ اللّه حَقّاً وَ انّی لااری المَوتَ الّا سعادةً وَ لاالحَیاةَ مَعَ الظالِمین الّا بَرَماً

معلوم بود که کار مشکل‌تر می‌شود.

چطور آن رادمردان دور اندیش و آگاه ملتفت نبودند که کارشان در این گرفتاری رو به دشواری است.

شما می گویید آنها از دستگاه حکومت یزید و ابن زیاد غیر از بروز شقاوت چه انتظاری داشتند؟ آیا می‌توانید بگویید احتمال می‌دادند که ابن زیاد از جنایت‌های خود و از کشتن مسلم و هانی و میثم و دیگران توبه کند و به استقبال امام بیاید، یا بیعت نگرفته

حضرت را آزاد سازد؟

۴. قبول پیشنهاد حرّ از جانب امام نه به امید باز شدن فصل تازه‌ای در این قیام بود بلکه به لحاظ این بود که امام می‌خواست پیشنهادهای مسالمت‌آمیز را تاحدی که خلاف تکلیف و شرافتش نباشد بپذیرد، و وقتی دست به سوی اسلحه ببرد که عقلا و شرعاً ناچار باشد و ابتداء به جنگ اقدام نکند چنانچه به زهیر فرمود:

ماکنت لا بدأهم بالقتال

و به همین ملاحظه هم از دادن پیشنهاد شرافتمندانه بازگشت به سوی حجاز نیز اتماماً للحجه خودداری نفرمود و آنرا تکرار می‌کرد. و حکمت دیگر قبول پیشنهاد حر این بود ک با قبول آن به سوی مقصدی که داشت جلو می‌رفت.

۵. اخبار مقطوع الصدور که دلالت داشت بر شهادت امام، علیه السلام، قطع نظر از علم امامت پایان غم‌انگیز این قیام را نشان می‌داد و در مدینه و مکه طبق همین روایات شهادت آن حضرت را پیش‌بینی می‌کردند و در اینجا که تمام امیدهای صوری هم مبدل به یأس شده بود پیش‌بینی آن قطعی‌تر بود، و اینهمه ابهام و تحیری که

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۶

نویسنده شرح داده مورد نداشته است.

۶. اخبار معتبره دیگر که مکرر به آن اشاره کرده‌ایم و دلالت دارد بر اینکه امام از پایان این قیام آگاه بود، و می‌دانست او را رها نخواهند کرد تا شهید نمایند.

۷. و اما جمله (لاندری علی ما تنصرف بنا و بهم الامور) قطع نظر از عدم حجیت آن و اینکه در بعض کتب مثل اعلام الوری و ارشاد ذکر نشده است ترجمه‌ای که نویسنده در ص ۲۹۱، از ظاهر آن کرده است علاوه بر آن‌که با آنچه ظواهر اوضاع نشان می‌داد و معلوم بود سازش ندارد، با گزارش مجمع بن عبداللّه عائذی، و تلاوت آیه و دعاء امام و با خطبه‌ای که در ذی حسم ایراد فرمود و با مذاکراتش با حر که همین طبری در یک، و دو، و سه صفحه قبل از این نقل کرده نیز سازگار نیست زیرا این مطالب همه روشنگر آینده بود، و آشکار می‌ساخت که سرانجام نیروی کوفه به روی آن میهمان عزیز شمشیر می‌کشد، و اینکه حر مامور بود امام را از بازگشت به حجاز مانع شود معلوم بود ابن زیاد که حر برای دستگیری امام، علیه السلام، اعزام کرده بود، اکنون با گزارش حر صرف نظر نمی‌کند، پس به این قرائن این جمله را نمی‌توان پاسخ گوی آن سؤالات بی‌مورد نویسنده قرار داد.

۸. به نظر می‌رسد اگر خلاف ظاهر نباشد این عبارت را می‌توان به ملاحظه قرائن مذکوره اینطور ترجمه کرد «ما آگاه نیستیم بر چیزی که (سبب شود) کارها به ما و به ایشان در عاقبت منصرف گردد» یعنی چیزی که در عاقبت سبب خودداری باشد وجود پیدا نمی‌کند و دورنمای آینده عوض نمی‌شود، نه آنها دست از جنایت بر می‌دارند، و نه ما حاضر به بیعت و تسلیم می‌شویم.

و این جمله به این معنی با جمله

قَد کانَ بَینَنا وَ بَینَ هؤُلاءِ القَوم قَولٌ لَسنا نَقدِرُ مَعِهُ عَلَی الانصرافِ وَ لانَدری الخ

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۷

سازگارتر است. زیرا معنی این می‌شود: میان ما و میان این قوم قولی است که با آن نمی‌توانیم منصرف شویم و به چیزی هم که عاقبت کارمان را از پایانی که دارد (قتل و شهادت) تغییر دهد علم نداریم (چون وجود ندارد از باب سالبه به انتفاء موضوع).

۹. این جمله با جمله‌ای که ابن نما از امام، علیه السلام، در پاسخ طرماح نقل کرده معارض است، و در مقام تعارض ۱۴۵] نقل ابن نما با آن جلالت قدر بر نقل امثال طبری مقدم است، و لااقل در مقام تعارض هر دو از اعتبار ساقط می‌شوند.

۱۰. شریف متتبع خبیر، مقرم این جمله را به این نحو نقل کرده است:

انَّ بَینَنَا وَ بَینَ القَومَ عهداً وَ میثاقاً، وَ لَسنا نَقدِرُ عَلی الانصراف حتّی تَتَصَرف بِنا وِ بِهِمُ الامور فِی عاقِبةٍ[۱۴۶]

که دلالت دارد بر اینکه ما نمی‌توانیم باز گردیم تا آنچه باید بر ما جاری شود جاری گردد.

۱۱. تاریخ ابن کثیر که از کتاب‌های مورد اعتماد نویسنده است داستان طرماح و مذاکرات او را با امام، علیه السلام، به این جمله ختم کرده است:

فَقالَ لَه الحُسینُ: جَزاکَ اللّهُ خَیْراً فَلَم یَرجِعْ عَمّا هُوَ بِصَدَدِه ۱۴۷]

و با این جمله:

و لا ندری علی ما نتصرف

الخ اصلًا اشاره‌ای نکرده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۸

۳– ۱۹. یک سئوال صفحه ۲۹۴

۱۱۵. پاسخ به این سئوال این است که علت کمک خواستن امام از عبیداللّه حرّ اتمام حجت، و ارشاد و هدایت و دعوت بوده است، چنانچه کمک خواستن از زهیر و طرماح و دیگران نیز برای همین منظور بوده است، و غرض تهیه نیرو و تقویت قوای نظامی یا به منظور استفاده از شخصیت اجتماعی او در جلب افراد نبود.

زیرا اولًا همکاری یک نفر برای امام تأثیری نداشت و دفع خطر از آن حضرت نمی‌کرد، و به نظر نویسنده جز اتلاف نفس او ثمری نداشت.

و ثانیاً اگر عبیداللّه الحر دعوت امام را می‌پذیرفت کسی نمی‌توانست از قبیله او به کمک امام بیاید و کسی هم نمی‌آمد. راه‌ها همه بسته و تحت کنترل بود خود عبیداللّه نیز به زحمت از شهر بیرون آمده بود فضاً هم افرادی می‌آمدند آن‌ها هم جز کشته شدن سرنوشت دیگر نداشتند.

پس علت دعوت این بود که وظیفه عبیداللّه حر و دیگران در آن موقع التزام رکاب امام و شهادت در راه آن حضرت بود، و این وظیفه‌ای بود که با علم به عدم اقدام دیگران هم واجب بود، و علی رغم نویسنده شهید جاوید آمادگی هر کس برای اینکه خونش در بیابان ریخته شود تکلیف و وظیفه بود و هیچ ارتباطی به تقویت قوا نداشت و خلاصه کلام این است که امام عبیداللّه حر را به شهادت دعوت کرد، و اگر غرض تقویت قوای دفاعی حضرت بود و اثری داشت وقتی عبیداللّه به حضرت عرض کرد:

من می‌دانم هر کس از تو پیروی کند در آخرت سعادتمند است، امّا از من کاری ساخته نمی‌شود «یاری من جز کشته شدنم سودی ندارد» امام می‌فرمود وقتی تو به من ملحق شوی نیروی من قوی می‌شود و افراد دیگر هم بواسطه شخصیّت اجتماعی تو به من ملحق می‌شوند نه، آقای نویسنده اینها که شما می‌نویسید به شعر و خیال شبیه‌تر است تا به تجزیه و تحلیل تاریخ. امام در جواب او فرمود حال

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۴۹

که از بذل جان دریغ داری ما را نیازی به اسب تو نیست.[۱۴۸]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۰

۳– ۲۰. اجتهاد مقابل نص

۱۱۶. طبری، و دیگران روایت می‌کنند امام، علیه السلام، به عبیداللّه الحر فرمود: حال که ما را یاری نمی‌کنی بپرهیز از اینکه با آنها

که با ما نبرد می‌کنند باشی، به خدا سوگند هر کس صدای مظلومیّت ما را بشنود و ما را یاری نکند هلاک می‌گردد.

پس علت اینکه امام، علیه السلام، از او خواست که به دشمن او کمک نکند، این بود که:

در هلاک واقعی و زیان ابدی نیفتد، و درهای نجات بالمرّه به رویش بسته نشود، نه اینکه امام می‌خواست از تقویت بیشتر قوای دشمن مانع شود. زیرا ملحق شدن عبیداللّه حر به سپاه دشمن تأثیری نداشت، و تفاوتی در وضع دفاعی امام حاصل نمی‌شد.

ولی نویسنده شهید جاوید چون در این کتاب بنا دارد همه چیز را طبق خواسته خود شرح و توضیح دهد. به تاریخ طبری خودش نیز در این گونه موارد اعتنا نمی‌کند!!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۱

۳– ۲۱. دو سؤال دیگر – صفحه ۲۹۶

۱۱۷. جواب سئوال اول این است که امام لازم بود آنها را از واقع جریان آگاه فرماید، چون موضوع امتحان و آزمایش بود و اگر کسی ناآگاه می‌آمد امتحان نمی‌شد، علاوه چنانچه از طبری نقل کردیم امام می‌خواست کسی با او همراه نشود مگر آنکه اراده فداکاری، و شهادت داشته باشد.

۱۱۸. جواب سئوال دوم این است که: این حل بیعت، و اذن در انصراف، سبب ظهور شرف و کرامت، و استقامت، و شخصیت و خلوص نیت آنها بود، و امام با این اذن عمومی درجه یاران خود را بالا برد، و قدر و شخصیت آنان را آشکار فرمود، و فداکاری آنها را در راه دفاع از دین به دنیا اعلام کرد، ولی مفاد کلام نویسنده در ص ۲۹۷ این است که (اصحاب بر خلاف میل امام عمل کردند) و با اینکه راجع به خود امام گفت: باید خون مقدس و پر حرارتش در رگ‌هایش بجوشد و نباید روی خاک بیابان بریزد درباره این رادمردان آن منطق غلط را فراموش کرده و نگفته است: لازم بود خون این رادمردان هم در رگهایشان بجوشد، و در بیابان نریزد تا در موقع مقتضی علیه حکومت اموی قیام کنند، و حکومت اسلامی را تأسیس بدهند، چون دیده است اگر این حرف را بزند باید (العیاذ باللّه) امام و اصحاب فداکارش را علناً به اشتباه نسبت دهد خلاصه در اینجا همان اشکالی که در کشته شدن امام و علم آن حضرت به شهادت و بیرون شدنش از مکه به قصد شهادت کرده در مورد شهادت و کشته شدن اصحاب به خود نویسنده وارد می‌شود.

و جواب البته همان است که ما مکرر گفته‌ایم که نه در آنجا، و نه در اینجا اشکالی وارد نیست، و این افراد برجسته برخلاف میل واقعی امام رفتار نکردند.

بلکه مطابق میل واقعی آن حضرت که فوز به سعادت شهادت بود رفتار کردند، و از فلسفه غلط نویسنده شهید جاوید پیروی نمی‌کردند.

آنان در مکتب حسینی تربیت شده، و ریخته شدن خون خود را در بیابان در راه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۲

اسلام و در رکاب پسر پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، افتخار و سعادت می‌دانستند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۳

۳– ۲۲. این واقعه را هم ننوشته است!!

۱۱۹. موضوع قابل توجه واقعه‌ای است که پس از کوچ کردن امام، علیه السلام، از قصر بنی‌مقاتل اتفاق افتاد و نویسنده با کمال ارتباطی که با مطالب کتابش دارد متعرض آن نشده است.

طبق نقل طبری پس از حرکت از قصر بنی‌مقاتل و ساعتی طی راه، امام را خواب ربود، سپس بیدار شد، و دو مرتبه یا سه مرتبه فرمود: انّا للّهو انّا الَیهِ راجِعُون وَ الحَمدُللّهِ رَبّ العالَمین. فرزند عزیزش علی بن الحسین، علیهما السلام، (که جانم فدای جان زوّار قبرش باد) همانطور که سوار اسب بود جلو آمد، و گفت: انا للّهو انااليه راجعون و الحمدللّه رب العالمين.

سپس عرض کرد:

پدرم، فدایت شوم، بچه سبب تحمید و استرجاع گفتی؟

فرمود: پسرم در خواب دیدم اسب سواری می‌گفت: این قوم همی روند، و مرگ‌ها به سویشان می‌رود. دانستم خبر مرگ ما را می‌دهد، آن پسر عزیز عرض کرد: پدرم خدا روز بد به تو ننماید، مگر ما برحق نیستیم؟

فرمود: بلی، سوگند به آن کس که بازگشت بندگان به سوی او است.

عرض کرد، پس از مردن در حالیکه بر حق هستیم باك نداریم.

امام، علیه السلام، در حق او دعا کرد فرمود:

جَزاكَ اللّهُ مِنْ وَلَدِ خَیْر ما جَزی وَلَداً عَن والِدِه.

این داستان را کتاب‌های دیگر نیز که مورد اعتماد نویسنده شهید جاوید است مانند ارشاد، و کامل ابن اثیر، و اعلام الوری، و مقاتل الطالبیین ذکر کرده‌اند.

اما نویسنده در اینجا که جریان مرحله سوم را می‌نگاشته با اینکه بسیار حساس و جالب است از آن سخنی به میان نیاورده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۴

چرا برای اینکه دلالت بر علم امام به شهادت دارد، و او می‌خواهد از علم امام به شهادت حتی تا روز عاشورا هم حرفی زده نشود یا اگر حرفی به میان بیاید آنرا رد کند، و اینجا چون دیده است این واقعه نه قابل رد است، و نه قابل توجیه، و در فصل پیشگویی علی، علیه السلام،، و یادی از گذشته، می‌خواهد با رد هیهُنا مناخُ رِکابِنا علم امام را به اینکه آن گروه که از خاندان پیغمبر در زمین کربلا شهید می‌شوند، آن حضرت و یارانش باشند تلویحاً انکار کند، و با ذکر این واقعه آن تردیداتی که در فصل آینده خواهد کرد در اذهان واقع نمی‌شود. مصلحت دیده است که اصلا از این موضوع حرفی ننویسد!! این هم یك نوع تحقیق و بررسی عمیق است که در این کتاب می‌بینیم!!

به هر حال ما این داستان را نوشتیم تا خواننده عزیز بداند که امام و یارانش علم به شهادت داشتند، و وقتی به کربلا رسیدند برای اصحاب جای تردید نبود که آن افراد، و آن جوان مردان از آل محمد همین‌ها هستند که اکنون در این سرزمین فرود آمدند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۵

۳- ۲۳. پیشگویی علی، علیه السلام، و یادی از گذشته

۱۲۰. در زیر دو عنوان فوق حدیثی را که از علی، علیه السلام، در ارشاد و کشف الغمه نقل شده و امام حسین، علیه السلام، به نقل الاخبار الطوال صفحه ۲۲۶ به آن استشهاد فرموده روایت کرده است، و از پیشگویی‌های صریح و مسلم دیگر رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، از شهادت امام در زمین کربلا سخنی نگفته است، و فقط این پیشگویی را که در آن اسم امام برده نشده ذکر کرده است تا وانمود کند خبر شهادت امام به طور اجمال و سربسته صادر شده، و در هنگام نزول به کربلا هم شهادت آن حضرت یك موضوع معلوم و یقینی شمرده نمی‌شد لذا در صفحه ۳۰۰- از ارشاد نقل می‌کند در آن زمان که امیرالمؤمنین، علیه السلام، به طور سربسته این پیشگویی را کرده مردم نمی‌دانستند حقیقت قضیه چیست تا آنگاه که حادثه کربلا پیش آمد الخ.

و در ص ۳۰۱ می گوید: آیا آن عده از خاندان پیغمبر، صـلی الله علیه و آله، که امیرالمؤمنین درباره آنان آن پیشگویی را فرمود امام حسین و خاندان آن حضرت نیستند؟ الخ.

جواب می گوییم:

۱. از این جمله‌ای که در ارشـاد است (مردم نمی‌دانسـتند تأویـل آنچه امیرالمؤمنین، علیه السـلام، فرمود چیست) بیش از این فهمیـده نمی‌شود: که کسانیکه این خبر را به همین نحو یا به طور خلاصه شـنیده بودند نمی‌دانسـتند، نه اینکه عموم مردم و کسانیکه روایات دیگر را شـنیده بودند نمی‌دانسـتند، و امیرالمؤمنین، علیه السـلام، در این موضوع به طور روشن خبر نداده باشد، یا به ضمیمه آن همه اخباری که از پیغمبر، صلی الله علیه و آله، رسیده بود: که حسین، علیه السلام، در کربلا کشته می‌شود مصداق این پیشگویی (به قول شما سربسته) پنهان مانده باشد.

۲. نمی‌دانم چه باعث شده است که نویسـنده از میان آن همه احادیث معتبر این حدیث را انتخاب کرده و با این همه ادله و شواهدی که ابهام آنرا مرتفع ساخته

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۶

است، می گوید: همراهان امام، علیه السلام، احتمال می‌دادند که این پیشگویی مربوط به امام باشد.

عجیب است! پیشـگویی‌های پیغمبر، صـلی اللّه علیه و آله و سـلم، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، از این که امام حسین، علیه السلام، در کربلا شهید می‌شود، روایاتش منحصر به یک دو و سه و چهار و پنج و ده نیست.

علاوه بر کتاب‌ها و جوامع شـیعه نگاه کنیـد به کتاب‌های اهل سـنت مانند الصواعق ص ۱۹۰ و ۱۹۱، ذخائر العقبی ص ۱۴۷ و ۱۴۸، تذکرهٔ الخواص ص ۲۵۹ و ۲۶۰، نظم در السمطین ص ۲۱۴، مجمع الزواید ج ۹ ص ۱۸۷ تا ۱۹۲، کنز العمال ج ۶ ص ۲۲۳ حدیث ۲۹۴۰ و ۲۹۴۳ و ۲۹۴۴، السیرهٔ النبویه ج ۳ ص ۲۲۰، البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸ ص ۱۶۳، الشفا به تعریف حقوق المصطفی ص ۲۸۸ ج ۱، الخصائص الکبری ج ۲ ص ۱۲۵ کفایهٔ الطالب ص ۲۷۹، مسند احمد ج ۲ ص ۶۰ و ۶۱ و بنقل سیرتنا ص ۱۰۰ ج ۳ ص ۲۴۲ و ۲۶۵، ج ۶ ص ۲۹۴ (۱۹) کتاب‌های دیگر آنها.

و علاوه بر بزرگان علماء امامیه رضوان اللّه تعالی علیهم بزرگان علماء اهل سـنتماننـد احمد بن حنبل، ابی حاتم، بغوی، ابن سـعد، طبرانی، حاکم، ابی‌داود، محب طبری، ابی یعلی، دیلمی، بیهقی، جنابـذی، خوارزمی، هیثمی، گنجی، زرنـدی، ابن البرقی، صـنعانی، ابن ابی شیبه و قاضی عیاض و دیگران این روایات را در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند.

این روایات که پس از حدود چهارده قرن به ما رسیده یقیناً (با قطع نظر از علم امامت که آن خود دلیل جداگانه دیگر است) بواسطه و مع الواسطه به سمع امام و اصحاب و اهل بیتش رسیده بوده و آنها می‌دانستند که کربلا قتلگاه امام است. جای شبهه و شک نبود.

آقای عزیز چرا این الفاظ و جمله‌های گمراه کننـده را می‌نویسـید چرا صـریحاً نمی‌نویسـید امام حسـین، علیه السـلام، این پیشـگویی پدرش را در اینجا نقل فرمود، تا پس

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۷

از آن اعلام‌هـای مکرره بـار دیگر نیز شـهادت خود را اعلام نمایـد، و به آنهـا مژده دهـد که کسانیکه در رکاب او شـهید می‌شوند بی‌حساب وارد بهشت می گردنـد.[۱۴۹] این جمله‌هـای شـما در اینجـا دون شأن امام و اهل بیت و اصـحاب امام، علیه السـلام، اسـت اینجـا جـای شک نبود. ابن عباس می گفت ما شک نـداشتیم و همه اهل بیت به اتفاق می‌دانسـتند که حسـین در طف (کربلا) کشـته می‌شود.

یعنی امـام خودش می‌دانست برادرهایش می‌دانسـتند جوانان بنی‌هاشـمی که در رکاب حضـرت بودنـد می‌دانسـتند. عقیله‌ها شـمیین زینب، سـلام اله علیها، و سایر بانوان اهل بیت می‌دانسـتند چه جای تردید بود که شـما این همه اصرار می کنید موضوع را به صورت

تردید آمیز عرضه بدارید، و از اینکه صریحاً بگویید امام، علیه السلام، در اینجا آگاه از شهادت خود بود خودداری می کنید و بعد هم جمله (هیهنا مناخ رکابنا) را مورد حرف قرار می‌دهید، تا مبادا کسی بگوید امام، علیه السلام، از شهادت خود خبر داد- نعوذ باللّه.

اکنون این حدیث را بخوانید و درباره کتاب شهید جاوید هر طور سزاوار می‌دانید نظر بدهید.

ابن سعد از شعبی روایت کرده که گفت:

آنگاه که علی، علیه السلام، به صفین می‌رفت به کربلا عبور فرمود، و محاذی نینوا که دهی در کنار فرات است، رسید، ایستاد و از نام آن زمین پرسید، گفته شد: کربلا است.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، گریست آنقدر که زمین از اشک چشمش تر شد. و به روایت عبداللّه بن یحیی از پدرش که در التزام رکاب علی، علیه السلام، بود فرمود:

صَبْراً یا اباعَبداللّه صَبْراً یا اباعبداللّه، صَبْراً یا اباعَبداللّه،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۸

بَشاطِئِی الفُرات.

پس فرمود: وارد شدم بر پیغمبر در حالیکه آن حضرت گریه می کرد، از سبب آن پرسیدم فرمود: جبرئیل زمانی پیش نزد من بود، و به من خبر داد فرزندم حسین بشاطئی الفرات در موضعی که به آن کربلا- گفته می‌شود کشته می گردد، پس جبرئیل یک مشت خاک برداشت، و به مشام من رساند پس نتوانستم دیدگانم را از ریختن اشک نگاه دارم. و احمد بن حنبل، و ابن الضحاک هم این حدیث را روایت کرده‌اند و عبداللّه بن یحیی نیز چنانکه گفته شد از پدرش از علی، علیه السلام، روایت نموده است.[۱۵۰] و نظیر این حدیث از احمد در مسند ج ۲ ص ۶۰ و ۶۱، و از ابن ابی شیبه در (المصنف ج ۱۲) روایت شده است. (۲۰)

این حدیث را نیز از سید اجل علم الهدی سید مرتضی قدس سره بشنوید.

در شرح القصیدهٔ الذهبیه (ص ۴۲ طبع مصر سنه ۳۱۳) می‌فرماید: روایت کرده است ابی عبداللّه برقی از شیوخ خود از آن کس که ایشان را خبر داد، قال:

خَرَجْنا مَعَ امیرالمؤمنین صَلَواتُ اللّه عَلَیهِ نُرِیدُ صِفیّن، فَمَرَرنا بِکربلا، فَقالَ، علیه السلام:

اتَدْرُونَ اینْ هیهُنا؟ مَصْرِعُ الحُسینِ وَ اصْحابِه.

یعنی در رکاب امیرالمؤمنین، علیه السلام، به قصد صفین بیرون شدیم پس به کربلا گذر کردیم فرمود: آیا می‌دانید اینجا کجاست قتلگاه حسین و اصحاب او است.

مع ذلک نویسنده شهید جاوید در اینجا چنین ارائه می‌دهد که حتی تا زمان ورود امام، علیه السلام، به کربلا معلوم نبود که امام همان شهید مقتول در کربلا باشد، و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۵۹

اصحاب هم نمی‌دانستند، و امام را هم اگر چه ننوشته است که می‌دانست یا نه، ولی ظاهر است که می‌خواهد سخن را طوری ادا کند که از آن حرفی صریحاً به میان نیاورد، و ضمناً هم با اصرارت در ردّ نقل (هیهنا مناخ رکابنا) ناآگاهی امام را نیز در اذهان وارد سازد.

به هر حال امید است ما در این استنباطی که از نیت او می کنیم اشتباه کرده باشیم و در اصل موضوع خوانندگان می‌توانند به کتاب‌های نامبرده مراجعه کنند تا به بینند این احتمال که مقتول در طف غیر از امام، علیه السلام، کس دیگر باشد، در ذهن احدی نبوده، و هر کس از داستان حادثه کربلا خبری داشت می‌دانست که شهید و قهرمان فداکاری و فضیلت آن امام حسین، علیه السلام،

است.

۳. شـهادت امـام، علیه السـلام، را در کربلاـ بعضـی اصـحاب علاوه از طریق اعلام‌های شـخص امام، علیه السـلام، از طریق روایات و اخبار پیغمبر، صـلی اللّه علیه و آله و سـلم، یا امیرالمؤمنین، علیه السلام، هم می‌د انستند، و در نزد خواص اصحاب امیرالمؤمنین، علیه السلام، چنانچه سابقاً هم یادآور شدیم معلوم بوده است؟

مثلًا یکی از شـهداء کربلا انس بن حارث است که به نقل ابن سـکن و بغوی، و ابی نعیم برای اینکه از پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، شـنیده بود که حسـین، علیه السـلام، در کربلا کشـته می‌شود و نصرتش واجب است به امام ملحق شد و در رکاب آن حضرت شهید گشت.[۱۵۱] شـیخ اقدام ابوعمر و محمد کشـی رضوان اللّه علیه به سـند خود از فضیل بن زبیر در حدیث مفصل روایت کرده است که میثم و حبیب بن مظاهر وقتی با هم ملاقات کردند حبیب از کیفیت شـهادت میثم او را خبر داد، و میثم از شهادت حبیب در رکاب سیدالشهداء، علیه السلام، واینکه سرش را در کوفه گردش می‌دهند خبر داد.[۱۵۲]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۰

۴. روایت کنندگان این فرمایش امیرالمؤمنین، علیه السلام، چند نفرند،

اول- شخص امام حسین، علیه السلام، بنا به نقل (الاخبار الطوال ص ۲۶۶) و (حیاةُ الحیوان ج ۱ ص ۶۰).

دوم- حضرت صادق، علیه السلام، بر حسب (کامل الزیارات ص ۲۶۹) و (قرب الاسناد ص ۱۴).

سوم- اصبغ بن نباته است بر حسب روایت حافظ ابی نعیم در (دلائل النبوهٔ ص ۲۱۱ ج ۳) و حافظ جنابذی در (معالم العترهٔ الطاهرهٔ) طبق نقل (کشف الغمه ص ۱۷۸) و (نورالابصار ص ۱۱۵).

چهارم- غرفه ازدی چنانچه ابن اثیر در (اسدالغابه ص ۱۶۹ ج ۴) روایت کرده است.

پنجم- حسـین بن کثیر و عبدخیر در روایتی که (تذکره ص ۲۶۰) از آنها روایت نموده است و نصـر بن مزاحم هم در کتاب (صفین ص ۱۴۲) از حسن بن کثیر از پدرش روایت کرده است.

ششم- شـعبی در روایتی که (تذکره سبط ۲۶۰) و (ذخائر العقبی ص ۱۴۸) و (الصواعق ص ۱۹۱) و (البدایهٔ و النهایهٔ ص ۱۹۹ ج ۸) از ابن سعد روایت کرده‌اند:

و صریحاً اسم کربلا و نام مبارک امام حسین، علیه السلام، در آن برده شده است.

هفتم- ابن عباس است در حدیث خوارزمی در (مقتل ص ۱۶۲ ف ۸) و به نقل (الانوار النعمانیه ج ۳ ص ۲۴۷).

هشتم- عبداللّه بن یحیی از پدرش یحیی. (۲۱)

نهم- محمد بن سعد و دیگران از طرق متعدده طبق (البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸ ص ۱۹۹) و کتب دیگر.

دهم- هرثمهٔ بن سلیم بر حسب نقل از کتاب صفین ص ۱۴۰ و ۱۴۱.[۱۵۳] (۲۲)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۱

بعد از مراجعه و دقت در متن‌های این احادیث دو موضوع معلوم می‌شود:

یکی اینکه خبر حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، از شهادت امام حسین، علیه السلام، هنگام عبور از کربلا مکرر اتفاق افتاده است، در هنگـام رفتن به صـفین، و در سـفرهای دیگر و بعیـد نیست بر حسب نقل غرفه ازدی و بلکه نقل اصبغ طبق روایت (کشف الغمه) امیرالمؤمنین، علیه السـلام، مخصوصاً برای دیدن محل قبر فرزند عزیزش به کربلا تشـریف فرما و آن مکان مشـحون به افتخارات آل محمد، صلی الله علیه و آله، را زیارت کرده باشند.

دوم این است که بعض متن‌های این روایت مثل این دو متنی که در کتاب شهید جاوید نقل شده مختصر و خلاصه است، و نویسنده با اینکه در بعض کتاب‌هایی که مورد اعتمادش بوده، و در اینجا هم به آن‌ها مراجعه کرده متون کاملتر این خبر روایت شده است از

نقل آنها خودداری کرده است، زیرا مطلبی را که او در این کتاب تعقیب کرده است ردّ می‌نماید، و بررسی و تحقیقش اقتضا می‌کند اخبار و مطالبی را که خلاف نظر او است مطرح نسازد!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۲

۳– ۲۴. عبارت ابن اعثم

۱۲۱. راجع به فرمایشی که از امام، علیه السلام، در تاریخ ابن اعثم بر حسب ترجمه آن (ص ۳۶۶) و در مقتل خوارزمی (ص ۲۳۷ ج ۱)، و (مطالب السئوال ص ۵۷) و (الفصول المهمهٔ ص ۱۷۲) و (مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۹۷) و (لهوف ص ۷۱) و (کشف الغمه ص ۱۸۹) و (مشیر الاحزان ص ۲۴) روایت شده است که وقتی در کربلا فرود آمدند فرمود:

هذه کَربلا، مَوْضِعُ کَربٍ وَ بَلاء، هذا مَناخُ رِکابِنا، وَ مَحَطُّ رِحالِنا، وَ مَقْتَلُ رِجالِنا.[۱۵۴]

این خبر را در (ص ۳۰۲ تا ۳۰۵) به صورت جمله معترضه مورد بحث قرار داده و با استناد به عدم ذکر آن در چند کتاب و تضعیف ابن اعثم حکم معتبر نبودن آنرا صادر کرده و ضمناً مدعی شده است کتاب‌های دیگر هم که این خبر را روایت نموده‌اند از ابن اعثم گرفته‌اند.

ما جواب می‌دهیم:

این اصراری که در ردّ این خبر دارید برای این است که حتی در اینجا هم که اوضاع و احوال حکایت از شهادت امام، علیه السلام، داشت و همین پیشگویی و خبری که خودتان از علی، علیه السلام، روایت کرده‌اید آنرا مسلم می‌ساخت علم امام، علیه السلام، را به شهادت خود مطرح نکنید، و اگر سوءظن و خلاف نزاکت نبود می‌گفتیم برای اینکه علم و درک امام، علیه السلام، را از درک عادی و متعارف هم (العیاذبالله) پائین‌تر بیاورید در ردّ این روایت در زیر پرده جمله معترضه، و جنبه فنی این همه تلاش کرده‌اید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۳

و اگر این روایت به این نحو بود که امام، علیه السلام، فرمود اینجا زمین کربلا است و ما نمی‌دانیم در این سفر اینجا شهید می‌شویم یا نه، و این ضمیر متکلم مع الغیر در آن نبود نویسنده ابن اعثم را مورد وثوق، و کتابش را در اول درجه اعتبار می‌شمرد.

نویسنده چون می‌خواهد بگوید امام، علیه السلام، پس از ورود به کربلا و آمدن عمر سعد و ملاقات با او پیشنهاد سه گانه‌ای را داد، و به طور جدی حاضر شد به نزد یزید برود و دست در دست او بگذارد، و می‌بیند این اخبار این پیشنهاد را رد می‌کند از میان آنها این روایت ابن اعثم را گرفته، و مورد اشکال قرار داده است. و لا حول و لا قوهٔ الا بالله.

۲. چنانچه پیش از این هم متذکر شدیم عدم ذکر یک مطلب در یک یا چند کتاب که می‌دانیم در مقام استقصاء نبوده‌اند دلیل عدم صحت آن مطلب نمی‌شود و گرنه در همین یازده کتابی که نام برده‌اید در هر یک مطالبی می‌توان یافت که در سایر آنها نباشد و شخص ابن اعثم نه خودش و نه کتابش از کتاب‌هایی مانند ابن کثیر، و طبری بی اعتبارتر نیست، و تضعیفی که محدث قمی درباره او از اهل سنت روایت کرده است از یاقوت مؤلف معجم الادباء نقل فرموده است و این یاقوت در نصب و دشمنی امیرالمؤمنین، علیه السلام، معروف است و کسی است که به نقل محدث قمی به واسطه تظاهر به دشمنی امیرالمؤمنین، علیه السلام، اهل دمشق بر او شوریدند و خواستند او را بکشند تا از آنجا گریزان شد.

بنابراین تضعیف چنین شخصی از ابن اعثم اگر دلیل بر مدح او نباشد دلیل بر ذم او نیست و اینقدر هست که بگوییم، برای اینکه در کتابش فضایلی از اهل بیت را نقل کرده و تاریخ آنها را شرح و بسط داده مورد طعن یاقوت شده است.

۳. نقل بعض مطالب ضعیفه نیز دلیل بر ضعف کتاب و تمام مطالب آن نمی‌شود و اگر بنا باشد هر کتاب خصوص کتاب‌های تاریخ را به نقل مطالب ضعیفه رد کنیم بیشتر (اگر نگوییم همه) کتاب‌های تاریخی که مورد استناد نویسنده شهید جاوید، و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۴

دیگران است مانند طبری، و کامل ابن اثیر و تاریخ ابن کثیر، و الامامهٔ و السیاسهٔ و عقد الفرید سیرالنبلاء و و و که به مراتب مطالب ضعیفه در آنها بیشتر از تاریخ ابن اعثم است از اعتبار بالمره ساقط می‌شوند، ولی نویسنده فقط این حربه را علیه ابن اعثم بکار برده است، چون طبق آن علم امام به شهادت خود و یارانش در هنگام ورود به کربلا- ثابت می‌شود. باز هم این یک نوع تحقیق عمیق است که ایشان انجام داده‌اند!

همین (الاخبار الطوال) که در ردیف مدارک شما است، نزول امام، علیه السلام، را در کربلا در غره محرم می‌نویسد، در حالیکه کتاب‌های معتبر دیگر که به نظر رسیده است همه دوم محرم نوشته‌اند.

۴. بعض نمونه‌هایی که از تاریخ ابن اعثم نشان داده (نمونه ۲) غیر از غرابت و تفرد به اصطلاح علم حدیث علتی ندارد و عدم اعتبار شخص این خبر تا چه رسد عدم اعتبار اصل کتاب و مؤلف به آن ثابت نمی‌شود، و بعض نمونه‌های دیگر نهایت امر با نقل‌های دیگر معارض می‌باشد، و در مقام حساب طریق و خبر قوی‌تر نباید تکثر ناقلین را در طبقات بعد از ابن اعثم میزان قرارداد، بلکه باید نقل ابن اعثم را که از علماء قرن سوم و متوفی در اوایل قرن چهارم است با مأخذ کتاب‌هایی که در مثل این سه نمونه با ابن اعثم معارضه دارند و ممکن است همه به یک مأخذ بازگشت کنند مقایسه کنیم، و هر کدام را قوی‌تر است بگیریم.

اشتباه نشود ما نمی‌خواهیم این چهار نمونه را اثبات یا رد کنیم بلکه می‌خواهیم بگوییم که این جمله معترضه از جنبه فنی نیز ناقص و فاقد ارزش است.

۵. اگر تاریخ ابن اعثم معتبر نیست پس چرا شما مکرر در کتاب خود به چیزهایی که مقتل خوارزمی از آن روایت کرده است منحصراً استناد کرده‌اید، پس یا شاهدی بر صحت این نقل‌ها از کتاب‌هایی که محتمل نباشد مأخذ آنها ابن اعثم است بیاورید، و یا سخن خود را پس بگیرید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۵

۶. روایتی که امام، علیه السلام، از امیرالمؤمنین، علیه السلام، روایت فرمود و روایات دیگر که در مورد شهادت آن حضرت در کربلا رسیده این نقل را که فرموده باشد (هذا مناخ رکابنا) اگر چه ابن اعثم متفرد باشد تایید می‌نماید و از غرابت و تفرد خارج می‌سازد. بر حسب عرف و وضع حال هم صدور این کلام از امام، علیه السلام، مناسب و مقتضی بوده است زیرا در این موقع که تحت فشار نیروی دشمن در زمین کربلا فرود آمدند از این گونه سخنان طبعاً زیاد به میان آمده است و این خود شاهد و مؤیدی است که اطمینان را به نقل ابن اعثم بیشتر می‌کند.

۷. این حدس را که کتاب‌های مطالب السئوال و الفصول المهمه و مقتل خوارزمی و حتی کشف الغمه در نقل این خبر اعتماد بر تاریخ ابن اعثم کرده‌اند فرضاً بپذیریم نسبت به مناقب ابن شهر آشوب قابل قبول نیست زیرا از مطالب قبل و بعد آن که پیوستگیش به این خبر معلوم است روشن می‌شود، که این موضوع را از تاریخ ابن اعثم نگرفته است.

۸. عبارت سید ابن طاوس قدس سره با عبارت منقول از ابن اعثم تفاوت دارد و نمی‌توان گفت آن عبارت از تاریخ ابن اعثم گرفته شده است.

زیرا عبارت سید این است:

فقال: اللّهُمَ انّی اعوذُبِکَ مِنَ الکَرْبِ وَ البَلاء، ثُمَّ قالَ: مَوضِعْ کَرْبٍ وَ بَلاء، انزِلُوا هیهنا مَحَطُّ رِحالِنا و مَسفَکُ دِمائِنا وَ هُنا مَحَلُّ قُبُورنا، بِهذا حَدَّثَنِی جَدّی رَسُولُ الله، صلّی الله علیه و آله.[155]

و عبارت ترجمه ابن اعثم این است: امیرالمؤمنین به حسین فرمود: بلی همین زمین کربست و هم بلا- که جای کشتن ما و محط رحال، و مناخ شتران ما این زمین خواهد

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۶

بود، و خون‌های ما بر این زمین ریخته خواهد شد.[۱۵۶] چنانچه ملاحظه می‌فرمایید عبارت سید قدس سره با عبارت ترجمه ابن اعثم و عبارت هایی که از تاریخ او نقل شده تفاوت‌هایی دارند که عمده جمله‌هایی است که در نقل لهوف دیده می‌شود، در حالیکه در ترجمه ابن اعثم و کتاب‌هایی که از آن نقل کرده‌اند نیست، و اگر مأخذ سید تاریخ ابن اعثم باشد پس این جمله‌ها چگونه اضافه شده است؟

شما که می گویید مسلمان باتقوایی که از گفتن مطالب مشکوك پرهیز می کند نمی‌تواند به نقل ابن اعثم اعتماد کند، بگویید آیا مسلمان باتقوی می‌تواند به مثل سید با آن مقام زهد و تقوی و بلکه به کسانیکه به مراتب مادون درجه او باشند، نسبت جعل بدهد و بگوید این اضافات را از پیش خود نوشته است؟ و آیا غیر از این است که سید این حدیث را از اصل معتبر دیگر اخذ فرموده است؟

[۱۵۷] اضافاتی که در حدیث لهوف ا ست، یکی این جمله است

اللهم انی اعوذبک من الکرب و البلاء

دوم

و مسفک دمائنا

سوم

و هنا محل قبورنا

چهارم جمله

بهذا حدثنی جدی رسول الله (ص).

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۷

بفرمایید این چند جمله خصوصاً جمله چهارم را سید از کجا آورده است؟ این جمله نه در تاریخ ابن اعثم است و نه در کتاب‌هایی که از او نقل کرده‌اند.

این جمله هم یادی از گذشته و یادی از جدش پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، است که مکرر از کشته شدن فرزند عزیزش حسین، علیه السلام، در کربلا خبر داد.

شما که ادعاء تقوی دارید و می گویید مسلمان باتقوی از گفتن مطالب مشکوك پرهیز می کند چگونه در ص ۳۰۳ می گویید لهوف نیز عین عبارت ابن اعثم را در ص ۱۷۱ آورده است آیا این بود عین عبارت ابن اعثم؟ آیا این است امانت قلمی و علمی؟

۹. اکنون برای اینکه بدانید سید ابن طاوس در این نقلی که فرموده تنها نیست و برخلاف میل جنابعالی امام، علیه السلام، وقتی در کربلا فرود آمد صریحاً از شهادت خود خبر داد، و مدرك آن منحصر به کتاب ابن اعثم نیست.

این سه حدیث را نیز بشنوید و از این کتابی که نوشته‌اید اظهار ندامت کنید، و از امام، علیه السلام، و جد و پدر و مادر و برادرش صلوات اللَّه علیهم و از شهداء کربلا پوزش بطلبید.

حدیث اول- طبرانی که از معاریف علماء اهل سنت است روایت کرده است که حسین، علیه السلام، فرمود: اسم این زمین چیست گفته شد: کربلا.

فرمود: راست فرمود جدم رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، زمین کرب و بلا است ۱۵۸] این حدیث مؤید و مصدق حدیث لهوف است.

حدیث دوم حافظ زرندی روایت کرده است وقتی به آن حضرت گفتند زمین کربلا است.

فرمود:

صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ارْضُ کَربٍ وَ بَلا، وَ قالَ لِاصْحابِه ضَعُوارِ

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۸

حالَکُم مَناخُ القَوم و مِهراقُ دِمائِهِم.[۱۵۹]

یعنی رسول خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، راست فرمود زمین کرب است و بلا، و به اصحاب خود فرمود: بارهای خود را بر زمین گذارید. اقامتگاه قوم، و محل ریختن خون‌های ایشان است.

حدیث سوم، سلیلی در (الفتن) در ذیل خبری که راجع به اخبار از شهادت امام، علیه السلام، روایت کرده است که امام، علیه السلام، فرمود: ما اسم هذه الارض؟ قالوا: کربلاء.

اسم این زمین چیست؟

گفتند: کربلا.

قال: صَدَقَ اللَّهُ ارضُ کِربٍ وَ بَلاء.[۱۶۰]

راست فرمود خدا زمین کرب و بلا است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۶۹

۳– ۲۵. نتیجه این بحث

نتیجه بحث این است که عبارتی که سید ابن طاوس، قدس سره، روایت کرده معتبر و مورد اعتماد است، از جنبه فنی، و حدیث‌شناسی به صدور آن از امام، علیه السلام، اطمینان حاصل است، و قرائن و شواهد متعدده قوت و صحت آن را تأیید می‌نماید، و این موضوع که امام، علیه السلام، هنگام ورود به کربلا از شهادت خود در آن سرزمین خبر داد قطعی و مسلم است، و شخص پرهیزکار و با ایمان و بصبر به احادیث نباید این گونه روایات را مورد شبهه و تردید قرار داده یا انکار نماید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۰

۳– ۲۶. خطر جدید، حکم بی‌خردانه

۱۲۲. در ص ۳۰۵ و ۳۰۶– از پیشنهاد امام، علیه السلام، طبق نقل ابی حنفیه دینوری و گزارش عمر سعد به ابن زیاد و پاسخ او سخن گفته است.

قابل توجه در اینجا این است که ابوحنیفه دینوری که کتابش مورد اعتماد نویسنده است غیر از پیشنهاد به بازگشت حجاز، از پیشنهادهای سه گانه و مذاکرات محرمانه صلح سخنی به میان نیاورده است که به احتمال قوی برای این است که از نظر او نقل این مذاکرات و پیشنهادها بی‌اعتبار بوده است.

دینوری می‌نویسد عمر سعد پیشنهاد بازگشت را به ابن زیاد گزراش داد. ابن زیاد پاسخ داد، به امام، علیه السلام، پیشنهاد کند، با یزید بیعت نماید و پس از آنکه بیعت کرد گزارش دهد، و منتظر دستور باشد.

وقتی نامه ابن زیاد به عمر سعد رسید گفت: گمان نمی‌کنم ابن زیاد خواهان عافیت باشد، سپس نامه او را به خدمت امام، علیه السلام، فرستاد.

فَقالَ الحُسینُ (ع) لِلرَّسُولِ، لااجِیبُ ابنَ زیادٍ الی ذلِکَ ابَداً، فَهَل هُوَ الّا الموتَ فَمَرحَباً به.[۱۶۱]

یعنی هرگز این پیشنهاد را از ابن زیاد نمی‌پذیرم آیا غیر از مرگ خطری دارد، پس آفرین باد.

از این جریان معلوم می‌شود:

اولًا عمر بن سعد می‌دانست امام پیشنهاد بیعت را نمی‌پذیرد.

ثانیاً در نظر مثل عمر بن سعد همین پیشنهاد بازگشت برای ترک مخاصمه و آزاد گذاشتن پسر پیغمبر، صلی الله علیه و آله، کافی بود، و توقع بیشتر از این از او بی‌جا و بی‌مورد بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۱

و ثالثاً عمر بن سعد هم ابن زیاد را در عدم قبول این پیشنهاد خطاکار، و عافیت نخواه می‌داند.

و رابعاً به موجب این فرمایش امام، علیه السلام، آن حضرت به بیعت و تسلیم حاضر نخواهد شد، و تا پای مرگ و شهادت هم چنان ایستاده است.

بنابراین برای پیشنهاد رفتن به شام، و دست در دست یزید گذاشتن که همان بیعت است (چنانچه نویسنده هم در ص ۳۰۷ بیعت را به آن معنی کرده است) موضوع باقی نمی‌ماند، و این نقل محکم دینوری هم آنرا تکذیب می‌کند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۲

۳– ۲۷. نکته

۱۲۳. به نظر ما امام، علیه السلام، پیشنهاد بازگشت را به شخص عمر بن سعد داد نه به دستگاه حکومت، و از او نخواست که به ابن زیاد گزارش دهد، و در مواقع دیگر هم که جهت اتمام حجت پیشنهاد بازگشت داد به مردم کوفه این پیشنهاد را می‌نمود، که حضرت را آزاد گذارند تا مراجعت فرماید.

و (تز) همزیستی مسالمت‌آمیز که پیداست در دهن نویسنده شهید جاوید خیلی مزه کرده مطرح کردنش با دستگاه حکومت یزید با آن سوابق غدر و خیانت پدرش معاویه و با شرارت و خیانت فوق العاده یزید زمینه‌ای نداشت.

و اگر این پیشنهاد به دستگاه می‌شد بدون یک قرار داد سازشی که متضمن تعهد سکوت در خانه نشستن باشد پذیرفته نمی‌شد، و اینگونه قرارداد هم به طور ضمنی امضاء رسمی شدن حکومت یزید می‌شد، و امام (ع) چنین پیشنهاد را حتی به عنوان اتمام حجت نیز اظهار نمی‌فرمود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۳

۳– ۲۸. باز هم پیشنهاد و مسالمت، تناقض گویی، امیدواری به نویسنده

۱۲۴. در ص ۳۱۷ باز هم سخن از مذاکرات محرمانه امام، علیه السلام، با ابن سعد گفته اما اینجا راجع به پیشنهادهای سه‌گانه که در ص ۲۰۵ تا ۲۰۹ از آنها سخن می‌گفت سکوت کرده، و فقط می‌گوید: برای چندمین بار پیشنهاد مراجعت فرمود.

شاید در اینجا خواسته است آن مطالب را پس بگیرد، و همان پیشنهاد مراجعت و خبر عقبهٔ بن سمعان را بپذیرد.

اگر اینطور باشد یکی از نقاط ضعف کتاب خود به خود و با اعتراف نویسنده از بین می‌رود، و از این چه بهتر که مؤلف خودش اشتباه خود را اصلاح کند.

ممکن است در اثر مطالعاتی که از بخش دوم تا اینجا کرده است این حقیقت برایش روشن شده باشد.

امیدواریم به سایر اشتباهات خود نیز توجه نماید، و مخصوصاً اساس و نقشه کتاب را عوض کند، یعنی کتاب دیگری که از این نقاط ضعف مهذب باشد، بر اساس صحیح و معقول به رشته تحریر درآورد، چون به نظر ما کتاب حاضر با حفظ اساس و ترتیبی که دارد قابل اصلاح نیست، و اگر خدای نخواسته، باز به همان مطالب بخش دوم اصرار دارد چنانچه در ص ۳۳۴ و ۳۳۵ به طور مجمل به آن اشاره کرده است ما ضمن این که خوانندگان گرامی را به پاسخ‌هایی که در بخش دوم به مطالب ایشان داده‌ایم ارجاع

می‌دهیم، نظر آنانرا به تناقض ظاهر عبارات نویسنده در ص ۳۱۷ که در آن فقط می‌نویسد (برای چندمین بار پیشنهاد مراجعت داد) با مطالب ص ۲۰۵ تا ۲۰۹ جلب می کنیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۴

۳- ۲۹. دلسوزی و ارشاد

۱۲۵. در ص ۳۳۰ و ۳۳۱- این موضوع را فی الجمله قبول کرده است، که خطبه امام، علیه السلام، برای اتمام حجت و روشن شدن وضع و نشان دادن قیافه حادثه کربلا- به نسل‌های آینده است، ولی این مطلب که امام، علیه السلام، برای جلوگیری از جنگ این سخنرانی‌ها و بیانات جانسوز را می‌کرد صحیح نیست، زیرا پرواضح بود که آن جمعیت پست و دنیا پرست را ارشاد و خطبه‌های هدایت مآبانه به طور دسته جمعی منقلب نخواهد کرد.

بلکه غرض اتمام حجت و نجات افرادی مانند حرّ از وادی ظلالت بود.

این بیانات و خطبه‌ها حادثه کربلا را عظیم‌تر و روحانیت و حقیقت و حسن نیت اهل بیت را آشکارتر، و قساوت و جنایت حکومتی را که امام، علیه السلام، از بیعتش سرباز زده بود نمایان‌تر ساخت.

و هر جمله‌ای از این سخنرانی‌ها از صدهزار سوار در پیشرو مقاصد و اهداف امام، علیه السلام، بیشتر اثر داشت، و از آن زمان تا حال در صفحات تواریخ حروف و کلماتش روشن و درخشان است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۵

۳- ۳۰. مرحله چهارم اسیری بازماندگان، نتیجه بجای هدف

۱۲۶. در ص ۳۳۸- پس از آنکه در ص ۳۳۷- اعتراف کرده است که اسیری اهل بیت، و خطبه‌های کوبنده حضرت سجاد و حضرت زینب، علیه السلام، در شناساندن ماهیّت واقعی حکومت ضد اسلامی یزید اثر عمیقی داشت می گوید: شاید بعضی گمان کنند جزیی از هدف امام حسین، علیه السلام، این بود که خاندانش اسیر شوند، و اسیری آنان یزید را رسوا کند، و پایه‌های سلطنت وی را متزلزل سازد ولی باید گفت، این از باب اشتباه هدف با نتیجه است، هیچ گاه هدف امام، علیه السلام، این نبود که خاندانش اسیر شوند تا حکومت یزید رسوا شود بلکه اسیری خاندان امام برخلاف رضای آن حضرت و برخلاف رضای خدا و پیغمبر بود الخ.

ما می گوییم شما دو اشتباه می کنید یکی وسیله هدف را با هدف، و دیگر کار و جنایات دستگاه را با اقدام امام، علیه السلام، اشتباه می‌نمایید.

اسیر کردن خاندان نبوت که کار دستگاه حکومت بود برخلاف رضای خدا و پیغمبر، صلی الله علیه و آله، و امام، علیه السلام، بود، و تن به اسیری دادن مثل تن به شهادت دادن که کار امام و خاندانش بود خلاف رضای خدا و پیغمبر، صلی الله علیه و آله، نبود بلکه عین رضای آنها بود. شما بین کار و عمل دستگاه حکومت با کار و فعل امام و خاندانش فرق نمی گذارید و ایراد می کنید.

آوردن اهل بیت در میدان کربلا- وسیله امتحانی از بنی امیه، و از این نوع دوپا بود، مثل فرصت‌ها و وسایل دیگر که بر حسب حکمت بالغه الهیّه در اختیار مردم قرار می گیرد، تا طبق اختیار خود از آن یا موافق رضای خدا یا برخلاف رضای خدا استفاده کنند.

یکی از فضایل خاندان رسالت همین است که عمال و وسایل این امتحانات الهیه می‌باشد، امام، علیه السلام، اهل بیتش را آورد تا بنی‌امیه امتحان خود را بدهند، علاوه چه مانعی دارد، اگر بگوییم امام، علیه السلام، پیش‌بینی می‌فرمود که اگر اهل بیت را

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۶

همراه بیاورد آن‌ها را اسیر می کنند، و اسارت آنها. جلو رفتن به سوی هدف حقیقی او را که نجات اسلام و هدایت خلق باشد کامل می‌سازد، پس شما وسیله را با هدف اشتباه می کنید و چشم از هدف پوشیده هدف بودن وسیله را مورد اعتراض قرار می‌دهید.

آنهـا که می گوینـد امـام اسیری اهـل بیتش را می‌خـواست، غرضـشان این است که امـام، علیه السـلام، هـدفش احیـاء دین و معرفی بنی‌امیه، و نجات اسـلام از چنگال قهار و خیانکار آنها بود، و اسیری اهل بیت یکی از وسایل آن بود وقتی مصلحت مهمتری در کار باشد باید از مصـلحت مهم صـرف نظر کرد، و در مقام دفع مفسده بزرگتر، تحمل مفسده کوچکتر جایز و معقول است، ولی صـرف نظر از مصلحت مهم یا تحمل مفسده کوچکتر هدف نیست، هدف حفظ مصلحت بزرگتر و دفع فساد مهم‌تر است.

والاـ هیـچ کس نگفتـه است امـام، علیه السـلام، اسـیری اهـل و عیـالش را می‌خـواست، به این معنی که اگر هیـچ ثمری بر آن مرتب نمی‌شد و یزید و ابن زیاد هم تسلیم می‌شدند از آنها خواهش می کرد بیایید اینها را اسیر کنید چون من می‌خواهم اینها اسیر شوند!

۱۲۷. اما آنچه در توجیه همراه ساختن اهل و عیال نوشـته است که امام آنها را با خود همراه آورد که در مکه و مدینه گرفتار دشمن نشوند بی‌اساس و غیر قابل قبول است، هر چند بعضی این احتمال را داده‌اند و جوابش این است:

اولا اگر اهل بیت در مکه یا مـدینه می‌ماندند مصونیت داشـتند، و کسـی متعرض آنها نمی‌شد، و بنی هاشم امثال محمد حنفیه و ابن عباس و عبداللّه بن جعفر می‌توانستند از آنها حمایت کنند.

ثانیاً همراه نبردن آنها برای پیشروی مقاصد جنگی، و آسودگی حواس در چنین سفری بهتر بود.

ثالثاً اگر در مکه یا مدینه مصونیت نداشتند امام، علیه السلام، در جواب ابن عباس

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۷

می‌فرمـود: ناچـارم آنهـا را بـا خود همراه سـازم چون مانـدنشان در حجـاز مصـلحت نیست و ممکن است مورد توهین و تعرض واقع شوند.

رابعاً زمامـداری امام، علیه السـلام، در کوفه موضوعی نبود که صددرصد معلوم باشد خیلی که در این مورد مبالغه شود، یک توازن قوای نظامی بین طرفین فرض می‌شود، چطور آنرا حاصل شده و مسـلم بگیریم، که امام، علیه السلام، زن و بچه‌اش را به این اطمینان با خود همراه سازد؟

خامسـاً اگر غرض امـام گرفتار نشـدن اهل بیت بود، چرا وقتی خبر شـهادت مسـلم و هانی و دگرگونی اوضاع رسـید، فوراً آنها را به مکه یا مدینه باز نگرداند؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۸

۳- ۳۱. چند نکته پیرامون فلسفه همراهی بانوان اهل بیت با امام، علیه السلام

۱۲۸. چنانچه مکرر گفته‌ایم خواه نویسـنده شهید جاوید بپسندد و یا نپسندد خود را لایق آن نمی‌دانیم، و خلاف ادب می‌شماریم که از علت و فلسـفه اقدام امام، علیه السـلام، پرسـش نماییم، و ناچیزتر از این می‌دانیم که بتوانیم حکم و مصالح عمل امام، علیه السلام، را دریـابیم، چون بینش و بصـیرت مـا هر چه تنـدرو، و دوربین و دراک و فوق العـاده باشـد عمق و عواقب امور را آنچنـانکه هسـت نمی‌بیند.

هم پرده‌ها، و حجاب‌های گوناگونی که جلو بصـیرت ما است مانع از این دید است، و هم مقتضـیات و شرایط این دید در ما موجود نیست.

داستان موسی و آن بنده خاص خدا که از نزد خدا به او علمی عطا شده بود در قرآن روشنگر همین حقیقت است.

هر چه بگوییم به انـدازه اسـتعداد، و فراخور درک و فهمی است که داریم و در عین حـال آن نظر اطمینـان بخش است، که از طریق نقل مسلّم از جانب پیغمبر، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت او که اعدال قرآن هستند تایید شود.

مـا در کـار امام چون و چرایی نـداریم و یقین داریم که هر طور عمل فرمایـد عین مصـلحت و صواب است، و هر چه حس کنجکاو مستقیم و عقل سلیم به کار انداخته شود، و جلو برود بر مصلحت و حکمت کارهای این عزیزان درگاه خدا بیشتر آگاه می‌شویم.

مـع ذلـک برای اینکه معلوم باشـد، مـا در عین این حـال تسـلیم و تواضع از منطق کور شو و کرشو، هم پیروی نمی‌کنیم و برای مزید معرفت، و قوت ایمان و عقیده این مباحث را آزادانه تعقیب می‌کنیم چند نکته پیرامون علت و مصلحت همراه شدن اهل بیت با امام، علیه السلام، در اینجا بیان می‌کنیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۷۹

۱. بر حسب حدیث معتبری که حسین بن احمد بن مغیره ثقه از استادش شیخ ابی القاسم علی بن محمد بن عبدوس کوفی، و از شیخ دیگرش شیخ ابی القاسم جعفر بن محمد قولویه قمی بسند متصل به حضرت امام زین العابدین، علیه السلام، روایت کرده، و آنرا در کامل الزیارات استادش وارد کرده، و حدیث اول باب ۸۸ قرار داده است برنامه‌ای که امام حسین، علیه السلام، انجام داد، به موجب عهد و شرطی بود که پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، با امیرالمؤمنین، و امام حسن، و امام حسین، علیهم السلام، فرموده بود.

و بر حسـب ایـن روایـت کـه از متن آن هم آثـار اعتبـار ظـاهر و هویـدا است و پاسـخ محکم به کتـاب شـهید جاویـد است حضـرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، به حضرت زینب، علیها السلام، هنگامی که از ابن ملجم ضربت خورده بود از اسارت بانوان اهل بیت خبر داد و فرمود:

کَانّی بِـکِ وَ بِنسـاء اهـلِ بَیتِـکِ سَـبایا بِهـذَا البَلَـدِ، اذلّاء خاشِـعِین تَخافُونَ ان یَتَخَطَفَکُم الناسُ، فَصَبراً صَبراً، فَو الـذِی فَلَقَ الحَبَّهَ وَ بَرء النَسمَهً، ما للَّهِ عَلی ظَهرِ الارضِ یَومَئذٍ ولیٌ غیزُکم و غَیرُ مَحبیکُم، وَ شیعَتِکُم).[۱۶۲]

پس طبق این خبر اسارت و شهادت، و هر برنامه‌ای انجام شد بر حسب ماموریت الهی، و وظیفه‌ای بود که امام، علیه السلام، داشت.

۲. صرف نظر از مثل روایت کامل الزیارات موضوع قابل توجه این است که بر حسب روایت

انّی رَأَیتُ رُؤیا، وَ رَأَیتُ فیها رَسُولَ اللهِ، وَ امَرَنی بِامرٍ انا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۰

ماضٍ له، وَ لَستُ بِمُخبِرِ احَداً حَتّی الاقِی عَمَلی ۱۶۳]

احتمال این که امام، علیه السـلام، اهل بیت را طبق ماموریت الهی خاص با خود همراه فرموده باشـد به هیچ وجه قابل رد نیست، و بر حسب این روایت اقلا محتمل است همراه آوردن اهل بیت، و شـرکت دادن آنها در این مصائب به امر پیغمبر باشـد، و با این احتمال صحیـح عقلاـیی و بـا این روایتی که نویسـنده نیز آنرا معتبر شـناخته، و مؤیـد به شواهـد بسـیار است خلاف تقوی و امانت است اگر کسی بگوید مقصود امام، علیه السلام، از بردن خانواده این بود که در مکه و مدینه گرفتار نشوند و زحمت برایشان درست نشود.

۳. همراه سـاختن عائله به قول عقاد[۱۶۴] عمل بی‌سابقه‌ای نبود و دلیل بر قوت تصـمیم، و باز نگشـتن از تعقیب هدف بود، به علاوه امـام، علیه السـلام، مردمرا به جهـاد و قیـامی دعوت می‌کرد که در آن بایـد مصائب و خطراتی را که به جان‌ها و اموال و فرزنـدان و خانـدان آنان متوجه می‌شود چیزی نشـمارند، برای آنکه مجاهدان میدان این جهاد چیزی را طلب می‌کردند که در نزد مؤمن از مال و عـائله عزیزتر است، پس از مروت و جوانمردی بـدور بود که امام، علیه السـلام، از آنها بخواهـد از این خطرات اسـتقبال کننـد، در حـالیکه خودش عزیزانش را در مهـد امن و آسـایش گـذارده باشـد. از مروت بـدور بود که از مردمی که زن و بچه و عـائله آنها در کوفه بـدون هیـچ مصونیت زیر چکمه ظلم و سـتم عمال حکومت ابن زیاد می‌افتاد بخواهـد که بیاینـد و فداکاری کنند، و زن و بچه خود را در معرض هر گونه توهین و گرفتاری قرار دهند، در حالیکه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۱

خودش در این مصائب پیشرو آن‌ها نباشند.

۴. باز هم به قول عقّاد: حسین، علیه السلام، باید با قویترین حجت‌ها و دلیل‌ها قیام کند، و قویترین حجّت‌ها را علیه دشمنانش و برای اثبات بطلان آنها فراهم سازد، که وقتی بر او به ظاهر غالب شدند این حجت‌ها آنانرا مغلوب، و حسین را مظفر و پیروز سازد، و اسارت اهل بیت این نتیجه را داشت، علاوه بر آنکه همراه بودن اهل بیت در اتمام حجت بلیغ‌تر بود، زیرا وقتی یاری امام، علیه السلام، بواسطه مقام عالی و نسب شریفی که داشت واجب باشد، یاری او در وقتی که در میان بانوان حرم رسالت، و پردگیان عصمت و طهارت محصور شده باشد واجب‌تر و تأکیدش بیشتر است.

۵- اسارت اهل بیت همانطور که نویسنده نیز اعتراف کرده، در شناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلامی یزید اثر عمیق داشت که با هیچ وسیله دیگر این اثر بدست نمی‌آمد، علاوه در نشان دادن مظلومیت اهل بیت، و محبوبیت آنان، و بسیج احساسات، به طرفداری از حق و فضیلت نیز فوق العاده مؤثر شد.

در حفظ آثار شهادت امام، علیه السلام،، و نتایج آن فداکاری بی‌مانند، و رساندن آن مواقف بی‌سابقه بگوش ملت اسلام، و انتشار نوای حق‌پرستی، و صدای توحید و اسلام خواهی اهل بیت یگانه وسیله بود.

اگر این اسارت نبود می‌توان گفت آثار شهادت امام، علیه السلام، با بدن مبارکش در کربلا دفن می‌شد، و این مکتب، و مدرسه حسینی که در دوره سال کلاس‌های تعلیم و تربیتش دائر است افتتاح نمی‌شد.

اسارت اهل بیت در کوفه، در مجلس ابن زیاد، در شهرهای بین راه شام، در دمشق، جهان اسلام را تکان داد، و حتی داخله دربار یزید را علیه او شورانید.

خطبه‌های شجاعانه و پرمعنی و رسا و شیوای امام زین العابدین و حضرت زینب، علیها السلام، در کوفه و در شام، مخصوصاً خطبه تاریخی حضرت زینب در مجلس یزید، و خطبه تاریخی امام سجاد، علیه السلام، در جامع دمشق کاری کرد که آثار آن با بسیج بزرگترین دستگاه‌های تبلیغاتی مجهز عصر ما هم امکان‌پذیر نیست.

مکارم اخلاق، قوت قلب، استقامت، شهامت، صبر و شکیبایی آنان مردم را متحیر و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۲

مبهوت ساخت، و آن مردمی که شرف و دین و آزادی خود را به مقام و جیره دستگاه فروخته بودند، یا از ترش زبانشان به گفتن کلمه حقی باز نمی‌شد، خود را در برابر انسان‌هایی دیدند که به زمین و زمان بی‌اعتنا هستند.

بانوان اهل بیت، داغدار، مصیبت زده، اسیر و مبتلا، در زیر برق سرنیزه و شمشیر تیمساران ناکس و افسران پست و سربازان بی‌شرف حکومت یزید. در بیان نهضت امام، و محکوم کردن باطل، و دفاع از قدس دین و هدف حسین، علیه السلام، هیچ نکته‌ای را ترک نکرده، و در هیچ کجا هدفی را که داشتند فراموش ننمودند.

کتاب بلاغات النساء[۱۶۵] را بخوانید به بینید کدام زن یا مرد مصیبت زده، و داغدیده و اسیر می‌تواند در مجلس امپراطور دیکتاتور و گستاخی مثل یزید اینگونه با قوت قلب حقایق را بگوید و یزید و حکومت اموی را با منطق حیدری، و لسان فصیح محمدی بکوبد.

اگر عقیله هاشمیین اسیر نبود، و برادرش شهید نشده بود باز هم بهتر از این سخن گفتن ممکن نبود.

این مواقف و مقامات از معجزات خاندان رسالت است، اگر اسارت جلو نمی‌آمد این امتیازات، و نفسیات مقدسه کجا آشکار می‌شد.

بلاغات النساء را بخوانید و به بینید چگونه زینب در آن مجلس بر آسمان مجد و عظمت نشسته، و یزید را در پست‌ترین

سیاه‌چال‌های سقوط می‌بیند، و سرزنش می‌فرماید.

بخوانید و ببینید، چگونه زینب، علیها السلام، پیش گویی می‌کند، و از آینده خبر می‌دهد و به یزید اعلام می‌کند که کوشش تو برای محو آثار وحی محمدی، و رسالت اسلام به هدر می‌رود، و این وحی، و این نام، و این افتخارات جاودان باقی می‌ماند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۳

کدام بانوی عالمه و فصیحه و بلیغه می‌تواند در حال جمع بودن حواس در یک فرصت کافی اینگونه سخنرانی را پیش نویس کند. این دختر علی و خواهر حسین بود که بیانات آتشین و شورانگیز و پرحقیقت، انحطاط جامعه اسلامی را در آن زمان در خطبه‌ای که در شهر کوفه خواند آشکار ساخت.

خطبه امام زین العابدین، علیه السلام، در جامع دمشق هم تأثیرش عمیق‌تر و حساس‌تر شد.

این عکس العمل اسارت بود که یزید ناچار می‌شود به امام اذن بدهد، در مسجد دمشق، حقایقی را که تا آن موقع که شصت سال از هجرت گذشته بود در آنجا به گوش کسی نرسیده بود بیان کند، و در آن محیطی که بسا کسان بودند که از خویشاوندی علی، علیه السلام، با رسول‌خدا، صلی الله علیه و آله، هم آگاه نبودند فضایل و مناقب آن حضرت را به مردم برساند.

این‌ها و فوائد دیگر فلسفه این قیام و این اسارت است، اسیر شدن خانواده رسالت هدف قیام نبود ولی این آثار و این نتایج همه در اهداف قیام درج و پیش‌بینی شده بود چقدر شما کوتاه فکری نشان می‌دهید، موضوعی را که این هم حساس و باارزش شده بود چقدر شما کوتاه فکری نشان می‌دهید، موضوعی را که این همه حساس و با ارزش و با اثر است، می‌کوشید به علت واهی و خرد ناپسندی تعلیل کنید، و می‌گویید (ص ۳۳۸) امام، علیه السلام، خانواده را با خود همراه برد برای اینکه از نزدیک از حالشان آگاه باشد.

چقدر به خطا می‌اندیشید که می‌گویید (ص ۳۳۹) مقصود امام، علیه السلام، از بردن خانواده این بود که گرفتار دست دشمن نشوند و ضمناً امام، علیه السلام، را به جهل نسبت می‌دهید، زیرا چون آگاه از پیش آمد نبود به عکس نظری که داشت اسیر و گرفتار شدند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۴

اگر شخص اظهار بی‌اطلاعی کند و به ملائکه تاسی کند (ولا علم لنا) بگوید بهتر است تا این توجیهات غیرقابل قبول را بنماید. پیش از شما بعضی به صورت بهتری این احتمال را دادند و طنطاوی هم این سخن را گفت، و با اینکه صدور آن از او بعید نبود مع ذلک در بین اهل سنت هم مقبول واقع نشد.

آقای عزیز! امام می‌دانست که اهل بیتش چه برنامه‌ای را اجرا می‌کنند و یقیناً اگر در مکه یا مدینه می‌ماندند به اسیری نمی‌افتادند. امام این را هم می‌دانست که دست طغیان و خلاف حمیّت و غیرت به سوی آنها دراز نخواهد شد، و خدا حافظ و نگهبان آنها است، همانطور که با کمال اطمینان خاطر به آنها در وداع آخر وعده داد فرمود:

«اِلبَسُوا ازرَکُم، وَ اسْتَعِدّوا لِلبَلاءِ وَ اعلَمُوا انَّ اللَّهَ حامیکُم وَ حافِظُکُم، وَ سَیِنجیکُم مِنْ شَرّ الاعداء، وَ یَجْعَلُ عاقِبَةَ امْرِکُم الی خَیر، وَ یُعذّبُ اعادیکُم بِانواعِ العَذابِ، وَ یُعوّضکُم عَن هذهِ البَلیَّةِ بِانواعِ النِعمِ وَ الکَرامَةِ فَلاتَشکُوا وَ لاتَقُولُوا بِالسِنَتِکُم ما یَنقُصُ مِن قَدرِکُم».[۱۶۶]

سَلامُ اللَّهِ عَلَیکَ وَ عَلی اهلِ بَیتِکَ یا اباعَبداللَّه یالَیتَنی کُنتُ مَعَکُم فَافوزُ فَوزاً عظیماً.

به هر حال ما شهادت امام، علیه السلام، و اسارت اهل بیتش را در راه خدا و برای حمایت دین خدا می‌دانیم و بر طبق ادله‌ای که در این کتاب هم مکرر اقامه شده معتقدیم، که آثار شهادت و اسارت هدف امام، علیه السلام، بود، و شما چون علم امام را به شهادت و اسارت حتی از طریق اخباری که از پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، رسیده

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۵

است انکار می کنید این آثار را نتایج قهری می‌شـمارید، و در شهادت و اسارت امام هیچ قصد اثر و فائده اختیاری برای اسلام فرض نمی کنید.

وَ لاحَولَ وَ لاقُوَّهَ الّا باللَّهِ العَلّیِ العَظیم

بخش (۴)

اشاره

۴- ۱. قیام برای اصلاح.

۴- ۲. خطبه امام (ع).

۴- ۳. چند مطلب اساسی.

۴- ۴. شرایط موجود نبود.

۴- ۵. هدف ما حمایت از اسلام بود.

۴- ۶. مواهب اسلام.

۴- ۷. اسلام و نیروی قانونگذاری.

۴- ۸. اجتهاد قانونگذاری نیست.

۴- ۹. باز هم اعتماد بنقل ابن اعثم.

۴- ۱۰. تناقض گویی.

۴- ۱۱. حمایت از اسلام.

۴- ۱۲. تحقیق درباره (السیاسهٔ الحسینیه).

۴- ۱۳. ارزش کتاب.

۴- ۱۴. رؤس مطالب آن.

۴- ۱۵. چرا حمله کرده است.

۴- ۱۶. یک اشتباه.

۴- ۱۷. درباره جمله اول.

۴- ۱۸. درباره جمله دوم.

۴- ۱۹. درباره جمله سوم.

۴- ۲۰. درباره جمله چهارم.

۴- ۲۱. یک احتمال.

۴- ۲۲. کاش مرده بودم.

۴- ۲۳. آیا کشتن امام (ع) بسود اسلام بود؟

۴- ۲۴. تبلیغات ضد امام.

۴- ۲۵. یک نکته.
۴- ۲۶. خلاصه سخن.
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۶
۴- ۲۷. بررسی یک شعر.
۴- ۲۸. تشبیه غلط.
۴- ۲۹. خیال کودکانه.
۴- ۳۰. یک نکته.
۴- ۳۱. شعر خالد بن معدان.
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۷

۴- ۱. قیام برای اصلاح

۱۲۹. اصلاح یک معنی مقول به تشکیک است مانند نور و سفیدی که درجات و مراتب، و افراد، و مصادیق آن متفاوت است.
یک نفر را راهنمایی کردن، و به سوی خدا خواندن، و از گناه بازداشتن و به امانت و نوع دوستی تشویق کردن اصلاح است.
یک سنهٔ حسنه را رایج کردن و از یک سنّت سیّئه جلوگیری نمودن اصلاح است.
یک صنف یا یک جامعه یا یک مؤسسه را به راه راست بردن اصلاح است.
تبلیغ احکام، امر به معروف و نهی از منکر، توبیخ ستمگران، همکاری با نکیوکاران، تقویت عقائد صحیحه دفع شبهات، جلوگیری از انحرافات فکری، و یاری مظلوم، ایجاد مراکز راهنمایی فکری، و مؤسسات علمی هم اصلاح است.
اصلاح رشته‌های بسیار دارد، منحصر به تأسیس حکومت اسلامی، و زمامداری صلحا و شایستگان نیست افساد که ضد اصلاح است نیز مقول به تشکیل و مثل ظلمت و سیاهی مصادیق آن مختلف است.
در قرآن مجید از قول شعیب پیغمبر، علی نبینا و آله و علیه السلام، می‌فرماید:
انْ اريدُ الّا الاصْلاحَ مااستَطَعتُ
این اصلاح فقط اصلاح سیاسی و حکومتی بود.
اصلاح فکری، اصلاح اجتماعی، اصلاح اخلاقی، اصلاح اقتصادی را نیز شامل است.
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۸
البته اصلاح مطلق و کامل، شرایط بسیار دارد، و موانع آن هم زیاد است.
در حکومت اسلامی هم اصلاح مطلق، محتاج به گذشت زمان و رفع موانع است، و لذا در عصر پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین، علیه السلام، بواسطه وجود موانع و کمی فرصت، اصلاح مطلق و جهانی حاصل نشد، حکومت آن دو بزرگوار حکومت واقعی اصلاح و هدف آن هم اصلاحات جامع و کلی بود اما از جهت محدودیت قلمرو حکومت، مردم و کشورهایی که به اسلام نگرویده بودند از آن محروم بودند، و از جهت اوضاع داخله نیز محیط آمادگی برای پذیرش تمام اصلاحات نداشت.
مع ذلک این طور نیست که تمام اصلاحات در بست موکول به تأسیس حکومت اسلامی باشد، و در حکومت‌های غیراسلامی و شرایط غیرمساعد هیچ اقدام اصلاحی دیگر امکان نداشته باشد و اگر اصلاح را فقط در سایه حکومت اسلامی فرض کنیم، باید اصلاحاتی را که در طول مدت چهارده قرن از برکت تعالیم اسلام انجام شده انکار کنیم، و بگوییم به اسلام مربوط نیست.

در حالیکه پیغمبر بزرگترین رهبر اصلاح طلب، و یگانه مصلح جهان انسانیت است، نه فقط برای اینکه چند سال حکومت اسلامی را تأسیس فرمود بلکه برای اینکه در این مدت چهارده قرن هم دنیا از آثار و برکات اصلاحات و تعلیمات او برخوردار شد، و اگر چه حکومت اسلامی تمام عیار جز در مدت حیات پرفیض و برکت شخص آن حضرت، و خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین، علیه السلام، تأسیس نشد اما کوشش‌های اصلاحی آن حضرت در تمام شئون و رشته‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و معنوی و مادّی بشر ثمربخش گردید، و بشریت خود را یافت، و به ارزش انسانی و حقوق خود پی برد.

پیغمبر رهبر واقعی اصلاحات و مصلح حقیقی بود، هم آنگاه که در مکه بود، و ریاست و حکومتی به حسب ظاهر نداشت، و هم آنوقت که در شعب ابیطالب

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۸۹

محصور بود و هم آن زمان که در مدینه طیبه حکومت الهی اسلامی را تشکیل داد.

عیسی و موسی و ابراهیم خلیل و سائر انبیا همه مصلح بودند و بسیاری از ایشان تا وقتی از جهان درگذشتند، حکومتی تأسیس نکردند، اما ملت‌ها را بیدار کردند و مردم را به سوی خدای یگانه بردند و به شاهراه انسانیت هدایت کردند و اصلاحات بزرگ و اساسی انجام دادند.

پس وسیله نجات اسلام از انقراض و اضمحلال منحصر به تأسیس حکومت اسلامی نبود، تا ناچار شویم با دلیل‌های نادرست قیام امام، علیه السلام، را برای تأسیس آن بدانیم، همین برنامه‌ای که امام انجام داد از امتناع از بیعت، تا شهادت خود و جوانان هاشمی و اصحاب، و تا اسارت اهل بیت، اسلام را نجات داد، و یزید را در عین زمامداری و حکومت از رهبری و امامت مسلمانان منفصل ساخت.

پس از این مقدمه چون در این بخش می‌خواهد ثابت نماید که هدف قیام حکومت بوده است، ما اگر چه مکرر این نظر را رد کرده و بیان کردیم که شرایط تأسیس حکومت اسلامی موجود نبود و چون تکلیف تأسیس حکومت مثل هر تکلیف دیگر مشروط به قدرت است، به علت مقدور نبودن این تکلیف از امام، علیه السلام، ساقط بوده است.

مع ذلک در اینجا نیز چون به سخنان خود امام، علیه السلام، درباره بیان هدف استناد جسته است، ما نیز پیرامون مدلول همین سخنان بحث را دنبال می‌کنیم و بسیار افتخار می‌کنیم اگر بتوانیم کلمه‌ای از آنرا به قدر استعداد ناچیز خود شرحی بدهیم.

۱۳۰- نخستین فرمایشی را که از امام برای نشان دادن هدف اصلاحی آن حضرت نقل کرده است این جمله از وصیت نامه آن حضرت است:

وَ انَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاصْلاحِ فِی امةِ جَدّی.[۱۶۷]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۰

جواب

اولًا- بسیار عجیب است که در اینجا به عین نقلی که در (ص ۹۸) آنرا ردّ کرده و بی‌اعتبار شمرده استناد کرده است.

و این قسمت از مقتل خوارزمی از (ص ۱۸۰ تا ۱۸۹) که بواسطه نقل از ابن اعثم در آنجا غیر معتبر شمرده شد در اینجا معتبر گردید. بدیهی است باتوجه به ادله‌ای که در آنجا اقامه کرده‌اید و مجموع این نه صفحه را یک خبر شمرده‌اید لذا در رد خواب امام به مطالب قبل از آن استشهاد کرده‌اید اینجا نمی‌توانید نقل او را تجزیه کرده و بگویید قسمت خوابش معتبر نیست و قسمت‌های دیگرش معتبر است چون اگر معتبر است تمام خبر معتبر است و اگر معتبر نیست تمام آن غیر معتبر است.[۱۶۸] از خوانندگان گرامی خواهش می‌شود مقتل خوارزمی را از ص ۱۸۰ تا ۱۸۹ و ترجمه تاریخ ابن اعثم را از ص ۳۴۲ تا ۳۴۷، و کتاب شهید جاوید را (ص ۹۶ تا ۱۰۶، و ص ۲۸۶ و ص ۳۴۳) به دقت مطالعه فرمایید تا ببینید این نویسنده چگونه در رد و قبول مطالب تاریخی راه

تناقض را پیموده است.

ثانیاً روشن است و مورد اتفاق که امام، علیه السلام، غیر از اصلاح قصد دیگری نداشت.

آنها که می‌گویند امام، علیه السلام، از شهادت خودآگاه بود، و قصد تأسیس حکومت اسلامی را نداشت می‌گویند قصد امام اصلاح بود. شما هم که می‌گویید امام قصد تأسیس حکومت اسلامی را داشت نیز می‌گویید قصدش اصلاح بود.

با این تفاوت که آنها می‌گویند امام در قیام خود پیروز و موفق شد و به هدف اصلاحی خود رسید، شما می‌گویید شکست خورد و به هدف خود نرسید، و فایده‌ای که از قیام منظور امام بود حاصل نشد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۱

شما می‌گویید حوادثی که قابل پیش‌بینی نبود سبب شکست قیام شد و امام مرحله به مرحله برنامه‌اش عوض شد آنها می‌گویند حوادثی که قابل پیش‌بینی نباشد، حتی در سطح پایین‌تر از علم امام، اصلًا پیدا نشد، و آنچه جلو آمد اقلًا به طور اجمال قابل پیش‌بینی بود، و امام هم برنامه‌اش از اول معلوم بود، و تا آخر همان برنامه‌ای را که از اول داشت و در مدینه و در مکه مکرر اعلام کرد اجرا نمود.

اصلاح تمام عیار در سایه تشکیل حکومت اسلامی فراهم می‌شود اما تشکیل آن در این عصر که به مراتب اوضاع و احوال بدتر شد، و موانع صد چندان شده بود، امکان نداشت، لذا امام از طریق مبارزه منفی و سلبی وارد میدان اصلاح شد، و تصمیم گرفت در این موقعی که تمام طرق فساد به روی مردم باز شده، و مفسدان همه جا و همه مقامات را گرفته، و مفسد شریر و بد سابقه، و دیکتاتور و مستبدی مثل یزید و زمامدار گردیده، برای اصلاح خواهی در امت جدش قیام فرماید، و کوشش کند، و فساد را دفع کند، حق را از باطل، و صلاح را از فساد جدا سازد.

تأسیس حکومت در آن محیط مقدور نبود، ولی محکوم کردن حکومت جبار وقت و اعلان فساد آن، و سرباز زدن از بیعت، و آشکار ساختن مخالفت و هدایت افکار گمراه لازم و ممکن بود.

شکی نیست که امام، علیه السلام، تا همین حد که توانست بزرگترین قدم اصلاحی را برداشت، و در امت اسلام رهبر و پیشوای مصلحان گردید. اسلام را نجات داد.

مسلمانان را آگاه ساخت به مسئله حکم خروج بر مثل یزید جواب داد، و آنرا جایز بلکه واجب شمرد، و بر رهبری دینی آنگونه خلافت خط بطلان کشید و دست آنها را از اینکه بتواند در لباس دین، و به اسم دین، و ولی امر و امام بودن کارهایی بنمایند و آنرا دین معرفی کنند، و مردم هم باور نمایند کوتاه کرد.

در آن شرایط به غیر از برنامه‌ای که اجرا کرد هیچ نقشه اصلاح دیگر جز سکوت و تسلیم، و به راه انداختن دستگاه که حتماً سبب اضلال مسلمین می‌شد نقشه دیگر

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۲

تصور نمی‌شد.

امام پیروزمندانه برنامه خود را اجرا کرد و موفق و فاتح گردید حاصل اینکه طلب اصلاح به طور مطلق، توقف بر تأسیس حکومت نداشت که شما یک کتاب پر از توجیه و تقطیع، و انکار امور مسلمه تاریخی در اثبات هدف بودن آن بنویسید.

۱۳۱- در ص ۳۴۳- جمله

فَانَّ السُّنَةَ قَدْامِیتَتْ، وَ انَّ البِدعَةَ قَد احْییتَ

استشهاد کرده و می‌گوید: یعنی هدف من از بین بردن بدعت‌ها و زنده کردن اسلام و سنت پیغمبر است.

جواب

یقین است که هدف امام احیاء سنت، و از بین بردن بدعت بوده است، و این هدف تمام ائمه از امیرالمؤمنین تا حضرت ولی عصر، علیهم السلام، است که حکومت جهانی حق و عدالت اسلام و دولت الهیه را به امر خدا تشکیل می‌دهد.

و هر یک از امامان تا حدود امکان سنت‌ها را احیاء و بدعت‌ها را از بین بردند.

امام حسین، علیه السلام، در این نامه که به سوی بزرگان بصره فرستاد، هدفش دعوت به کتاب و سنت بود، چنانچه در جمله قبل از این جمله می‌فرماید:

وَ اَنَا ادَعُوکُم الی کِتابِ اللهِ وَ سُنَةِ نَبیّه.

امام هر چه از این گونه نامه‌ها مرقوم فرماید بر حسب مقام امامت و انجام وظیفه دعوت و ارشاد و ابلاغ و عمل به برنامه:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام ؛ ص۳۹۲

قُل فَللّهِ الحُجَةِ البالِغَةُ

است.

امام در این نامه‌ها آمادگی خود را برای بدست گرفتن زمام امور ابلاغ می‌کرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۳

اما از این نامه استفاده نمی‌شود که هدف امام تأسیس حکومت اسلامی بود، به این معنی که شرایط تأسیس آنرا فراهم می‌دانست و حصول هدف‌های اصلاحی را به آن موکول فرموه بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۴

۴- ۲. خطبه امام، علیه السلام،: مطالب کتاب شهید جاوید را باطل می‌سازد.

۱۳۲. در ص ۳۴۳ خطبه امام، علیه السلام، را پس از برخورد با سپاه حر نقل کرده است، در ص ۳۴۵- اعتراف دارد که در موقعی این خطبه را انشا فرمود که امکان پیروزی نظامی برای آن حضرت نبود و از تشکیل حکومت منصرف شده بود زیرا در این باره دیگر تکلیف و مسئولیتی نداشت.

جواب

آنچه از این خطبه استفاده می‌شود:

اولًا اینکه امام، علیه السلام، ادله قیام و صحت امتناع خود را از بیعت در این خطبه بیان می‌فرماید و از برنامه‌ای که اجرا می‌کرد با این سخنرانی دفاع می‌نماید.

این بیانات فقط دلائل وجوب کارهای گذشته نیست بلکه در این موقع که به قول نویسنده امکان پیروزی نظامی نبود، ادله روش سلبی امام از این زمان تا پایان کار و شهادت نیز می‌باشد، این خطبه عذر حرکت گذشته نیست و بیشتر از آنچه به گذشته نظر دارد به حال و آینده نظر دارد، پس این خطبه اگر هدف امام را به ما نشان می‌دهد هدف آن حضرت را از هنگام انشاء آن تا شهادت نیز معرفی می‌نماید.

تغییر چیزی که یزید بر آن بود، به فعل و قول و گفتار و کردار، در این موقع که به قول شما هم از تشکیل حکومت منصرف شده بود هدف امام بود، و با برنامه‌ای که انجام داد انجام گرفت.

ثانیاً حدیثی که امام، علیه السلام، به آن در وجوب انکار بر سلطانی که ستمگر و متجاوز به احکام و شکننده عهد خدا و مخالف سنت پیغمبر باشد و با بندگان به گناه و ظلم رفتار کند استشهاد فرموده مطلق است، و مشروط به امکان تأسیس حکومت نیست بلکه

به هر نحو، انکار ممکن و مفید باشد باید انکار کرد.

ثالثاً امام، علیه السلام، از هر کس برای این انکار سزاوارتر و شایسته‌تر است، زیرا انکار او

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۵

در نفوس مؤثرتر است.

رابعاً یزید و دستگاه حکومت از مجمع این صفات خبیثه بود:

۱. ملازمت طاعت شیطان ۲. ترک اطاعت خدا ۳. اظهار فساد ۴. تعطیل حدود ۵.

اختصاص دادن بیت المال به خود و عمال دستگاه و مزدوران و ارتشیان نگهبان حکومت یزید ۶. تحلیل حرام ۷. تحریم حلال.

و معلوم است چنین دستگاهی اگر بدون مانع و اعتراض خلق به کار خود ادامه دهد، و به عکس العمل، و انکار جامعه، و شخصیت‌های دینی و ملی روبرو نشود، و همه با سکوت، و ظاهرسازی، و مسامحه آنرا امضا کنند اسلام را محو و نابود خواهد ساخت.

خامساً ایراد این خطبه در این موقع که به اعتراف شما پیروزی نظامی ممکن نبود دلالت دارد بر اینکه سخنرانی‌ها، و نامه‌ها، و دعوت‌های امام، علیه السلام، از مردم، به حمایت از دین و امر به معروف و نهی از منکر، بر اساس امکان تشکیل حکومت اسلامی نیست، و اتمام حجت و یا دعوت از هر فرد به مبارزه منفی و عدم تمکین از حکومت است خواه فعلًا پیروزی حاصل شود یا نه، و اگر غیر از این بود آن مردم می‌توانستند بگویند ما آماده همکاری هستیم اما تشکیل حکومت اسلامی امکان ندارد، و امام هم نباید بنابراین در چنین موقعی از کسی طلب یاری و کمک کند.

هر تفسیری که از این سخنرانی می‌کنید، از سخنرانی‌های دیگر و نامه‌های امام، علیه السلام، که در مکه و در بین راه و قبل از برخورد با سپاه حر ایراد شد بنمایید، لحن این سخنرانی‌ها همه تقریباً یکی است.

سادساً امام، علیه السلام، می‌فرماید:

المَغرُورُ مَن اغتَّرِبکم

خودتان هم این جمله را اینطور ترجمه کرده‌اید: فریب خورده کسی است که به شما اعتماد کند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۶

حال با دقت و تأمل و انصاف به این پرسش پاسخ بدهید.

آیا این حرفی که شما می‌زنید که شرایط قیام برای تأسیس حکومت اسلامی موجود بود و امام بر اساس موجود بودن این شرایط قیام کرد، و مسلم را فرستاد، و از مکه به عراق حرکت فرمود، بنا بر طرح شما غیر از اعتماد به نامه‌ها و فرستادگان کوفیان و بیعت آنها با حضرت مسلم و وعده‌های دروغین و لاف و گزاف‌های آنها چیز دیگر بود؟ آیا اغترار به گفته‌ها و بیعت‌های آن مردم بیعت شکن که مسلم در آخرین پیام خود به حضرت آنها را به این گونه معرفی کرد:

ارجِع فِداکَ ابی وَ امّی بِاهلِ بَیتِکَ، وَ لایَغُرُّکَ اهلُ الکُوفهٔ، فَانَّهُم اصحابُ ابیکَ الذّی کانَ یَتَمَنی فِراقَهم بِالمَوتِ الخ.[۱۶۹]

غیر از قیام برای تأسیس حکومت به اتکاء وعده‌ها و بیعت‌های این مردم چه معنایی دارد؟ پس نتیجه زحمت‌های هفت ساله شما و بیش از چهارصد صفحه کتاب نوشتن این شد که امام، علیه السلام، (العیاذ باللّه) فریب آن مردم را خورد، و مغرور شد، و این پیش آمد جبران‌ناپذیر برای عالم اسلام جلو آمد.

شما را به خدا ببینید، این طرح شما و این فکری که بزور و اصرار می‌خواهید آنرا در اذهان مردم بی‌اطلاع وارد کنید بر حسب این جمله:

و المغرور من اغتربکم

غیر از حرفی است که از عبدالوهاب نجار و محب الدین خطیب در ص ۲۳۷ نقل کرده‌اید؟

امام می‌فرماید فریب خورده کسی است که به شما اعتماد کند، یعنی به وعده‌ها و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۷

بیعت‌ها و نامه‌های شما اعتماد کند و شرایط قیام برای تأسیس حکومت اسلامی را موجود ببیند، شما هم غیر از این نمی‌گویید که با این وعده و بیعت‌ها شرایط تشکیل حکومت فراهم شد و امام به آن اعتماد کرد، پس همانرا که شما می‌گویید و به امام نسبت می‌دهید همان را امام غرور و فریفته شدن به وعده و بیعت آن مردم عهدشکن می‌داند.

اگر چشم خود را باز کنید این خطبه جواب کتاب شما، جواب طرح شما، جواب رأی و نظر شما است.

امام، علیه السلام، در این خطبه به شما به عبدالوهاب نجار و محب الدین خطیب، و هر کس اندیشه‌هایی دور از شأن و قدس مقام او درباره قیام داشته باشد جواب می‌دهد، و از قیام خود دفاع می‌کند.

و صریحاً می‌فرماید، اگر شما پیمان شکنی کنید و بیعتی را که از من به گردن دارید خلع نمایید تازگی ندارد، شما این سوابق را دارید با پدر و برادر و پسر عمویم مسلم این روش را پیشه کردید.

امام می‌خواهد بفرماید من شما را می‌شناسم، پیمان شکن و بی‌وفایی شما را از دیرباز می‌دانستم.

در جمله:

المغرور من اغتربکم

از خود دفاع می‌نماید که من فریب شما را نخورده‌ام، و به شما اعتماد نکرده‌ام، فریب خورده آن کسی است که به شما اعتماد کند.

چرا امام فریب خورده نیست برای این که به آنها اعتماد نکرد برای اینکه برای تأسیس حکومت اسلامی و به گمان آماده بودن شرایط، و اعتماد به وعده‌ها و بیعت‌های اهل کوفه نهضت و قیام نفرمود.

خلاصه این خطبه بهترین پاسخ به مطالب کتاب شهید جاوید است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۸

یا العیاذباللّه می‌گویید امام فریب خورد پس با محب الدین خطیب و عبدالوهاب نجار هم عقیده باشید.

و اگر می‌گویید امام فریب نخورد و به آنها اعتماد نکرد و در این خطبه صریحاً اغترار خود را به آنها رد می‌فرماید، پس طرح تأسیس حکومت اسلامی و موجود بودن شرایط آنرا پس بگیرید و ابطال اساسی که این کتاب را بر آن نوشته‌اید اعلام کنید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۳۹۹

۴- ۳. چند مطلب اساسی

۱۳۳. در ص ۳۴۵ می‌گوید چند مطلب اساسی از این خطبه استفاده می‌شود که لازم است بدان اشاره شود.

جواب

اما مطلب اول یعنی وجوب تغییر حکومت ظلم به شرط قدرت مسلم است ولی حدیث نبوی جمله:

فلم یغیر ما علیه به فعل و لاقول

فقط ترغیب و دعوت به تغییر حکومت ظلم و تبدیل آن به حکومت اسلامی نیست، بلکه حدیث در مقام لزوم تغییر و انکار منکر و اعتراض به ظالم است به هر مقدار و مرتبه ممکن باشد، خواه تشکیل حکومت مقدور باشد، خواه مقدور نباشد.

و اما مطلب سوم یعنی موجود بودن شرایط تشکیل حکومت اسلامی به هیچوجه از روایت استفاده نمی‌شود بلکه بر عکس آن دلالت دارد، بلی بر دعوت بیاری و طلب همکاری از آنها دلالت دارد.

و مطلب چهارم که هدف امام حمایت و دفاع از اسلام است مورد تردید نیست این روایت و روایات دیگر همه آنرا ثابت می‌سازد ولی طبق طرح نویسنده شهید جاوید هدف امام، علیه السلام، حاصل نشد و طبق نظر عموم شیعه و اهل نظر و تحقیق که امام، علیه السلام، با همین برنامه‌ای که انجام شد هدفش حمایت از اسلام بود هدف آن حضرت حاصل شد.

۱۳۴- آنچه را در تفسیر خطبه امام، علیه السلام، نوشته است که مبارزه با ظلم واجب بود مورد تصدیق است ولی راه مبارزه با ظلم و انکار منکر، و انحرافات فکری و دینی، و مفاسدی که اسلام، و اساس دین را شدیداً تهدید می‌کرد منحصر به تشکیل حکومت اسلامی نبود و همین فداکاری‌ها که انجام شد در جلوگیری از انحرافات

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۰

فکری، و نجات اسلام و رشد افکار اسلامی بسیار مؤثر شد، و جامعه شناسان عکس العمل این مظلومیت، و استقامت و پایداری را در راه انجام وظیفه فوق العاده می‌دانند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۱

۴- ۴. شرایط موجود نبود

مسئله موجود بودن شرایط که به نظر او در ص ۳۴۶ و ۳۴۷- از خطبه استفاده می‌شود نیز صحیح نیست و نامه‌ها و فرستادگانی که به خدمت رسیدند و بیعت آن مردم که امام، علیه السلام، را رها نکنند و دست از یاریش برندارند به فراهم بودن شرایط تاسیس حکومت و صحت اعتماد بر قول و بیعت آنها در قیام ارتباط نداشت، زیرا چنانچه امام، علیه السلام، خود در این خطبه فرمود، با سوابق عهدشکنی آن مردم عهد و بیعتشان قابل اعتماد نبود، و غیر از فریب خورده کسی به آن اعتماد نمی‌کرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۲

۴- ۵. هدف ما حمایت از اسلام بود

۱۳۵. می‌گوید: اقداماتی که تا حال برای تشکیل حکومت صددرصد اسلامی کردیم به خاطر این بود که اسلام پایمال شده را زنده کنیم.

پس به این قرار از این به بعد اقدامات امام، علیه السلام، و مقاومت و پایداری و فداکاری‌های او و یارانش به خاطر زنده کردن نبوده است پس به خاطر چه بود؟ و از هنگام ایراد این خطبه به بعد که حساس‌ترین مراحل قیام بود امام، علیه السلام، چه هدفی داشت که با برنامه‌ای که اجرا کرد، و با فدا کردن عزیزان و اصحاب و مردان نخبه جهان اسلامیت مناسب باشد؟

روح قیام و مواقف خطرناک آن از اینجا شروع می‌شود شما می‌گویید اینجا معلوم شد که امام، علیه السلام، به هدف خود نمی‌رسد، پس بفرمایید بدانیم، این اسلام به قول شما پایمال شده را چه کسی غیر از امام حسین، علیه السلام، زنده کرد؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۳

۴- ۶. مواهبی که اسلام به جهان انسانیت داد

۱۳۶. در ص ۳۴۸ از مواهبی که اسلام به جهان انسانیت داده است سخن گفته، و آن مواهب را به طور تفصیل شرح داده است و می‌گوید حمایت از موجودیت اسلام یعنی حمایت از این مواهب در حدود بیست صفحه قلم فرسایی کرده به طوریکه انسان ابتداء امیدوار می‌شود و گمان می‌کند می‌خواهد بگوید به قیام امام تمام این حمایت‌ها از مواهب اسلام، از حقوق جامعه انجام گرفت.

ولی وقتی تا پایان ص ۳۶۹ را به دقت مطالعه نمایند می‌فهمند چگونه این حمایت‌ها را در نواحی مختلفه حاصل نشده معرفی

می کند، و این قیام مقدس و پیروز را که از آغاز تا انجام برای حمایت از اسلام و اهداف اسلام بود ناکام و شکست خورده می شمارد.

نه آقا اینطور نیست امام به قیام خود از تمام این مواهب حمایت کرد، نه اینکه می‌خواست حمایت کند و ممکن نشد.

امام، علیه السلام، با قصد و اختیار نظام اسلام و آبروی اسلام و معارف اسلام را حفظ کرد.

شما می گویید هدف امام، علیه السلام، حمایت از اسلام بود و حاصل نشد.

ما می گوییم هدف آن حضرت دفاع از اسلام بود و حاصل شد.

شما می گویید امام می‌خواست از مواهبی که طی بیست صفحه شرح داده‌اید و از موجودیت اسلام حمایت کند و مقدور نشد.

ما می گوییم امام، علیه السلام، از موجودیت اسلام حمایت کرده و اسلام را از خطر زوال و انقراض نجات داد لذا اسلام تا امروز و تا روز قیامت باقی و پایدار خواهد ماند.

شما می گویید جزیی از هدف وسیع امام، علیه السلام، دفاع از موقعیّت جهانی و بین المللی اسلام بود و وسیله آنرا تشکیل حکومت صددرصد اسلامی می‌دانید که ممکن نشد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۴

در حالیکه ما می‌بینیم با همین برنامه شهادت و مظلومیت موقعیت جهانی و بین المللی اسلام بالا رفت، و بیش از پیش توجه انظار دنیا به روحانیت و حقیت اسلام جلب شد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۵

۴– ۷. اسلام و نیروی قانونگذاری

۱۳۷. در ص ۳۴۸ راجع به نیروی قانونگذاری سخنان نادرست بسیار زده، و مباحث و اصطلاحات را در هم وارد کرده است و با اینکه الفاظی مانند نیروی قانونگذاری، نیروی قضایی، نیروی اجرایی را به کار برده باشد، و خود را مطلع از این معانی، که در جهان معاصر جزو مطالب پیش پا افتاده است معرفی کند دلش را خوش کرده، و متاسفانه از منهج اسلام در این امور منحرف شده است.

قانونگذاری با اصطلاحی که در دنیای معاصر گفته می‌شود در اسلام حق کسی غیر از خدا نیست و به عقیده ما مسلمانان، اسلام شامل تمام مسائل زندگی می‌باشد، و هیچ گونه مقررات و برنامه‌ای خارج از چهارچوب تعالیم و احکام اسلام صحیح نیست، و التزام به آن جایز نمی‌باشد. سخن پیغمبر و امام نیز به حکم خدا اعتبار قانونی دارد یا به عبارت دیگر قوانین خدایی از مجرای کتاب و وحی و سنت یعنی گفتار و کردار، و تقریر و امضاء پیغمبر و ائمه، علیهم السلام، اخذ می‌شود.

و غیر از این هیچ کس و هیچ مقام و جمعیتی حق قانونگذاری ندارند بلی شرعاً برای حکّام شرع و مجتهدین جامع الشرایط اختیاراتی برای رتق و فتق امور، و حفظ انتظامات یا مصالح عمومی ثابت است که در آن موارد هر حکمی بدهند واجب الاطاعه است ولی این هم غیر از مسئله قانونگذاری است.

پس قوه مقننه به مفهومی که در زمان ما دارد با اصول اسلام سازگار نمی‌شود، و هر کس معتقد باشد که در برابر قوانین خدا می‌توان قوانین دیگر وضع نمود، یا برای کسی در عرض مقام الوهیت حق قانونگذاری قائل شود گمراه از حقایق اسلام است.

وَ مَن لَم یَحکُم بِما انزَلَ اللّهُ فَاوُلئِکَ هُمُ الکافِرون

شما چون می‌بینید در حکومت‌هایی که سیاست را از دیانت جدا کرده و دین را از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۶

دنیا بریده‌اند این سه اصل را معتبر می‌شناسند، گمان می کنید باید دین جامع و کامل اسلام را نیز در قالب این الفاظ به مردم

بشناسانید.

نه آقای عزیز حکومت اسلام مافوق حکومت دموکراسی، و حکومت مردم بر مردم است، حکومت مردم بر مردم به معنای مطلق باطل است حکومت اسلام حکومت خدا بر مردم است.

حکومتی است که حکومت‌های دموکراسی واقعی هم اگر فرضاً در دنیا پیدا شود در برابر آن چیزی نیست، و امتیازات و مشخصات عالیه و انسانی آنرا ندارد.

اسلام نظام حکومت و برنامه زندگی عائلی و زندگی اجتماعی، نظام اخلاق و برنامه تمام مسائل حیات و نظام همه چیز است.

مصدر این نظامات کتاب و سنت پیغمبر و ائمه، علیهم السلام، است.

شما بیایید منهج اسلام را تحصیل کنید و به مردم برسانید تا ببینید دنیا عاشق و فریفته آن می‌شود.

چرا ضعف نشان می‌دهید و مکتب آسمانی اسلام را می‌خواهید در قالب مکتب‌های محدود و تنگ و کم ظرفیت دیگران بریزید و افکار را منحرف می‌سازید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۷

۴– ۸. اجتهاد قانونگذاری نیست

۱۳۸. در ص ۳۴۹– در معنی قانونگذاری می گوید: یعنی باید دانشمندانی که در قرآن و سنت تخصص دارند بر اساس اجتهاد آزاد مسائل مورد احتیاج را از آن دو منبع استنباط کنند الخ.[۱۷۰] جواب

این دانشمندان که همان فقهاء عالی مقام هستند قانونگذار نیستند این بزرگواران با غور و اجتهاد و دقت در خصوص کتاب و سنت، احکام فرعیه و مسائل مورد احتیاج را استنباط می‌نمایند ایشان جعل قانون نمی کنند.

در همان جوامعی که این قوای سه گانه را دارند نیز طبقه‌ای هستند که در نصوص و الفاظ قوانین و عام و خاص و مطلق و مقید و ردّ فروع بر اصول مهارت دارند و استاد هستند و وقتی شمول قانونی در موضوعی مورد تردید شد به آن طبقه یا آن مقام مثل دیوان کشور مراجعه می کنند و رفع اختلاف را در موارد جزئیه موکول به نظر آنها می‌سازند.

ولی این قوه قانونگذاری نیست. شما بی‌جهت افکار راگمراه می کنید.

البته این هم از بلاهای بزرگ اجتماعی است که این طبقه قانون شناس و استاد و متخصص در بیان استنباط خود آزاد نباشند، و مقامات دیگر در رأی و نظر آنها مداخله و اعمال نفوذ نمایند.

در اجتهاد آزادی مجتهد محفوظ است، و این آزادی را کسی نمی‌تواند از مجتهد سلب کند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۸

ولی این اجتهاد آزاد هم در حکومتی جایز است که زمامدار آن امام منصوص نباشد و الا اگر امام منصوص باشد اجتهاد در مقابل رای امام اجتهاد در مقابل نص و بی‌اعتبار است.

لذا امثال عبداللَّه بن عمر و بلکه ابن عباس هم در آن زمان با امکان مراجعه به امام، علیه السلام، حق اجتهاد آزاد نداشتند، و مانند زمان پیغمبر، صلی الله علیه و آله، اجتهاد آزاد معنی ندارد زیرا امام، علیه السلام، قائم مقام پیغمبر، صلی الله علیه و آله، است و در هنگام اختلاف در حکم فرعی با رجوع به آن حضرت رفع شک می‌شود و نیازی به اجتهاد نیست.

پس این نیروی قانونگذاری را کنار بگذارید، زیرا غیر از خدا و پیغمبر و ائمه، علیهم السلام، واسطه رساندن احکام خدا هستند و قول و فعل و تقریرشان به حکم حجت و قانون است کسی این مقام را ندارد.

یکی از علل انحطاط مسلمین و انصراف آنها از برنامه‌های عالیه اسلام و نفوذ برنامه‌های کافره همین اصطلاح (نیروی قانونگذاری)

است که دانسته یا ندانسته آنرا گرفتند، و اگر با لفظ و بیان بعضی از آن تفسیر صحیحی نمودند در مقام عمل آنرا در مقابل قوه مقننه‌ای که در اسلام مظهر آن کتاب و سنت پیغمبر و ائمه، علیهم السلام، است به کار انداخته و احکام خدا را در نظام حکومت، و داوری، امور مالی و اقتصادی، و اجتماعی و تربیتی و آموزشی کنار گذاشتند.

شما هم شاید برای اینکه این طبقه کج اندیش را از خود راضی کنید به موافقت آنها روی نیروی قانونگذاری این همه تکیه می کنید.

به هر حال این بحثی است طولانی که تعقیب آن در این کتاب بیش از این مقتضی نیست فقط غرض این بود که خوانندگان ارجمند توجه داشته باشند در این قسمت از کتاب غلط و اشتباه متعدد دیده می‌شود.

۱۳۹. در ص ۳۵۰ می‌نویسد: در حالیکه خود این مسئله که آیا خلافت یزید قانونی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۰۹

است یا نه مسئله جدیدی است که احتیاج به نظر و اجتهاد دارد الخ.

جواب

خلافت یزید قانونی نبود، و نزد تمام امت مسلّم بود که جایز نیست چنان عنصر کثیفی عهده‌دار امور و زمامدار مسلمانان شود و محتاج به اجتهاد نبود، آنهایی هم که رای به قانونی بودن آن می‌دادند پیش وجدان خود بطلان خلافت او را می‌دانستند و هر رأیی که به نفع یزید می‌دادند تحت تأثیر تطمیع یا تهدید بود، و گرنه مسئله، مسئله‌ای نبود که برای کسانیکه اهل فتوی و اجتهاد باشند محتاج به نظر و بررسی و مطالعه باشد یا اینکه حکم شرعی آن را از کسی واقعاً استفتا کرده باشند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۰

۴– ۹. باز هم اعتماد به نقل ابن اعثم

۱۴۰. در ص ۳۵۹ اعتماد به نقل ابن اعثم را به واسطه مقتل خوارزمی تکرار کرده است.[۱۷۱]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۱

۴– ۱۰. تناقض گویی را بنگرید

۱۴۱. در ص ۳۶۸ و ۳۶۹ می‌نویسد: اگر در این شرایط از هیچ حلقومی ندایی بر نمی‌خواست، و اگر به فرض محال امام حسین تسلیم بی‌قید و شرط یزید می‌شد در این صورت کشورهای دیگر اسلام را در قالب یزید بن معاویه می‌شناختند الخ.

جواب

قبرای هدف قیام و امتناع از بیعت و استقامت تا شهادت همین معنایی که نوشته‌اید کافی است.

و امام، علیه السلام، خود را وظیفه‌دار می‌دانست که برای همین معنی اگر هم باشد استقبال شهادت و آن مصائب جانسوز برود.

ولی از شما می‌پرسیم طبق طرح شما که امام، علیه السلام، برای تاسیس حکومت قیام کرده بود و در کربلا پیشنهادهای سه گانه را برای همزیستی مسالمت‌آمیز داد اگر این پیشنهاد پذیرفته شده بود، و امام به شام رفته و دست در دست یزید گذارده بود آیا از این مفاسدی که شما ذکر کرده‌اید جلوگیری می‌شد، و آیا کشور اسلام از بدنامی بیرون می‌آمد؟ یقیناً نه.

ولی استقامت امام و تن به بیعت و تسلیم ندادن و شهادت آن حضرت و آن مصائب دلخراش بر تمام این توهمات، و سوء تفاهم‌ها خط بطلان کشید، و به دنیای خارج و داخل فهماند که یزید نماینده حق و عدالت و نظام حکومت اسلام نیست، و این آثار و برکاتی که در ص ۳۶۹ نوشته‌اید بر شهادت امام، علیه السلام، مرتب شد و مقاومت و پایداری و شکیبایی آن حضرت این همه

عکس العمل‌های سودمند و اسلام گستر و اسلام پرور را داشت.

شما که می‌گویید اگر امام، علیه السلام، تسلیم بی‌قید و شرط یزید می‌شد، کشور اسلام یعنی کشوری که رئیس خاندان پیغمبرش رسماً حکومت ضد عدالت و ضد آزادی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۲

را قبول کرده، و یزید را به عنوان رهبر خود و رهبر اسلام پذیرفته است.

مگر این طرح شما غیر از این را نتیجه می‌دهد؟ شما که می‌گویید امام پیشنهاد داد[۱۷۲] برود به شام و با یزید بیعت کند تا او درباره او تصمیم بگیرد، مگر غیر از این را می‌گویید که رئیس خاندان پیغمبر حاضر شد آن حکومت ضد آزادی را قبول کند و از او نپذیرفتند؟ اینکه اشکالش بیشتر است، سخنی که در بخش دوم گفته‌اید چیست؟ و این سخن اینجا یعنی چه؟

شما که اینجا تسلیم بی‌قید و شرط شدن امام، علیه السلام، را نمی‌پذیرید چرا آنجا پیشنهادهای سه گانه را پذیرفتند و عقبهٔ بن سمعان را غلام بی‌اطلاع شمردید؟

برادر عزیز حقیقت همین است که تسلیم شدن امام، علیه السلام، و بیعت او با یزید تحت هر عنوان برای اسلام، و برای افتخارات اسلام، و برای احکام اسلام، ضربتی جبران‌ناپذیر بود که امام، علیه السلام، تحمل بیش از سیصد و بیست ضربت شمشیر و تیر و نیزه و سنگ ۱۷۳] را با داغ جوانان و اصحاب از آن آسانتر و گواراتر دید، و از آغاز قیام تا پایان از این برنامه عدول نفرمود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۳

۴- ۱۱. حمایت از دین و اسلام

۱۴۲. در ص ۳۶۹ می‌نویسد: تا دنیای خارج بداند که امام حسین، علیه السلام، تنها به خاطر ایمان و عشق به اسلام، و به خاطر حمایت از دین خود تا این حد فداکاری کرد.

بدیهی است امام، علیه السلام، به خاطر حمایت از دین و اسلام اینگونه فداکاری فرمود و عزیزانش را فدا کرد اما با منطق شما و طرحی که داده‌اید که می‌گویید حمایت از اسلام فقط با تأسیس حکومت اسلامی ممکن بود و امام، علیه السلام، وقتی از تأسیس آن مأیوس شد، پیشنهادهای سه گانه را داد و چون پذیرفته نشد، و به او پیشنهاد تسلیم به ابن زیاد دادند قبول نفرمود، و از خود دفاع کرد تا شهید شد، این فداکاری چگونه پای حمایت از اسلام محسوب می‌گردد، و دفاع از انسانیت و عدالت شمرده می‌شود.

حقیقت این است که طبق این طرح فاسد شما برنامه امام، علیه السلام، پس از یأس از تشکیل حکومت هیچ یک از این مفاهیم عالی را ندارد، در حالیکه مفاهیم عالی این قیام از حمایت از اسلام، و دفاع از حریم احکام، و روشن ساختن افکار بیشتر در همین قسمت درج شده و همین قسمت است که انظار خودی و بیگانه را به فداکاری و همت و شجاعت امام، علیه السلام، متوجه کرده، و او را قهرمان نجات اسلام و نجات آزادی و نجات فضیلت معرفی کرده است، و همین مقام است که شما با این طرح از امام، علیه السلام، سلب می‌کنید، و برای اینکه قیام امام، علیه السلام، را شکست خورده معرفی می‌نمایید، نام نامی آن حضرت را که باید در رأس دفتر قهرمانان پیروز نجات اسلام و نجات مقاصد عالی انسانی ثبت شود از آن حذف می‌کنید.

ولی چه بخواهند و چه نخواهند روزبروز تجلّی حقیقت قیام موفق حسین بن علی، علیه السلام، بیشتر می‌شود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۴

۴- ۱۲. تحقیق درباره کتاب السیاسهٔ الحسینیه

۱۴۳. کتاب (السیاسهٔ الحسینیه) ظاهراً فصل هفتم از کتاب (السیاسهٔ الاسلامیه) ماربین خاورشناس آلمانی است که به لغت هندی و

ترکی، و فارسی ترجمه شده است، و ترجمه آن به عربی با ترجمه قسمتی از کتاب (اسلام و مسلمانان (دکتر جوزف فرانسوی) تحت عنوان (شیعه و ترقیات محیر العقول آنها) اثر مرحوم شریف علامه آیت اللّٰه حاج سید صدر الدین صدر (از مراجع مشهور حوزه علمیه قم) می‌باشد که فصلی از آن در مجله (العلم) و فصل دیگر در مجله (العرفان) منتشر گردید مجله (مسلم روبو)، و حبل المتین شماره ۸۲ سال ۱۷، و دعوت اسلامی هم آنرا منتشر کرده‌اند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۵

۴– ۱۳. ارزش کتاب

با اینکه اعتماد به آراء خاورشناسان را در مسائل مربوط به شرق و جهان اسلام کار بسیار خطرناکی می‌شماریم.

و خیانت‌هایی که زیر عنوان استشراق شرق عموماً و به عالم اسلام خصوصاً از ناحیه این طبقه شده و می‌شود هیچ گاه از نظر دور نمی‌داریم و بسیاری از خاورشناسان را می‌شناسیم که مزدور استعمار و تبشیر بوده و هستند، و حتی از کتاب ماربین نیز قصد دفاع نداریم، و ردّ و قبول او را در مسائل مربوط به قیام امام، علیه السلام، راهنما معرفی نمی‌کنیم و هر چند آنرا از بعض اشتباهات کوچک خالی نیافتیم ولی اساس آن با آراء و عقاید علماء بزرگ شیعه و متفکران عالیقدر، و تواریخ و اخبار و احادیث بسیار نزدیک بلکه موافق است و بالنسبه به آثار خاورشناسان دیگر با ارزش و قابل توجه است.

لذا شخصیت‌هایی که مقام آنان عالیتر از آن است که نویسنده شهید جاوید به آنها نسبت غرب زدگی بدهد مانند آیت اللّٰه علامه مجاهد سید شرف الدین و آیت اللّٰه صدر اعلی اللّٰه فی الفردوس مقامها این کتاب را از لحاظ اینکه اصول مطالبش در موضوع قیام موافق با مبانی مذهب تشیع، و مستفاد از احادیث و تواریخ معتبره است پسندیده‌اند و نویسنده آنرا به عنوان حکیم آلمان و فیلسوف مستشرقین یاد کرده‌اند.

اگر مطالب این کتاب در اساس با مذهب تشیع سازش نداشت محال بود که مورد اعتناء این دو شخصیت علمی و مذهبی قرار بگیرد.

اگر ماربین و همه خاورشناسان مانند کتاب شما را نوشته بودند مورد توجه این بزرگواران واقع نمی‌شد.

ارزش دیگر که این کتاب دارد این است که از قیام امام، علیه السلام، به همان مفهومی که در بین شیعه داراست، و از مراسمی که به عنوان عزاداری آن امام مظلوم، علیه السلام،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۶

برگذار می‌شود دفاع کرده، و قیام مقدس حسین، علیه السلام، را از قیام‌های دیگر مانند یحیی و عیسی علی، نبینا و آله و علیهما السلام، بالاتر شمرده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۷

۴– ۱۴. رؤس مطالب

رؤس مطالبی که این خاورشناس در کتابش درباره نهضت امام، علیه السلام، به آن اعتراف کرده به طور خلاصه و فشرده به شرح زیر است.

۱. حکومت بنی‌امیه و سلطنت مطلقه آنها که با رهبری دینی و روحانی نیز توأم بود برای عقاید مسلمین شدیداً ایجاد خطر کرده بود (ص ۴۳).[۱۷۴] ۲. امام، علیه السلام، چه بیعت می‌کرد، و چه بیعت نمی‌کرد بنی‌امیه از تعقیب هدف‌های ضد اسلامی و ضد خاندان رسالت کوتاهی نمی‌کردند (ص ۴۳).

۳. امام، علیه السلام، با علم و قصد برای هدف بلندی که داشت تن به شهادت داد (ص ۴۳ و ۴۵).

۴. امام، علیه السلام، با شهادت و مظلومیت خود دین جدش و قوانین اسلام را احیا نمود، و اگر قیام آن حضرت نبود، قطعاً اسلام به شکل کنونی باقی نمی‌ماند (ص ۴۴ و ۴۵).

۵. حسین، علیه السلام، به طور یقین قصد ریاست و سلطنت نداشت، زیرا اولًا با علم و تجربه‌ای که در عهد پدر و برادرش در جنگ با بنی‌امیه داشت می‌دانست که با موجود نبودن شرایط و وسایل پیروزی و آن همه اقتدار یزید پیروزی نظامی ممکن نیست، و ثانیاً خود آن حضرت از ابتدا شهادت خود را اعلام، و مکرر از آن خبر داد، و ثالثاً با اینکه تا حدودی می‌توانست نیرو و سپاه تهیه کند از اینکار خودداری فرمود، و جماعتی را که همراه داشت از گرد خود متفرق ساخت، و جز کسانیکه جدا شدنشان از آن حضرت ممکن نبود، مانند فرزندان و برادران و برادرزادگان، بنی اعمام، و چند نفر پیروان خاص که حتی به آنها هم اجازه بازگشت داد، و قبول نکردند کسی در التزام رکاب آن حضرت نماند، و آنان هم کسانی بودند که به تقدس

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۸

و جلالت قدر موصوف، و کشته شدنشان با امام حسین، علیه السلام، مزید بر عظمت، و تأثیر آن واقعه گردید (ص ۴۴ و ۴۵ و ۴۶).

۶. اهل بیتش را نیز در معرض اسارت قرار داد چون از عکس العمل اقدام جسورانه بنی‌امیه یعنی اسیر ساختن اهل بیت آگاه بود، و آنرا در تحقق هدف خود مؤثر می‌دانست، چنانکه همانطور هم شد، و حرکات ظالمانه بنی امیه، و سلوک بیرحمانه آنان به حریم، و صبایای پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، به اندازه‌ای در قلوب مسلمانان مؤثر افتاد که اثرش از کشته شدن آن حضرت و همراهانش کمتر نبود، و عداوت بنی‌امیه‌را با خاندان رسالت، و عقاید آنها را نسبت به اسلام آشکار ساخت (ص ۴۶).

۷. علت قیام خود و همراه ساختن اهل بیت را خواست خدا و فرموده جدش معرفی می‌کرد شاء اللّه ذلك، و جدی امرنی به خدا چنین خواسته و جدم به آن امر فرموده است. ان اللّه شاء ان یریهنّ سبایا، خداخواسته است اهل بیت را اسیر ببینند و چون رهبری روحانی آن حضرت مسلم بود این جواب کسانی را که او را منع می‌کردند، و مقاصد عالیه‌اش را درك نمی‌نمودند ساکت می‌کرد (ص ۴۶).

۸. برنامه‌ای که امام اجرا کرد بسیار دقیق، و برای هدفی که داشت هیچ نکته‌ای را فروگذار نکرد، و از هر وسیله‌ای که موفقیت آن حضرت را بیشتر می‌ساخت استفاده فرمود (ص ۴۷ و ۴۸).

۹. امام، علیه السلام، چنانچه بعض مورخین ما (غرضش مورخان مسیحی است) گمان کرده‌اند[۱۷۵] بدون علم و آگاهی اقدام بر این خطر ننمود بلکه از سال‌های پیش از مصیبات خود خبر می‌داد: بعد از کشته شدن من و آن مصائب جانکاه خداوند

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۱۹

جماعتی را برانگیزاند که حق را از باطل تمیز دهند، و قبور ما را از زیارت کنند الخ (ص ۴۷).

۱۰. مرتکب کار و اقدامی نشد که حکومت بنی‌امیه در دفع آن حضرت خود را ناچار بشمارد. وقتی هم در بیابان او را محاصره کردند پیشنهاد کرد بگذارند دست عیال و اطفال خود را گرفته از قلمرو حکومت یزید خارج شود، و همین نکته سلامت قلب آن حضرت را می‌رساند و منتهی درجه اثر را در قلوب بخشید (ص ۴۸ و ۴۹).

۱۱. هرگز نفرمود من پادشاهی می‌خواهم یا پادشاه خواهم شد فقط شنایع بنی‌امیه را اظهار و از قتل و مظلومیت خود خبر می‌داد (ص ۴۸).

۱۲. پیش از امام حسین، علیه السلام، رهبران روحانی، و دینی بسیاری مظلوم کشته شدند، مانند یحیی و عیسی ۱۷۶]، علی نبینا و آله و علیهما السلام، ولی واقعه حسین، علیه السلام، از همه افزون و بر همه مزیت پیدا کرد (ص ۴۹).

۱۳. مصائبی که امام، علیه السلام، در راه احیاء دین بر خود خرید، برگذشتگان از ارباب دیانت مزیت دارد، و بر احدی از آنها وارد

نیامد (ص ۴۹).

۱۴. از جمله آثار شـهادت امام، علیه السـلام، را این می‌شـمارد که مسلمانان بنی‌امیه را مخرب اسلام دانسته، مجعولات و بدع آنها را رد کردنـد، و ظـالم و غـاصب نامیدنـد، و حقیقت روحانیت اسـلام را در بنی‌هاشم شـناختند، گویا مسـلمانان زنـدگی از نو گرفته، و روحانیت اسـلام را رونقی تازه نمودار شـد. ریاست روحانی اسـلام که یک دفعه زایل شـده، و مسـلمانان جنبه روحانیت اسـلامی را فراموش کرده بودند با جلوه و نورانیت و شفافیت تجدید شد (ص ۵۰).

۱۵. شـرح مفصـلی هـم راجع به آثـار مهمه عزاداری، ونکـات حیـات بخش، و ثمرات بی‌نظیر آن نگاشـته، و از این مراسم تجلیـل و تعظیم کرده، و به کسانی که از حقایق و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۰

فوائد این شعار بزرگ تشیع اطلاع ندارند جواب‌های شافی و کافی داده است.

این بود مختصـری از رؤس مطالب (سیاسهٔ الحسینیه) که از تأمل در آن معلوم می‌شود این خاورشناس تحقیقات و بررسی‌های عمیق و وسیعی در این موضوع داشته، و بی انصافی است که او را از جهت این مقاله خاورنشناس بگوییم.

۱۴۴. چرا به کتاب ماربین حمله کرده است.

غیر این ماربین آلمانی خاورشـناسانی مانند فولهوزن، و سیرولیم مور، ولامنس، و جولد تسهیر یهودی می‌باشند که با الهام از استعمار به تاریخ اسلام خیانت‌ها کرده‌اند، ولی تنها ماربین آلمانی در اینجا خصوصاً مورد تعرض واقع و خاورنشناس شده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۱

۴- ۱۵. چرا حمله کرده است

برای اینکه آراء محققـانه او در این موضوع نزدیـک یا موافق با آراء صـحیح و معقول است، و طرح باطل کتاب شـهید جاویـد را رد می‌کند، و نظر متفکران عالی مقام را که مسـتفاد از احادیث و اخبار معتبره و تواریخ است در خارج از محیط تشیع هم خردپسـند، و معقول و مقدس معرفی می‌نماید، و این حرف را که خاورشـناسان را باید با منطق دیگر قانع ساخت و طرحی مثل طرح کتاب شـهید جاویـد ریخت تا آنها قبول کنند باطل می‌سازد، و نشان می‌دهد که اگر خاورشـناس سوء نیت نداشـته باشد حقیقت و ماهیت قیام را همانطور که بوده است برای او تشریح کنند قبول می‌نماید، و الّا نباید ما برای اینکه یک نفر مسیحی یا خاورشناس را قانع کنیم مقام امـام را پـایین بیـاوریم و قیـام آن حضـرت را به صورتی دیگر جلوه بـدهیم و تازه پس از آنکه یک سـنگر عقب رفتیم خاورنشناس مزدور از راه دیگر وارد می‌شود و به خیانت مشغول می‌گردد.

چهل و پنـج سال پیش جوانی از اهل بیروت کتابی علیه شـیعه و تجلیل از بنی‌امیه نوشت و این شـبهه را پیش آورد که چرا امام، علیه السلام، از راه تقیه با یزید بیعت نکرد.

این کتاب چون مطالبش خلاف تواریخ مورد اعتماد و خلاف افکار عموم مسـلمانان شیعه و اهل سنت بود از طرف ملت و حکومت مصادره شـد سـپس در ۲۵- رجب ۱۳۴۵ پیرامون نویسـنده بیگـانه پرست آن تظاهراتی کردنـد که با شـکست روبرو شـد، و بعضـی علمـای بزرگ جواب‌هـای شـافی و کـافی به آن دادنـد و ثابت کردنـد که بیعت امام، علیه السـلام، از نظر شـرعی و از نظر اوضاع و احوال جـایز نبود، و وظیفه امام، علیه السـلام، بود که آن بیعت ننگین را نپـذیرد[۱۷۷] آن کتـاب آن زمان برای این اهانت‌آمیز تلقی شد که در حقیقت نویسنده آن جواز و امکان بیعت شخصیتی مثل امام، علیه السلام، را با

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۲

عنصر خباثت و جنایتی مطرح کرده و آنرا به عنوان تقیه پیشنهاد کرد.

آن کتاب مورد استنکار عمومی مسلمانان واقع و محکوم گردید ولی متأسفانه امروز ما کتابی را می‌بینیم که مصرّانه (نه فقط برای اینکه به خاورشناس جواب بدهد) می‌گوید امام، علیه السلام، حاضر شد به دمشق برود و دست در دست یزید بگذارد، و کاری را که عقل و شرع و تقیه و تجربه شخص امام، علیه السلام، آنرا اجازه نمی‌داد مرتکب شود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۳

۴- ۱۶. یک اشتباه

زیر عنوان فوق گفته‌های خاورشناس آلمانی را در چند جمله (ص ۳۷۱) خلاصه کرده و نقاط ضعف هر یک را به گمان خود بیان می‌نماید.

پاسخ

با توجه به خلاصه‌ای که از رؤس مطالب این خاروشناس نوشته شد این چهار مورد را که نویسنده شهید جاوید متعرض شده و پاسخ داده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۴

۴- ۱۷. درباره جمله اول

۱۴۵. این جمله (امام حسین، علیه السلام، چندین سال پی در پی قبل از شهادتش تدارک کشته شدن خود را می‌دید) مطابق است با ترجمه فارسی امّا ترجمه عربی آن این است:

وَ مقاصِدُ الحُسینِ کانَت عَن عِلمٍ وَ حَکمَةٍ وَ سیاسَةٍ. وَ لَیسَ لَها نَظیرٌ فِی التّاریخ، فَانّهُ لَم یَزَلْ یُوالِی السَّعی فِی تَهیئَةِ اسبابِ قَتلِهِ، نَظَراً لِذالکَ المَقصَدِ العالِی، وَ لَم نَجِدِ فِی التاریخ رَجُلًا ضَحّی عالِماً عامِداً لِتَرویجِ دیانَتِهِ مِن بَعدِه الّا الحُسَین.

این جمله عربی با عبارت فارسی آن اندک تفاوتی دارد و معنایش این است: مقاصد حسین، علیه السلام، از علم و حکمت و سیاست بود، و برای آن در تاریخ نظیری نیست، زیرا همواره به طور پی‌گیر در تهیه اسباب شهادت برای هدف بلندی که داشت کوشش می‌کرد و در تاریخ نیافته‌ایم مردی را که جان خود را فدای ترویج دین کرده باشد مگر امام حسین، علیه السلام، به هر حال غرض نویسنده تأکید این موضوع است که امام با علم و قصد به شهادت قیام فرموده و معنای تدارک قتل و شهادت دیدن این نیست که امام، علیه السلام، از سال‌ها پیش شمر و سنان و خولی و یزید و ابن زیاد را دیده باشد و از آن‌ها خواسته باشد که او را بکشند.

بلکه معنایش این است که امام، علیه السلام، از زمان‌های پیش خود را آماده شهادت کرده، و روشی را که طبق جریان اوضاع به شهادتش منتهی می‌شد پیش گرفته بود.

از وقتی که معاویه موضوع ولایتعهدی یزید را مطرح کرد امام، علیه السلام، با آن به طور صریح و قاطع مخالفت فرمود و از بیعت خودداری کرد و تصمیم بر پایداری و مقاومت گرفت با اینکه می‌دانست پایان مقاومت شهادت، و کشته شدن است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۵

معنی تدارک کشته شدن دیدن این است، غرض این مرد این است که امام، علیه السلام، با علم و اختیار جان خود را در راه اسلام بذل نمود، و از سال‌ها پیش آماده این فداکاری شده بود.

امام، علیه السلام، نه فقط تدارک شهادت خود را می‌دید بلکه شهادت اصحاب و یاران خود را نیز تدارک دید، و آنها را آماده شهادت می‌فرمود که هر چه بیشتر صبر و استقامت نشان بدهند، و در هنگامی که با شهادت روبرو می‌شدند از آن نگریزند.

زهیر را به آن نحو حساس و سریع آماده شهادت کرد، و تدارک شهادتش را دید و او هم از این تدارک حسن استقبال کرد حال

شما امور مسلّمه و واقع شده را انکار کنید و استبعاد نمایید و بگویید این مطلبی را که مار‌بین گفته هیچ کس نگفته است.

تدارک شهادت برای امام دیدن از آغاز ولادت آن حضرت شروع شد پیغمبر، صلی الله علیه و آله، او را آماده می‌کرد امیرالمؤمنین، علیه السلام، صبراً اباعبداللّه می‌فرمود.

تدارک کشته شدن دیدن افتخار است خدا در ضمن آیات قرآن مجاهدین را برای شهادت آماده می‌فرماید:

وَ الصابِرینَ فِی البَأساء وَ الضَّراءِ وَ حینَ البَأس.

شما بدون دقت، بر اساس طرح باطل خود و مغلطه کاری، هر سخنی را که از آن علم و قصد امام، علیه السلام، به شهادت استفاده می‌شود رد می‌کنید، و میان دعوا نرخ طی می‌کنید، و دلیل را عین مدعی قرار می‌دهید، و از امکان (نبوده) تشکیل حکومت سخن می‌گویید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۶

۴– ۱۸. درباره جمله دوم

۱۴۶. این جمله این است: امام کوشش می‌کرده است هر چه ممکن است مصیبت‌هایش دلخراش‌تر واقع شود.

پاسخ

اولا- چنانچه مکرر عرض شده است مانعی ندارد که خدا امام را متعبد و مأمور کرده باشد که از مصیبت‌های هر چه دلخراش‌تر استقبال کند، و این امتحان بزرگ را که دارای این همه مفاهیم و آثار عالی و پر ارزش است از آن حضرت نموده باشد.

و دلیل این تعبد و تکلیف استثنائی امام، علیه السلام، وقایعی است که در بین راه مکه و عراق، و در کربلاء و روز عاشورا اتفاق افتاد، مانند همراه آوردن زن و بچه و اهل و عیال، و مانند به جنگ رفتن جوانانی که به حد بلوغ شرعی نرسیده بودند مانند قاسم بن الحسن، و عمر بن جناده انصاری و .....[۱۷۸].

این امور با مأموریت حضرت ابراهیم بذبح فرزندش اسماعیل چه فرق دارد؟

و چگونه آنجا این تعبد معقول است، ولی اینجا که فلسفه و حکمت هایش بر ما روشن‌تر است و امارات و دلائل بسیار ثابت می‌کند که امام، علیه السلام، از روی علم و قصد به قربانگاه رفت و قصد تأسیس حکومت اسلامی نداشت معقول نیست؟

ثانیاً امام، علیه السلام، می‌دانست کشته شدنش به آن نحو فجیع و دردناک احساسات و عواطف را بر ضد بنی‌امیه تحریک می‌کند و آنها در قلوب می‌کوبد، موقعیت اولی الامری، و رهبری اجتماع مسلمین و نماینده اسلام بودن را که منشأ خطر برای اسلام شده بود از آن‌ها سلب می‌سازد، و اگر چه یزید رسماً از خلافت خلع نمی‌شود اما از مناصب روحانی، و معنوی، و لوازم شرعیه خلافت که هرکس باید بینه و بین اللّه ملتزم به آن باشد خلع می‌شود، و به صورت دیکتاتور جبار قهار

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۷

دشمن اسلام، و دشمن خاندان رسالت جلوه می‌کند. (۲۴)

و لذا امام، علیه السلام، هم با دقت برنامه را اجرا می‌کرد که مظلومیت او حداکثر استفاده را برای اسلام داشته باشد.

به عبارت دیگر چه مانعی دارد که مصلحت مهمتری را امام، علیه السلام، در نظر بگیرد که برای آن مصلحت، فدا کردن طفل شیرخوارش را هم لازم دانسته باشد، و بقاء آن مصلحت را از بقاء طفل عزیزش لازم‌تر دیده باشد؟

وانگهی چه فرق است بین فرستادن شبیه پیغمبر علی اکبر، علیه السلام، و هم چنین فرستادن سائر جوانان بنی‌هاشم و اصحاب به جهاد با یقین به شهادت آنها، با بر سر دست گرفتن طفل شیرخوار و اظهار مظلومیت.

اگر بگویید برای حفظ جان امام، علیه السلام، بود تا پشتوانه اسلام و مسلمانان باشد.

جواب این است که معلوم بود دفاع آنها از جان امام، علیه السلام، اثری نخواهد داشت و هر شهیدی چند دقیقه یا نیم ساعت یا یک ساعت بیشتر نمی توانست شهادت امام، علیه السلام، را به تاخیر بیندازد.

در این صورت چرا امام، علیه السلام، مانع از شهادت آنها نشد؟ غیر از این چه جوابی می توان داد که عقیلهٔ القریش فرمود:

هؤلاءِ قَومٌ کَتَبَ اللّهُ عَلَیهِمُ القَتلَ فَبَرَزُوا الی مَضاجِعِهِم.

در این حساب شیرخوار و کوچک و بزرگ تفاوت ندارد.

کار این رادمردان را نمی‌توان با این منطق‌ها تفسیر کرد اگر برای حفظ جان کوشش می کردند چرا مثل جناب عابس در آن میدان بلا کلاه خود از سر بیفکند و زره را از تن بیرون کرد؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۸

۴- ۱۹. درباره جمله سوم

۱۴۷. این جمله این است مظلومیتی را که خودش در بوجود آوردن آن کوشش می کرده تنها وسیله رسیدن به هدف خویش قرار داده است.

پاسخ

مظلومیت یک امر واقعی و حقیقی بود، و مظلومیتی که با خواهش و درخواست مظلوم واقع شود مظلومیت نیست.

و منطق: این حنجر من، این خنجر تو

معنایش این نیست که من ظلم را می‌خواهم، و می‌پذیرم، بلکه معنایش این است که من ظلم را نمی‌پذیرم. من تسلیم ظالم نمی‌شوم. ظالم بیش از این که مرا بکشد چه کاری می‌تواند بکند این سر من و این حنجر من و این حنجر ظالم.

این سخن: منطق تصمیم و مقاومت و استقامت است این منطق مظلومی است که برای حمایت از حق به ستم ستمگر اعتنا نمی کند و به آن تن در می‌دهد تا از دین و حق حمایت کند.

معنای این مصرع این نیست که من ظلم می‌خواهم، و ظلم می‌پذیرم، مظلومیت از تجاوز آنها به حقوق، و به جان و مقام آن حضرت حاصل شد، و به وجود آورنده مظلومیت ظالم است نه مظلوم.

هر کس هر چه بگوید غرضش این است که امام، علیه السلام، روشی پیش گرفت که این مظلومیت‌ها به سوء رفتار بنی‌امیه بر آن مرتب می‌شد، و از این مظلومیت‌ها چاره‌ای نبود، و برنامه آن حضرت طوری بود که مظلومیت‌هایش را آشکارتر، و عواطف جامعه را بیشتر تکان داد، و هشیاری و بیداری احساسات را جلو آورد.

امام، علیه السلام، تا آخر حد ممکن در راه نجات اسلام مجاهدت کرد ولی این مجاهدت این مظلومیت‌ها توأم بود و همین مظلومیت‌ها دستگاه عدالت کش یزید را رسوا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۲۹

کرد و اسلام را از خطراتی که متوجه به آن شده بود نجات داد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۰

۴- ۲۰. درباره جمله چهارم

۱۴۸. باتوجه به رؤس مطالب مابین معلوم می‌شود این جمله (هدف امام این بوده است که عواطف مردم بر ضد بنی‌امیه تحریک شود که انقلاب کنند، و حکومت بنی‌امیه را ساقط گردانند و بنی‌هاشم (یعنی بنی عباس) را به حکومت برسانند افترا به این مرد

است.

او مکرر نوشته است که قیام امام برای احیاء دین و دفع خطر از اسلام بود، و علت طرفیت امام، علیه السلام، را با حکومت بنی‌امیه این می‌داند که حکومت و سلطنت مطلقه آنها برای عقاید مسلمین ایجاد خطر کرده بود. شما به او نسبت می‌دهید که امام، علیه السلام، می‌خواست خودش کشته شود تا بعدها بنی‌امیه از بین بروند و بنی‌عباس و هرون و منصور و متوکل زمامدار شوند و اینکه می گوید حسین، علیه السلام، در افشای ظلم و ستم بنی‌امیه و ابراز خیالاتشان در عداوت با بنی هاشم و اولاد محمد، صلی الله علیه و آله، دقیقه‌ای فروگذار ننمود، غرضش همین است که امام، علیه السلام، مقاصد ضد اسلامی بنی‌امیه را نشان داد.

به هر حال اگر چه در این کتاب از دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم هم سخن گفته است اما دقت در مطالب آن آشکار می‌سازد که هدف امام، علیه السلام، را صریحاً حمایت اسلام و نجات روحانیت اسلام می‌داند و اثر قهری را با اثر قصدی اشتباه نکرده و از بنی عباس هم مذمت نموده است.

شما که می گویید هدف امام، علیه السلام، از قیام نجات اسلام و مسلمانان بود آیا این هدف حاصل شد یا نه؟

اگر حاصل شد. پس این قیام و این برنامه اجرا شده بدون تأسیس حکومت سبب نجات اسلام شد.

و اگر می گویید اسلام و مسلمانان نجات پیدا نکردند باید از اسلام و مسلمانی از آن تاریخ به بعد اثری باقی نمانده باشد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۱

و دیگر اینکه قبول کرده‌اید که این قیام حکومت بنی‌امیه را رسواتر و اهل بیت را محبوب‌تر ساخت، و به قول ما وحتی همین ماربین و هر محققی بنی‌امیه را از اینکه سرپرست شرعی امور اسلامی باشند خلع فرمود، و مسلمانان را بیدار کرد: که آنها را مظهر احکام و نظامات دین ندانند، و این فائده‌ای بود که سزاوار است هدف قیام و اجراء همین برنامه‌ای که انجام شد باشد، ولی شما از این جهت این فائده و فوائد بزرگ دیگر را اثر قهری می گیرید که امام، علیه السلام، را از پیش‌بینی آینده عاجز فرض می کنید و الا غیر از این فرض وجهی برای اینکه این فوائد را هدف و نتایج قصدی قیام امام، علیه السلام، بدانید در بین نیست.

شیعه و علماء بزرگ و متفکران آنها و ماربین خاورشناس چون عقیده دارند که امام، علیه السلام، اگر چه از مجرای اخبار متواتره هم باشد شهادت خود را پیش‌بینی می کرد، و اوضاع را هم مساعد با تشکیل حکومت نمی‌یافت، تمام این آثار و نتایجی را که بر شهادت مرتب شد جزء هدف امام، علیه السلام، می‌دانند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۲

۴- ۲۱. یک احتمال

۱۴۹. در ص ۳۷۵ می‌نویسد: ماربین آلمانی می‌نویسد «من در ترکیه با مترجم خود در مجلس عزاداری حسین بن علی شرکت کردم، و شنیدم که گویندگان درباره قیام امام حسین چنین و چنان می گفتند.»

سپس احتمال می‌دهد که ماربین از گویندگان حرفه‌ای و کم عمق ترکیه بر اساس این تصور که (امام حسین، علیه السلام، برای کشته شدن حرکت فرمود) چیزهایی شنیده باشد و همان مسموعات را منتشر کرده باشد و آنگاه شرقی‌های غرب‌زده آنرا مانند سند تاریخی محکم دهن به دهن و زبان به زبان نقل کرده باشند.

جواب

اولًا عالم بودن امام، علیه السلام، به شهادت و پایان قیام که شما از آن تعبیر به حرکت برای کشته شدن می کنید مربوط به گویندگان حرفه‌ای و کم عمق نیست، مربوط به تاریخ و گفتار پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و امیرالمؤمنین، علیه السلام،، و شخص امام حسین، علیه السلام، است.

و اگر ماربین این موضوع را که امام، علیه السلام، با علم به شهادت به سوی کربلا- رفت و نتایجی را که بر قیام مرتب شد نتایج قصدی و هدف قیام گرفته باشد خواه از گویندگان اسلامبول شنیده باشد و خواه شخصاً در مدارک و مآخذ تاریخی تحقیقات کرده باشد در هر دو صورت صحیح است.

و ثانیاً این همه مطالبی که در این کتاب نوشته مطالبی است که بعید است بتوان با چند نوبت شرکت در مجلس ذکر مصائب امام، علیه السلام، در اسلامبول به دست آورد.

و ثالثاً این چه سخنان است که می‌گویید؟ کی و کجا سخنان ماربین را به عنوان سند محکم و وحی منزل مورد تمسک واقع شده است.

چرا به جامعه خود اهانت می‌کنید؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۳

چرا شیعه را بی‌جهت خفیف و سبک می‌سازید؟

عرض کردم کسانیکه به این کتاب اعتنایی کرده‌اند از جهت این است که اثر یک نفر بیگانه‌ای است که تحقیقاتش تقریباً بانظر و فکر عموم شیعه موافق درآمده است و نشان مقبول بودن فکر شیعه در این موضوع در محیط خارج است تا بیماران غرب زدگی به سخنان خاورشناسان مغرض درباره قیام امام، علیه السلام، اعتنا نکنند، و مثل شما برای قانع ساختن آنها اینگونه طرح باطل ندهند، و نگویند امام، علیه السلام، حاضر شد به دمشق برود و دست در دست یزید بگذارد.

و خامساً آنچه ماربین خودش می‌گوید از منبری‌ها شنیدم مربوط به فلسفه قیام نیست بلکه مربوط به فلسفه و فوائد مراسم سوگواری و عزاداری امام است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۴

۴– ۲۲. کاش مرده بودم

لیت الموت اعدمنی الحیاة، یا سیدی یا بن رسول اللّه ایها المظلوم.

۱۵۰. کاش پیش از این مرده بودم، و عمر به من اینقدر مهلت نداده بود تا زنده بمانم، و در محیط تشیع این نغمه را بشنوم که قیام و شهادت سرور فداکاران راه اسلام سیدالشهداء، علیه السلام، به سود اسلام نبود.

اهانتی که در این قسمت از کتاب شهید جاوید (ص ۳۷۶ تا ۴۰۲ و ۴۰۳) بقدس قیام امام، علیه السلام، شده بسیار ناراحت کننده و تأسف آور است.

در این جا مثل اینکه سعی شده است قیام و شهادت (یا به تعبیر مغلطه‌آمیز نویسنده کشتن امام) برای اسلام بی‌سود و بیهوده بلکه مضر، و خسارت‌آمیز معرفی شود.

اصل قیام بنا بر طرح این نویسنده در مرحله دوم در نقطه تحول (ص ۲۸۰) کتاب شهید جاوید شکست خورده و بی‌ثمر شد، و در مرحله سوم هم کوشش‌های اصلاحی آن حضرت برای همزیستی مسالمت‌آمیز با دستگاه حکومت یزید به نتیجه نرسید.

آخرین ضربت کتاب شهید جاوید به قیام امام، علیه السلام، که از ص ۳۷۶ شروع می‌شود این است که کشته شدن امام، علیه السلام، به سود اسلام نبود و آثار ثمربخشی هم که بر آن مرتب گردید نیز قهری و غیر اختیاری بود (ص ۴۰۱).

و خلاصه سخن او و کسانی که از این کتاب و این طرح ناآگاهانه طرفداری می‌کنند این می‌شود که حاصل قصدی و اختیاری قیام تا شهادت به سود اسلام، هیچ بود.

پس روی هم رفته بنابراین طرح باطل اگر قیام واقع نشده بود و امام، علیه السلام، در خانه‌اش نشسته و بیعت کرده بود، و به نظر

آنانکه آن حضرت را منع می کردند، و صریحاً حوادث پشت پرده را اعلام می‌داشتند، و حتی همین ذلتی را که در (ص ۳۹۳) به آن اشاره کرده پیش‌بینی می کردند، پذیرفته بود، زمینه ورود این همه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۵

خسارت‌های بودند، و امام هم طبق نظر این نویسنده علی الظاهر و بر حسب خیال حکم شرعی مأمور به قیام بود.

باز هم توضیحاً این بحث را که تا حدی جنبه علمی و فنّی دارد به عبارت دیگر بیان می کنیم.

طرح نویسنده شهید جاوید این قیام مقدس را از آغاز تا انجام (اگر تادباً نگوییم بی‌ارزش معرفی می کند) بسیار کم ارزش جلوه می‌دهد.

و نتیجه بررسی او این می‌شود: که قیامی برای حمایت از اسلام بوسیله تأسیس حکومت اسلامی صرف نظر از حوادث پشت پرده که پیش‌بینی آن ممکن نبود ممکن الوقوع بود، و شرایط آن فراهم شد، و امام، علیه السلام، چون ناآگاه از حوادث پشت پرده بود قیام کرد، پس از کشف خلاف که حوادث پیش‌بینی نشده به هدف رسیدن این قیام را غیرمقدور نشان داد، معلوم شد که هیچ امر و دستوری به قیام نبوده، و حرکت امام، علیه السلام، در واقع به خیال امر، واقع شده، بلکه امری واقعی در دین مورد طبق این طرح بیعت با یزید و سازش و دفع خطر بود و امام چون طبق ظواهر عمل می کرد، و (العیاذ باللّه) ناآگاه از حوادث غیرقابل پیش‌بینی بود و اسباب پیروزی نظامی خود را بر یزید فراهم می‌دید در اثر اشتباه موضوعی، آن امر به فعلیت نرسید و به گمان وجود امر قیام و حرکت انجام گرفت، و خلافش کشف شد.

لذا به مجرد این که کشف خلاف شد و معلوم شد امر واقعی به قیام در بین نبوده است امام، علیه السلام، فوراً طبق پیشنهادهای سه گانه حتی پیشنهاد بیعت را داد، و اینجا هم چون تقاضای حضرت پذیرفته نشد معلوم شد واقعاً مأمور به چنین پیشنهادی نبوده است چون امر واقعی به چنین پیشنهادی با فرض اینکه اتمام حجت نباشد در صورت قبول است.

پس تا اینجا هر اقدامی شد بنابراین طرح فاسد به خیال امر واقعی انجام شد و معلوم است که نفس عملی که از اشتباه صادر شده باشد اگر چه حسن فاعلی دارد و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۶

حاکی از حسن نیت و انقیاد و اطاعت فاعل است ارزش و حسن فعلی ندارد. (۲۵)

از اینجا که گذشتیم مسئله پیشنهاد- تسلیم بی‌قید و شرط به ابن زیاد پیش می‌آید، که طبق این طرح امام فقط برای حفظ عزت نفس مقاومت کرد تا شهید شد، و در این صورت مقاومت هدف حمایت از اسلام نبود، و کشته شدن آن حضرت برای اسلام سود قصدی و اختیاری نداشت، و فقط امام به خاطر تسلیم نشدن به ابن زیاد و نه برای خودداری از بیعت با یزید خود را به کشتن داد!.

این است ارزیابی کتاب شهید جاوید، از قیامی که بیش از سیزده قرن است افکار متفکران عالم اسلام و سیاستمداران و مردان فداکار، و طرفداران حق و آزادی و فضیلت را به خود مشغول ساخته و ملیون‌ها مردم را دلباخته آن کرده است.

این است ارزیابی او از قیامی که این همه بر حسب و اخبار و احادیث پیغمبر بزرگ اسلام و امیرالمؤمنین و سائر ائمه، صلوات اللّه علیهم، از آن تجلیل و تعظیم کرده، و تذکار آن را توصیه و تشویق فرموده‌اند.

این است ارزیابی هفت ساله یک فردی که (اگر خلاف ادب نباشد) روی غرور و بر اساس استبداد فکری یا انحراف سلیقه کتاب می‌نویسد و در آن از خیانت‌های علمی و ادبی هم پروا نمی کند.

این است ارزش قیامی که اهل بیت به آن افتخار می کنند و امام حسین، علیه السلام، را سیدالشهداء قرار داد.

نه برادرم قیام امام بر اساس خیال امر و اشتباه نبود نفس حرکت و تمام برنامه‌هایی که امام، علیه السلام، انجام داد امر واقعی و حقیقی داشت و نفس افعال و اعمالی که انجام داد دارای مصلحت بود و این مصلحت بر هر مفسده‌ای که شما فرض کنید رجحان

داشت شما باطن و منتهی الیه این طرح را تصور نکرده‌اید امام، علیه السلام، مأموریت واقعی داشت. در خودداری از بیعت در حرکت به سوی عراق، در امتناع از تسلیم، مأموریت واقعی خود را انجام می‌داد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۷

این حدیث را که شما هم قبول کردید که امام، علیه السلام، فرمود پیغمبر، صلی الله علیه و آله، مرا به کاری امر کرده است (و انا فاعل ما امر) من امر پیغمبر، صلی الله علیه و آله، را انجام می‌دهم.

این حدیث را هم در (ص ۴۰۸) با نقل جمله هیهات منان الذلهٔ قبول کرده‌اید. در ذیل ا ین حدیث امام، علیه السلام، می‌فرماید:

اما انّه تَلبَسُونَ بعدَها الّا كَريثِ ما يُركَبُ الفَرسُ، حَتّى تَدوُرَ بِكُم دَورَ الرَحى عَهدٌ عَهِدَ الّى عَن جَدّى.

تا اینکه پس از چند سطر از آینده عمر سعد خبر می‌دهد.[۱۷۹] متوجه باشید طبق این روایات معتبره که خود شما به آن اعتماد دارید امام امر واقعی داشت کارهایش بر حسب عهد پیغمبر، صلی الله علیه و آله، بود از آینده آن مردم از آینده عمر بن سعد آگاه بود این مطالب طرح شما را رد می‌کند.

مأموریت واقعی امام، علیه السلام، همان خودداری از بیعت، و به استقبال شهادت رفتن بود. هیچ کشف خلافی نشد و هیچ واقعه غیرقابل پیش‌بینی جلو نیامد و تأسیس حکومت از آغاز کار زمینه نداشت.

من خواهش می‌کنم از شما که از این جسارتی که به مقام امام و قدس قیام آن حضرت انشاءاللّه بدون التفات کرده‌اید پوزش بطلبید.

و برای اینکه تک روی کنید، چنین قیام بی‌نظیری را که تاریخ جهان همانندش را نشان نمی‌دهد، و ذخیره آل محمد، صلوات اللّه علیهم، است بی‌ارزش و سبک جلوه ندهید.

اینک جواب مطالبی را که در اینجا نگاشته است مطالعه فرمایید اگر چه از پاسخ‌هایی که به مطالب گذشته داده شده پاسخ این مطالب هم معلوم می‌شود ولی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۸

چون می‌خواهیم در هر مورد پاسخ به اشتباه کاری‌هایی که شده است بدهیم از تکرار ناگزیریم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۳۹

۴- ۲۳. آیا کشتن امام، علیه السلام، به سود اسلام بود؟

۱۵۱. پاسخ

کشتن امام از آن جهت که عملی بود صادر از بنی‌امیه و عمال آنها به زیان اسلام، و خیانت و جنایت، و فاجعه‌ای بود که نظیر آن را تاریخ نشان نمی‌دهد، و خسارتی بود که با هیچ وسیله‌ای جبران‌پذیر نبود.

کدام حادثه جانکاه‌تر و دلخراش‌تر از کشتن پسر پیغمبر، صلی الله علیه و آله، و امام زمان، و رهبر مسلمان است.

و کدام گناه را می‌توان با آن هر چه بزرگ باشد هم وزن قرار داد اما کشته شدن و شهادت امام، علیه السلام، از این جهت که امام، علیه السلام، آنرا پذیرفت یعنی از آن نهراسید، و برای دفع آن تن به ذلت و پستی نداد، و از یاری دین دست برنداشت، و خلافت یزید را باطل شمرد، و به او دست بیعت نداد تا کشته شد، به سود اسلام بود، و اگر امام، علیه السلام، با یزید بیعت کرده بود یا در وسط قیام از تصمیم خود عدول کرده، و تسلیم مأموران دولتی می‌شد، خسارتی که به اسلام از این راه وارد می‌گشت، و اهانت‌هایی که به خاندان پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، می‌شد فوق العاده بود.

تمام امیدها به ناامیدی مبدل می‌شد، و آزادیخواهان واقعی شکست می‌خوردند، و هیچگونه زمینه انقلابی علیه بنی‌امیه‌فراهم نمی‌گردید، و حتی امثال عبداللّه بن زبیر نیز عقب نشینی می‌کردند، و یزید رهبری روحانی و سیاسی اسلام را بدون منازع و مانع عهده‌دار می‌شد و زیان‌هایی که از این راه به اسلام می‌رسید غیرقابل جبران بود.

در این شرایط طبق همان سخن تاریخی حسین، علیه السلام:

لااریَ الموتَ الّا سعادةً، وَ لَا الحَیاةَ مَعَ الظالِمین الّا بَرَماً.

مرگ و کشته شدن سعادت و شهادت بود، و زندگی با آن ستمگران خواری و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۰

اهانت.

حاصل این که کشتن امام، علیه السلام،، و محروم ساختن جامعه از برکات آن وجود مقدس اعظم مصائب بود، و تسلیم شدن، و فرار از مرگ و شهادت، و بیعت امام، علیه السلام، با یزید نیز خسارت بود، بر امام، علیه السلام، لازم بود این خسارت را از اسلام دفع نماید. و شرافت و کرامت خاندان نبوت، و حیثیات اسلامی را حفظ کند، و افکار را آزاد ساخته، و یزید را از رهبری روحانی و ولی امر شرعی بودن معزول و مخلوع سازد تا اگر چه هفتاد سال دیگر هم بنی‌امیه در بلاد اسلام به زور شمشیر حکومت کنند نتواند به اسم دین، به دین ضربت بزنند.

در آن شرایط امام، علیه السلام، باید مصلحت حیات خود را با ظالمان و مصلحت شهادت خود را با این همه آثار و نتایج و مفاهیم عالی بسنجد و مصلحت مهمتر را بگیرد، در نظر امام، علیه السلام، مصلحت شهادت واجب الرعایه بود که فرمود: لااری الموت الا سعادة ما هم امروز به خوبی اهمیت این مصلحت و برکات حفظ آنرا درک می‌کنیم، و می‌فهمیم که این برنامه امام، علیه السلام، از هر جهت ثمرات نجات بخش برای اسلام است.

۱۵۲. در ص ۳۷۶ می‌گوید: گاهی گفته می‌شود: هدف امام حسین، علیه السلام، این بود که کشته شود تا اسلام زنده گردد مقصود از این سخن چیست؟

۱. اگر مقصود این است که آن حضرت خود را به کشتن داد تا مسلمانان حجاز و عراق و شام و افریقای شمالی مثلًا به احکام اسلام بیشتر عمل کنند الخ.

جواب

کشته شدن و شهادت امام، علیه السلام، مستقیماً علت آن نیست که مسلمانان بیشتر به احکام اسلام عمل کنند. بلکه شهادت امام، علیه السلام، سبب نجات اسلام گردید، و انحرافات فکری، و گمراهی‌های جامعه مسلمان را خصوص در موضوع نظام حکومتی اسلام مرتفع کرد، و برای درس به آزادیخواهان، و برای مقاصد اصلاح

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۱

طلبانه سودمند شد، و باعث شد که احکام اسلام، و نماز و روزه و قوانین نظامی و جزایی، و اجتماعی اسلام باقی ماند و از دستبرد دزدانی که لباس رهبری، و پیشوایی مطلق مسلمانان را به غصب در برکرده‌اند مصون و محفوظ بماند، و شریعت محمدی به شریعت اموی تبدیل نشود.

۱۵۳. در ص ۳۷۶ می‌گوید ۲- و اگر مقصود این است که با کشتن امام، علیه السلام، فتوحات دیگری نصیب مسلمانان شد الخ.

جواب

باز هم عرض می‌شود: کشتن امام، علیه السلام، که کار حکومت دیکتاتور بنی‌امیه بود هیچ رابطه‌ای با فتح غرب و شرق نداشت، پیشرفت‌ها و فتوحاتی که برای مسلمانان در زمان هر یک از خلفاء حاصل شد مربوط به آنان نبود آن پیشرفت‌ها مربوط به روح

اسلام و قوت تعالیم آزادی بخش، و آماده بودن جوامع محروم آن عصر برای قبول دین قویم اسلام بود.

و شـهادت و عکس العمل مظلومیت امام، علیه السلام، این اثر را داشت که آن فتوحات رنگ اسلامی خود را تا حدودی حفظ کند، و توسـعه قلمرو اسـلام و منطقه نفوذ احکام آن شـمرده شود، و اگر رابطه مستقیم شهادت امام، علیه السلام، را با فتوحاتی که پس از آن حاصـل شـد نتـوانیم درک کنیـم، رابطـه غیر مسـتقیم آنرا در حفـظ روح جهـاد و تلاـش برای کسـب افتخـارات اسـلامی بیشـتر نمی‌توانیم انکار کنیم. در حالکیه می‌بینیم قهرمان بزرگ و نامی فتوحات عصـر اموی موسـی بن نصیر فاتح مغرب و اندلس در عداد دوسـتان اهـل بیـت شـمرده می‌شـده است ۱۸۰] و یقینـاً از کسـانی است کـه جنایت‌هـای یزیـد را محکـوم و اهـل بیـت را برحق می‌دانستند.[۱۸۱]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۲

۱۵۴. باز در ص ۳۷۶ می‌نویسد: ۳- و اگر مقصود این است که با کشـتن امام حسـین، علیه السـلام، حکومت بنی‌امیه ضعیف شد، و دیگر نتوانست اسلام را فدای هوسهای جاهلانه خود کند الخ.

جواب

البته حکومتی بنی‌امیه ضـعیف شـد و نتوانست اسـلام را فدای هوس‌های جاهلانه خود نماید زیرا، میزان سـنجش ضـعف و قوت این است که قوت و ضـعف را در حال امضاء حکومت یزید و بیعت شخصـیتی مثل امام، علیه السـلام،، با حال مخالفت و سـرباز زدن از بیعت و تسلیم شدن به مرگ و شهادت مقایسه کنیم.

در اینصورت می‌بینیم اگر این انقلاـب در جهان اسـلام پیـدا نشـده، و افکار را بیـدار نکرده، و حکومت را به خاموش کردن صـدای مخالفان، و انقلاباتی که یکی پس از دیگری برپا می‌شـد مشـغول نمی‌ساخت قوت و نیروی آن به آخرین حـد می‌رسـید، و دیگران هـم جرئـت انقلاـب پیـدا نمی‌کردنـد، و نیروی نظـامی بـدون مزاحمش در اجراء نقشه‌هـای پلیـد، و اسـلام بر انـدازش تـا هر کجا می‌خواست پیش می‌رفت.

و اگر پس از شـهادت امام، علیه السـلام، در واقعه حره به قول شـما قـدرت وحشـتناک‌تر نشان داد، باز هم از ضـعف و بیم از طغیان افکار و ترس از شورش و انقلاب بیشتر بود.

ایـن قـوت نیسـت عیـن ضـعف و گرفتـاری حکـومت، و شـکست آن در برابر نیروهـای دینی و ملّی وفـادار بـه دیـن اسـلام بـود که نمی‌توانست صداها را بیندازد، و مردم را قانع سازد، و به قدرت سـر نیزه و شمشیرهای جنایت و خباثت آزادی کشان بی‌شرفی مانند مسـلم بن عقبه، و حجـاج متوسل می‌شـد. این بزرگترین دلیل ضـعف حکومت است که شمشـیرهای جلادانش همواره به خون مردم بی‌گناه، و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۳

شخصیت‌های دینی و ملی آلوده باشد.

بنی‌امیه پس از شـهادت امـام، علیه السـلام، از مردم بیمنـاک بودنـد، و به مردم سوءظن پیـدا کرده، و می‌فهمیدنـد که بر آنها تحمیل هستند.

بعد از شـهادت امام، علیه السـلام، اولًا سلطنت از خاندان معاویه برون رفت، و بنی‌امیه هم اگر چه در حدود هفتاد سال حکومتشان با پایه‌های لرزان دوام یافت، اما نتوانسـتند افکار و نقشه‌های معاویه و یزید را به طور دربست دنبال کنند، و نام مقدس پیغمبر، صلی الله علیه و آله، را از اذان ساقط و بلکه شـهادت به توحیـد را از بین ببرند، و به شورش‌ها و انقلابات پی در پی که همه علامت نارضایتی مردم، و مقاومت آنان در برابر حکومت بود همواره دستشان بند شد.

این شورش‌هـاماننـد شورش مـدینه، و شورش توابین، و قیـام مختـار، و شورش مطرف بن مغیره، و شورش ابن اشـعث، و قیـام جناب

زید، همه مستقیم یا غیر مستقیم از قیام امام حسین، علیه السلام، الهام می‌گرفت، و روح مقاومت در برابر باطل که از ثمرات آن قیام بود مردم را تکان می‌داد.
خلاصه کلام این است که اگر بنی‌امیه پس از شهادت امام از قدرت سر نیزه حداکثر استفاده را نمودند ولی قدرت معنوی آنها از میان رفت، و اتصال و ارتباط با آنان ننگ و رسوایی شد، و حادثه حرّه و هتک خانه کعبه از ضعف معنوی حکومت بروز کرد، و این حوادث برای دولت بنی‌امیه‌بسیار گران تمام شد و آرزوها و تلاش‌های بنی‌امیه در محو اسلام بی‌نتیج شد،
وَ یأبَی اللَّهُ الّا انْ یُتِمّ نُورَه وَ لَو کرِهَ الکافِرونُ.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۴

۴- ۲۴. تبلیغات ضد امام،

علیه السلام
۱۵۵. تبلیغات ضد امام، علیه السلام، که در ص ۳۷۷ از آن سخن گفته علیه امام تأثیری نکرد، و از مقام امام در افکار مردم چیزی کم نساخت. بنی‌امیه اگر چه تبلیغ می‌کردند، و جیره خواران متملق آنها هر چه خواستند گفتند، و کسی جرأت نمی‌کرد به آنها پاسخ بدهد، ولی تبلیغاتشان مردود می‌شد و در دل‌های مردم اثری نمی‌گذاشت، بلکه چون تبلغیات دولتی بود عکس العمل ضد داشت، و امام را بیشتر محبوب می‌کرد، و قلوب را جریحه دارتر می‌ساخت، و در بدعت‌هایی که در روز عاشورا رایج کردند، و آنرا روز برکت می‌شمردند اگر چه غرض آن کسان که این بدعت‌ها را ساختند فراموش شدن عاشورا، و حادثه دلخراش کربلا بود، علت شیوع این مراسم این بود که عنوان‌های دیگر را پیش کشیده و برای آن عنوان‌ها حدیث جعل کردند، و مردم غافل باور نمودند، و این هم دلیل عکس العمل شدید عاشورا را در قلوب، و بیم حکومت‌های ضد اسلام و ضد آزادی از برگزاری مراسم عزاداری حسین، علیه السلام، است.
۱۵۶. در ص ۳۷۸ نوشته است ۴- و اگر مقصود این است که با کشتن امام، علیه السلام، جمعیت شیعه متشکل‌تر شد الخ.
جواب
شهادت امام، علیه السلام، شیعه را متشکل، و نیرومند و شکیبا و پایدار ساخت، و اگر قیام امام نبود شیعه نه فقط موقعیت کنونی خود را نداشت بلکه عوامل نابود کننده‌ای که به اتمام نیرو علیه شیعه و برای محو آنها در حکومت بنی‌امیه‌و بنی‌عباس کوشش می‌کرد آنها را از صفحه تاریخ زایل کرده و امروز جزء فرق بائده، و از یاد رفته بودند.
اگر امام، علیه السلام، در خانه نشسته و بیعت کرده، و شهید نشده بود، و پس از بیست
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۵
سال که شیعه ادعاء طرفداری از حق، و فداکاری می‌کرد با آن فریادها و حماسه سرایی‌ها به آنها پاسخ مثبت نمی‌داد هم از آنها امتحان به عمل نمی‌آمد و مضمون این آیات:
وَ یَحلِفُونَ بـاللَّهِ انَّهُمْ لَمِنکُم، وَ مـاهُم مَنکُم وَ لکِنَّهم قَومٌ ینرَقُون: فَلمّـا کُتِبَ عَلَیهِمُ القّالُ تَولوا الّا قَلیلًا مِنهم وَ اللَّهُ عَلیمٌ بالظّالِمین: وَ لَمّا کُتِبَ عَلیهِمُ القِتالُ اذا فَریقٌ مِنْهُم یَخشَونَ کَخَشیَهِٔ اللَّهِ او اشَدّ خَشیهٔ.
ظاهر نمی‌گشت.
و هم آنهایی که از روی حقیقت مدعی تشیع بودند دلسرد و ناامید می‌شدند.
قیام امام، علیه السلام، ماهیت و هویت شیعه را مشخص ساخت و شخصیت این یگانه جمعیت پیرو آل محمد، صلی اللَّه علیه و آله و

سلم، را مستقل‌تر کرد.

شما که می‌گویید: بدون تردید پس از حادثه کربلا جنبه ضعف شیعه پیش از قوتش بود، باید ضعف روحیه شیعه را در حکومت یزید خصوصاً در فرض بیعت امام، علیه السلام، و بی‌اعتنایی آن حضرت به درخواست‌های مردم کوفه در نظر بگیرید، و با قوت آن و شدت علاقه و احساساتشان پس از شهادت امام، علیه السلام، مقایسه کنید تا بفهمید شیعه ضعیف شد یا قوی، و حادثه کربلا آنها را مصمم‌تر، فداکارتر، بلند همت‌تر کرد یا نه؟

قیام توابین و واقعه عین ورده را در تواریخ بخوانید تا بدانید شهادت امام، علیه السلام، چگونه در شیعه روح تصمیم و فداکاری و مقاومت در برابر باطل دمید، این شور و احساسات پاك آنها عکس العمل شهادت امام، علیه السلام، بود.

اینها اکثر مردمی بودند که وقتی مسلم، علیه السلام، قیام کرد او را تنها گذاردند، و اکنون تحت نفوذ اثر شهادت امام، علیه السلام، اینگونه غیرت و همتشان به جوش آمد:

شما که می‌گویید پس از حادثه کربلا جنبه ضعف شیعه بیش از جنبه قوتش بود، و

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۶

به طور ضمنی از قیام امام، علیه السلام، انتقاد می‌کنید این حقایق را مطالعه نمی‌نمایید، تا بدانید شهادت امام، علیه السلام، سرآغاز قوت شیعه شد، و این قوت و نیرویی که تا امروز شیعه را نگاه داشته در اثر فداکاری امام است کدام فرقه‌ای به قدر شیعه فداکاری و ثبات قدم نشان داده است و کدام جمعیت به قدر شیعه، شهید و زندانی در راه دین و هدف و عقیده خود داده است.

آیا این مصیبات و این شدائد و شورش‌ها و قیام‌ها در تجدید نشاط شیعه، و گسترش دائره نفوذ تشیع مؤثر نبود؟

و همانطور که امیرالمؤمنین، علیه السلام، می‌فرماید:

بَقیّةُ السَیفِ ابقی عدداً وَ اکثَرُ ولداً[۱۸۲]

این قیام‌ها شیعه را باقی‌تر و بیشتر ساخت.

۱۵۷. در ص ۳۷۹ می‌نویسد: ۵- و اگر مقصود این است که امام حسین، علیه السلام، خواست خود را به کشتن بدهد تا آل ابی سفیان رسوا شوند و بدین وسیله اسلام زنده شود. این مطلب هم صحیح نیست زیرا رسوایی معاویه و پسرش یزید آنقدر واضح و آشکار بود که احتیاجی به عقب زدن پرده نبود الخ.

جواب

رسوایی معاویه و یزید آشکار بود، و آنچه راجع به رسوایی آنها نوشته معلوم و مشهور بود. ولی اگر قیام امام، و آن شهادت و مظلومیت و اسارت اهل بیت نبود می‌توانستند روی آن رسوایی‌ها سرپوشی بگذارند، و تاریخ را عوض کنند و آنها را تبرئه نمایند.

دستگاه تبلیغات معاویه، و پول‌های کلانی که در اینراه صرف می‌کرد برای کارهای نکوهیده او عذر تراشی‌ها کرده، معاویه را معذور قرار می‌داد که تا امروز هم بسیاری

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۷

از مسلمانان در گمراهی هستند.

معاویه حرکات و اعمال ضد و نقیض و مبهم مرتکب می‌شد گاهی اظهار دین می‌کرد، گاهی به خود حلم می‌بست، رل اشتباه کاری را چنان بازی می‌کرد که بسیاری از مردم اغفال می‌شدند، و با رشوه و تطمیع و جوائزی که می‌داد دهان‌ها را می‌بست کتاب تطهیر الجنان را بخوانید تا ببینید چگونه برای رفتارهای زشت و نامشروع او محمل تراشی کرده‌اند.

این شهادت امام، علیه السلام، بود که در دنیای اسلام رعد آسا صدا کرد، و هر ابهام و شك و تردید را در خباثت و جنایت بنی‌امیه و مقاصد تخریبی آنان از میان برد و آنها را مفتضح و رسوا کرد.

این شـهادت امام، علیه السـلام، بود که یزیـد را در افکار عامه محکوم ساخت به طوری که کسـی نتوانست درباره او جز به مذمت و توبیخ و لعن و نفرین زبان باز کند.

سخن صـریح و روشن دربـاره معـاویه، و سوء نیت و زشتی کردار او از امیرالمؤمنین، علیه السـلام، بیش از اینها صادر شـده است مع ذلک اگر شهادت امام حسین، علیه السلام، جلو نیامده بود تا این حدودی که وضع روشن شد مردم ملتفت حقایق نمی‌شدند.

۱۵۸. در ص ۳۸۱ می گوید: ۶ و اگر مقصود این است که امـام، علیه السـلام، می‌خواست با کشـته شـدن خود و اسـیری خانواده‌اش احساسات مردم شام را تحریک کنـد تا بر ضـد یزیـد قیام کنند و حکومت وی را سـرنگون سازند تا بدین وسـیله زنده شود. این هم قابل قبول نیست الخ.

جواب

شهادت امام، علیه السـلام، و اسارت اهل بیت در شام تأثیر شایان داشت، و حتی درباریان بنی‌امیه‌را منقلب ساخت، و سفراء بیگانه را تحت تأثیر قرار داد، و مثل یحیی بن حکم برادر مروان حکم را چنان منقلب کرد که این دو بیت را در مجلس یزید خواند:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۸

لهامٌ بِجَنبِ الطَّفِ ادنی قِرابَةًمِن ابنِ زیادِ العَبدذِی الحَسَبِ الوَغلِ

سُمَیَّةُ امَسی نسلُها عددَ الحَصیوَ بِنتُ رَسولِ اللَّهِ لیسَ لَها نسلٌ ۱۸۳]

و از درون خانه یزید بانگ اعتراض و تنفر بلند شد، و خطبه‌های تاریخی حضرت زینب و حضرت امام زین العابدین، علیهما السلام، در مجلس یزیـد و در جـامع دمشق تـا عصـر مـا نیز روشـنگر حقـایق، و معرف حقیقت و فضـیلت اهل بیت، علیه السـلام، است از هر موقف و فرصتی در کوفه و دمشق و بین راه این دو شـهر بنحو کامـل اسـتفاده کردنـد، و در تجدیـد مجـد و تعـالی اسـلام، و تحکیم مبـانی حق پرستی و حمـایت از دین هر چه توانسـتند کوشـش کردنـد. همـان مردم شام نیز از خواب خرگوشـی بیـدار شدنـد، و آن مردمی که واقعه حره را بوجود آوردند و احترام کعبه معظمه را هتک نمودند، سپاهیان یزید و جیره خواران دولت بودند.

دولت آن وقت دولت نظامیان، و زور سرنیزه مسلم بن عقبه‌ها و حصین بن نمیرها بود.

تیمساران خون آشام همه مصـلحت دنیای خود را در این می‌دیدنـد که اختیارات و حقوق جامعه و آزادی‌هایی را که اسـلام به خلق داده بود تا هر حـد ممکن است محـدود کننـد، و از روی کار آمـدن حکومت قانونی و متکی به احساسات جوامع اسـلام سـخت در هراس بودنـد، زیرا می‌دانسـتند، اگر ورق برگردد همه برکنار می‌شونـد، لذا با شدت هر چه تمام‌تر، و با بی‌رحمی هر چه بیشتر مردم را می‌کوبیدنـد، و احساسـات را خفه می‌کردنـد، بیعت یزیـد، و بیعت به معاویـهٔ بن یزیـد را نیز همین ارتش جنایتکار بر ملت تحمیل کرد و گرنه ملت شام خصوصاً بعد از ورود اسراء اهل بیت به دمشق بیدار شده، و بنی‌امیه وجهه ملی خود را از دست دادند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۴۹

۴- ۲۵. یک نکته

۱۵۹. آنچه را در ص ۳۸۱- زیر این عنوان نوشته است تکرار مطالب گذشته است.

و پاسـخش هم مکرر داده شد، و ماهیت و حقیقت این پیشـنهادها را شـرح دادیم، و ثابت کـردیم پیشنهاد بازگشت برای اتمام حجت بود که به حکم آیات قرآن مجید از سنن الهیه است، و سیره و روش انبیاء و اولیاء و جزء برنامه‌کار ایشان است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۰

۴- ۲۶. خلاصه سخن

۱۶۰. خلاصه سخن که جواب سخنان مکرر نویسنده شهید جاوید در ص ۳۸۲- است این است که: این عبارت که با شهادت امام، علیه السلام، اسلام زنده شد، دارای معنایی عالی و مفهومی با ارزش و صحیح و منطقی و خردپسند است.

۱. چه زنده شدن اسلام به معنای حفظ تعالیم، و برنامه‌های دینی از دستبرد بنی‌امیه، و بقاء احکام باشد.

۲. و چه به معنای فتوحات اسلامی باشد، زیرا اگر اوضاع اجتماعی و فکری و دینی مسلمانان مانند عصر یزید جلو رفته بود فرضاً فتوحاتی صورت می‌گرفت فتوحات یزیدی، و شریعت اموی بود، و شهادت امام، علیه السلام، چون از اسلام ضربت حکومت یزید و خطرات آنرا دفع کرد سبب شد که این فتوحات، فتوحات اسلامی، و گسترش منطقه نفوذ اسلام محسوب شود، و بانگ تکبیر و شهادتین را به شرق و غرب برساند.

۳. و چه به معنای ضعیف شدن حکومت بنی‌امیه باشد، زیرا به شرحی که توضیح داده شد شهادت آن حضرت حکومت بنی‌امیه را ضعیف ساخت، و آنانرا از مبارزه قطعی و نهایی با اسلام بازداشت.

۴. و چه به معنای متشکل شدن شیعه باشد زیرا شیعه را متشکل و مبارز و مستقل و مجاهد کرد.

۵. و چه به معنای رسوا شدن آل ابی‌سفیان باشد، زیرا آنها را رسوا ساخت، و افکار را به شدت علیه یزید بسیج کرد.

۶. و چه به معنای بیداری و اعلام خطر به مردم شام باشد زیرا آنها را بیدار کرد، و به آنها فهماند راهی که بنی‌امیه و معاویه و یزید به آنان نشان داده‌اند راهی است که مورد قبول اهل بیت پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، نیست.

۷. و چه به معانی و مفاهیم بلند دیگر باشد که در این کتاب در موارد بسیار به آن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۱

اشاره شده است.

و تعبیر صحیح در مقابل تعبیر ناصحیح کتاب شهید جاوید (ص ۳۸۲) این است که بگوییم: امام، علیه السلام، شرایط تأسیس حکومت اسلامی را موجود نمی‌دید، و از یک سو ملاحظه می‌فرمود اسلام در معرض انقراض واقع شده، و اگر با یزید بیعت کند، و حکومت او را امضا نماید به حیات اسلام زودتر خاتمه خواهد داد، و از سوی دیگر می‌دید وظیفه دارد برای نجات دین و احیاء اسلام کوشش و تلاش کند، و چون قیام و اعلان مخالفت و خودداری از بیعت، و شهادت خود را برای نجات دین و بقاء احکام و برای تمام هدف‌های عالی و اصلاحی اسلام یگانه وسیله دفع خطر از دین می‌دانست، و علاوه مأموریت خاص در این موارد نیز داشت با علم به انتهاء این قیام به شهادت و با علم به ترتیب این همه آثار بر آن قیام کرد. قیامی که تمام این فوائد و نتایج ارزنده اثر اختیاری و قصدی و هدف آن محسوب می‌شود.

درود به روان شریف بزرگوار سید جعفر حلی، رحمهٔ اللَّه علیه، که در مرثیه جدش می‌گوید:

قَد اصبَحَ الدّینُ مِنهُ یَشتَکی سَقَماًوَ ما الی احَدِ غَیر الحُسَینِ شَکا

فَلَم یَرَ السّبطُ لِلّدین الحَنیف شِفاالّا اذا دَمُهُ فِی نَصره سُفکا

وَ ما سَمِعنا علیلًا لاعلاجَ لَهُالّا بِنَفسِ مُداویه اذا هَلِکا

بَقَتلِه فاحَ لِلاسلامِ طَیبُ هُدیًفَکُلمّا ذَکَرَتهُ المُسلِمونَ ذَکا

وَ صانَ سَتَرَ الهُدی عَن کُلّ خائِنَهٍسَترُ الفواطِمِ یَومَ الطّفِ اذهُتکا

نَفسی الفِداء لِفادٍ شرعَ والِدِهِبِنَفسِهِ وَ باهلِیه وَ ما مَلَکا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۲

۴– ۲۷. بررسی یک شعر

۱۶۱. در ص ۳۸۳ این شعر معروف را مورد بررسی قرار می‌دهد:

انْ کانَ دینُ مُحَمَّدٍ لَم یَستَقمِالّا بِقَتلی یاسَیُوف خُذینی

و می گوید: ما گوینده این شعر را نمی‌شناسیم سپس مطالب گذشته را برای چندمین بار تکرار کرده است.

ما می گوییم: اولًا ما گوینده این شعر را می‌شناسیم گوینده آن شاعر کربلا مرحوم شیخ محسن ابوالحبّ کبیر است و این شعر یکی از ابیات قصیده پرحماسه و شورانگیز و پر از معانی دقیقه او است و بیعت بعد از آن این است:

هذادمِی فلتُرُوَ صادیَهُ الظُبی مِنهُ، وَ هذا بِالرِماحِ وَ تینی

و ثانیاً تصور اینکه تن به کشته شدن دادن سبب پیشرفت مرام، و دین و مسلک شخصی شود چنانچه پیش از این هم گفته‌ایم ممکن و معقول است، زیرا بسا می‌شود کشته شدن، استقامت و پایداری، و ایستادگی در میدان جنگ سبب قوت روحیه دیگران، و یا عبرت، و یا رعب و بیم دشمن و یا سربلندی، و افتخار جبهه می‌شود.

مانند استقامت جناب جعفر در جنگ موته.

پس خود را در دریای شمشیر و تیر و نیزه، و خطرات دیگر انداختن در وقتی که روحیه دیگران ضعیف شده از بیم مرگ قدم به جلو نمی گذارند بزرگترین نصرت اسلام، و حمایت از مقاصد اسلام است، و فداکاری حقیقی است.

شاعر چنین معنای رقیق دقیق و چنین همت بلندی و فداکاری را در نظر گرفته و می گوید:

ان کان دین محمد لم یستقم‌الا بقتلی یا سیوف خذینی

اگر دین محمد زنده و پابرجا نمی‌شود مگر به قتل من، یعنی به اینکه من جانم را در راه بقاء آن نثار کنم ای شمشیرها مرا بگیرید.

اکنون بگویید: چرا این شعر زبان حال امام، علیه السلام، نیست؟ و اگر امام، علیه السلام، کشته شدن باین منظور را پذیرفته، و شهادتی را که سبب نجات اسلام است قبول کرده باشد چه اشکالی دارد؟

بیعت نکردن، وتسلیم نشدن، و شهادت هر یک به ملاحظه هدفی که امام، علیه السلام، داشت محبوب و مطلوب آن حضرت بوده است.

شما برای چندمین بار به مغلطه کاری پرداخته، و می گویید چگونه ممکن است اسلام با از دست دادن پیشوای خود زنده گردد.

پاسخ این اشتباه کاری این است که:

اولًا ممکن است فداکاری، و تن به شهادت دادن و استقامت رهبر و پیشوای یک مذهب و مرام در بعضی موارد چون علامت خلوص، و پاکی عقیده و ایمان او به مبدأ و طریقه‌ای است که به آن دعوت می کرده، سبب فتح دل‌ها به سوی آن عقیده شود، و آن فداکاری مردم را به حقیقت آن عقیده و صداقت رهبر آن رهنمون گردد.

و ثانیاً چنانچه مکرر گفته‌ایم: امر دائر بین دو محذور بود یا تن به بیعت دادن و حکومت یزید مشهور به فسق و فحشاء و منکرات را پذیرفتن، و راه را برای وارد شدن آخرین ضربت کاری به قلب اسلام بازگذاشتن، و یا بیعت نکردن، و امر به معروف و نهی از منکر نمودن، و استقامت ورزیدن و کشته شدن، و فریاد: یا سیوف خذینی بلند کردن.

در صورت نخست اگر صمیمانه و جیره خوارانه العیاذ باللّه امام، علیه السلام، آن مجسمه طهارت و تقوی و پاکی، و خیر و فضیلت با یزید یعنی پیکر خالص و تمام عیار رذالت و نابکاری و کفر و ارتجاع همکاری می کرد و از تماشای صحنه‌های انقراض

احکام اسلام ناراحت نمی‌شد، و اظهار نگرانی نمی‌کرد حیاتش محفوظ، و امور مادی، و جسمانیش تأمین و از خطر خلاص می‌شد. ولی در آن صورت عنوان مفسر قرآن، و پیشوای اسلام و مشعل فروزان هم از آن حضرت سلب می‌شد، چراغ و حیات معنوی او که تا امروز و تا روز قیامت باقی و پاینده و روشنی بخش و راهنمای سالکان راه حق است، خاموش می‌گشت، و بقاء حیات مادی او در این حال سبب انحراف افکار می‌گردید.

در صورت دوم همه عناوین واقعی امام، علیه السلام، محفوظ می‌ماند و اسلام نجات پیدا می‌کرد، و روحیه مردم قوی، و ضربت حکومت یزیدی با اعلان مخالفت امام، علیه السلام، و استقامت فوق العاده آن حضرت که به قیمت جان خود و عزیزانش تمام شد دفع گردید، و امام، علیه السلام، وظایفی را که در برابر اسلام داشت انجام داد، و صدای: یا سیوف خذینی را به گوش جهانیان رساند.

شما اشتباه کاری می‌کنید، و بدون اینکه این دو محذور را در نظر بگیرید.

فوائد و برکات حیات امام، علیه السلام، را در حال بسط ید، و نفوذ مطلق، و کمال قدرت مجسم می‌سازید و وانمود می‌کنید که تن به کشته شدن دادن، و خلق را از این برکات محروم کردن قابل درک نیست، و مفهوم بسیار مقدس و قابل فهم و درك این شعر و نظائر آنرا مغلق جلوه می‌دهید.

آری امام، علیه السلام، می‌فرماید: ای عمال حکومت ضد اسلام من شمشیرهای استبداد شما را که برای کشتن من، و کوبیدن اسلام آماده کرده‌اید می‌پذیرم: یا سیوف خذینی، من با حکومت یزید، که کمر نابود کردن اسلام را به میان بسته بیعت نمی‌کنم.

امام، علیه السلام، می‌فرماید: شمشیرهای ظلم و جنایت مرا بگیرند و بدنم را قطعه قطعه کنند، و خونم را بریزند من تن به زیر بار ظلم نخواهم داد، و بار بیعت یزید را بدوش نمی‌گیریم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۵

حیف که شما آقای نویسنده شهید جاوید مفهوم عالی و ارزنده این شعر را که شعر نیست و عین حقیقت ا ست درك نکرده به آن حمله کرده‌اید.

چه مفهومی از مفهوم این شعر آزادی بخش‌تر، و انسانی‌تر است این نهایت بلندی همت بشر در راه حفظ مصالح اجتماعی، و خیر و سعادت دیگران است.

واقعاً انسان از این منطق عجیب و غریب شما گیج می‌شود که چرا اینگونه انحراف پیدا کرده است.

چه کسی گفته است کشتن امام، علیه السلام، اسلام را زنده کرد تا شما به یزید و عمال او آفرین بگویید.

ما می‌گوییم: آفرین بر امام، علیه السلام، که شهادت و کشته شدن را اختیار کرد و تسلیم نشد و بیعت نکرد، و اسلام را زنده کرد، و مصیبت حسین، علیه السلام:

مُصیبَهٔ ما اعظمها وَ اعظَم رَزیَّتها فِی الاسلام

بود زیرا جامعه را از برکات وجود امام، علیه السلام، و از بسط ید، و تصرف او در امور محروم کرد و به حیات پرفیض امام، علیه السلام، در حالی که پای بیعت نکردن با یزید و مقاومت در برابر باطل تا گذشت از جان مصممانه ایستاده بود تجاوز کرد. این مصیبت اعظم مصائب بود، و ما همواره در این مصیبت عزادار و سوگواریم.

ولی شهادت و فداکاری آن حضرت نیز عظیم‌ترین فداکاری‌ها در راه اسلام، و واقعی‌ترین نمایش‌های ایمان و اخلاص بندگان خاص خدا بود. آن صبر و استقامت، و شجاعت و ایمان و فضیلت و افتخار بود که فقط بر جبهه افتخارات محمد و آل محمد، صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، ثبت شد، و ما و هر شیعه و بلکه هر انسان فضیلت خواه و حق‌پرست و آزاده و موحد به آن افتخار می‌نماید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۶

۴- ۲۸. تشبیه غلط

۱۶۲. آنچه در ص ۳۸۵ تحت عنوان تشبیه غلط گفته است ارتباطی با قیام امام، علیه السلام، ندارد، و ما تا کنون از کسی این تشبیه را نشنیده بودیم، مبادا خودتان این حرف را در آورده باشید تا جواب بدهید و باز هم مغلطه کاری نمایید.

سپس در ص ۳۸۶ سخنان مکرر سابق را که ما هم مکرر به آن جواب داده‌ایم تکرار کرده است و در اینجا نیز می گوییم:

آنچه آن حضرت انجام داد مقاومت در برابر دیکتاتوری یزیدی و قیام و تلاش برای نجات اسلام و مسلمانان بود، و همین برنامه‌ای که اجرا کرد اسلام را نجات داد، و عمل عمال حکومت، و کوبیدن نیروهای ملی اسلامی و کشتن فرزند پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، هدف آن حضرت نبود، یعنی امام، علیه السلام، به کربلا نرفت تا عمال حکومت با او اینگونه رفتار کنند بلکه امام، علیه السلام، با اینکه می‌دانست از بیعت امتناع کردن منتهی به شهادت می‌شود بیعت نکرد، و به کربلا رفت و استقامت نمود تا شهید شد. امام، علیه السلام، از نتایج نجات بخش بیعت نکردن و ثبات و استقامت و عکس العمل جنایت‌های بنی‌امیه آگاه بود، لذا با یقین به عدم امکان پیروزی نظامی قیام کرد و خون خود و عزیزانش را در راه اسلام با کمال رضا و تسلیم به امر خدا نثار کرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۷

۴- ۲۹. خیال کودکانه

۱۶۳. در ص ۳۸۶ تا ۳۸۸- استبعاداتی را که کرده فی حد نفسه با قطع نظر از اینکه حکمت‌های الهیه، و حفظ مصلحت‌های مهمتر اینگونه اقتضا دارد بجا است، اما وقتی مصلحت مهمتر در بین باشد ناچار از مصلحت مهم باید صرف نظر کرد.

معنای رضای امام، علیه السلام، به اسارت اهل بیت این است که: در دوران امر بین دو محذور شدید باید محذور شدیدتر را به تن دادن به محذور شدید دفع کرد در اینجا امام، علیه السلام، توجه خطر قطعی به اسلام را از هر محذوری مهم‌تر و شدیدتر می‌دانست و دفع آنرا با تحمل هر ضرر و خطری لازم می‌شمرد، لذا به اسارات اهل بیتش که اثرش در دفع خطر از اسلام خصوص از نظر مردم کمتر از شهادت نبود راضی شد.

مانند کسیکه پیغمبر خدا را در معرض قتل ببیند، و برای دفع قتل از او به مرگ و کشته شدن خود راضی شود.

مسئله رضایت امام، علیه السلام، هم به اسارت اهل بیت اینگونه است امام، علیه السلام، قطع نظر از مصلحت حمایت از اسلام، و آثاری که این اسارت داشت به اسارت خواهران و دخترانش راضی است یا نه البته راضی نیست.

ولی با توجه به اثر اسارت آنها برای نجات اسلام، و هدایت مردم به اسارت آنها راضی است یا نه؟

یقیناً راضی است، چون ناچار باید یا از اسارت اهل بیتش جلوگیری کند یا اسلام را نجات بدهد.

مانند کسی که صدها ملیون خسارت را برای حفظ جان خود و فرزندش تحمل می کند.

رضایت به اسارت هم اینطور است.

چقدر کوتاه فکر است آن کس که این منطق را درک نکند، و چقد کودکانه است که

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۸

کسی گمان کند امام، علیه السلام، بدون ملاحظه جلب مصلحت و یا دفع مفسده‌ای اسیری اهل و عیالش را می‌خواست و از اسیر شدن خواهر و دخترانش ناراحت نبود.

این منطق کودکانه است و نسبت آن به ساحت مقدس امام، علیه السلام، و شیعیان آن حضرت جسارت است نه آقا کسی این فکر

کودکانه را ندارد، و همه می‌دانند که امام، علیه السلام، وظیفه داشت برای تکمیل هدف‌های خود و برای دفع ضربت حکومت یزید به اسلام، و برای اتمام حجت اهل بیتش را در کربلا- بیاورد و در معرض اسارت قرار دهد، و از آن مردم هم حمایت از آنها را بخواهد بنی‌امیه و عمالشان را در میدان یکی از بزرگترین امتحانات الهیه وارد سازد.

آنان نیز وظیفه داشتند که در این موقع پاس حرمت اهل بیت پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، را نگاه دارند، و خود را در نظر خودی و بیگانه رسوا نسازند.

حال شما اسارت اهل بیت را بی‌فایده می‌دانید و با زنده شدن اسلام و با کوبیدن بنی‌امیه، و با بیداری شعور اسلامی و مصلحت‌ها و حکمت‌های بزرگ دیگر بی‌ارتباط می‌دانید آن حرف دیگر است، دیگران اینطور نمی‌اندیشند و در این اسارت فلسفه‌های ارزنده و بی‌نظیر بسیار می‌بینند.

اگر اسارت اهل بیت با هیچ یک از این فوائد و نتایجی که بر آن مرتب شد ارتباط ندارد پس بگویید امام، علیه السلام، برای چه آنها را با خود همراه کرد؟

اگر به آن اعمال قساوت‌آمیز و ضد اخلاق و ضد اسلام بنی‌امیه نسبت به خانواده‌اش راضی نبود، چرا به سخن ابن عباس اعتنا نکرد، و با اینکه در حجاز حتماً به اسیری نمی‌افتادند آنها را در مکه یا مدینه تحت حمایت بزرگان بنی هاشم مانند ابن عباس، و محمد حنفیه و عبداللَّه بن جعفر نگذاشت؟

چرا پس از اینکه به قول شما هم وضع روشن شد، و معلوم شد زمینه‌ای برای تأسیس حکومت نیست آنها را بر نگرداند، و به مأمنی نفرستاد؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۵۹

چرا وقتی برای حضرت عباس و برادرانش امان نامه آوردند اگر راضی نبود این زن و بچه به این اهانت‌ها و اسارت عجیب گرفتار شوند به آنها امر نکرد پیشنهاد امام را بپذیرند، و با این زن و بچه به کنار روند؟ و چرا، و چرا؟

پس شما که اینگونه بررسی می‌کنید یک پاسخ صحیح و خردپسند هم به این پرسش‌ها بدهید.

اگر خودتان قدری فکر کنید ملتفت می‌شوید که طرح شما جوابگوی این سؤالات، و ده‌ها بلکه صدها پرسش‌های دیگر نیست.

و باید اعتراف کنید که امام، علیه السلام، یک مأموریت الهی داشت و برای نجات اسلام هر چه را داشت و هر چه لازم بود در میدان دفاع از دین وارد کرد، و به شهادت خود و عزیزانش و اسارت اهل بیتش راضی شد.

و زبان حال و مقالش در مورد شهادت خود و اسارت اهل بیت و لزوم فداکاری در راه دین این بود:

لَئِن کانَتِ الدُّنیا تُعَّدُ نَفیسَةًفَدارُ ثوابِ اللَّهِ اعلی و انبَلُ

وَ ان کانَتِ الا بدانُ لِلموتِ انشَئِتَفَقَتلُ امرِیٍ بالسیفِ فِی اللَّهِ افضَلُ [۱۸۴]

آقای نویسنده!! شما اول با این منطق عالی و همت بلند آشنا شوید سپس راجع به قیام آن حضرت طرح بدهید.

بنابر نظر شما این بیت دوم چه معنایی دارد شما بگویید: کشته شدن در راه خدا چه فضیلتی دارد؟ اسلام از آن چه سودی می‌برد؟ این کشته شدن سبب ضعف اسلام می‌شود هر چه می‌خواهید درفشانی کنید امام، علیه السلام، می‌فرماید:

فقتل امرئ بالسیف اولی و افضل

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۰

از نظر دیگر هم اگر اسارت اهل بیت را ببینیم کسانیکه فقط به این ظواهر نگاه نمی‌کنند و حقیقت‌بین هستند این ذلت‌ها را عین عزت می‌شمارند، و این شکست‌ها را پیروزی، و سرافرازی می‌بینند.

خواستن مرد شامی دختر والا مقام امام، علیه السلام، را به کنیزی و اهانت‌های یزید و ابن زیاد به اهل بیت، علیهم السلام، از مصائب فوق العاده با عظمت و سخت است، ولی آیا این اهانتی که به آنها شد بیشتر بود یا توهینی که یزید از آن اهانت‌ها برای خود به وجود آورد کدام یک در این مناظری که تشکیل شد حقیر و مورد توبیخ و سرزنش شدند، و اکنون از آن اهانتی که به دختر عزیز و گرامی حسین، علیه السلام، شد جز داستانی که قوت منطق و علم زینب، سلام اللّٰه علیها، از آن استفاده می‌شود، و جنایت و خباثت بنی‌امیه آشکار می گردد چه باقی مانده است؟

بردن اهل بیت عصمت و طهارت سر کوچه و بازار، و از این شهر به آن شهر و این مجلس به آن مجلس نکوهش و تنفر شدید مردم را به سوی چه کسی متوجه ساخت؟

آیا مردم برای اهل بیت می گریستند یا برای بنی‌امیه؟

ظالم و ستمگر در عین پیروزی مغلوب و سرافکنده و منفور است، و مظلوم خصوص اگر به جرم حمایت از حق و خیر و مصلحت عامه مظلوم شده باشد محبوب و پیروز است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۱

۴- ۳۰. یک نکته

۱۶۴. در ص ۳۸۹ می گوید: کسانی که تصور می کنند امام حسین، علیه السلام، برای کشته شدن حرکت فرموده، و کشتن وی اسلام را زنده کرده است ناچار باید از کشتن امام، و اسیری خانواده‌اش خوشنود باشند زیرا به تصور آنان آن حضرت به هدف خود رسیده است، پس اگر چنین است چرا در زیارت امام می‌خوانیم

«لعن الله امهٔ سمعت بذلک فرضیت به».

جواب

این هم یک اشتباه کاری دیگر است که متأسفانه نظیر آن در سخنانش زیاد دیده می‌شود، و ما نمی‌دانیم واقعاً خود نویسنده هم در اشتباه بوده یا به قصد گمراه کردن افکار این شبهه‌ها را مطرح کرده است بهتر این است که حمل بر صحت کنیم و بگوییم خودش در اشتباه بوده است.

اما رفع اشتباه

اولًا. آن چیزی که رضایت داشتن به آن در اینجا مذموم و گناه بزرگ است کار و عملی است که از یزید و ابن زیاد، و عمال جنایت پیشه آنها صادر شد، و آن کشتن امام، علیه السلام، و جوانان هاشمی، و اصحاب آن حضرت و اسیر کردن اهل بیت و مظالم دیگر است.

هر مسلمان و هر با وجدانی از اینکار یعنی کشتن امام، علیه السلام، باید متنفر و ناراضی باشد، و هر کس به اینکار راضی شود مشمول همان نفرین:

لَعَنَ اللهُ امَهً سَمِعَت بِذلک فَرَضیتَ بِهِ

می‌باشد.

کشتن امام کاری بود که یزید و عبیداللّٰه، و آل مروان و آل زیاد به آن خوشحال شدند

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۲

چنانچه در زیارت عاشورا میخوانیم:

وَ هذا یَومٌ فَرِحَت بِهِ آلُ زیادَ وَ آلُ مروان بِقَتلِهِمُ الحُسین، علیه السلام.

بدیهی است ضد این فرح و سرور و رضایت دشمنان اهل بیت، حزن و تأسف و اندوه شیعان و دوستان آنها است که از عمل بنی‌امیه و ستم‌ها و جنایت‌های آنها ناراضی و مصیبت زده و سوگوارند.

به عکس در مورد برنامه‌ای که امام، علیه السلام، انجام داد و قبول بیعت نکرد و تسلیم نشد و قیام فرمود، و استقامت و پایداری کرد و به حرکت و قیامی که می‌دانست پایانش شهادت است اقدام کرد و فداکاری نمود، و هر چه حلقه ظلم و ستم را بر او تنگتر کردند پیشنهاد آنها را نپذیرفت، اسلام را به جلب رضایت یزید نفروخت، بنی‌امیه ناراضی شدند و بر خشم و ظلم خود افزودند اما این اقدامات ممتازه و بی‌نظیر امام، علیه السلام، مورد کمال رضایت و تقدیر خدا و پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و مؤمنان واقع شد. آنچه را به آن حضرت پیشنهاد می‌نمودند خلاف رضای خدا و پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و مؤمنان و آزاد مردان بود یَأبَی اللَّهُ ذلکَ لَنا وَ رَسولُهُ وَ المؤُمِنونَ، وَ حجورٌ طابَت وَ طَهُرتَ، وَ انوفٌ حَمیّهٔ، وَ نُفُوسٌ ابیّهٔ مِن ان نُؤثِرَ طاعهَ اللِئام عَلی مَصارِعِ الکِرام:

شما این دو جنبه را از هم امتیاز نمی‌دهید، و روی کار امام، علیه السلام، و عمل دشمنان آن حضرت یک حکم می‌دهید.

ثانیاً. رضایت مشروط غیر از رضایت مطلق و بی‌قید و شرط است آنچه بنی‌امیه، و پیروان آنها به آن راضی بودند، و آن کسان که مورد لعن و نفرینند، اشخاصی هستند که به طور مطلق به کشته شدن امام، علیه السلام، رضایت دارند، و ذات این موضوع آنها

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۳

را خوشنود سازد.

و آنچه شخص امام، علیه السلام، و اصحاب و انصارش به آن از ناچاری رضایت دادند رضایت مشروط بود.

اگر از دست دادن یک چیز بسیار عزیز و گرامی که فقدان آن ناراحت کننده و ناگوار باشد مقدمه و وسیله حصول هدف شخص باشد ناچار آن چیز عزیز و محبوب را فدای هدف خود می‌نماید، با اینکه اگر به خاطر این هدف نبود هرگز از آن دل بر نمی‌داشت.

امام، علیه السلام، جان خود و عزیزانش را فدای اسلام کرد، و قیام و امتناع از بیعت و کشته شدن، و آن مصائب بزرگ را وسیله حفظ دین و دافع ضربت کشنده حکومت یزیدی از اسلام می‌دانست ناچار به کشته شدن و تحمل آن مصیبات راضی شد، و حائز بلندترین مراتب فداکاری در راه حمایت از هدف و عقیده گردیده، که هر کس بشنود فریاد تحسین و آفرین و زنده باد و درودش بلند می‌شود.

در عین حال وقتی به ذات موضوع یعنی کشته شدن با قطع نظر از اتصاف آن به عنوان وسیله دفاع از دین نظر می‌کنیم غرق سوگواری و عزا می‌شویم، و بذات عمل رضایت نداریم، و می‌گوییم کاش بنی‌امیه بدین حمله نمی‌کردند تا امام ناچار شود با جان شریف، و نفیس خود حمله آنها را دفع کند، و کاش وقتی تهاجم کردند. و امام، علیه السلام، را در مقام دفاع از دین دیدند از عمل خود پشیمان شده بودند تا این مصیبت عظیم واقع نمی‌شد، و این داغ سوزان بر دل شیعه و دوستان آل محمد، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، نمی‌نشست.

از این لحاظ گریه می‌کنیم و ناله می‌نماییم و آه می‌کشیم، و از بنی‌امیه و ستمگران ابراز انزجار می‌کنیم و بیزاری می‌جوییم.

ولی وقتی کشته شدن امام را وسیله بقاء اسلام و دفاع از دین می‌بینیم به خود می‌بالیم و افتخار می‌کنیم که رهبری این چنین فداکار و با گذشت داریم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۴

این رضایت همان رضایت مشروط و به قید اتصاف شهادت و کشته شدن امام، علیه السلام، به عنوان یگانه وسیله حفظ دین است

در حالیکه رضایت دشمنان به طور مطلق و بدون ملاحظه این شرط است رضایت مشروط نظیر رضایت بنده به قضاء الهی در هنگام ورود بلا و مصیبت است که با دل سوختن: و اشک ریختن منافی نیست در عین رضا متأثر و اندوهناک است.

مانند خود امام، علیه السلام، که در عین رضا به شهادت جوانی مانند علی بن الحسین، علیه السلام، و فدا شدن او در راه دفاع از دین از اندوه فراق و داغ او، و از دیدن پیکر پاک پاره پاره، و فرق شکافته او سخت ناراحت شد و گریست.

شما بگویید شخص امام، علیه السلام، وقتی آماده کشته شدن شد، و فرمود:

لا اجیبُ ابنَ زیادِ الی ذلکَ ابَداً فَهَل هُوَ الّا المَوت فَمَرحَبّاً به ۱۸۵]

آیا راضی به کشته شدن خود شد یا نه؟ اگر بگویید رضایت پیدا نکرد خلاف این جمله و خلاف واقع گفته‌اید، زیرا اگر رضایت نداشت تسلیم می‌شد و بیعت می‌کرد، اگر می‌گویید رضایت پیدا کرد پس چگونه دیگران را به رضایت به کاری که امام، علیه السلام، به آن راضی شد، مشمول نفرین:

لَعَنَ اللَّهُ امَةً سَمِعَت بِذلِکَ فَرضِیتَ بِه

می‌شمارید؟

رضایت امام، علیه السلام، و رضایت شیعه و دوستان آن حضرت در زمینه دفاع از دین است و رضایت دشمنان به ذات موضوع و نفس کشته شدن امام، علیه السلام، است و هیچکس این دو رضایت را با هم اشتباه نمی‌کند.

و ثالثاً. آن چیزی که سبب به خود بالیدن، و احساس افتخار و سربلندی است

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۵

نیروی عقل و خرد است که وقتی عمل امام و قیام بی‌نظیر و همت بلند، و فداکاری بسیار جوانمردانه او را در راه حفظ مصالح عالیه اجتماع و دفاع از حق ملاحظه می‌کند عمل امام، علیه السلام، را می‌ستاید.

این احساس افتخار و قوت نفس، و خوشنودی از انجام وظیفه است که از خلال بیانات شجاعانه اهل بیت و خطبه‌های آنها نمایان است. خلق کوفه و بنی‌امیه را به جرم و جنایتی که مرتکب شدند توبیخ و سرزنش می‌کردند، و آنها را به شدت مسئول خدا و پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، می‌شمردند ولی عمل امام، علیه السلام، را افتخار آفرین و اطاعت خدا و انجام وظیفه می‌گفتند چنانچه صدیقه صغری عقیله هاشمین، علیها السلام، به ابن زیاد جبار فرمود:

ما ارأیتُ الّا جَمیلًا، هؤلاءِ قَومٌ کَتَبَ اللَّهُ عَلَیهِمُ القَتلَ فَبَرزُوا الی مَضاجِعِهِم.[۱۸۶]

و آن چیزی که باعث تأثر و گریه است احساسات و عواطف پاک انسانی است.

از ملاحظه ظلم و جنایت‌های بنی‌امیه‌به یگانه شخصیتی که در راه دین و خیر جامعه اینگونه گذشت نشان داد، و از بذل جان، و اسارت اهل بیتش دریغ نکرد، و همه را وسیله نجات اسلام قرار داد، عواطف عالی بشری سخت به هیجان می‌آید، و هر کس در ذاتش اندکی حب خیر و حق‌خواهی و فضیلت باشد غرق اندوه و ماتم می‌شود.

در روایات و احادیث شریفه که این همه تشویق به ذکر مصائب امام، علیه السلام، شده است یکی از حکمت هایش همین است که از این عواطف برای تقدیر از اقدام امام، علیه السلام، و حفظ آثار قیام و مکتب مبارز حسینی و آشنا کردن مردم به هدف آن

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۶

حضرت، و فداکاری در راه حق و دین و عقیده استفاده شود.

بین این احساسات و احساسات پلید بنی‌امیه، و سایر دشمنان اهل بیت که به کشته شدن امام، علیه السلام، خوشحال و راضی بودند مانند اهل حق و اهل باطل هیچ رابطه و سازشی نیست بنی‌امیه‌و اتباع آنان از راه تشفی قلب، و اشباع حس کینه توزی و حسد و عداوت با خاندان رسالت و آئین اسلام، از کشته شدن امام، علیه السلام، خوشحال و راضی شدند و ما در خواندن این جمله:

لَعَنَ الهُ امَةً سَمِعَت بِذلكَ فَرَضِيَت به

به آنها لعنت می‌کنیم. مقصد معلوم است و شما چه عقیده‌ای دارید که این اشتباه کاری‌ها را می‌کنید خدا دانا است.

۱۶۵- در ص ۳۸۹ می‌گوید: حقیقت این است که پیروان سیدالشهداء، علیه السلام، چون می‌بینند با کشتن زعیم عظیم اسلام ضربت بزرگی به دین وارد شد گریه می‌کنند الخ.

ج- حقیقت این است که ضربتی که از ناحیه بنی‌امیه خصوص معاویه و یزید به اسلام وارد شد ضربتی شکننده، و نابود کننده بود ولی قیام امام، علیه السلام، و عکس‌العمل مظلومیت و شهادت آن حضرت از اسلام نگهبانی کرد و آنرا از خطر سقوط قطعی نجات داد.

حقیقت این است که بنی‌امیه چون از اینکه بتوانند به زور و تهدید امام، علیه السلام، را ساکت سازند و برای یزید از آن حضرت بیعت بگیرند مأیوس بودند از آغاز کار تصمیم گرفتند. به هر نحو شده خیال خود را از جانب آن حضرت فارغ سازند و نهال جوان اسلام را از ریشه قطع نمایند. بدیهی است اگر چه با کشتن امام، علیه السلام، ضربت بزرگی بدین وارد ساختند ولی به هدف نهایی خود نرسیدند و امام، علیه السلام، با تحمل ضربت‌هایی که متوجه خود و عزیزانش شد آن ضربت بزرگ و خطرناک را از اسلام دفع نمود و خود را سپر اسلام قرار داد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۷

حقیقت این است که بنی‌امیه اگر چه می‌خواستند با کشتن آن حضرت که مرد عدالت، و شخص تقوی و فضیلت، و پیکره ایمان و آزادی بود عدالت و فضیلت و ایمان و آزادی را بکشند، اما به حسن حمایت آن زعیم عظیم فداکار نتوانستند، و عکس‌العمل مظلومیت، و برنامه‌هایی که اجرا فرمود اسلام را زنده و عدالت و فضیلت را حفظ کرد که تا امروز و تا روز قیامت قرآن و احکام عدالت پرور اسلام باقی و پاینده بماند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۸

۴- ۳۱. شعر خالد بن معدان طائی تابعی

وَ يُكَبِّرُونَ بِان قُتِلتَ وَ انّماقَتَلوُا بِكَ التَكبِيرَ وَ التَهليلًا[۱۸۷]

این شعر در مقام بزرگ شمردن جنایت بنی‌امیه و بیان اهمیت این حادثه عظمی یعنی کشتن سید جوانان اهل بهشت و آوردن سرنازنین آن حضرت به دمشق است.

این شعر با سه شعر دیگر از این شاعر بهترین تعبیری است که در آن عصر در پایتخت یزید در نکوهش بنی‌امیه و افشاء نیات شریره آنان سروده شده است و باز دلیل انعکاس شدید شهادت امام، علیه السلام، و منفوریت ملی یزید در شهر دمشق است.

سه شعر دیگر این است:

جاؤُا بِرَأسِكَ يابنَ بِنتِ مُحمَّدٍمُتَرَمِلًا بِدِمائِهِ تَرمِيلًا

وَ كَانَّما بِكَ يابنَ بِنتِ مُحَمّدٍقَتَلوا جِهاراً عامِدِينَ رَسُولًا

قَتَلُوكَ عَطشاناً وَ لم يَتَدبَرُوافِي قَتلِكَ القُرآنَ وَ التَنزِيلًا

انصاف این است که این شاعر در تشریح عظمت مصیبت امام، علیه السلام، و سرزنش بنی‌امیه داد فصاحت و بلاغت را داده است و در عین حال سیدالشهداء، علیه السلام، را به نیکوتر بیانی مدح کرده است.

این اشعار داوری حقیقی و ملی شهر دمشق و پایتخت یزید در هنگام ورود مبارک سر سیدالشهداء، علیه السلام، و اسراء به آن شهر

است.

این اشعار صدای اعتراض مردم و پاسخ به سخنان شما است که می‌گویید که شهادت امام، علیه السلام، و اسارت اهل بیت، علیهم السلام، بر رسوایی و منفوریت آل ابی سفیان نیفزود، و احساسات مردم شام را تحریک نکرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۶۹

انعکاس شهادت سیدالشهداء، علیه السلام، در قلوب بیش از آن شد که ما تصور کنیم و فوائد و نتایج آن از هر جانب بزرگ و اسلام پرور بود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۱

بخش (۵)

اشاره

۵- ۱ نتایج و آثار.

۵- ۲. نکته.

۵- ۳. خسارت جبران‌ناپذیر.

۵- ۴. ذلت مردم.

۵- ۵. منطق ابن مطیع.

۵- ۶. سخن ابی اسحاق.

۵- ۷. کلام حضرت رضا، علیه السلام.

۵- ۸. نکته قابل توجه.

۵- ۹. ضربت خوردن اسلام.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام ؛ ص ۴۷۱

۱۰. لکه ننگ.

۵- ۱۱. آثار ثمربخش محبوبیت امام.

۵- ۱۲. درس‌های عملی.

۵- ۱۳. درس عزت نفس.

۵- ۱۴. خطبه روز عاشورا.

۵- ۱۵. تناقض آشکار.

۵- ۱۶. یک تناقض‌گویی دیگر.

۵- ۱۷. باز هم تناقض‌گویی.

۵- ۱۸. در عالم الفاظ.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۳

۵- ۱. نتایج و آثار

۱۶۶. در این بخش آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه حکومت ضد اسلام یزید، و آثار پر ارزش قیام جوانمردانه امام حسین، علیه السلام، را مطرح کرده است ولی طوری تنظیم شده است که قیام امام، علیه السلام، بی‌ارزش و بلکه روی هم رفته زیان بخش معرفی می‌شود، و افراد بی‌اطلاع گمان می‌کنند نتایج، و آثار نامطلوب قیام بیشتر، و مهمتر از نتایج مطلوب آن بود، و مفسده‌اش از مصلحتش که غیر قصدی بود زیادتر شد، و اگر امام، علیه السلام، آگاه از پیش آمدهای آینده بود در مدینه بیعت می‌کرد، و این خسارت‌ها وارد نمی‌شد.

ناآگاهی امام، علیه السلام، از حوادث غیرقابل پیش‌بینی باعث شد که در مدینه بیعت نکرد، و به سوی عراق حرکت فرمود، و لذا وقتی از این حوادث آگاه شد در مقام صلح برآمد، و پیشنهادهای سه گانه را داد؟ و مسئولیت جنگ را از خود سلب فرمود، و اگر چه بنی‌امیه با نپذیرفتن پیشنهادهای آن حضرت مسئولیت جنگ را به عهده گرفته، و مباشر ورود این خسارت‌ها شدند، اما زمینه ورود این خسارت‌ها و طغیان شرارت بنی‌امیه را قیام امام، علیه السلام، فراهم کرد، هر چند حتی طبق این طرح نویسنده شهید جاوید بلکه طبق آراء بعض اهل سنت که این نویسنده در مقام جواب آنها بوده نیز امام، علیه السلام، معذور، و هیچگونه اعتراض و ایرادی بر آن حضرت وارد نیست، ولی روی هم رفته زیان‌های این قیام بر اساس این طرح از سودش بیشتر شد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۴

جواب

اگر چه با توجه به مطالب و مبانی محکم و استواری که مکرر عرضه داشته‌ایم جواب این شبهه که نتیجه طرح باطل کتاب شهید جاوید و توهین به قیام مقدس امام، علیه السلام، است معلوم می‌شود، در اینجا نیز به پاسخ آن اشاره می‌کنیم.

۱. چنانچه مکرر گفته‌ایم هیچ گونه حادثه غیرقابل پیش‌بینی که مؤثر در دیگرگون شدن اوضاع باشد جلو نیامد.

۲. امام، علیه السلام، اوضاع را پیش‌بینی می‌فرمود، و از تهاجم وحشیانه حکومت و کشته شدن خود و عدم امکان تأسیس حکومت آگاه بود، و مکرر خبر داد که مرا رها نمی‌کنند تا خونم را بریزند.

۳. باید توجه داشت که تهاجم وحشیانه حکومت ضداسلام یزید به فرزند پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، از آغاز حکومتش شروع شد و اولین اقدام مهم او طبق نقل یعقوبی دستور قتل امام، علیه السلام، بود، و این تهاجم اگر چه ظاهراً مشروط به امتناع از بیعت بود ولی تاریخ و آزمایش‌های مکرر، و قساوت، و جنایت بنی‌امیه خصوص یزید نشان می‌داد که خواه امام، علیه السلام، قیام می‌فرمود یا سکوت می‌کرد و در خانه‌اش می‌نشست این تهاجم وجود داشت و دفع این تهاجم بدون نیروی کافی نظامی که آن هم فراهم نبود امکان عادی نداشت.

یگانه وسیله‌ای که برای دفع این خطر آن هم به طور موقت در اختیار امام، علیه السلام، بود بیعت، و تسلیم و امضاء حکومت یزیدی بود که آن هم بطور اطمینان بخش رفع تهدید و خطر نمی‌کرد، و امنیت جانی برای آن حضرت فراهم نمی‌شد.

به علاوه اگر امام، علیه السلام، با این وسیله دفع خطر از خود می‌کرد از خسارت‌ها و آثار نامطلوب حیات در حال بیعت، و اطاعت از یزید که به مراتب از آثار نامطلوب کشته شدن در حال امتناع از بیعت بیشتر بود استقبال کرده بود و از آثار مطلوب و اسلام پرور شهادت نیز چشم پوشیده، و نقشه‌های خائنانه اسلام برانداز یزید را تصویب

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۵

نموده و به اصطلاح دفع فاسد به افسد کرده بود، و ساحت مقدس امام، علیه السلام، از چنین کار و خیانتی منزه و مبرا بود، و اگر به فرض محال هزاران بار بیش از آن مصیبات باران مصائب بر او باریده بود تن به چنین کاری نمی‌داد.[۱۸۸] ۴. بعض این آثار نامطلوب علتش زمامداری عنصر ضد اسلام و پیکره شرارت و خیانت یعنی یزید، و بر کنار بودن یگانه شخصیت لایق و برجسته

جهان یعنی امام حسین، علیه السلام، بود که اگر آن حضرت به فرض محال بیعت می کرد، و کشته نمی‌شد این خسارت‌ها، و آثار نامطلوب علاوه بر آنکه دفع نمی‌شد بیشتر هم می‌شد.

و به عبارت دیگر این زیان‌ها اثر حکومت یزید بود که قیام امام، علیه السلام، آثار نامطلوب آنرا محدود کرد و نیروی تهاجم به اسلام را از آن سلب نمود.

اینگونه آثار را در رتبه علل قیام باید ببینیم که امام، علیه السلام، با نهضت و شهادت خود با آنها به مبارزه برخواست.

شما این آثار را که طبع حکومت یزیدی به بار می‌آورد به اسم آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه، به قیام امام، علیه السلام، ارتباط می‌دهید و در این بخش یک صحنه مقایسه بین این آثار و آثار قیام بوجود می‌آورید، و اینطور مطلب را می‌پرورانید که اگر امام، علیه السلام، از اول پیش‌بینی آنچه را رویداد می‌فرمود بیعت می کرد و این تهاجم وحشیانه با این آثار نامطلوب اتفاق نمی‌افتاد.

در حالیکه هیچ یک از این خسارت‌ها جز مصائبی که به شخص امام، علیه السلام، و اهل بیتش رسید با بیعت و تسلیم و سازش با یزید قابل دفع نبود زیرا امام، علیه السلام، نمی‌توانست زیر بار بیعت با یزید جهان انسانیت را به سوی ترقی و تکامل رهبری

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۶

کند، و برای ستمدیدگان پناهگاه، و مایه امید باشد، یا طغیان حکومت ستم گستر بنی‌امیه را مهار نماید، و شعاع شخصیت اسلامی و رهبری دینی او در صورت بیعت و امضاء حکومت یزید ارزنده، و قابل توجه نمی‌شد، و زمینه قیام در فرصت‌های دیگر هم از بین می‌رفت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۷

۵– ۲. نکته

فرضاً تمام آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه به حیات امام، علیه السلام، را با آثار مطلوب قیام آن حضرت بخواهیم بسنجیم و روی هم رفته در مورد حرکت امام، علیه السلام، و فاجعه تاریخی کربلا از جهت ضرر و منفعت و زیان و سودش برای اسلام و برای جامعه مسلمانان نظری بدهیم آثار مطلوب شهادت که نجات بخش اسلام گردید و امام، علیه السلام، با علم و آگاهی به حصول آن آثار تن به شهادت داد، و بوسیله بیعت و تسلیم در مقام دفع تهاجم برنیامد به مراتب از آن آثار نامطلوب بیشتر شد.

و اگر نویسنده درک می کرد که با برنامه‌ای که انجام شد هدف امام، علیه السلام، که نجات اسلام بود حاصل گشت، و قیام امام، علیه السلام، به سود اسلام تمام شد، تصدیق می کرد که تحمل این آثار نامطلوب ضرورت داشت، و هرگز شخصیتی مثل امام، علیه السلام، که عهده‌دار حفظ اسلام بود برای دفع خطر از خود سنگر دفاع از خطری را که به اسلام متوجه شده بود خالی نمی‌فرمود.

امام، علیه السلام، اطمینان داشت که برنامه‌اش اسلام را نجات می‌دهد و آنچه را در این راه می‌دهد خدا به او عوض می‌بخشد، و وسیله ارتفاع درجه او در دنیا و آخرت خواهد شد اینک پس از این توضیحات آثار نامطلوب تهاجم را بر حسب آنچه نویسنده نوشته جداگانه بررسی می‌نماییم.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۸

۵– ۳. خسارت جبران ناپذیر

۱۶۷. در ص ۳۹۳ کشته شدن امام و مصائب دلخراش دیگر را که خسارت جبران‌ناپذیر بود نخستین اثر آن تهاجم وحشیانه شمرده است.

بدیهی است این خسارت جبران‌ناپذیر و فوق العاده مهم، و بی‌سابقه است، اما این خسارت یعنی کشتن امام، علیه السلام، و اصحاب

و اسیر کردن اهل بیت عین تهاجم و عمل وحشیانه و جنایت بی‌نظیر دستگاه بود نه اثر آن.

این فاجعه اگر چه بیش از حد وحشتناک و بسیار بسیار عظیم بود اما خسارت بیعت، و تسلیم اراده یزید و ابن زیاد شدن، و مسلمان‌ها را گمراه کردن، و آن خلافت ضد اسلام را تصویب نمودن به نظر امام، علیه السلام، و به نظر هر کس در تاریخ تحقیق کند از آن بیشتر بود لذا در دوران امر بین این دو خسارت، حضرت مصیباتی را که مستقیماً بر خودش و کسانش وارد شد تحمل کرد، و مصائبی را که بر او وارد شد و عامل و مسئولش حکومت وقت بود به مفسده بیعت و تسلیم که عامل و مباشر آن در صورت وقوع امام می‌شد دفع نکرد.

کشتن امام، علیه السلام، ضربت بزرگی به دستگاه رهبری اسلامی بود ولی ضربت بزرگتر و خطرناکتر بر نظام حکومت اسلامی این بود که یزید خود را به رهبری دینی و سیاسی جهان اسلام و ولی امر شرعی و به مقام امامت معرفی کند، و کسی به این وضع اعتراض ننماید و بطلان، و نامشروع بودن این حکومت را اعلام نکند، و همه رجال و شخصیت‌ها خصوص پسر پیغمبر، صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، او را امیرالمؤمنین بخوانند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۷۹

۵- ۴. ذلت مردم

۱۶۸. در ص ۳۹۳ دومین اثری را که از آثار تهاجم وحشیانه نگاشته است ذلت مردم است، چون تکیه‌گاه امیدها، و آرزوهای آنها به شمشیر استبداد کشته شد، و بی‌پناه شدند روحیه آنان شکست خورد، و در برابر حکومت یزید ذلیل‌تر، و زبون‌تر شدند ...

چنانچه گفتیم در این منظره‌ای که به اسم آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه جلو چشم خواننده گذارده اگر تصریح نگوییم به طور تلویح اینطور نشان داده می‌شود: که قیام امام، علیه السلام، به علت ناآگاهی آن حضرت از حوادث غیرقابل پیش‌بینی بدون آنکه سودی برای اسلام داشته باشد با شکست مواجه، و باعث بروز قساوت بنی‌امیه، و این تهاجم فجیع با این آثار نامطلوب گردید، پس منطق عبداللّٰه بن مطیع که آگاه از نظر بلند امام، علیه السلام، نبود تأیید می‌شود، و اگر امام، علیه السلام، کشته نشده بود این خسارت‌ها وارد نمی‌شد، و مردم ذلیل نمی‌شدند.

جواب

۱. مردمی که آن حضرت را شهید کردند و با او همکاری ننمودند و به ندای امام زمان خود جواب مثبت ندادند، و بر کشتن آن حضرت همدست شدند و آن زعیم بزرگ یگانه را دعوت کردند، و به جای ضیافت آب را بر روی او و عزیزانش بستند، و بیعت شکنی کردند، پس از کشته شدن امام، علیه السلام، چنانکه مکرر آن حضرت خبر داد ذلیل و زبون شدند و از جمله فرمود:

ایمُ الله انّی لَارجوان یُکرِمنی اللهُ بِهوانِکُم ثُمَّ یَنتَقِمُ لِی مِنکُم مِنْ حَیثُ لاتَشعُرُون ۱۸۹]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۰

و این خواری و زبونی اثر مطلوب شهادت و کشتن آن حضرت بود نه اثر نامطلوب زیرا مهاجمان، و مباشران جنایت، و بیعت شکن‌ها ذلیل شدند، و در زیر چکمه استبداد بنی‌امیه همه چیز خود را از دست دادند، و همانطور که زید بن ارقم به آنه گفت:

انتُم مَعشَرَ العَرَب العَبید بَعدَ الیَوم، قَتَلتُم ابنَ فاطِمةَ وَ امَّرتُم ابنَ مرجانه.

خودشان خود را بنده و برده ساختند و باید چنین شده باشند.

خدا نفرین امام، علیه السلام، را بر آنها مستجاب گردانید.

۲. این مردمی که می‌گویید امید و آرزوهایشان در وجود امام، علیه السلام، متمرکز شده بود اگر یاری کنندگان امام، علیه السلام، را می‌گویید که با عزت و افتخار شهید شدند و اگر آنهایی را می‌گویید که به دروغ از این لاف‌ها زدند، و سپس شمشیر به روی

آن حضرت کشیدند امیدشان ارزشی نداشت که باقی بماند یا نماند، بلکه باید طبق سنت اللَّه این امتحان پیش بیاید تا این دو دسته از هم جدا شوند.

۳. شیعیان و دوستان واقعی اهل بیت پس از واقعه کربلاـ ذلیل و زبون نشدند بلکه شجاعت و شهامت، و اراده آنها قوت یافت، و ترس از مرگ از آنها برداشته شد و استقامت و پایداریشان افزایش یافت، بسا کسانیکه در واقعه کربلاـ برای یاری حق شرکت نکردند، ولی پس از آن حادثه در مخالفت با بنی‌امیه با قوت و شجاعت هر چه بیشتر مصمم شدند، و نقاط ضعف روحی آنها برطرف شد. شهادت امام، علیه السلام، و مقاومت آن حضرت همت این افراد را بلند، اهل حق را عزیز و محبوب گردانید.

۴. فرضاً بگوییم اهل حق نیز پس از تهاجم به حیات امام، علیه السلام، ذلیل و زبون شدند این ذلت و زبونی و یأس، و نومیدی در صورت تسلیم شدن امام، علیه السلام، و بیعت با یزید به مراتب بیشتر می‌شد، پس آنرا نباید به قیام امام، علیه السلام، ارتباط داد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۱

۵. ذلتی که برای مردم حاصل شد معلول عمل خودشان بود، که به دعوت امام، علیه السلام، پاسخ موافق ندادند، و به حمایت از حکومت دیکتاتوری، و ضد اسلام آن جنایت و جرائم بزرگ را مرتکب شدند، و یزید و دستگاهش را بر خود مسلط ساختند، و ترک امر به معروف و نهی از منکر نمودند، و مصداق این خبر شدند:

لَتأمُرونَّ بِالمَعرُوف، وَ لَتَنهوُنَّ عَنِ المُنكَرِ، او لَيُسلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيكُم سُلطاناً ظالِماً لايُجِلَّ كَبيرَكُم، وَ لايَرحَمُ صَغيرَكم، وَ تَدعُوا خَيارَكم فَلا يُستجابُ لَهم وَ تنفرونَ فَلا تُنفَرون، وَ تَستَغيثُونَ فَلا تُغاثُونَ، وَ تَستَغفِرونَ فلا تغفرون ۱۹۰]

این ذلت نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر، و حمایت از دستگاه ظلم و ضد احکام دین است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۲

۵- ۵. منطق ابن مطیع

۶. منطق عبداله بن مطیع، و پیشنهادش این بود که امام، علیه السلام، قیام نکند، و با بنی‌امیه مخالفت ننماید تا این آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه آنها دفع شود، و مردم ذلیل نشوند، و بنی‌امیّه آنها را برده خود نسازند، و حرمهٔ اسلام هتک نشود.

این منطق صحیح نبود زیرا آنچه که سبب استرقاق، و استعباد مردم، و هتک احترام اسلام شد همکاری کردنشان با بنی‌امیه بود، مردم آلوده شدن مسند خلافت اسلامی را به فرد کثیف، و معروف به فساد اخلاقی مثل یزید چیزی نشمردند، و امام، علیه السلام، را یاری نکردند.

به آقای عبداللَّه بن مطیع می‌گوییم: شما اگر می‌خواستید بوغ بندگی و عبودیت بنی‌امیه به گردنتان نباشد چرا امام، علیه السلام، را یاری نکردید؟ چرا این یوغ ذلت و اسارت را از گردن خود بر نداشتید؟

شما می‌خواستید خودتان در ذلت حکومت یزیدی زندگی کنید، و جوانمردی و فداکاری از خود نشان ندهید و امام، علیه السلام، را هم در آن ذلت و بندگی با خود همراه، و همطراز سازید.

نه آقای عبداللَّه بن مطیع شماها به جای اینکه امام، علیه السلام، را از انجام وظیفه منع کنید، می‌خواستید خودتان یک حرکت بکنید و تکانی به خود بدهید و از مرگ نترسید، و از زوال دنیا و شمشیر سربازان بنی‌امیه‌بیم نکنید تا ذلیل نشوید.

آقای عبداللَّه بن مطیع امام، علیه السلام، اگر بیعت می‌کرد، و مخالفت خود را اعلام نمی‌فرمود اسلام ذلیل می‌شد، و دین خوار می‌گردید.

و اگر امام، علیه السلام، بیعت می‌کرد نه خودش و نه شما عزیز می‌شدید و نه اسلام از تعرض بنی‌امیه‌مصون می‌ماند.

امام از خودش دفع ذلت کرد، و کسانیکه با او همراه نشدند قبول ذلت کردند.

آقای عبداللّه بن مطیع شما هم که عاقبت در صف مخالفان حکومت یزید قرار

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۳

گرفتید و به آنکسان پیوستید که گفتند ما علیه یزید انقلاب نکردیم مگر اینکه ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ ببارد، مانند عبداللّه بن حنظله از فرماندهان انقلاب حرّه شدید، ولی عبداللّه با فرزندانش استقامت و شجاعت نشان دادند و کشته شدند، و شما فرار کردید و به ابن زبیر ملحق شدید.

پس معلوم شد که امام، علیه السلام، به وظیفه خود عمل کرد، و کسانیکه بی‌اذن امام در آن موقع حساس دست روی دست گذاردند و عذرهایی آوردند و یا فقط به جنبه سلبی در مخالفت خود اکتفا کردند خودشان و مسلمانان را ذلیل ساختند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۴

۵- ۶. سخن ابی‌اسحاق

۷. اما کلام ابی اسحاق نکوهش مردم است که چون حق را یاری نکردند، و انکار منکر ننمودند ذلیل شدند. و بقیه گفتار او گواه این معنی است ولی شما صدر کلامش را نقل کرده و ذلیل آنرا نقل نکرده‌اید.

طبق نقل صدوق، رحمهٔ اللّه تعالی علیه، که بحار نیز از ایشان نقل کرده است وقتی از ابی اسحاق پرسیده شد چه وقت مردم ذلیل شدند، پاسخ داد:

حین قتل الحسین ابن علی، علیها السلام، و ادعی زیاد، و قتل حجر بن عدی.[۱۹۱]

یعنی وقتی حسین، علیه السلام، کشته شد، و معاویه زیاد را به پدرش ملحق کرد و برادر خود خواند، و حجر بن عدی کشته شد.

مردم وقتی دست حکومت را در کشتن شخصیتی مثل حسین، علیه السلام، و فرد شاخصی از شیعیان اهل بیت مانند حجر بن عدی باز گذارند و بلکه حمایت از حکومت بکنند، و مباشر این جنایت‌ها شوند، و در حق حجر بنا حق شهادت به کفر بدهند[۱۹۲] و در تغییر حکم خدا ساکت بنشینند ذلیل و خوار می‌شوند و شخصیت‌های دینی و ملی آنها یا درگوشه‌های زندان و یا تبعید گرفتار، و یا کشته می‌شوند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۵

۵- ۷. کلام حضرت رضا، علیه السلام

۸. اما فرمایش امام هفتم، علیه السلام:

انّ یَومَ الحُسَینِ اقَرَحَ جُفُونَنّا، وَ اسبَلَ دُمُوُعَنا، وَ اذَلَّ عزیزَنا بِارضِ کَربِ وَ بلاء[۱۹۳].

با آنچه موضوع کلام (ذلت مردم) است ارتباط ندارد، و حضرت رضا، علیه السلام، در این فرمایش از آن اظهار رنج و شکایت نمی‌فرماید.

ولی نویسنده کلمه (عزیزنا) را که مراد از آن امام، علیه السلام، است به عزیزان ترجمه کرده، و آن عزیزان را هم مسلمانانی که پس از شهادت امام، علیه السلام، باقی ماندند پنداشته است.

به هر حال بر حسب ظاهر غرض امام رضا، علیه السلام، این است که شدت جسارت و بی‌باکی بنی‌امیه به جایی رسید که در روز عاشورا به مقام عزت، و با احترام پسر پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، تجاوز و تهاجم کردند، و مقامی را که نباید به سوی آن دست قهر و زور دراز شود مقهور ظلم و ستم خود ساختند آری بنی‌امیه چنین جنایت بی‌مانندی را مرتکب شدند، و مقامی را که شرعاً و اخلاقاً مصونیت داشت سبک شمرده، و هتک کردند، و ماهیت خود را نشان دادند اما این عمل برای امام، علیه السلام، اثر

مطلوبش عزت جاودانی شد، و امام رضا، علیه السلام، که می‌فرماید: اذل عزیزنا بارض کرب و بلاء واضح است غرض این نیست که الی الابد از آن حضرت سلب عزت (العیاذ باللّه) کردند، بلکه به حسب همان حال و ظاهر آن وضع می‌فرماید، وگرنه پس از آن علی رغم آن نقشه‌های بنی‌امیه که تا توانستند وسایل بی‌اعتبار شدن و سبک گردیدن اهل بیت را در چشم مردم ظاهر بین فراهم کردند، عزت امام و خاندانش زیاد و محبوب جهانیان شدند، و به طور قطع اگر امام، علیه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۶

السلام، بیعت کرده بود این عزت و محبوبیت را نه خودش و نه خاندانش، پیدا نمی‌کردند.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۷

۵- ۸. نکته قابل توجه

۱۶۹. در ص ۳۹۴ می‌نویسد حالا اگر این تکیه‌گاه امیدها، و آرزوهای مردم به شمشیر استبداد کشته شود، و اگر این زعیم عظیم به دست عمال دولت عدالت کش یزید به خون بغلطد در این صورت آیا دیگر برای مردم ستمدیده پناهگاهی وجود دارد؟ و آیا برای مردم آزادی خواهی که زیر ضربات شلاق دیکتاتوری جانشان به لب رسیده مایه امیدی باقی می‌ماند؟ و آیا برای مهار کردن طغیان حکومت ستم گستر بنی‌امیه وسیله دیگری موجود است؟ البته نه.

جواب

عجیب است: این منطق با منطق شیعه درست نیست، مگر فراموش کرده‌اید که امام زین العابدین، علیه السلام، پس از پدر بزرگوارش امام، و حجت خدا، و تکیه گاه امیدها و آرزوها، و پناه ستمدیدگان، و صاحب تمام مناصب پدر بود.

مگر نمی‌دانید که در هر عصر و زمان حجت و ولی خدا برای مهار کردن حکومت‌های ستمگر وجود دارد، و حجت بر خلق تمام است، مگر این فرمایش محقق طوسی را نشنیده‌اید: (وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا).

پس چرا می‌گویید مردم خود را بی‌پناه می‌دیدند شما در این کتاب اگر توجهی به سنن الهیه در مورد بعث انبیاء و نصب ائمه، علیهم السلام، و وظایفی که برای آنها معین شده است می‌کردید گرفتار این لغزش‌ها که انشاءاللّه از طغیان قلم و عدم التفات است نمی‌شدید، و به این در و آن در نمی‌زدید.

مگر در نهج البلاغه مطالعه نفرموده‌اید:

اللّهُمَ بَلی لاتخلُوا الارضُ مِنْ قائِم للّهِ بَحُجَةٍ، امّا ظاهِراً مَشهوراً او خائِفاً مَغموراً لِئلا تَبطُلَ حُجَجُ اللّهِ وَ بَیناتُه ۱۹۴]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۸

«عفا اللّه عنا و عن زلات اقلامنا بفضله و رحمته».

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۸۹

۵- ۹. ضربت خوردن اسلام

۱۷۰. یقین است که کشتن امام، علیه السلام، ضربت به اسلام بود چون امام باید مصدر تحقق اهداف اسلام باشد، و جامعه از وجودش بهره‌مند گردد، و آفتاب هدایتش تاریکی‌های کفر، و نادانی و فساد را از بین ببرد لذا کشتن امام، علیه السلام، ضربت به اسلام و ضربت به هدف‌های اسلام است.

وقتی به دقت تاریخ و اوضاع و احوال اجتماعی و دینی مسلمانان را در آن عصر مطالعه کنیم می‌بینیم ضربت خوردن اسلام به دو

صورت امکان وقوع داشت.

نخست به تجاوز به حیات امام، علیه السلام، و کشتن آن حضرت. معلوم است حیات امام، علیه السلام، و بسط ید، و نفوذ کلمه، و تصرف او در رتق وفق امور و تسلط او بر اوضاع یگانه محقق اهداف اسلام، و مؤثرترین عامل جلو رفتن جامعه در شاهراه دین به سوی ترقی، و کمال واقعی است. رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله و سلم، که در احادیث ثقلین مشهور و متواتر، و احادیث سفینه و احادیث امان ۱۹۵] و در روایات دیگر، امت را به رجال دین یعنی ائمه اثنی عشر، علیهم السلام، ارجاع داد، برای این است که آنها جانشین پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و نگهبانان شریعت او بوده و هستند.

بنابراین کشتن امام، علیه السلام، که از بین بردن موضوعی است که مصدر این برکات عظیمه است عظیم‌ترین مصائب است. همانطور که حضرت سیدالساجدین فرمود:

انّ اللّهَ وَ لَه الحَمد، ابتَلانا بِمُصیبَةٍ جَلیلَةٍ وَ ثُلمَةٍ فِی الاسلامِ عَظیمَة الخ ۱۹۶]

ثلمه‌ای عظیم در اسلام واقع شد- آثار نامطلوب تجاوز به حیات امام، علیه السلام، بسیار

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۰

فوق العاده است، ولی در عین حال اینطور هم نیست که زمینه به کلی خالی شود، و حجت خدا (العیاذ باللّه) باطل گردد پس از رحلت و شهادت هر امامی امام بعد ولی امر و صاحب مناصب او است پس از سیدالشهداء، علیه السلام، نیز قائم به امور، و منبع این خیرات و برکات حجت خدا امام زین العابدین، علیه السلام، بود.

دوم به اینکه امام حسین، علیه السلام، العیاذ باللّه تسلیم یزید شود و بیعت کند، و علاوه بر آنکه مبسوط الید نباشد، و احکام اسلام را اجرا ننماید روش‌های یزیدی و ضد اسلامی او را تصویب، و بدست مردم در طی طریق ضلالت عذر بدهد، تا فاتحه اسلام خوانده شود، و ضربتی شدیدتر از ضربت کشتن امام به اسلام وارد شود.

مسلم است اگر این ضربت وارد می‌شد قابل جبران نبود، و چیزی جایگزین اسلام نمی‌شد در حالیکه ضربتی که با کشتن امام بر اسلام وارد می‌شد، و شکستی که در ارکان دین پدید می‌آمد با وجود امام بعد و قیام او و مقام آن حضرت سبب از پادر آمدن اسلام نمی‌گشت، و امام بعد پشتیبان و پشتوانه اسلام می‌شد.

چنانچه تاریخ نشان می‌دهد اسلام با یکی از این دو ضربت روبرو شده بود، و ناگزیر بواسطه ستم بنی‌امیه روی کار آمدن یزید یکی از این دو ضربت بر اسلام وارد می‌شد.

امام، علیه السلام، دید اگر ضربت دوم که خطرناکتر است وارد شود علاوه بر آنکه عامل آن خودش می‌شود، و حیات خودش و امام بعد آنرا جبران نمی‌کند باید اقل ضررین را اگرفت، و جان خود را فدای اسلام ساخت لذا قیام کرد، و صدای مخالفت خود را بلند کرد، و به گوش جهان اسلام رساند، و با یک نهضت و حرکت فوق العاده مسلمانان را متوجه ساخت و از خود و خاندان پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، سلب مسؤلیت کرد: و از آثار نامطلوب ضربتی که به واسطه کشتن خودش به اسلام وارد شد نیز تا حد ممکن جلوگیری کرد، و ورود این ضربت را یک مادّه بزرگ برای احیاء دین، و اعلان بطلان دشمنان اسلام، و آشکار ساختن نیات شریره آنها قرار داد، در

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۱

حالیکه اگر ضربت به نحو دوم وارد شده بود هیچ گونه وسیله دفاعی در بین نبود.

علاوه بر آن چانچه مکرر بیان کردیم اگر ضربت به نحو دوم وارد می‌شد ضربت بوجود امام، علیه السلام، نیز وارد می‌شد، و بنی‌امیّه تا امام را شهید نمی‌کردند راحت نمی‌نشستند، و اسلام هم از مصلحت وجود امام، و هم از مصلحت قیام محروم می‌شد به هر حال امام شخصیّت و مقام خود را برای پیشروی و سربلندی اسلام می‌دانست، و پیشروی و سربلندی اسلام را در این می‌دید که با

یزید بیعت نکند، و عنداللزوم این جان پر ارزش و منبع خیر و برکت خود را نیز در راه اسلام نثار فرماید.

آنها که با امام همکاری نکردند، و او را یاری ننمودند، و یزید را بر امام برگزیدند، و آن حضرت را کشتند به اسلام ضربت زدند، و امام که از میدان بیرون نرفت و در برابر آن همه خطرات ایستاد و استقامت ورزید و مردانه دین خدا را یاری کرد، ضرباتی را که به اسلام وارد شد دفع نمود، و با استقامت و کرامت نفسی که نشان داد پرده از روی نیت‌های ناپاک، و خائنانه بنی‌امیه و یزید برداشت، و نشان داد که بنی‌امیه با کشتن امام قصد کشتن اسلام و کشتن قرآن، و کشتن پیغمبر را دارند، از این جهت موج اهمیت کشتن امام جهان اسلام را فراگرفت، و همه را در وحشت انداخت، و غرق در مصیبت کرد، عکس‌العمل‌هایی که ظاهر شد اسلام را نجات داد.

بنابراین نباید در مقام بیان نتایج و آثار ضربت خوردن اسلام را در صورت نخستین، بدون محذور ورود ضربت به اسلام در صورت دیگر مطرح کرد، و از دوران امر بین این دو محذور غفلت نمود، تا تصور شود که ترک قیام از فعل آن سزاوارتر بوده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۲

۵- ۱۰. لکه ننگ

۱۷۱. چهارمین اثر نامطلوب تهاجم وحشیانه را تحت عنوان (لکه ننگ) از ص ۳۹۸ تا ص ۴۰۱ مطرح کرده است.

جواب

این لکه ننگی که قبول کرده‌اید به دامان حکومت یزید نشست و بیش از پیش منفور شد، و خشم و نفرت عمومی را برانگیخت وحکومت او را در سراشیبی سقوط قرار داد، اثر مطلوب قیام امام و عکس العمل کشتن آن حضرت بود.

اگر غرض شما از آثار نامطلوب، آثار طلب نشده و قصد نشده باشد این اثر نامطلوب بنی‌امیه و کشندگان امام، علیه السلام، بوده است، ولی مطلوب آن حضرت بوده است.

وا گر غرض شما از آثار نامطلوب آثار زیان بخش، و نامساعد است این اثر زیان بخش نیست بلکه ثمربخش و مساعد با هدف امام، علیه السلام، است.

ضمناً این فصل پاسخ به سخنانی است که در ص ۳۷۹ و ۳۸۰ نوشته‌اید، و تأثیر شهادت امام، علیه السلام، را در رسوایی بیشتر یزید و معاویه انکار کرده‌اید.

آثار ثمربخش، محبوبیت امام، علیه السلام

۱۷۲. از ص ۴۰۱ شروع به آثار ثمربخش قیام امام، علیه السلام، نموده، و نخست محبوبیت آن حضرت را عنوان کرده است،

جواب

آنچه نوشته است صحیح است، ولی اینکه نوشته است این محبوبیت از آثار قهری و طبیعی مجاهدات مردانه امام است نه هدف او، محتاج به شرح و توضیح است، چون موضوع را از جنبه شخصی و خصوصی مورد مطالعه قرار داده و به جنبه عمومی، و مصلحت اسلامی و همگانی آن توجه نکرده است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۳

لذا می گوییم: اگر غرض این است که امام، علیه السلام، برای محبوبیت شخصی قیام نفرمود صحیح است و امام، علیه السلام، چنین هدفی نداشت و شأن آن حضرت بالاتر از این بود.

ولی اگر محبوبیت دین، و محبوبیت خاندان رسالت که معدن هدایت جامعه هستند، و سست شدن دستگاه، و عزت اهل بیت و توجه

قلوب بسوی آنها غرض باشد چرا هدف نباشد؟ و شما از کجا می‌گویید این محبوبیت اهل بیت که نتیجه‌اش احیاء دین و هدایت جامعه، و خیر دنیا و آخرت مردم است هدف امام، علیه السلام، نبود؟ چه مانعی دارد که امام، علیه السلام، با توجه به این دو سنت طبیعی قیام فرموده و به قصد حصول این محبوبیت و با توجه به اینکه امتناع از بیعت، و عدم تسلیم و استقامت منتهی به شهادت می‌شود و شهادت هم این اثر ثمربخش را دارد قیام کرده باشد؟

تمام این ثمرات قهری باشد یا غیرقهری چون حضرت عالم به ترتب آن بر قیام و حرکتش بود، از اهداف آن حضرت شمرده می‌شود، و امام، علیه السلام، باتوجه به حصول این ثمرات و به قصد ترتب این فواید قیام کرد و تن به کشته شدن داد و آن مصائب جانسوز را تحمل فرمود.

۱۷۳- از باب اینکه باید همان مفهومی که در ذهن هر شیعه است از قلم این نویسنده نیز تراوش کند در ص ۴۰۱ و ۴۰۲- عباراتی دارد که جز با علم و آگاهی امام، علیه السلام، از پایان قیام، و قصد، و اختیار شهادت سازگار نیست و با آن طرحی که داده است فاصله‌اش از زمین تا آسمان ا ست، آن عبارات این است: (عالیترین نمونه مردانگی و فداکاری در راه حقیقت: به علت طرفداری از اسلام به خاك و خون غلطید: به خاطر حمایت از قرآن در پیش چشم خانواده‌اش با شمشیر استبداد کشته شد: جانبازی عاشقانه سبط پیغمبر: به علت دفاع از انسانیت و حقوق انسانها).

این عبارات درباره شخصیتی بجا و صادق است که در راه دفاع از حقیقت، و اسلام،

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۴

و قرآن و دفاع از حقوق انسانها جان خود را فدا کرده باشد.

آن قیام کم ارزش و ناکامی که شما معرفی می‌کنید این همه عناوین و القاب را به شخص نمی‌دهد.

این شخصیّت آن شخصی نیست که شما می‌گویید برای تأسیس حکومت قیام کرد و وقتی مأیوس شد پیشنهاد بیعت و سازش داد، و بالاخره به خاطر اینکه تسلیم ابن زیاد نشود کشته شد.

آنکه شما معرفی می‌کنید نه قصد فداکاری داشت، و نه می‌خواست عاشقانه جانبازی کند، و نه به خاطر حمایت از قرآن و دفاع انسانها کشته شد.

آن شخصیتی که این اوصاف، کمالات، و فضایل گوشه‌ای از آسمان مجد و فضیلت و علوّ همت اوست حسین بن علی، علیه السلام، شهید راه فضیلت و اسلام، مجاهد آل محمد، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و سیدالشهداء است که عاشقانه راه قربانگاه خود (کربلا) را پیش گرفت، و به خاطر قیام علیه باطل و بیدادگری، و بیعت نکردن با یزید، و دفاع از قرآن، و احکام دین و امر به معروف و نهی از منکر شهید شد، و آن مصائب جانکاه را متحمل شد، و هرگز اندیشه بیعت با یزید به ذهنش آشنا نشد.

او آن آقائی است که مصممانه از شهادت استقبال کرد و این شعرها را می‌خواند.

سَامضِی وَ ما بِالمَوتِ عارٌ عَلَی الفَتیاذا مانَوی حَقّاً وَ جاهَدَ مُسلِماً

وَ آسَی الرِجالَ الصالِحینَ بِنَفسهوَ خالَفَ مَثبُوُرَاً وَ فارقَ مُجرِماً

او آن رهبر عظیم و بزرگواری است که در مقام معرفی خود فرمود:

انَا ابنُ عَلِیّ الحَبرِ مِن آلِ هاشِمکَفانِی بِهذا مَفخراً حِینَ افخَرُ

وَ جَدّیَ رَسولُ الله اکرَمُ مَن مَضیوَ نَحنُ سِراجُ اللهِ فِی الخلقِ نَزهَرُ

وَ فاطِمُ امّی مِنْ سُلالَةِ احمدِوَ عَمّی یُدعی ذُوالجَناحَین جَعفَرٌ

وَ فینا کتابُ اللهِ انزلَ صادِقاًوَ فِینا الهُدی و الوَحیُ بِالخَیرِ یُذکَرُ

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۵

وَ نَحن امانُ اللهِ لِلناسِ کلّهم نُسِرّ بِهذا فِی الأنامِ و نَجهَرُ

وَ نَحنُ وُلاةُ الحَوضِ نَسقی وُلاتَنابِکأسِ رَسُولِ اللهِ مالَیسَ یُنکَرُ

وَ شیعَتُنا فِی النّاسِ اکرَمُ شِیعِةٍوَ مُبغِضُنا یَومَ القِیامَةِ یَخْسَرُ

شخصیتی که در این اشعار خود را معرفی می‌نماید گرامی‌تر از آن است که پیشنهاد بیعت و تسلیم به یزید بدهد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۶

۵– ۱۲. درس‌های عملی

۱۷۴. درس‌هایی که از قیام فداکارانه، و اسلام نگهدار امام، علیه السلام، گرفته می‌شود عالی و بی‌نظیر، و فوق العاده با ارزش و اهمیت است، و در تکمیل نفوس، و تهذیب اخلاق، و تقویم و تقویت صفات ممتازه انسانی، و تربیت جامعه، و هدایت افکار توحیدی، و آزادی خواهانه، و پرورش افراد فداکار، و مردان قهرمان، و رجال اصلاح، و رهبران مبارزات حق پرستانه و تشجیع آنان مؤثر و سودمند است.

درس ایمان، صبر، استقامت، ثبات، قوت قلب، علو همت و مردانگی، گذشت و فداکاری، حمایت از حق، مقاومت در برابر ظلم و تحمیل، قوت تصمیم، عزت نفس، دفاع از دین و عقیده، آزاد منشی و حریت، و فضایل دیگر از جمله درس‌های پر ارزش و سودمندی است که امام، علیه السلام، در اختیار جوامع عالم اسلام گذارده است.

کتاب شهید جاوید ضمن آثار ثمر بخشی که از قیام امام، علیه السلام، نگاشته در ص ۴۰۳ تا ۴۰۵ به درس‌های عملی قیام اشاره کرده، و چون قیام امام، علیه السلام، را در این طرح دون شأن آن حضرت مطالعه کرده درس‌های عملی چهار مرحله قیام را شرح داده است.

به نظر می‌رسد نگارش این آثار ثمربخش برای این است که بلکه ماهیت و باطن این طرح صریح و بی‌پرده آشکار نشود، و هم کسی اعتراض نکند که طبق این طرح قیام امام، علیه السلام، علاوه بر آنکه برای اسلام سودمند نشد آثار نامطلوب، و فوق العاده زیان بخش تهاجم وحشیانه حکومت را هم جلب کرد، پس اگر اثر قهری و طبیعی ثمر بخشی نداشته باشد غیر از خسارت برای اسلام محصولی پیدا نمی‌کند و نتیجه قیام بنابراین طرح از نظر حصول مقاصد و اهداف مساوی می‌شود با هیچ، و از نظر آثار قهری و طبیعی ثمربخش هم هیچ، اما از نظر جلب خسارت و ضرر این همه وحشتناک.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۷

و این مطلبی است که احدی آن را قبول نمی‌کند، و تاریخ آنرا تکذیب می‌نماید، و حوادثی که پس از شهادت امام واقع شد خلاف آنرا ثابت می‌سازد، و آنچه را خودمان در خارج به رأی العین از آثار و نتایج قصدی یا به قول او قهری می‌بینیم آنرا باطل می‌سازد، و انکار آثار عظیمه قیام امام، علیه السلام، مثل انکار نور آفتاب است.

نویسنده شهید جاوید هم که تا این حد راضی نیست قیام امام مظلوم، علیه السلام، بی‌ارزش معرفی شود، آثار ثمر بخش قیام را مطرح کرده، ولی متأسفانه آثاری را که ذکر کرده در برابر آثار نامطلوبی که شرح داده اهمیت ندارد، و اینجا هم که طبق طرح خود درس‌های عملی قیام امام را شرح می‌دهد، این درس‌ها هم مناسب با عظمت قیام نیست و فاقد ارزش فوق العاده است.

اینک بررسی درس‌های مراحل چهارگانه طبق طرح کتاب شهید جاوید.

درس بند الف. آنچه را در این بند نوشته است که باید برای مقاومت در برابر عناصر دنیا پرست که می‌خواهند حکومت غیرقانونی تحمیل کنند مقاومت کرد، و به ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای ملی پرداخت تا اگر مبارزه امکان داشت شروع بکار شود، علاوه

بر آنکه ارتباط با قیام آگاهانه امام، علیه السلام، ندارد درس مهمی نیست، زیرا لزوم ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای نظامی از تاریخ اکثر رهبران انقلاب‌ها استفاده می‌شود و این یک موضوعی است که عقل و فطرت انسان را به آن راهنمایی می کند و درس عملی لازم ندارد. هر شخصی بخواهد انقلابی را شروع کند یا به کشوری حمله نماید یا هر مبارزه‌ای را آغاز کند بلکه معامله و تجارتی بنماید حساب نیروی مالی و سیاسی، و اقتصادی خود را می‌نماید.

درس بند ب. هم قابل اهمیت نیست زیرا پس از ارزیابی و فراهم شدن نیروی کافی اکثر وارد کار می‌شوند خواه غرض شخصی داشته باشند یا مصلحت همگانی.

درس بند ج. نیز علاوه بر آنکه از اساس باطل است و با تواریخ چنانچه در فصل‌های گذشته شرح داده‌ایم منافات دارد، و برای امام، علیه السلام، نه زمینه صلحی فراهم شده

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۸

و نه نیروهایش در فرض آن صلح مبتذل به صورت ذخیره باقی می‌ماند، و نه فرصت‌های دیگر برای انقلاب فراهم می‌شد موضوعش محتاج به درس نیست، و خود به خود معمول می‌شود زیرا اگر غرض کسی حکومت باشد و امکان پیروزی از بین برود ناچار قیام کننده چون غرض دیگر ندارد چنانکه در اغلب جنگ‌ها دیده می‌شود پیشنهاد صلح و بلکه تسلیم می‌دهد.

درس بند د. اولاـ احتمال پیروزی در روز عاشورا برای امام، علیه السلام، بر حسب وضع عادی یک درصد هم نبود، و فرضاً اگر کسی بگوید در ابتداء شروع به جنگ این احتمال بود پس از شهادت اصحاب این احتمال منتفی شد، پس در این صورت چرا امام، علیه السلام، تسلیم نشد، با اینکه اگر تسلیم می‌شد اقلا تا دو روز یا بیشتر کشتن آن حضرت به تأخیر می‌افتاد.

اگر می گویید: برای این بود که به ذلت کشته نشود.

جواب می گوییم: در صورتی که جایز می‌دانید امام، علیه السلام، برای دفع ذلت از خود، و خاندانش به کشته شدن تن در دهد چرا روا نمی‌دارید که برای دفع ذلت، و خطر از اسلام امام، علیه السلام، از شهادت استقبال فرموده باشد، و با علم به اینکه قیام و امتناع از بیعت این مصائب را پیش می‌آورد اقدام کرده باشد؟

همین حرفی را که در آخر می‌زنید، چرا در اول نگفتید؟ و این حقیقت را که در این جمله است

(و بذل مهجته فیك لیستنقذ عبادك من الجهالهٔ و حیرهٔ الضلالهٔ)

انکار می‌نمایید؟

و ثانیاً با اینکه شما می گویید امام، علیه السلام، از حوادث غیرقابل پیش‌بینی مطلع نبود چگونه می گویید معلوم بود در صورت تسلیم ذلیلانه کشته می‌شود، شاید کشته نمی‌شد، و شاید پس از تسلیم پیش‌آمدهایی واقع می‌شد که مانع از قتل آن حضرت می گردید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۴۹۹

آقا حقیقت غیر از این است که شما می‌اندیشید و هم قیام امام، علیه السلام، و هم درس‌های عملی آنرا سبک می‌سازید.

امام، علیه السلام، تسلیم نشد و بیعت نکرد برای اینکه این تسلیم و بیعت را بزرگترین ضربت به اسلام و به نظام حکومتی اسلام می‌دانست و در مقام دوران امر بین دو محذور اخف و اقل راگرفت و جان خود را فدای دین قرآن کرد و اسلام را از خطر نجات داد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۰

۵– ۱۳. درس عزت نفس

۱۷۵. در ص ۴۰۵ زیر این عنوان می‌نویسد: پس از آنکه حضرت در محاصره نیروهای ابن زیاد واقع شد دو مسئله مطرح بوده است

یکی اینکه امام حسین، علیه السلام، خلافت یزید را بپذیرد و دیگری اینکه ذلیلانه، و خاضعانه تسلیم ابن زیاد گردد، با توجه به مطالب ص ۲۰۴ (مذاکرات مقدماتی صلح) ارائه می‌نماید که پذیرفتن خلافت یزید و تسلیم او شدن ذلت نبوده، ولی تسلیم ابن زیاد شدن ذلت بوده است!

جواب

از هر جهت ملاحظه شود پستی و شرارت، و خباثت و تجاهر یزید به اعمال شیعه، و ارتکاب محرمات، و فسق و فجور او کمتر از ابن زیاد نبوده است، و اگر ذمائم اخلاقی، و کردار زشت این دو عنصر پلید، و ننگ عالم انسانیت بررسی شود، یزید جنایتکارتر است، و ابن زیاد سیئه‌ای از سیئات او است.

عقاد می‌گوید: یزید جوان بدخویی بود که شب و روزش را در میگساری و اشتغال به تار می‌گذراند، و از مجلس زن‌ها و ندمایش بر نمی‌خواست مگر برای شکار.[۱۹۷] و هم او می‌گوید: توجه یزید به تربیت یوزها، و بوزینگان او را در عداد، و همردیف صاحبان یوز، و بوزینه قرار داد او بوزینه‌ای داشت که آنرا ابوقبیس می‌خواند. لباس حریر به او می‌پوشاند، و به طلا و نقره زینتش می‌کرد، و در مجالس شراب حاضرش می‌ساخت الخ.[۱۹۸] یزید حتی در مدینه پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، از میگساری و گناه خودداری نداشت.[۱۹۹]

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۱

چنانچه علائلی در (سموالمعنی فی سمو الذات ص ۶۶ تا ۶۸) شرح داده است:

یزید از تربیت اسلامی محروم بود و تربیت مسیحی داشت، و شعائر اسلام را مسخره می‌کرد و با اخطل شاعر نصرانی روابط صمیمانه داشت، و مانند بعض غرب زدگان زمان ما به شدت تحت تأثیر عادات بیگانه بود. رقص، اشتغال به لهو، می‌گساری، سگبازی، همه از عادات مسیحی‌ها بود که در تحت تربیت فاسد مسیحی یزید به آن معتاد شده بود.[۲۰۰] این بزرگترین مصیبت بود که مسلمانان به زمامداری عنصر نحس و نجسی مثل یزید مبتلا شوند. چنانچه امام، علیه السلام، فرمود.

انّا للّهِ و انّا الَیه راجِعُونَ، وَ علی الاسلامِ السلام اذا بُلیَتِ الامَةُ بِراعٍ مثل یَزید[۲۰۱]

وقتی امت به زمامداری مثل یزید گرفتار شود باید اسلام را وداع گفت و فاتحه دین و احکام شریعت را خواند.

بنابراین چگونه یگانه شخصیت فضیلت و عزت جهان اسلام که از تسلیم شدن به ابن زیاد ابا دارد، از بیعت با یزید امتناع ندارد و بلکه (العیاذ باللّه) آنرا پیشنهاد می‌دهد، و زمامداری یزید را فی الجمله قابل پذیرش معرفی می‌کند حاشا و کلا.

با اینکه کشته شدن در راه امتناع از بیعت خطرناکترین گمراهی‌های فکری را برطرف کرد و نظام حکومتی اسلام را از آن منظره زننده و رسوا نجات داد.

در حالیکه در کشته شدن در راه عدم تسلیم به ابن زیاد این آثار و نتایج ثمر بخش نبود.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۲

علاوه بر این همانطور که تسلیم ابن زیاد شدن ذلت و تواضع غیر قابل تحمل بود پذیرفتن خلافت یزید و دست در دست او گذاردن پس از شکست قیام نیز ذلت و تقاضای تسلیم و عفو بود، و مقام امام، علیه السلام، از این، دو عمل منزه و مبرا بود.

ما هر چه تاریخ را مطالعه می‌کنیم، و وضع زندگی شرافتمندانه امام، علیه السلام، را از آغاز تا انجام تحت نظر می‌گیریم، و سوابق بسیار کثیف و بر ننگ یزید را در نظر می‌آوریم، می‌بینیم اندیشه چنین عملی به حریم قدس اصحاب امام، علیه السلام، هم آشنا نگردید، و شخصیتی که حاضر شد (بقول شما) برای دفع ذلت تسلیم به ابن زیاد آن مصائب دل خراش را تحمل فرماید به طریق اولی بیعت و قبول ذلیلانه و خاضعانه خلافت ضد اسلام یزید را به هر بهایی که باشد نمی‌پذیرد.

در این کلمات پر معنی که امام، علیه السلام، در مجلس حاکم مدینه فرمود و تا پایان کار از مضمون آن عدول نکرد بنگرید.

انّا اهلُ بَیت النُبُوَة، وَ مَعدِنُ الرِسالَةُ، وَ مُختَلَفُ المَلئِکَة، وَ مَهبِطُ الرَحمَةِ بنا فتحِ اللّهُ، وَ بِنا خَتَم، وَ یزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمرِ قاتِلُ نَفسٍ مُعلِنٌ بالفِسقِ فَمِثلی لایُبایعُ مِثلَه.[۲۰۲]

آقای نویسنده در آن شرایط که امام، علیه السلام، در محاصره نیروی ابن زیاد قرار گرفته بود، هم تسلیم به ابن زیاد، و هم تسلیم یزید، و دست در دست او گذاردن هر دو ذلت، و توهین به شعائر دین، و هتک شرافت خاندان رسالت بود.

امام، علیه السلام، که در مدینه با اینکه در محاصره نبود، و به طور عادی و محترمانه پیشنهاد قبول خلافت یزید را به آن حضرت دادند پذیرفتن آنرا با این الفاظ و به علت این معانی ردّ کرد چگونه ذلیلانه، و خاضعانه آنرا قبول می کرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۳

باز اگر این موضوع امکان پذیرفتن خلافت، و پیشنهادهای سه گانه را به طور اتمام حجت مطرح کرده بودید سنگینی آن بر افکار آشنا به مقام امام، علیه السلام، کمتر می‌شد، هر چند به عنوان اتمام حجت نیز از جانب امام، علیه السلام، همانطور که عقبهٔ بن سمعان جداً آنرا تکذیب کرد مطرح نشد، و به این عنوان نیز خلاف شأن امام، علیه السلام، بود زیرا تا حدی امضاء حکومت یزیدی، و تبرئه کسانی می‌شد که در برابر آن حکومت ضد اسلام تسلیم شده و بیعت کردند.

مطلب دیگر این است که چنانچه پیش از این هم اشاره شد بیعت به یزید یا خود را در اختیار حکومت گذاردن که به هر کجا خواهد آن حضرت را بفرستد با تسلیم به ابن زیاد تفاوت نداشت، و در هر سه صورت امام، علیه السلام، معرض اهانت‌های غیر قابل تحمل می‌شد و این معنایی نبود که از نظر امام، علیه السلام، پنهان بماند، و منازعه آن حضرت با آنها نزاع لفظی نبود، که امام، علیه السلام، برای لفظ تسلیم به ابن زیاد مقاومت کند تا شهید شود، یزید و ابن زیاد چه فرق داشتند جز آنکه در عنوان یزید سلطان، و ابن زیاد استاندار بود.

خلاصه ما هر چه می‌اندیشیم علاوه بر مدارک تاریخی و علم و اطلاع امام، علیه السلام، به شهادت خود، و روایاتی که از پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، رسیده بود که یزید قاتل امام، علیه السلام، است ۲۰۳] به این نتیجه می‌رسیم که امام، علیه السلام، راضی به قبول بیعت یزید در هیچ حالی از حالات نشد، و در تمام مراحل قیام در مرحله اول و دوم و سوم و چهارم با عزت نفس رفتار کرد، و شرافت و آبروی خاندان نبوت را حفظ کرد، و شخصیت هایی مانند ابن عباس و محمد حنفیه نیز برای دفع خطر این موضوع را به آن حضرت پیشنهاد نکردند.

در هیچ حالی از آن حالات مصیبت بار، اهل بیت و عزیزانش حتی برای اتمام

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۴

حجت و اظهار مظلومیت از امام، علیه السلام، درخواست بیعت و تسلیم نکردند، چون آنرا خلاف عهد و امر پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و تکلیف خطیر امام، علیه السلام، و عزت نفس آن حضرت می‌دانستند.

و اگر چنین موضوعی امکان‌پذیر بود امام، علیه السلام، در ضمن مواعظ و اتمام حجت‌های بلیغه‌ای که در روز عاشورا فرمود شخصاً و صریحاً آنرا مطرح می‌ساخت، در حالیکه بیش از این نفرمود:

اذکِر هتمُونِی فَدَعُونی انصَرِفَ الی مَأمِنی مِنَ الارض.[۲۰۴]

وقتی عمر سعد نامه ابن زیاد را راجع به عرض بیعت حضور حضرت فرستاد فرمود:

لا اجیبُ ابنَ زیادِ الی ذلکَ ابَداً، فَهَلْ هُوَ الّا الموت فَمرَحباً به.

خلاصه سخن:

خلاصه سخن این است که موضوع جوهری و حقیقی و حساس و مورد اختلاف امام، علیه السلام، و حکومت تا پایان کار و

شهادت، قبول بیعت و امضاء حکومت یزید بود و تسلیم به ابن زیاد و مطالب دیگر در حاشیه آن واقع شد، و امام، علیه السلام، همانطور که در روز عاشورا فرمود:

وَ اللهِ لا اجیبُهُم الی شَیئی ممّا یُریدُونَه ابداً[۲۰۵]

چبا هیچ یک از اینگونه پیشنهادها موافقت نفرمود تا شهید شد.

صلّی اللَّهُ عَلیکَ یا اباعَبداللَّه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۵

۵- ۱۴. خطبه روز عاشورا

۱۷۶. در ص ۴۰۶ به یکی از خطبه‌های امام، علیه السلام، در روز عاشورا استشهاد کرده، و می گوید: در این خطبه امام پذیرفتن خلافت یزید مطرح نیست بلکه این مطلب مطرح است که باید حسین بن علی، علیه السلام، ذلیلانه تسلیم ابن زیاد گردد.

جواب

اولًا مطرح نبودن بیعت در این خطبه دلیل این نیست که اگر به بیعت تنها اکتفا می کردند، امام، علیه السلام، بیعت می‌فرمود، بلکه اگر آنها از پیشنهاد تسلیم هم صرف نظر می کردند امام، علیه السلام، خلافت یزید را نمی‌پذیرفت.

ثانیاً عبارت خطبه:

بین السلهٔ و الذلهٔ و هیهات منا الذلهٔ[۲۰۶]

و قبول ذلت همانطور که در تسلیم به ابن زیاد بود در پذیرفتن خلافت یزید نیز بود، و در خطبه خصوص ذلت تسلیم تعیین نشده و ممکن است مراد هر دو قسم یا خصوص بیعت باشد.

ثالثاً فرمایش آن حضرت در همین روایت که می‌فرماید:

عهد عهده الی ابی عن جدی ۲۰۷]

دلالت دارد بر اینکه برنامه امام، علیه السلام، طبق عهد و سفارش، و وصیت امیرالمؤمنین، علیه السلام، از جانب پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، معلوم بوده، و حضرت از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۶

آنچه واقع خواهد شد و از سوء عاقبت کشندگان خودآگاه بوده و از آینده عمر بن سعد هم باخبر بوده است ۲۰۸] پس چگونه به قصد تأسیس حکومت قیام می کرد.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۷

۵- ۱۵. تناقض آشکار

۱۷۷. و هم در ص ۴۰۶ می گوید: اگر به فرض محال امام در کربلا خلافت یزید را می‌پذیرفت باز هم او را آزاد نمی گذاشتند.

جواب

صحیح است فرض اینکه امام، علیه السلام، خلافت یزید را بپذیرد فرض محال است، و اگر از آن حضرت درخواست تسلیم به ابن زیاد هم نمی کردند و به پذیرفتن حکومت یزید راضی می‌شدند امام، علیه السلام، آنرا نمی‌پذیرفت.

بنابراین یا قسمت مهم مطالب بخش دوم، و مذاکرات مقدماتی صلح (ص ۲۰۴) باطل می‌شود، و یا در اینجا نیز گرفتار اشکال تناقض گویی واضح دیگر می‌شوید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۸

۵- ۱۶. یک تناقض‌گویی دیگر

۱۷۸. سپس در همین ص ۴۰۶ می‌نویسد: بنابراین از وقتی که امام حسین، علیه السلام، در محاصره نیروهای عبیداللّه زیاد واقع شد مقاومت آن حضرت دو جانبه گشت یعنی هم مقاومت می‌کرد که خلافت ضد قرآن یزید را نپذیرد و هم مقاومت می‌کرد که ذلت و خفتی را که می‌خواستند بر وی تحمیل کنند نپذیرد.

جواب

بدیهی است حضرت از هر دو جهت مقاومت داشت، و عزت نفس خود را حفظ فرمود، یعنی نه خفت و ذلت پذیرفتن خلافت ضد اسلام یزید را می‌پذیرفت هر چند از او تسلیم بلاشرط به ابن زیاد را نمی‌خواستند، و نه ذلت تسلیم را قبول می‌فرمود.

اما آقای نویسنده، شما یا باید مطالبی را که در بخش دوم و مذاکرات مقدماتی صلح، و گزارش عقبهٔ بن سمعان نوشته‌اید پس بگیرید، یا اینکه بیان کنید بعد از اینکه امام، علیه السلام، بر حسب نظر شما پیشنهاد داد ۶ دست در دست یزید (العیاذ باللّه) بگذارد و حتی از اینکه آنرا اتمام حجت بدانید خودداری کردید، چگونه مقاومت می‌کرد خلافت یزید را نپذیرد و با این پیشنهاد، مقاومت چطور امکان‌پذیر بود این هم یک تناقض دیگر از تناقض گویی‌های فراوان شما، و ثمره تحقیق عمیقی است که انجام داده‌اید!

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۰۹

۵- ۱۷. باز هم تناقض‌گویی

۱۷۹. در ص ۴۰۷: مقاومت حسین بن علی، علیه السلام، در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه مراحل مردانه و شجاعانه بود.

جواب

مسلم است مقاومت امام، علیه السلام، و استقامت و پایداری آن حضرت در امتناع از بیعت و اعلام بطلان حکومت ضد قرآن یزید، با توجه به عواقب بسیار خطرناک مخالفت با دستگاه استبدادی و ظلم و ستم او، شجاعانه و مردانه، و خداپسندانه و بی‌نظیر بود اما آقای نویسنده شما که در اینجا یقیناً قصد استهزاء ندارید با توجه به مطالبی که در مرحله اول و دوم و سوم نوشته‌اید کدام مقاومت را در نظر گرفته‌اید.

شما که می‌گویید در مرحله اول امام به مکه آمد، و در آنجا که مکان امنی بود منزل گزید، و مانند ابن زبیر از بیعت امتناع داشت.

در مرحله دوم هم وقتی معلوم شد وسایل پیروزی نظامی فراهم است، و به قول شما صد هزار سرباز مسلح داوطلب در اختیار امام، علیه السلام، قرار دارد، و اوضاع از هر جهت مساعد است به سوی کوفه حرکت کرد. در بین راه که دیگرگون شدن وضع، و عدم امکان تاسیس حکومت معلوم شد خواست برگردد، و به نقطه تحول رسید، و مرحله سوم شروع شد در اینجا هم حضرت پیشنهادهای سه گانه صلح را داد!

پس مقاومت مردانه و شجاعانه حضرت در این سه مرحله چه بود؟

اگر استهزاء نمی‌کنید، شما که می‌گویید امام، علیه السلام، از شهادت خود در این قیام خبر نداشت، و به استقبال شهادت نمی‌رفت، برنامه‌اش هم که در این سه مرحله بیش از آنچه گفته شد نبود، پس بگویید این مقاومت مردانه و چشم‌گیر، و قابل توجه که زیبنده شخصیتی مثل امام، علیه السلام، باشد کجا ظاهر شد؟

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۰

اگر می‌خواهید چهره درخشان و واقعی قیام امام، علیه السلام، را نشان بدهید، و اگر مقاومت امام، علیه السلام، را در تمام مراحل

جانبازانه، و فداکارانه، و افتخارآمیز، و اسلام پرور، و مردانه و شجاعانه و ثمربخش می‌دانید این طرح و به قول خودتان فرضیه را پس بگیرید.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۱

۵– ۱۸. در عالم الفاظ

۱۸۰. در ص ۴۰۸ و ۴۰۹- اگر چه ضمن یک سلسله عبارت‌پردازی به درگاه امام، علیه السلام، عرض ادبی کرده است.

ولی با اینکه قیام آگاهانه و پیروزمندانه، و پر ارزش و سراسر افتخار، و فداکاری آن حضرت را که یگانه نجات بخش اسلام و نگهبان قرآن است، بسیار کم ارزش معرفی کرده، و با اینکه مکتب قاطع و نیرومند حسینی را که الی الابد مکتب استقامت و پایداری، و مبارزه و شدت در برابر باطل، و بهترین راهنمای مردان آزادیخواه و فضیلت شعار و عشاق حق و عدالت است به صورتی مبتذل، و ضعیف نشان داده است، اطمینان نداشته باشد که این الفاظ امام، علیه السلام، را از او راضی سازد، و شیعیان آگاه، و مردان روشندل و حقیقت طلب را خوشحال نماید مگر آنکه مصرانه و خاضعانه از پیشگاه با عظمت امام، علیه السلام، تقاضای عفو نماید، و از شیعیان و دوستان آن حضرت معذرت خواهی کند.

از خداوند متعال خواهانم که ایشان را به جبران این اشتباه توفیق دهد، پروردگارا خطاها و لغزش‌های این ضعیف ناچیز را نیز مورد عفو و آمرزش و رحمت واسعه خود قرار بده، امید است این قلیل خدمت ذره بی‌مقدار منظور نظر حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، واقع شود، و از شفاعت آن حضرت محروم نگردم.

رَبَّنا انَّنا سَمِعنا مُنادِیاً یُنادِی لِلایمانِ ان آمِنوا بِربَّکم فَامَّنا.

رَبّنا فَاغفِرلَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّر عَنّا سَیِئاتِنا وَ تَوفَنا مَعَ الابرار.

رَبّنا اغفِرلَنا وَ لاخوانِنَا الَّذینَ سَبَقوُنا بِالایمانِ.

وَ لاتَجعَل فِی قُلُوبِنا غِلّاً لِلَّذینَ آمَنُوا، رَبّنا انّکَ رَؤُفٌ

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۲

رَحیم.

اللّهُمَ اجعَل عَملی هذا خالِصاً لِوَجهِکَ الکَریم،

وَ ارزُقنی شَفاعَةَ الحُسین (ع) یَومَ الوُرودهٔ

وَ ثَبتُ‌لی قَدَمَ صِدقٍ عِنّدَکَ مَعَ الحُسَین عَلیه السَلامُ وَ اصحابِهِ

الَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُم دوُنَ الحُسینِ عَلَیهِ السلامُ.

وَ اَلحمدُللَّه اولًا وَ آخراً- ربیع الاول- ۱۳۹۱

قم- لطف اللَّه صافی

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۳

کتاب‌هایی که هنگام تألیف این کتاب به آن مراجعه شده است

۱. نهج البلاغه

۲. کافی

۳. استبصار

۴. وافی
۵. بصائرالدرجات
۶. خصال‌صدوق
۷. امالی صدوق
۸. کامل‌الزیارات
۹. قرب الاسناد
۱۰. رجال کشی
۱۱. نزهة الناظر
۱۲. شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید
۱۳. کشف الغمه اربلی
۱۴. تنزیه الانبیاء
۱۵. مقاتل الطالبیین
۱۶. بلاغات النساء
۱۷. الامامة و السیاسة
۱۸. کامل ابن اثیر
۱۹. الاستیعاب
۲۰. الاصابه
۲۱. اسدالغابه
۲۲. الاخبارالطوال
۲۳. النزاع و التخاصم
۲۴. تاریخ یعقوبی
۲۵. تاریخ طبری
۲۶. تفسیر طبری
۲۷. مجمع البیان
۲۸. دلائل الامامه
۲۹. اثبات الوصیه
۳۰. معجم الادباء
۳۱. حیاة الحیوان
۳۲. ترجمه تاریخ ابن اعثم
۳۳. مقتل خوارزمی
۳۴. بحارالانوار
۳۵. ارشاد
۳۶. اعلام الوری

۳۷. مروج الذهب
۳۸. جنهٔ المأوی
۳۹. مناقب ابن شهر آشوب
۴۰. اهل البیت الملاحم و الفتن
۴۱. النصائح الکافیه
۴۲. شذرات الذهب
۴۳. لهوف
۴۴. سیرتنا و سنتنا
حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۴
۴۵. تاریخ الخلفاء
۴۶. الخصائص الکبری
۴۷. تفسیر الدر المنثور
۴۸. کنز العمال
۴۹. نظم درر السمطین
۵۰. ابصار العین
۵۱. مقدمهٔ المجالس الفاخرهٔ
۵۲. حفیدهٔ الرسول (ص)
۵۳. السیدهٔ زینب
۵۴. شرح القصیدهٔ الذهبیهٔ
۵۵. سمو المعنی فی سمو الذات
۵۶. ابوالشهداء
۵۷. الکنی و الالقاب
۵۸. نفس المهموم
۵۹. روضات الجنات
۶۰. مثیر الاحزان
۶۱. الفصول المهمهٔ
۶۲. تذکرهٔ الخواص
۶۳. مطالب السئوال
۶۴. نور الابصار
۶۵. الانوار النعمانیهٔ
۶۶. الشفا بتعریف حقوق المصطفی (ع)
۶۷. سیر النبلاء ذهبی
۶۸. تاریخ الاسلام ذهبی

۶۹. الاتحاف بحب الاشراف

۷۰. اسعاف الراغبین

۷۱. الصواعق المحرقهٔ

۷۲. سیرهٔ ابن هشام

۷۳. السیرهٔ الحلبیهٔ

۷۴. مقدمه ابن خلدون

۷۵. الثائر الاول فی الاسلام

۷۶. تنقیح المقال

۷۷. کفایهٔ الطالب

۷۸. الدلائل و المسائل

۷۹. حجهٔ السعاده

۸۰. بطلهٔ کربلا

۸۱. البدایهٔ و النهایهٔ

۸۲. الذریعه

۸۳. الحسن و الحسین سبطا رسول الله (ص)

۸۴. السیاسهٔ الحسینیهٔ

۸۵. نور العین

۸۶. مسند احمد

۸۷. ذخائر العقبی

۸۸. تطهیر الجنان

۸۹. مجمع الزواید (۲۶)

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۵

ملحقات و اضافات کتاب شهید آگاه.

طبق شماره‌هایی که در متن کتاب بین پرانتز نوشته

شده است.

(۹۰) ص ۲۱ س ۲۱- و جلوه دیگر قیام امام، علیه السلام، را نیز در کتاب دانشمند دیگر از اهل سنت که از نویسندگان و متفکران معروف معاصر شمرده می‌شود بخوانید. سید قطب نویسنده تفسیر (فی ظلال القرآن): و کتاب‌های دیگر در تفسیرش و در نوشته‌هایش در مواردی حقایقی را آشکار کرده و از سوء اوضاعی که در عصر صحابه در اثر خانه نشین شدن علی، علیه السلام، و زمامداری دیگران پیش آمد انتقاداتی دارد، و اگر چه در بیشتر موارد مسائل و مطالب را بی‌طرفانه و منصفانه بررسی نکرده، و لذا متأسفانه بسیاری از فضائل معلوم و مسلم اهل بیت، علیهم السلام، را انکار یا کتمان کرده است اما موقف متعالی حسینی را در افقی که متفکران و اندیشمندان

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۶

بزرگ درک می‌نمایند با بیاناتی شیوا و رسا شرح داده است.

در تفسیر آیه شریفه:

انّا لَنَصُرُ رُسُلَنا وَ الذینَ آمَنُوا فِی الحَیاةِ الدُّنیا، وَ یَومَ یَقُومُ الاشهاد[۲۰۹]

سخن را به اینجا می‌رساند که مردم نصرت و یاری الهی را در صورت‌های معینی که با آن معهود مأنوس هستند، و در معرض دید چشم ظاهر است محدود می‌کنند با اینکه صورت‌های نصر گوناگون است گاهی نصرت در نظر کوتاه بینان صورت شکست و مغلوبیت دارد.

(سپس برای این نصرت الهی که در نظر ظاهر بینان، و کوته فکران به صورت مغلوبیت، و در واقع و حقیقت عین پیروزی و نصرت است دو نمونه- آری فقط دو نمونه- نشان می‌دهد) می‌گوید:

ابراهیم در آن هنگام که در آتش افکنده می‌شد، و از عقیده و دعوت خود بر نمی‌گشت آیا موقفش. ایستگاهش پیروزی و نصرت بود یا شکست و هزیمت؟

از منطق عقیده شکی نیست که او در حالیکه در آتش افکنده شد در اوج پیروزی بود همانطور که آنگاه که از آتش نجات یافت نیز پیروز شد.

اما آن یک صورت و جلوه پیروزی است و این یک جلوه دیگر.

حسین رضوان اللّه علیه آنگاه که شهادت را در آن صورت بزرگ از یکسو، و در آن قیافه دردناک از سوی دیگر استقبال می‌کرد. آیا غالب و پیروز بود یا مغلوب و شکست خورده؟

در صورت ظاهر و به مقیاس کوچک هزیمت و شکست خورد، اما در حقیقت خالص، و به مقیاس بزرگ نصر و پیروزی داشت.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۷

(فَما مِنْ شَهیدٍ فِی الارْضِ تَهْتَزُّلَهُ الجَوانِحُ بِالحُبِّ وَ العَطْفِ، وَ تَهفُولَهُ القُلُوبُ، وَ تَجیشُ بِالغِیرةِ، وَ الفِداءِ کَالحُسَینِ رضوانُ اللّهِ عَلیهِ یَستَوِی فِی هذا المُتَشَیِّعُونَ، وَ غَیرُ المُتَشَّیعینَ مِنَ المُسلمینَ، وَ کَثیرٌ مِن غَیرِ المُسلِمین).

یعنی: در زمین شهیدی مانند حسین، علیه السلام، نیست که سینه‌ها از برای دوستی و ابراز عاطفه نسبت به او در اهتزاز، و دل‌ها مایل به او شود، و به غیرت و فداکاری تهییج گردد.

این عقیده و نظری است که مسلمانان از شیعه و غیر شیعه و بسیاری از غیر مسلمانان در آن متفق و همرأی می‌باشند.

(سپس با بیانی بلاغت‌آمیز و شورانگیز و درک و معرفتی عالی هدف، و مقصود و علت و مفهوم اینگونه فداکاری را شرح می‌دهد؛ و در ضمن چهار سطر بر کتاب شهید جاوید، و هر توجیه و توهم نادرست دیگر پیرامون قیام مقدس و شهادت حسین عزیز خط بطلان می‌کشد، و همه را محکوم می‌نماید.)

می‌گوید:

بسا شهیدی که اگر هزار سال زندگی کند نمی‌تواند عقیده و دعوت خود را آن چنان که به شهادت خود یاری می‌کند یاری نماید، و برایش فراهم نمی‌شود که در دل‌ها معانی بزرگ را به ودیعه گذارد، و هزاران افراد را به سوی کارهای بزرگ برانگیزد و پیش براند آنچنانکه با آخرین خطبه‌اش که با خونش آنرا می‌نویسد این کار فراهم می‌شود خطبه‌ای که محرک و باعث جهش فرزندان و احفاد، و بسا که عامل و محرک جلو رفتن تاریخ در طول اجیال و مرور اعصار است ۲۱۰].

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۸

نویسنده دیگر از اهل سنت به نام (فریق عبدالرحمان امین مصری) در ضمن مقاله‌ای که در روزنامه (اخبار الیوم ۲۷- ۲- ۱۹۷۴) تحت عنوان (الشهید ابن الشهید الحسین بن علی) انتشار داده است می‌گوید:

الطَریقُ الَی النَصُرِ لابُدَّلَهُ مِن رِجالٍ صادِقینِ، وَ سواعِدَ ضارِبةٍ: وَ عزماتٍ لاتَلین، وَ عُیونٍ ساهِرَةٍ یَجمُعُ ذلِکَ کُلَّهُ وَفاءُ العَقیدةِ، وَ حُبُّ

اللَّهِ وَ رَسُولِه وَ ما عَلَی الانسانِ الّا ان یَضَعَ نَفسَهُ وَ اهلَهُ وَ عَشیرَتَهُ فِی کَفّةٍ، وَ استِشهادَهُ لِرَفعَةِ الدِینِ و العَقیدةِ فِی کَفَّةٍ لِتُرَجِحَ کَفّةُ الاستِشهاد بِصَبره، وَ ثباتِه، وَ تَضْحِیَته وَ فِدائِه وَ لِیَبقِی دِینُنا فِی الخالِدین.

ایُها المُسلِمُونَ. ایَّها الشَباب. انّ دَمَ الحُسینِ ابنِ بنتِ رَسُولِ اللَّهِ لَم یَکُنُ لِیُهدَرَ عَبَثاً وَ انَّما اهدِرَ للتَذَکُرِ، و التَأسِیِ وَ العِبرةِ البالِغَةِ حتّی یَعلَمَ الناس جَمیعاً انّهُ لاشَیء فِی هذا الوُجودِ وَراءً وَ لااکْبَر، وَ لااعَزَّ مِنَ اللَّهِ فَفی سَبیلِ اللَّه تَهُونُ الارواحُ، وَ المُهَجُ، وَ فَلذاتِ الاکباد.

مضمون این سخنان به فارسی این است که: پیروزی به مردانی راستگو، و بازوهایی زننده، و عزم‌هایی سستی‌ناپذیر، و چشم‌هایی بیدار نیاز دارد که منبع و مرکز تمام آنها وفاء عقیده و دوستی خدا و پیغمبران خدا است، و بر انسان نیست مگر آنکه جان خود و اهل و فرزندان و خویشاوندان خود را در یک کفه، و شهادت خود را برای رفعت دین و عقیده در کفه دیگر بگذارد تا به صبر و ثبات، و قربان شده، و قربانی دادن و فداکاری کفه شهادت رجحان پذیرد، و دین جاودان باقی بماند.

ای مسلمانان. ای جوانان

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۱۹

خون حسین، علیه السلام، بیهوده هدر نرفت. برای یادآوری، و پیروی و عبرت نثار شد تا مردم بدانند که در عالم هستی غیر از خدا و عزیزتر از خدا، و بزرگتر از خدا چیزی نیست، و در راه خدا فدا کردن ارواح، و خون دل‌ها، و جگر گوشها و عزیزان آسان است.

عقاد در ابوالشهدا می‌گوید:

فَقَدْ فازَ بالفَخرِ الذِی لافَخَر مَثْلَهُ فِی تواریخِ بَنِی الانسانِ لااستَثنِی مِنهُم عَربّیاً، وَ لااعجَمیّاً، وَ قَدیماً وَلاحَدِیثاً.

معنای این جمله که نیز کوبنده کتاب شهید جاوید، و هر اندیشه نارسا پیرامون نهضت بی‌مانند حسین، علیه السلام، است این است که:

حسین، علیه السلام، به افتخاری نایل شد که در تواریخ فرزندان انسان فخری مانند آن نیست از آن احدی را از عرب، وعجم، و گذشتگان، و معاصران استثنا نمی‌کنم.

دانشمند دیگر (دکتر احمد محمود صبحی استاد دانشگاه اسکندریه) می‌گوید:

هذِهِ امامَةٌ استَمدَّها سِبطُ النَّبِیّ مِنْ قِرابَته، وَ اسْتِشْهادِه فِی سَبیلِ استِنْکارِ نظامٍ سیاسیٍ جائِرٍ وَ ارْتَفَعَتْ مَکانَتُهُ الی مالَمْ تَرْتَفِعْ الَیه مَکانَةُ شَهیدٍ فِی الاسْلام.

یعنی این (عمل و اقدام حسین، علیه السلام، و فداکاری، و استقبال او از شهادت خود و عزیزانش) رهبری و امامتی است که سبط پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، آنرا از قرابت او و شهادت در راه استنکار، و اعلان بطلان و نظام سیاسی جائرانه حاصل کرد، و منزلت و مقام و درجه او تا حدی بلند گردید که مکانت، و درجه شهیدی در اسلام به آن بلندی نرسید[۲۱۱].

(۹۱) ص ۲۸ س ۳- عبداللَّه بن جحش یکی از مشاهیر مهاجرین و شهداء احد است.

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۰

این مرد جلیل در روز احد به سعد و قاص گفت: آیا نمی‌آئی دعا کنیم و خدا را بخوانیم؟ پس دو نفری در ناحیه‌ای خلوت کردند سعد دعا کرد: خدایا فردا هنگام دیدار دشمن مرا با مردی که دلیری و شجاعت او سخت باشد دیدار ده تا او را در راه تو بکشم، و زره، و اسلحه او را بگیرم، عبداللَّه آمین گفت.

سپس عبداللَّه گفت: خدایا فردا مردی را که سخت دلیر و شجاع باشد روزی من کن تا من با او در راه تو مقاتله و نبرد کنم سپس مرا بکشد، و اسلحه و زره مرا ببرد و بینی و گوشم را ببرد پس وقتی بلقاء تو می‌رسم به من بگویی: ای عبداللَّه چرا بینی و گوش تو بریده شده است؟ بگویم در راه تو و تو بگویی راست می‌گویی. سعد گفت دعاء عبداللَّه بهتر از دعاء من بود او را در پایان روز

دیدم که بینی و گوشش در ریسمانی آویخته بود[۲۱۲].

(۹۲) ص ۲۹ س ۳- ابن ابی الحدید روایت کرده است که در جنگ جمل عمرو بن یثری ضبی که از شجاعان اصحاب جمل بود بسیاری از اصحاب امیرالمؤمنین، علیه السلام، از جمله علباء بن هیثم سدوسی و هند بن عمر و جملی را به شهادت رسانید.

زید ابن صوحان عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین من دیدم دستی را که از آسمان بر من مشرف گردید، و می‌گفت: بیا به سوی ما. هم اکنون من به میدان ابن یثری می‌روم وقتی مرا کشت مرا با خونم دفن فرما و غسلم نده که در نزد پروردگارم مخاصم هستم سپس به میدان رفت و شهید شد[۲۱۳].

چنانکه در این حکایت ملاحظه می‌فرمایید امیرالمؤمنین، علیه السلام، زید بن صوحان را با اینکه اطمینان به کشته شدنش بود از رفتن به میدان ابن یثری منع نفرمود.

در ترجمه عمیر که یکی از شهداء بدر است روایت است که می‌گفت: می‌ترسم پیامبر خدا، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، مرا کوچک شمارد و برگرداند (چون شانزده ساله بود)

و حال آنکه دوست می‌دارم بیرون شدن یعنی شرکت در جهاد را شاید خدا شهادت را روزی من فرماید[۲۱۴].

(۹۳) ص ۳۰ س ۲۲- دکتر احمد محمود صبحی می‌گوید: بیعت با یزید و برگزیدن او به خلافت بزرگترین مصیبت برای نظام سیاسی اسلام بود که هر کس در آن شرکت کرد، و راضی به آن شد بار گناه آنرا بدوش گرفت، و گناهی بود که هیچ گونه تقیه و عذری در آن پذیرفته نمی‌شود تا چه رسد آنکه (العیاذ باللَّه) شخصیتی مثل حسین پسر دختر پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، مرتکب آن گردد[۲۱۵].

(۹۴) ص ۳۱ س ۲۰- دکتر صبحی نامبرده می‌گوید: قیام حسین، علیه السلام، به وصف دینی آن، و به وصف آنکه قیام کننده سبط پیغمبر بود تمام برنامه‌های معاویه، و ایدئولوژی ضد اسلامی او را که در طول چهل سال حکومت و سلطنت، پایه‌های آنرا محکم کرده بود باطل و تباه ساخت، و دکتر حسن ابراهیم می‌گوید: استشهاد حسین موجب شد که بنی‌امیه صبح کنند در حالیکه در نظر مسلمانان طغیانگر و مستبد، و متجاوز به قوانین اسلام به شمار می‌آمدند[۲۱۶].

(۹۵) ص ۳۷ س ۱۰- احمد امین می‌گوید: حق این است که حکومت اموی حکومت اسلامی نبود که در آن مساوات اسلامی بین مردم مراعات شود، و نیکوکار و گنه‌کار عرب و عجم مانند هم پاداش و کیفر به بینند و زمامداران خادم رعیت (عرب و عجم) علی السواء باشند. حکومت، حکومت عربی بود (نه اسلامی)، و حکام خادمان عرب بودند (نه مسلمانان) و رژیم و روش جاهلی بر آن مستولی بود نه روش و رژیم اسلامی ۲۱۷].

(۹۶) ص ۳۷ س ۱۸- دکتر نامبرده (صبحی) می‌گوید:

اگر حسین، علیه السلام، در هنگامی که مدینه را ترک می‌کرد، و بزرگان اهل حجاز اصرار می‌کردند که از حجاز خارج نشود، و یا اینکه به یمن برود، و در هنگامی که به او پیشنهاد می‌کردند که اهل بیت را با خود همراه نسازد علل قیام را آشکار نمی‌گفت پس از پایان حادثه آشکار گشت، و بطلان مستندات معاویه در شرعی بودن حکومت امویین ظاهر گردید، و جمهور مسلمانان که پس از (عام جماعه) به حکومت معاویه تسلیم شده بودند صبح کردند در حالیکه در صف معارضان حکومت یزید و بنی‌امیه ایستادند، و این مخالفت، و معارضه را گاهی با شمشیر قیام اعلام می‌کردند، و هر کس که قدرت قیام و اعلان جهاد با بنی‌امیه نداشت به دل آن حکومت را انکار داشت هر چند این ضعیفترین مراتب ایمان بود اما هر چه بود خلع امامت و رهبری از حاکم و دستگاه بنی‌امیه بود.

و اگر حسین، علیه السلام، در میدان جهاد با آنها به ظاهر شکست خورد اما تاریخ شکستی را نمی‌شناسد که برای شکست دیدگان مانند خون حسین اثر بخش شده باشد.

حسین توانست پیروزی‌هایی حاصل کند که برای برادر و پدرش حاصل نشد زیرا اهل شام را که دشمنان پدرش بودند با اهل کوفه که او را واگذاردند و یاری نکردند خاضع ساخت. با اینکه نزدیک بود حقیقت مجاهدات علی، علیه السلام، در اثر نیرنگ دشمنان، وخیانت کاران ضایع گردد شهادت حسین آنرا هم حفظ کرد، و آن چنان شعور مردم به گناه و تقصیر خودشان و رعایت حق اهل بیت تابان و حساس شد که در عهد علی و حسن، علیهما السلام، سابقه نداشت بلکه شعور به گناه مانند آن در هیچ دین و مذهبی شناخته نشد[۲۱۸].

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۳

(۹۷) ص ۵۳ س ۱۸- دانشمند دیگر از اهل سنت می گوید:

شکست نظامی از ذهن حسین، علیه السلام، پنهان نبود. خصوصاً که نصیحت کنندگان با اخلاصی مانند ابن عباس، و عبداللَّه بن جعفر، و ابن عمر به آن حضرت تذکر دادند، و بعید است که از مقدار اخلاص اهل کوفه در دعوتی که از او کرده بودند غفلت فرموده باشد با اینکه پدرش را واگذاردند، و به برادرش خیانت کردند.

او با تقدیری که از نصیحت کنندگان، و از وجاهت آراء آنها می‌فرمود سبب ترک پیشنهادها و نصایح آنها را آشکار نمی گفت.

آنان به او نصیحت می کردند که با گروهی از انصار و یارانی که از اهل کوفه به او و به پدرش بیشتر اخلاص داشتند بیرون رود. نپذیرفت (زیرا قیام رنگ قیام نظامی به خود می گرفت).

نصیحت می کردند: اگر اصرار دارد از مکه خارج شود به یمن برود که در آنجا پدرش شیعیانی دارد.

این نصیحت را نیز قبول نفرمود (زیرا رفتن به یمن موجب طولانی شدن جنگ و خونریزی می‌شد، و دشمنان او را به خونریزی، و فتنه انگیزی متهم می کردند، و اصولًا رنگ قیام رنگ دیگری می‌شد که غیر از مطالبه حکومت در شرایط نامساعد تعبیر و توجیه دیگر نداشت.

سپس او را نصیحت کردند که اهل بیت خود را در حجاز بگذارد اینرا نیز نپذیرفت. و معقول نیست که حسین، علیه السلام، از آنچه به او نصیحت می کردند و از عواقبی که آنان بر او بیم داشتند غافل مانده باشد، و به هر حال، و به هر طور که بررسی کنیم این قدر مسلم است که شهادت خود را در این قیام بیشتر از پیروزی نظامی که برای پدر و برادرش فراهم نشد پیش‌بینی می کرد، و چنان این مطلب آشکار بود که عبداللَّه

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۴

عمر در هنگامی که با آن حضرت وداع می‌نمود می گفت: استودعک اللَّه من قتیل ۲۱۹]. ۰

(۹۸) ص ۶۱ س ۲۲- در کامل است (کلّما قُدّرَ نازِلٌ عِنداللَّهِ نَحتَسَبُ انفُسَنا)

و (الاخبار الطوال) پس از آنکه متفرق شدن گروهی را که در بین راه ملحق به آن حضرت شده بودند نقل کرده است اثر ننمودن حوادث خونین کوفه و شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر را در تصمیم استوار امام، علیه السلام، بایک کلمه (فسار) خلاصه کرده، و جمله (کلما ...) را نیاورده است.

(۹۹) ص ۶۴ س ۲۲- و در امالی ابی طالب (ص ۹۱ ب ۶) روایت است که وقتی امام، علیه السلام، در بستان بنی عامر (نزدیک مشعر الحرام) فرود آمد به محمد، و اهل بیت خود نوشت:

«امّا بَعد فَانَّکُمْ انْ لَحِقتُم بِی اسْتُشهِدتُم، وَ ان تَخَلَفْتُمْ عَنّی لَم تَلْحَقُوا النَصْرَ و السلام».

(۱۰۰) ص ۶۹ س ۲۲- و تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۳۴۷ و ۳۴۸ از علی، علیه السلام، و ام سلمه، و زینب بنت جحش، و عایشه، و ام

الفضل، و ابی‌امامه و انس و دیگران.

(۱۰۱) ص ۷۰ س ۱۹- و نظیر این خبر را یکی از بزرگان علماء زیـدیه در مورد جناب زیـد شـهید به طور ارسال مسلم از حضرت صادق، علیه السلام، روایت کرده است.

اینک عین عبارت او:

وَ کانَ جَعْفَرُ بْنُ مَحَمَّـدٍ، علیه السـلام قَدْ اشارَ عَلَیهِ ایضاً بِعَدَمِ الْخُروجِ وَ قالَ لَهُ: انّا نَجِدُ فِی العِلْمِ المَکْنُونِ انَّ الامرَ فِی هذَا الاوان لِبَنِی امیَّةْ.

یعنی حضرت صادق، علیه السلام، به جناب زید (که عموی آن حضرت بود) اشاره

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۵

فرمود به ترک قیام و خروج و فرمود: ما یافته‌ایم در علم مکنون که امر (یعنی حکومت) در این اوان برای بنی‌امیه است ۲۲۰].

بفرماییـد این علم مکنون چه علمی است که حضـرت صـادق، علیه السـلام، آنرا داشـته، و عمویش زیـد بـا آن علو مقام آنرا نداشـته است؟ یقیناً، و به طریق اولی هر علم مکنونی که نزد امام جعفر صادق، علیه السـلام، بوده نزد حضـرت امام حسـین، علیه السـلام، هم بوده است و حضرت از شهادت خود، و اینکه پیروزی نظامی و تاسیس حکومت اسلامی فراهم نخواهد شد آگاه بوده است.

(۱۰۲) ص ۷۱ س ۱۱- ۳۴- علاوه بر مکان شـهادت زمان و سال شـهادت و اینکه در چه دوره‌ای از عمر آن حضـرت اتفاق می‌افتد در روایـات متعـدد خبر داده شـده است و از جمله طبرانی بیش از پـانزده خبر راجع به خصوصـیات و مکـان و زمان شـهادت روایت کرده است ۲۲۱].

(۳۵) ابن ابی الحدید در شرح خطبه

(ایُّها الناسُ الغافِلونَ غَیر المَغفول عَنهم)

در شرح این جمله

(وَ اللَّهِ لَو شَئتُ ان اخَبِر کُلَّ رَجُلٍ بِمَخرَجِه وَ مُولِجِه، وَ جَمیعِ شَأنِه لَفَعَلْتُ)

یعنی به خدا سوگند اگر بخواهم خبر بدهم هر مردی از شما را به امکان خروج و دخولش و به تمام کار و حالش خبر می‌دهم.

چنین روایت کرده است که وقتی حضرت فرمود:

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۶

(سَلُونی قَبل انْ تَفقدونِی ...)

تمیم بن اسامهٔ بن زهیر تمیمی معترضانه گفت: در سر من چند تارمور است؟

حضرت فرمود: به خدا سوگند می‌دانم ولی اگر تو را خبر دادم برهان آن کجا است؟

هر آینه به تحقیق خبر داده شـده‌ام به کارهای تو، و به من گفته شـده که بر من هر موئی از موی سـر تو فرشـته‌ای است که تو را لعن می‌کند، و شیطانی است که تو را می‌خواند، و نشانه این امور این است که در خانه ات نوزادی است که پسر پیغمبر، صلی اللَّه علیه و آله و سـلم، کشته می‌شود، و او بر کشتن پسر پیغمبر تحریص و ترغیب می‌نماید، و همانطور که حضرت خبر داد حصین بن تمیم در آن وقت شـیرخوار بود، بزرگ شـد و بزیست تـا رئیس شـهربانی کوفه شـد، و عبیـداللَّه بن زیاد او را برای ابلاغ فرمان جنگ با پسـر پیغمبر نزد عمر سعد فرستاد تا عمر را تهدید نماید که در جنگ تأخیر نکند. و در روز شبی (شب عاشورا) که پیام ابن زیاد را رساند آن حضرت را شهید کردند[۲۲۲].

(۳۶) ابن اثیر روایت کرده است چون حسین، علیه السلام، اراده رفتن به کوفه فرمود: عمر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام که در مکه معظمه بود خدمت آن حضـرت شرفیاب شد. عرض کرد: من آمده‌ام برای حاجتی که آنرا از برای نصیحت به تو عرضه می‌دارم

اگر مرا خیرخواه خود می‌بینی به عرض می‌رسانم، و حق نصیحت را ادا می کنم، و اگر نه از آنچه اراده کردهام خودداری می‌نمایم؟

امام فرمود: بگو به خدا سوگند تو را خیانتکار نمی‌شمارم، و گمان آنکه از روی هوا چیزی بگویی به تو نمی‌برم.

گفت: به من رسیده است که اراده رفتن به عراق کرده‌ای، و من می‌ترسم بر تو زیرا به

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۷

شهری می‌روی که در دست عمال و فرماندهان آن است در حالیکه بیت المال را در اختیار دارند، و مردم بنده دینار و درهم هستند من مامون نیستم از اینکه با تو جنگ و قتال نمایند همان کسانیکه به تو وعده یاری داده، و تو در نزد آنها محبوبتری از آنکه با او با تو جنگ می کنند.

امام، علیه السلام، فرمود: خدا تو را پاداش نیک دهد پسر عمو می‌دانم که از روی خیرخواهی و عقل سخن گفتی

(وَ مَهَما یُقْضَ من امرٍ یَکُن اخَذَتُ بِرأیِکَ او تَرَکتُه فَأنتَ عِندی احمَدُ مُشیرٍ، وَ انصَحُ ناصِح)

یعنی آنچه قضا بر آن جاری شده خواهد شد چه من رأی و نظر تو را بگیرم یا ترک کنم تو در نزد من ستوده‌تر مشیر، و خیرخواه‌ترین خیرخواهی ۲۲۳].

انصافاً از این سخنان که بین امام، و این مرد وارد و متوجه به اوضاع در میان آمد چه می‌فهمید؟

آیا غیر از این فهمیده می‌شود که امام، علیه السلام، به هیچ وجه به پیروزی ظاهری امید نداشته، و شهادت خود را پیش‌بینی می‌فرمود، به طور یقین خود را شهید می‌دانسته، و با کمال تصمیم آماده شهادت بوده است؟

آیا جمله (و مهما یقض من امر یکن اخذت برأیك او ترکته) غیر از اعلان شهادت و ناامیدی از پیروزی ظاهری معنای دیگر دارد؟

(۱۴) ص ۱۴۸ س ۸- باید توجه داشت که در اینجا مقصود از اهل سنت همه آنها نیست چون محققان منصف آنها قیام حسینی را در جلوه و سطحی بالاتر و ارفع از این می‌بینند که کوچکترین ایرادی به آن وارد شود بلکه از اهل سنت افرادی از آنها

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۸

مورد نظرند که بر اساس بی‌اطلاعی و عدم تحقیق یا تعصبات و گرایش‌های خاص، و حمایت از بنی‌امیه و سیاست‌های حکومت‌های ضد خاندان رسالت اظهار نظر نموده‌اند چنانکه در خاورشناسان نیز کسانیکه مغرضانه یا ندانسته خواسته‌اند این قیام مقدس را متهم سازند بر اساس نگارش‌ها و نوشته‌های اموی مآبان، و اغراض استعمار طلبانه است که متأسفانه این دسته از خاورشناسان عوضی مأموریت ترویج آنرا دارند نه اینکه بررسی عموم آنها خطا و غلط باشد.

(۱۵) ص ۲۲۵ س ۱۹- و صریح‌تر از جمله‌ای که در زیارت اربعین است عبارت زیارت آن حضرت در عید فطر و قربان است

(وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ حَتّی استَنقَذَ عِبادَکَ مِنَ الجَهالَةِ وَ حَیرةِ الضَلالَة)

که در نهایت صراحت رد کتاب شهید جاوید از آن استفاده می‌شود.

(۱۶) ص ۳۳۳ س ۱۵- و نکته قابل توجه این است که بر حسب بعض روایات مسند[۲۲۴] این خطبه را هنگام بیرون شدن به سوی عراق انشاء فرمود و عبارت روایت این است

(لَمّا ارادَ الحُسینُ بنُ عَلّیٍ (ع) الخُروجَ الی العِراق)

بنابراین مانند احادیث بسیار دیگر و خطبه (خط الموت) دلالت دارد که امام هنگام خروج از مکه معظمه به سوی عراق از شهادت خود آگاه بود.

(۱۷) ص ۲۵۸ س ۲- اولا- این فرض قابل قبول نیست که یزید و دستگاه حکومتی او بیعت نکردن امام را که از بیعت نکردن تمام مسلمانان با معنی‌تر و مهمتر بود تحمل

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۲۹

کنند، و در برابر آن ضربت کشنده‌ای که به قلب نظام فاسد و مشرکانه اموی وارد شده بود عکس العمل نشان ندهند، و ثانیا اگر حکومت به امام تهاجم نمی‌کرد امام خود بهتر از هر کس می‌دانست که چه برنامه‌ای را اجرا کند، و ثالثاً.

(۱۸) ص ۳۰۲ س ۱- آراء اهل انصاف و نظر و تحقیق از اهل سنت در این موضوع بسیار عالی است، و درک و تفسیر، و تعبیر بعض آنها حتی از بعض نویسندگان شیعه عمیق‌تر، و حساستر است، و نباید ایرادات چندتن از نواصب، و سخنان مغرضانه و کم مایه گان را در این موضوع به حساب تمام یا اکثریت اهل سنت نوشت.

(۱۹) ص ۳۶۱ س ۱- و تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۳۴۷ و ۳۴۸ و معجم کبیر طبرانی، و شمائل الرسول ابن کثیر ص ۴۴۴ تا ۴۴۷.

(۲۰) ص ۳۶۳ س ۱- چنانکه ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در التبصره (ج ۲ ص ۱۳ و ۱۴) نیز آنرا روایت کرده است.

(۲۱) ص ۳۶۵ س ۸- یا- نجی- به نقل تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۳۴۷ و الامالی الخمیسیهٔ ج ۱ ص ۱۵۹.

(۲۲) ص ۳۶۵ س ۱۱- یا- هر ثمهٔ بن سلمی- بر حسب روایت الامالی الخمیسیهٔ ص ۱۸۴ ج ۱.

(۲۳) ص ۳۶۵ س ۲۲- و نیز مراجعه شود به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ط مصر ج ۱ ص ۲۷۸ شرح

(اللّهُمَّ انّی اعُوذُبِکَ مِنْ وَعثاءِ السَفَر)

و به تاریخ صفین ط ۱۳۸۲ ص ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲، و به تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۳۴۸.

(۲۴) ص ۴۲۱ س ۲۰- ثالثاً دل خراش‌تر واقع شدن شهادت و مصائب در راه خدا

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۳۰

موجب افزایش اجر است لذا عبداللّه بن جحش که از مشاهیر اصحاب و مهاجرین و شهداء احد است دعا می‌کرد و از خدا مسئلت شهادت می‌نمود در حالیکه کفار شکم او را پاره کنند، و بینی و گوشش را ببرند[۲۲۵].

(۲۵) ص ۴۲۹ س ۶- اگر کسی بحث علمی نماید، و بگوید: ممکن است ظن یا علم بفراهم بودن شرایط تأسیس حکومت در موضوع حکم وجوب قیام اخذ شده باشد، و به عبارت دیگر ظن یا علم موضوعیت داشته باشد نه طریقیت، و بنابراین قیام با ظن یا علم بوجود اسباب و شرایط تأسیس حکومت واجب است اگر چه ظن یا علم خلاف واقع و غیر مصاب باشد.

پاسخ این است که اگر دخالت علم یا ظن در موضوع بنحو جزء موضوعی باشد اشکال را مرتفع نمی‌کند زیرا علاوه بر ظن یا علم وجود واقعی شرایط هم در حکم بوجوب دخالت دارد، و نتیجه اخذ در موضوع به نحو جزئیت این است که حصول واقعی شرایط بدون علم یا ظن به آن اثر ندارد چنانکه علم یا ظن هم بدون واقع شرایط مؤثر نیست، و اگر دخالت علم یا ظن را به نحو تمام موضوع بگویند گفته می‌شود: اولا احتمال اینکه علم یا ظن در مثل این موارد تمام موضوع باشد عقلائی نیست.

ثانیاً دلیلی که از آن استظهار این معنی گردد در بین نیست، و به مناسبت حکم و موضوع هم استظهار موضوعیت علم یا ظن در اینجا صحیح نیست چون مصلحت قیام راجع به واقع شرایط و اسباب تاسیس حکومت است، و علم یا ظن در آن دخالت ندارد، و با فرض وجود مفسده، و توجه ضرر در صورت عدم اصابه علم یا ظن عمل (قیام) با لذات مصلحتی ندارد بلکه مفسده دارد و احتمال وجود مصلحت در نفس حکم یا به ملاحظه بعض جهات خارج از ذات موضوع که از

حسین علیه السلام، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص: ۵۳۱

مفسده‌ای که در صورت عدم اصابه حاصل می‌شود مهمتر باشد نیز قابل اعتنا نیست، و علیهذا وجوب واقعی قیام به منظور تأسیس حکومت با منتهی شدن آن بشکست فی علم اللّه تعالی، و وجوب جدی و واقعی پیشنهاد صلح با علم خدا به عدم قبول آن، و عدم اتمام حجت قابل تعقل و توجیه صحیح نیست.

و ثالثاً به فرض اینکه این مطالب نامعقول را معقول بگیریم نویسنده محترم مأموریت امام، علیه السلام، و حوادثی را که پس از شکست قیام به منظور تأسیس حکومت، و پس از پذیرفته نشدن پیشنهاد صلح به قول او جلو آمد چگونه تفسیر و توجیه می‌نماید؟

(۲۶) ص ۴۹۴ س ۲۵

۹۱. غایهٔ الامانی فی اخبار القطر الیمانی

۹۲. فی ظلال القرآن

۹۳. تاریخ صفین

۹۴. التبصره ابن جوزی

۹۵. تهذیب التهذیب

۹۶. امالی ابی طالب

۹۷. امالی الشجری المعروف بالامالی الخمیسیهٔ

۹۸. نظریهٔ الامامهٔ لدی الشیعهٔ الاثنی عشریهٔ

۹۹. کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق

۱۰۰. ضحی الاسلام

۱۰۱. جواهر العقدین

۱۰۲. انساب الاشراف

۱۰۳. معجم کبیر طبرانی

۱۰۴. درر الاصداف

۱۰۵. شمائل الرسول ابن کثیر

وَ الحَمـدُللَّه الَذِی هَـدانا لِهـذا وَ مـا کُنّا لِنَهتَـدِیَ لَولا انْ هَـدانَا اللَّهُ وَ صَـلَّی اللَّهُ عَلی خَیرِ خَلقِهِ وَ سَـیّدِ رُسُـلِه ابی القاسِمِ مُحَمَـدٍ وَ آلِهِ الطاهِرین وَ آخِرُ دَعوانا انِ الحَمدُللَّهِ رَبّ العالَمین.

---

[۱] (۱). این ناچیز ضـعیف نیز برحسب تقاضای نویسنده محترم شهید جاوید شاید حدود دو سال پیش به طور سریع و اجمال کتاب ایشان را مطالعه کردم و اساس آنرا غلط دانسـتم و به طور خیلی مختصـر بعض معایب و نواقص آنرا نوشتم، و به ایشان تقدیم کردم، و همین تقاضا را از ایشان نمودم و خوشبختانه آن وقت پذیرفته شد، دوباره چرا به فکر انتشار آن افتادند اطلاع ندارم!

[۲] (۱). جنهٔ المأوی ص ۱۱۱، مقاله(التضحیهٔ فی ضاحیهٔ الطف).

[۳] (۲). اهل البیت ص ۴۴۶ تا ۴۴۹.

[۴] (۱). اهل البیت ص ۴۵۲.

[۵] (۲). ص ۴۵۰، اهل البیت.

[۶] (۱). رجوع شود به اسدالغابه و استیعاب و اصابه، ترجمه انس بن حارث.

[۷] (۲). رجوع شود به کافی شـریف باب ان الائمهٔ، علیهم السلام، لم یفعلوا شیئاً و لایفعلون الا بعهد من اللَّه عز و جل‌ص ۲۷۹ ج ۱ وافی باب ان افعالهم معهودهٔ من اللَّه سبحانه ص ۶۱ ج ۱ ب ۲۹.

[۸] (۱). نهج البلاغه، ر، ۲۸.

[۹] (۲). نهج البلاغه، خ، ۱۵۲.

[۱۰] (۳). نهج البلاغه، خ، ۲.

[۱۱] (۱). اسدالغابه و سائر کتب تراجم و تواریخ و تفاسیر.

[۱۲] (۲). اسدالغابه و سائر کتب تراجم ترجمه عاصم بن ثابت.

[۱۳] (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید طبع مصر ص ۳۷۵ و ۳۷۶ ج ۳ اسد الغابه، استیعاب، اصابه، ترجمه عمروبن جموح، سیره ابن هاشم ج ۳ ص ۴۱ و ۴۰.

[۱۴] (۱). بمنطق نویسنده کتاب شهید جاوید، جواب این پرسش‌ها چیست. چرا امام اصحاب و یاوران و اهل بیت خود را اکیداً از جهاد منع نکرد؟ چرا به آنها اجازه میدان رفتن و کشته شدن داد؟ کشته شدن آنها برای امام چه فایده‌ای داشت جز آنکه شهادت امام را چند دقیقه یا چند لحظه بتأخیر انداخت؟

[۱۵] (۱). جنة المأوی، ص ۲۰۸.

[۱۶] (۲). اهل البیت ص ۵۰۲ و ۵۰۳.

[۱۷] (۳). اهل البیت ص ۵۱۰.

[۱۸] (۱). نهج البلاغه، خ ۲۷.

[۱۹] (۱). نهج البلاغه، خ ۲۹.

[۲۰] (۲). نهج البلاغه، خ ۹۵.

[۲۱] (۱). مقاتل الطالبیین، ص ۱۳۰ و ۴۳۶.

[۲۲] (۲). اهل البیت، ص ۵۰۲ و ۵۰۳.

[۲۳] (۱). اهل البیت، ص ۵۱۳.

[۲۴] (۲). اهل البیت، ص ۵۱۴.

[۲۵] (۱). کامل ج ۳ ص ۲۷۶- طبری ج ۷ ص ۲۸۷.

[۲۶] (۲). کامل ج ۳ ص ۲۷۶- طبری ج ۷ ص ۲۸۷.

[۲۷] (۳). کامل ج ۳ ص ۲۷۷، ارشاد ص ۲۲۹، طبری ج ۷ ص ۲۸۰ و برحسب نقل اسدالغابه ج ۲ ص ۲۱ در پاسخ ابن عباس و ابن عمر و محمد حنیفه، و دیگران فرمود، رأیت رسول اللّٰه(ص) فی المنام و امرنی بامر فانا فاعل ما امر.

[۲۸] (۱). کامل ج ۳ ص ۲۷۷، الاخبار الطوال ص ۲۰۹ و ۲۲۲، ارشاد ص ۲۳۱ طبری ص ۲۸۹ و ۲۹۱ ج ۷.

[۲۹] (۲). ارشاد ص ۲۳۱ و ۲۳۲، کامل ص ۲۷۷ و ۲۷۸ ج ۳، طبری ج ۷ ص ۲۹۰ و ۲۹۱، انساب الاشراف بلاذری(امر الحسین بن علیّ).

[۳۰] (۱). کامل ج ۳ ص ۲۷۸، ارشاد ص ۲۳۲، مقاتل الطالبیین ص ۱۱۰، طبری ص ۲۹۲ و ۱۹۳ ج ۷.

[۳۱] (۱). کامل ج ۳ ص ۲۷۸، ارشاد ص ۲۳۳، مقاتل الطالبیین ص ۱۱۰، طبری ج ۷ ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

[۳۲] (۲). الاخبار الطوال ص ۲۲۳، طبری ج ۷ ص ۲۶۴(۹).

[۳۳] (۱). کامل ج ۳ ص ۲۷۸، ارشاد ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

[۳۴] (۲). الفصول المهمة ص ۱۷۱.

[۳۵] (۳). ارشاد ص ۲۳۴، اعلام الوری ص ۱۳۷، البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶۹ و لفظ این کتاب(اذل من قرم الامة) است.

[۳۶] (۱). ارشاد ص ۲۶۸، اعلام الوری ص ۱۳۰.

[۳۷] (۲). ارشاد ص ۲۶۸.

[۳۸] (۳). و مؤید این حدیث است روایتی که علی، علیه السلام، به عمر سعد فرمود: چگونه‌ای وقتی در ایستگاهی بایستی که میان بهشت و آتش مختار شوی، و آتش را برگزینی(کنز العمال ج ۷ ص ۱۱۱ ح ۹۶۱ و نیز مؤید این روایت آنچه مفید رضوان اللّٰه علیه نقل فرموده در ارشاد ص ۲۶۸ از عبداللّٰه بن شریک عامری که گفت من می‌شنیدم از اصحاب علی، علیه السلام، که وقتی عمر سعد از در مسجد وارد می‌شد می گفتند این قاتل حسین بن علی، علیهما السلام، است.

[۳۹] (۱). طبری ج ۷ ص ۲۷۲ و ۲۷۳، الفصول المهمه ابن صباغ ص ۱۶۷ انساب الاشراف.

[۴۰] (۲). اهل البیت ص ۵۰۶.

[۴۱] (۱). اهل البیت ص ۵۰۸(۱۰).

[۴۲] (۲). اهل البیت، ص ۵۱۴. نظریة الامامة ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

[۴۳] (۱). الفصول المهمه ص ۱۶۲، کشف الغمه ص ۱۸۳.

[۴۴] (۲). سیر اعلام النبلاء ص ۱۹۷ ج ۳.

[۴۵] (۳). سیر اعلام النبلاء ص ۱۹۹ ج ۳.

[۴۶] (۴). تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۳۴۳، البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶۳.

[۴۷] (۱). تاریخ الاسلام ص ۳۴۵ ج ۲، سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۶، البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶۹، نظم در السمطین ص ۲۱۴.

[۴۸] (۲). سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۶ البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶۹.

[۴۹] (۱). سیر النبلاء ج ۳ ص ۱۹۳ تا ۱۹۶.

[۵۰] (۲). الخصائص الکبری ج ۲ ص ۱۲۷.

[۵۱] (۳). البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶۵، سیر النبلاء ج ۳ ص ۱۹۶، مروج الذهب ج ۳ ص ۵.

[۵۲] (۴). شرح نهج البلاغه طبع قدیم مصر ج ۱ ص ۲۱۰.

[۵۳] (۱). شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۰۸، کنز العمال ج ۷ ص ۱۱۰ ج ۹۵۲، الخصائص الکبری ج ۲ ص ۱۲۵.

[۵۴] (۲). اسدالغابه، استیعاب، اصابه ترجمه انس، الخصائص الکبری ج ۲ ص ۲۵، تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۸.

[۵۵] (۱). صواعق فصل ۳ باب ۱۱ ص ۱۹۰ و ۱۹۰، الخصائص الکبری ج ۲ ص ۱۲۵ تا ۱۲۷، کنز العمال ج ۷ حدیث ۹۰۴ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹، مرآة الجنان ج ۱ ص ۱۳۴(۱۱).

[۵۶] (۱). مقاتل الطالبین ص ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۴۸ و ۲۵۵ و ۲۵۶.

[۵۷] (۱). الدر المنثور ج ۴ ص ۱۹۱ و ج ۶ ص ۳۷۱، تاریخ الخلفاء ص ۹، سیر النبلاء ص ۱۸۲ ج ۳، النزاع و التخاصم ص ۵۲، اسدالغابه ص ۱۴ ج ۲، الاشاعه ص ۲۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۶۶ و ۴۶۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۶۶ و ۴۶۷، النصائح الکافیه ص ۱۱۰ تا ۱۱۳.

[۵۸] (۱). ص ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶.

[۵۹] (۱). الحسن و الحسین سبطا رسول اللّٰه ص ۱۵۸.

[۶۰] (۱). در شذرات الذهب ج ۱ ص ۶۸ می گوید: نقل الاتفاق علی تحسین خروج الحسین علی یزید، حتی ابن‌اخلدون می گوید: حسین شهید و مشمول ثواب و برحق است تا اینکه می گوید: وَ مَن اعدَلُ مِنَ الحُسَینِ فِی زَمانِهِ فِی امامَتِه وَ عَدالَتِهِ فِی قِتالِ اهلِ الآراء، مقدمه ابن خلدون ص ۳۹۰.

[۶۱] (۲). اهل البیت ص ۵۲۱.

[۶۲] (۱). اهل البیت ص ۵۱۳.

[۶۳] (۱). ص ۱۶۶ به بعد.

[۶۴] (۱). الثائر الاول فی الاسلام الحسین سیدالشهداء ص ۱۲.

[۶۵] (۱). صفحه ۲۰۴ به بعد موضوع پیشنهادهای سه گانه و مذاکرات صلح.

[۶۶] (۱). صفحه ۲۶ همین کتاب.

[۶۷] (۱). این جناب عابس در روز عاشورا در میدان ابراز وفا و فداکاری کله خود از سر بیفکند و زره از تن برون کرد. حال بر نویسنده کتاب شهید جاوید است که این کار را مطابق منطق خود توجیه و تفسیر کند.

[۶۸] (۱). پوشیده نماند که عبارت سید ظاهر در این است که این موضوع را بطور یک نقل غیر معتبر ذکر فرموده است و مثل ایشان بااینگونه اخبار آحاد جز در مقام اقناع طرف هرگز اعتماد نمی‌فرماید.

[۶۹] (۱). تذکرة الخواص ص ۲۵۷.

[۷۰] (۲). کامل الزیارات ص ۷۳.

[۷۱] (۱). ولی مثلا در مورد فتح خیبر بدست علی، علیه السلام، بطور قطع و جمز فرمود، لاعطین الرایة رجلا یفتح اللّه‌علی یدیه، یحب اللّه و رسوله و یحبه اللّه و رسوله.

[۷۲] (۱). بر حسب تاریخ طبری ج ۵ ص ۳۷۹ پس از کشته شدن مسلم و هانی عبدالاعلی کلبی را که کثیر بن شهاب دستگیر کرده بود و عمارة بن صلخب اسدی را نیز گردن زدند.

[۷۳] (۱). یاقوت در معجم‌الادباء ج ۲ ص ۲۳۰ می‌گوید، کان شیعیاً و هو عند اصحاب الحدیث ضعیف، به نظر ما این‌عبارت مشعر به مدح و تعلیل تضعیف او به تشیع است.

[۷۴] (۱). مناقب ص ۸۸ ج ۴.

[۷۵] (۱). ارشاد ص ۲۲۹، کامل ص ۲۷۷ ج ۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۸۰، تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۳۴۳.

[۷۶] (۱). نفس المهموم ص ۳۸ منتهی الامال ص ۲۱۹، بحار ج ۱۰ ص ۱۷۵ راجع به این حدیث در فصل قصه فرشته و جن‌ها جداگانه بررسی می‌نماییم.

[۷۷] (۱). تاریخ پایان تألیف اثبات الوصیة چنانچه از(ص ۲۰۷) استاده می‌شود سال ۳۳۲ هجری است.

[۷۸] (۱). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۳۲ و شاهد اینکه لفظ کوفه و عراق به طور مترادف استعمال می‌شده این است که درهمین عرایض ابن مطیع(البدایة و النهایة ص ۱۶۲ ج ۸) می‌نویسد فامتعنا بنفسک و لا تسیر الی العراق.

[۷۹] (۲). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۵.

[۸۰] (۳). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۳.

[۸۱] (۱). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۴.

[۸۲] (۲). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۳.

[۸۳] (۳). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۷.

[۸۴] (۴). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۴.

[۸۵] (۱). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۴.

[۸۶] (۲). الاخبار الطوال ص ۲۲۳.

[۸۷] (۱). تاریخ طبری ص ۲۹۲ و ۲۹۳ ج ۷.

[۸۸] (۲). البدایة و النهایة ص ۱۶۹ ج ۸.

[۸۹] (۳). ارشاد ص ۲۳۳.

[۹۰] (۱). البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸ ص ۱۶۳.

[۹۱] (۲). تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام ج ۲ ص ۳۴۵.

[۹۲] (۱). تذکرهٔ الخواص ص ۲۵۷.

[۹۳] (۲). ص ۲۱۹ و ۲۲۲ و ۲۲۳.

[۹۴] (۱). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

[۹۵] (۲). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۷.

[۹۶] (۱). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۹۱.

[۹۷] (۲). کافی ج ۴ ص ۵۳۵- استبصار ج ۲ ص ۳۲۸ ح ۱۱۶۳.

[۹۸] (۳). کامل الزیارات ص ۷۳.

[۹۹] (۴). کافی ص ۵۳۵ ج ۴- استبصار ج ۲ ص ۳۲۷ ح ۱۱۶۰.

[۱۰۰] (۱). تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۷۵.

[۱۰۱] (۲). ارشاد ص ۲۲۸.

[۱۰۲] (۳). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۳ البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸ ص ۱۵۹.

[۱۰۳] (۴). تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۷۴. البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸ ص ۱۶۰.

[۱۰۴] (۱). پوشیده نماندکه رقم ص حجهٔ السعاده را نویسنده شهید جاوید اشتباه کرده است زیرا رقم ص مربوط به این‌موضوع ۱۰- است مگر اینکه غیر از طبع قدیم طبع دیگر شده باشد.

[۱۰۵] (۲). مروج الذهب ج ۳ ص ۳۵۷، روضات الجنات ص ۷۵۶ الکنی و الالقاب ص ۱۱۶ ج ۱.

[۱۰۶] (۱). آنچه ما در مقدار درجات اشخاص شهداء بگوییم بر حسب استنباط شخصی است و ما را نمی‌رسید که پیرامون درجه بلند مثل حضرت حمزه به طور یقین اظهار نظری بنماییم خدا و رسول خدا و امامان، علیهم السلام، از آن آگاه می‌باشند. و تحقیق آن محتاج به مراجعه بیشتر به اخبار است رضی اللّه عنه و عن جمیع الشهداء.

[۱۰۷] (۱). بحار ج ۱۰ ص ۱۷۵.

[۱۰۸] (۱). الذریعه ج ۸ ص ۲۴۷، خرید با طا، ظاهراً سهو است و صحیح با تاء است.

[۱۰۹] (۱). ارشاد ص ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

[۱۱۰] (۱). ارشاد ص ۲۲۳.

[۱۱۱] (۲). تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲.

[۱۱۲] (۱). علامه جلیل و نابغه کم نظیر سید شرف الدین قدس سره(مقدمهٔ المجالس الفاخره) که متأسفانه پس از تنظیم مطالب کتاب زیارت شد(ص ۴۵) می‌فرماید.

وَ تاللّهِ لَولا ما بَذَلَهُ الحُسَینُ(ع) فِی سَبیلِ احیاء الدین مِنْ نَفسِهِ الزَّکِیهٔ وَ نُفُوسِ احِبّائِهِ بِتِلکَ الکِیفیَّهٔ لامَسَی الاسلام خَبَراً مِنَ الاخبارِ السالِفهِٔ وَ اضحَی المُسلِمُونَ مِنَ الامَم التالفهٔ الخ.

مطالعه این کتاب نفیس را بخوانندگان گرامی خصوص از ص ۵۱ تا ۶۲ توصیه می‌کنیم. در این قسمت ایشان با ادله قاطعه آگاهی و یقین امام(ع) را به شهادت اثبات فرموده است.

[۱۱۳] (۱). تاریخ یعقوبی ص ۲۱۵، ج ۲.

[۱۱۴] (۱). تذکرة الخواص ص ۲۵۷.

[۱۱۵] (۲). مذاکرات ابی هره با امام، علیه السلام، در ترجمه ابن اعثم ص ۳۶۲ موجود است.

[۱۱۶] (۱). ذهبی در تاریخ الاسلام ص ۳۴۳ ج ۲ روایت می‌کند که عبداللَّه بن جعفر نامه‌ای به حضرت نوشت و امام را ازاهل کوفه بر حذر ساخت و سوگند داد که بر گردد فکتب الیه الحسین: انی رأیت رؤیا و رایت فیها رسول اللَّه، صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و امرنی بامرانا ماض له و لست بمخبر احداً حتی الاقی عملی.

[۱۱۷] (۱). این سه پیشنهاد از جنبه تاریخی ثابت نیست و بر حسب نقل عقبه و گواهی حال و مقام امام، هم بی‌اصل و باطل است، علاوه امام می‌دانست اینگونه پیشنهادها پذیرفته نمی‌شود، اما نویسنده شهید جاوید می‌خواهد بگوید امام عالم به قبول نشدن این پیشنهادها نبوده و واقعاً حاضر شده بود برود با یزید بیعت کند، فلا حول و لاقوة الا باللَّه العلی العظیم.

[۱۱۸] (۲). اختاروا منی خصالا ثلاثاً اما ان ارجع الی المکان الذی اقبلت منه، و اما ان اضع یدی فی ید یزید بن معاویةفیری فیما بینی و بینه رأیه، و اما ان تسیرونی الی ای ثغر من ثغور المسلمین شئتم فاکون رجلا من اهله ما لهم و علی ما علیهم(تاریخ طبری).

[۱۱۹] (۱). کافی ص ۵۳ و ۵۴ ج ۲، در اسدالغابه ج ۱ ص ۳۵۶ نظیر این خبر را درباره حارثة بن سراقه روایت کرده است.

[۱۲۰] (۲). نهج البلاغه خطبه ۲۳ ص ۵۷ ج ۱.

[۱۲۱] (۳). نهج البلاغه کتاب ۵۳ ص ۱۲۲ ج ۳.

[۱۲۲] (۱). نهج البلاغه خطبه ۱۵۴، ص ۶۵، ج ۲.

[۱۲۳] (۱). الحسن و الحسین سبطا رسول اللَّه ص ۶۰.

[۱۲۴] (۱). تاریخ الخلفاء ص ۱۴۰.

[۱۲۵] (۱). راجع الصواعق و الیعقوبی.

[۱۲۶] (۲). تاریخ الخلفاء ص ۱۳۹.

[۱۲۷] (۱). تاریخ طبری ج ۵ ص ۳۷۵.

[۱۲۸] (۱). شذرات الذهب ج ۱ ص ۶۸.

[۱۲۹] (۱). ابن خلدون می‌گوید، و اما الحکم الشرعی فلم یغلط فیه لانه منوط بظنه و کان ظنه القدرة علی ذلک(و هم او می‌گوید) و من اعدل من الحسین فی زمانه فی امامته و عدالته فی قتال اهل الآراء(مقدمه ابن خلدون ص ۳۸۸ و ۳۹۰).

[۱۳۰] (۱). سخنان این مرد طولانی است رجوع شود به کتاب پرتوی از عظمت حسین، علیه السلام ص ۳۶۲ و ۳۶۳، و سخنان سید قطب و محمد غزالی را نیز در این کتاب ص ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۶ و ۳۵۷ بنگرید.

[۱۳۱] (۱). تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۹۳، کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۸، البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶۸ و ۱۶۹، الاخبار الطوال‌ص ۲۲۳.

[۱۳۲] (۲). الامامة و السیاسة ج ۲ ص ۵ و ۶.

[۱۳۳] (۳). مقتل خوارزمی ص ۲۲۹ ج ۱، پوشیده نماند که در ترجمه تاریخ ابن اعثم به مقداری که مراجعه شد از این موضوع(شورای صحرا) اشاره‌ای به نظر نرسید با این حال در مقتل خوارزمی چگونه وارد شده است خدا دانا است.

[۱۳۴] (۱). مراجعه امام به بنی عقیل در این موقع که شخصیتی مثل مسلم را از دست داده‌اند یک نوع دل جویی و تفقدو ابراز عنایتی نسبت به آنها بود، و آنها نیز در پاسخ طوری سخن گفتند که ثبات قدم و تصمیم خود را بر شهادت ثابت کردند، و اگر فرضاً آنها می‌خواستند برگردند امام از آنان حل بیعت می‌کرد و خود به سوی مقصد روانه می‌گشت.

[۱۳۵] (۲). الامامة و السیاسة ج ۲ ص ۶.

[۱۳۶] (۱). از این نویسنده روشنفکر باید پرسید چگونه شد که فقط امام از ثعلبیه تا زباله را طبق تصمیم شوری عمل کرد، و چرا در

مراحل قبل آراء شخصیت‌های سیاسی را مورد توجه قرار نداد؟ و چرا یکبار دیگر این شوری جلسه‌اش تجدید نشد؟ و چرا در منزل زباله که اذن بازگشت به اصحاب داد درباره وضع و برنامه خودش با کسی مشورت نکرد؟ غیر از این علتی نداشت که امام(ع) آگاه از جریان بود، و طبق برنامه‌ای که داشت عمل می‌فرمود.

[۱۳۷] (۲). طبری ص ۲۹۴، ارشاد ص ۲۳۳، انساب الاشراف، الفاظ فرمایش حضرت طبق روایت طبری نقل شد.

[۱۳۸] (۱). ارشاد مفید، ص ۲۳۳.

[۱۳۹] (۱). این قسمت کاملا دلالت دارد که غیر از اعراب سائر همراهان حضرت از پایان این سفر آگاه بودند.

[۱۴۰] (۱). ج ۷ ص ۲۹۸.

[۱۴۱] (۲). ابوحنیفه دینوری خطبه نخست را بعد از نمازظهر نقل کرده و الفاظ آن تقریباً با الفاظ طبری یکی است، ولی‌خطبه بعد از نماز عصر را ذکر نکرده، همین قدر گفته است که مثل سخن اول را فرمود، الاخبار الطوال ص ۲۲۴.

[۱۴۲] (۱). مقاتل الطالبیین ص ۱۱۱.

[۱۴۳] (۱). الاخبار الطوال ص ۲۲۵.

[۱۴۴] (۱). الاخبار الطوال ص ۲۲۵- عبارت ابن اثیر نیز دلالت دارد براینکه امام، علیه السلام، در این موقع راه کربلا را پیش گرفت زیرا می‌گوید، فتیاسر عن طریق العذیب و القادسیهٔ، و الحر یسایره و در دو صفحه بعد می‌گوید، فلم یزالوا یتیاسرون حتی انتهوا الی نینوی المکان الذی نزل به الحسین(کامل ص ۲۸۰ و ۲۸۲).

[۱۴۵] (۱). مثیر الاحزان ۱۹ و ۲۰.

[۱۴۶] (۲). مقتل الحسین، علیه السلام، ص ۲۲۲.

[۱۴۷] (۳). البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸، ص ۷۴، آنچه از این جلمه پس از گزارش طرماح که عرض کرد، بیرون کوفه از لشکر و سپاه به قصد شما پر شده استفاده می‌شد این است که آنچه حضرت به صدد آن بود همان رفتن به کربلا و شهادت بود زیرا قصد رفتن به کوفه و تأسیس حکومت در این موقع منطقی نبود.

[۱۴۸] (۱). الاخبار الطوال، ص ۲۲۵.

[۱۴۹] (۱). ارشاد ص ۱۷۷.

[۱۵۰] (۱). صواعق ص ۱۹۱، ذخائر العقبی ص ۱۴۸، تذکرهٔ الخواص ص ۲۶۰، الفتن سلیلی و الفتن ابی یحیی طبق نقل الملاحم و الفتن ص ۷۹ و ۸۰ و ۱۲۶، البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸ ص ۱۹۹.

[۱۵۱] (۱). الخصائص الکبری ج ۲، ص ۱۲۵، البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸، ص ۱۹۹، کفایهٔ الطالب ص ۲۸۱ و ۲۸۲، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۸.

[۱۵۲] (۲). رجال کشی ص ۵۲.

[۱۵۳] (۱). سندها و متون دیگر نیز برای این خبر هست مانند روایت حافظ طبرانی از شیبان به نقل(مقتل خوارزمی ص ۱۶۲) که چون در مقام استقصاء نبودیم به آنچه مرقوم شد اکتفا کردیم.(۲۳)

[۱۵۴] (۱). مطالب السئوال فی مناقب آل الرسول ص ۷۵- کشف الغمه ص ۱۸۹.

[۱۵۵] (۱). لهوف ص ۷۱.

[۱۵۶] (۱). ترجمه تاریخ ابن اعثم ص ۳۶۶.

[۱۵۷] (۲). شما که مسلمان باتقوایی هستید، و در این کتابی که نوشته‌اید با تحریفات و مغلطه کاری‌هایی که مرتکب شده‌اید تقوای ادبی و علمی خود را نشان داده‌اید چرا به سید ابن طاوس آن مجسمه تقوی و پرهیزکاری و راستی و امانت، و آن مفخر

دودمان رسالت جسارت کرده و ایشان را در پاورقی ص ۳۰۴ به شرط صحت فرمایش محدث نوری معذور شمرده‌اید.

[۱۵۸] (۱). کنز العمال ص ۱۱۰، ح ۷، ح ۹۵۱.

[۱۵۹] (۱). نظم در رالسمطین ص ۲۱۵ و ۲۱۶، و طبق آنچه در ذیل صفحه نگاشته شده این حدیث را حافظ هیثمی در مجمع الزواید ج ۹ ص ۹۸۱ و محب طبری در ذخائر العقبی ص ۱۴۷ با اندک تفاوت روایت کرده‌اند.

[۱۶۰] (۲). الملاحم و الفتن ص ۷۹ ب ۲۴.

[۱۶۱] (۱). الاخبار الطوال ص ۲۷۷.

[۱۶۲] (۱). رجوع شود به کامل الزیارات ص ۲۵۹ تا ۲۶۶.

[۱۶۳] (۱). تاریخ الاسلام ذهبی ج ۲ ص ۳۴۳، کامل ابن اثیر ص ۲۷۶ ج ۳، تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۸۰.

[۱۶۴] (۲). ابوالشهداء ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

[۱۶۵] (۱). ص ۲۰ تا ۲۵، این کتاب در قرن سوم هجری تألیف شده و از قدیم‌ترین کتاب‌هایی است که خطبه حضرت‌زهرا، علیها السلام، و خطبه حضرت زینب و ام‌کلثوم، علیها السلام، را روایت کرده است.

[۱۶۶] (۱). مقتل الحسین و حدیث کربلا ص ۱۲۸ این کتاب نیز از ص ۱۲۵ پیرامون همراه شدن عائله با امام بحث سودمندی دارد.

[۱۶۷] (۱). مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸.

[۱۶۸] (۱). گاهی در فقه قسمتی از روایتی را حجت قرار می‌دهند در حالیکه قسمت دیگر آنرا چون معمول بها نمی‌باشد حجت نمی‌دانند، ولی در آنجا هم در اصل صدور خبر شبهه‌ای نمی‌نمایند.

[۱۶۹] (۱). ارشاد ص ۲۲۲.

[۱۷۰] (۱). پوشیده نماند سخنانش در اینجا مبهم و درهم است در دو سطر آخر ص ۳۴۸ دقت کنید، معنی اینکه قانونگذاری به عهده قرآن و سنت است چیست؟ قرآن و سنت به همان معنای اعمی که ما کرده‌ایم(قول و فعل و تقریر معصوم) قانون است.

در سطر آخر می‌گوید یعنی باید دانشمندانی ... مقصود شما از این دانشمندان اگر ائمه(ع) هستند این الفاظ و اصطلاحات دون شأن آنها است، و اگر علماء و فقهاء می‌باشند جواب همان است که در متن نوشته‌ایم.

[۱۷۱] (۱). به مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۴۲ و ترجمه ابن اعثم ص ۳۶۹ رجوع شود.

[۱۷۲] (۱). به ص ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ کتاب شهید جاوید مراجعه فرمایید.

[۱۷۳] (۲). امالی صدوق علیه الرحمه ص ۹۹ مجلس ۳۱.

[۱۷۴] (۱). از کتاب السیاسهٔ الحسینیه دو نسخه فارسی و یک نسخه عربی در پاورقی کتاب(مقدمهٔ المجالس الفاخرهٔ) که شاید کامل نباشد نزد حقیر موجود است- شماره صفحه‌ها مطابق با نسخه چاپ طوس مشهد نوشته شد.

[۱۷۵] (۱). پس معلوم می‌شود انکار علم امام(ع) به شهادت و طرح ریزی این قیام بر اساس آنچه نویسنده شهید جاویدمطرح کرده غرب‌زدگی و خودباختگی در برابر کسانی است که می‌خواهند همه امور را با عینک واحد ببینند، و انبیا و اولیا و هدف‌ها و مقاصد عالیه آنها را با دید سطحی و ظاهری و در دیدگاهی تنگ و بسیار محدود مشاهده کنند.

[۱۷۶] (۱). بنابر عقیده ماربین، و گرنه عیسی به صریح آیه(و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) کشته نشد.

[۱۷۷] (۱). الدلائل و المسائل ص ۹ و ۱۰ س ۶۶.

[۱۷۸] (۱). ابصار العین ص ۹۴ و ۱۲۸ و ۱۳۱.

[۱۷۹] (۱). مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷ و ۸.

[۱۸۰] (۱). الامامهٔ و السیاسهٔ ج ۴ ص ۷. ۹

[۱۸۱] (۲). پـدر موسـی پیش از جنگ صـفین رئیس گارد مخصوص معاویه بود، هنگامی که معاویه به جنگ صـفین می‌رفت با او همراهی نکرد، معاویه گفت: به چه سبب با حق نعمتی که بر تو دارم با من به جنگ علی، علیه السلام، نمی‌آیی؟ پاسخ داد: من به کفر خـدایی که سزاوارتر به شکر از تو است، تو را شکر نخواهم کرد، معاویه ساکت شد(کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۱۲)، و به نظر می‌رسد علت بدگمانی پادشاهان اموی به موسی بن نصیر و آن بدرفتاری‌هایی که با این فاتح بزرگ کردند همین بود.

[۱۸۲] (۱). نهج البلاغه، ح ۸۴.

[۱۸۳] (۱). تاریخ طبری ص ۳۷۶ ج ۷.

[۱۸۴] (۱). البدایهٔ و النهایهٔ ص ۲۰۹ ج ۸.

[۱۸۵] (۱). الاخبار الطوال ص ۲۲۷.

[۱۸۶] (۱). مقتل الحسین، علیه السلام، خوارزمی ج ۲ ص ۴۲، حفیدهٔ الرسول ص ۴۴، السیدهٔ زینب ص ۱۴، بطلهٔ کربلا زینب بنت الزهراء ص ۱۳۵ و تاریخ طبری و ابن کثیر و کتاب‌های دیگر.

[۱۸۷] (۱). البدایهٔ و النهایهٔ ج ۸ ص ۱۹۸، نفس المهموم ص ۲۳۰، تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۹۳.

[۱۸۸] (۱). یکی از موضوعـات شایان دقت و توجه این است که در این همه گفتگوهایی بین امام، علیه السـلام، و اصـحابش و بین آن حضـرت، و اهـل و عیـال عزیزش از کوچـک و بزرگ در موضوع شـهادت و فـداکاری، و اسـارت اهل بیت، و خطراتی که جلو آمـده مطرح شـد، در هیـچ کجـا یـک نفر از اصـحاب یـک نفر از بانوان یک نفر از خردسالان پیشـنهاد تسـلیم و بیعت به امام، علیه السـلام، نکرد، و اصـلا این موضوع در آن هنگامی که تصور آن مردان قوی دل را می‌لرزانـد در ذهن خاندان نبوت، علیهم السـلام، وارد نشد.

[۱۸۹] (۱). تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۶۵.

[۱۹۰] (۱). مجمع البیان ج ۱ ص ۴۸۴.

[۱۹۱] (۱). خصال ص ۱۴۴ ج ۱ ح ۲۴۸، بحار ج ۴۴ ص ۲۷۱.

[۱۹۲] (۲). به تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۳۱ تا ۱۳۴ رجوع شود.

[۱۹۳] (۱). امالی صدوق ص ۷۸ مجلس ۲۷ ج ۲.

[۱۹۴] (۱). نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۸۸ ک ۱۴۷.

[۱۹۵] (۱). راجع به اسناد و متون و دلالت این حدیث به کتابی که مخصوص اثبات حجیت مذهب شیعه و وجوب‌رجوع به احادیث جوامع شیعه نوشته‌ام رجوع شود.

[۱۹۶] (۲). مثیر الاحزان ص ۶۲.

[۱۹۷] (۱). ابوالشهداء ص ۲۱ و ۲۳.

[۱۹۸] (۲). ابوالشهداء ص ۷۷.

[۱۹۹] (۳). کامل ابن اثیر ص ۳۱۷ ج ۳.

[۲۰۰] (۱). راجع به معرفی یزید به طور اختصار رجوع شود به کتاب(پرتوی از عظمت حسین(ع) ص ۲۲۹ تا ۲۷۷.

[۲۰۱] (۲). مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۴.

[۲۰۲] (۱). ص ۱۸۴ ج ۱ مقتل خوارزمی، شـرح این فرمایش امام، علیه السـلام، را در(پرتوی از عظمت حسین، علیه السلام، بخش سوم علل قیام ملاحظه فرمایید.

[۲۰۳] (۱). رجـوع شود به مقتـل خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۱، کنز العمـال ص ۲۲۳ ج ۶ حـدیث ۳۹۴۹، پرتوی از عظمت‌حسـین، علیه

السلام، ص ۸۰ و مجمع الزوائد هیثمی ج ۹.

[۲۰۴] (۱). نفس المهموم ص ۱۲۹.

[۲۰۵] (۲). مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۹.

[۲۰۶] (۱). در بعض نسخ: بین السلة، و الذلة ضبط شده، و بعض نسخ: بین الثلة و الذلة است، و در نسخه چاپ نجف مقتل خوارزمی: بین القتلة و الذلة ضبط شده است.

[۲۰۷] (۲). مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷.

[۲۰۸] (۱). مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۸.

[۲۰۹] (۱). سوره غافر آیه ۵۱.

[۲۱۰] (۱). تفسیر فی ظلال القرآن ج ۷ ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

[۲۱۱] (۱). نظریة الامامة ص ۳۴۸.

[۲۱۲] (۱). أسد الغابه. طبقات ج ۳ ص ۹۰ به طور مختصر.

[۲۱۳] (۲). شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۸۶.

[۲۱۴] (۱). اسد الغابه ج ۴ ص ۱۴۸- راجع به این موضوع به ص ۲۹۰ و ۲۹۱- همین کتاب(شهید آگاه) نیز مراجعه شود.

[۲۱۵] (۲). نظریة الامامه ص ۳۳۴ و ۳۴۴.

[۲۱۶] (۳). نقل به مضمون از نظریه الامامه ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

[۲۱۷] (۴). ضحی الاسلام ج ۱ ص ۲۸.

[۲۱۸] (۱). نقل به مضمون با تلخیص از نظریة الامامة ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

[۲۱۹] (۱). نظریة الامامة ص ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۴۳.

[۲۲۰] (۱). غایة الامانی فی اخبار القطر الیمانی ج ۱ ص ۱۲۲.

[۲۲۱] (۲). الامالی الخمیسیة ج ۱ ص ۱۸۴- کنوز الحقایق مناوی حرف یاء معجم کبیر طبرانی- ترجمه امام(ع)- جواهر العقدین(نسخهٔ خطی مجلس شوری).

[۲۲۲] (۱). شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۰۸ و ۵۰۹.

[۲۲۳] (۱). کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۷.

[۲۲۴] (۱). رجوع شود به امالی ابی طالب ص ۹۱.

[۲۲۵] (۱). طبقات ج ۳ ص ۹۰.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الا‌عظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دستش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زیـد: امام حسین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹